

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ تَعَالَى

مِنْ أَوْلَادِهِ الْمَكِينِينَ قَائِمِينَ

باب همزة اسماء



مكتبة فارسي

مخطوطات

من افادات جناب فاضل كامل عالم شامل علامه المحقق
الحق في الله تعالى رحمه الله تعالى
الشيخ الفقيه جليل القدر والاعزاز
الشيخ الفقيه جليل القدر والاعزاز
الشيخ الفقيه جليل القدر والاعزاز

4137055

Page 13919

یافتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

6/139/9

مد الله الذي فقنا في الدين ووفقنا لسلك شرايع الاسلام ولسالك اليقين
 سلام على اشرف المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين اما بعد جنين كويد اقل الخليفة
 شئ في الحقيقة المفتاق الى رحمة الله الاحد بن عنایت احمد خان التتخلص بالکامل منیر محمد
 الله عن جرایمها این مجلد سابع است از مجلدات اثنا عشر نزهة اثنا عشریه که با وجوه و قلت بضای
 که مستطاع و کمال توزیع بال و تشتت حال در جواب تحفه اثنا عشریه سبیل ارتجال نگارش یافت
 جواز ناظر آن که بنظر انصاف و مطا و مباحث این مجال لا حظ نموده بر خطای سهوی یا
 لغو عفو پوشند و در اصلاح آن کوشند و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی نعم الوکیل **قال** الفکار
 من باب نهم در احکام فقهیه شیعه در آن خلاف لقلین کرده اند و مضمون ام لم یشرکوا شرعوا بهم من الدین الم
 یسکت الله بر الشان صادق آمده اما غلات و کتبیه بر احکام الشان بدون و موب و مفصل اقیه می شود
 ازیرا علماء و کتب الشان نفقود اند لیکن اینقد بریقین ثابت است که مختار تقی خبری بسیار از طرف خود
 و اینجاست قرار داده بود و دعوی میکرد بر من جبریل نازن میشود و دعوی می آرد از من حقیقت اینها
 علی الجیاس باید کرد قیاس کن گنگستان من بهار مر و آید بر من محبتین الشان حکام بیا خلاف شر
 من کتب حدث کرده اند و بلا کثیر از همین کتب علمای اعیانیه تشبیه و کمال الاحکام الشان مشهور بر کتب
 است و شش تا علیه در اکثر مسائل موافق اند و قبل از خروج عسید یا بعد از خروج ایشان احکام دیگر

29162
Ald

اختراع کردند چنانچه بعضی مسائل ایشان گذشته و قوامه و باطنیه از سر الطال تراج و حکام
 کرده اند و ترک عمل لفظی ابرشاع و ساخته اند پس اینها و حقیقت اعداء الاصل نقد و تریب از انفس
 درین مانع غیر از این عشره یقین دیگر صاحب دین حکام دین بلاد نیست لابد نظر تفریق در کتب فقهیه
 نماید مخالفات سلوالبان با سلوالب شرع واضح گردانیم تا عاقل مکن و افترا و اختراع و ابتداء ایشان
 بی برد خد اهل سنت هم بمسائل فقهیه یا بمختلف شده اند لیکن بر یک متمسک لقان و احادیث
 آثار است طرق متنوع در فهم معانی و علل تراج موجب خلاف اینها گردیده بخلاف این گروه که مسلا
 شرایع مخصوصه ایشان با سلوالب قرآن حدیث انانیت گویا تملیت بیود و بالنسبیت با بید
 و شاستر بنود است یا دساتیر صابین چون این بحث بغایت تطویل میخورد ناچار بنوعی از خروار
 و اندکی از بسا در اینجا ذکر نمایم و لافاقل کیفیه الاشاره انتهی کلامه **اقول** و بنسبتین فاضل با
 مناظرات و مشاجرات که درین کتاب با اکثر فرق شیعه که متفرض گردیده اند نموده بحث محض در
 قبیل مخاطبه باز فیرضی است بغیر توضیح کاغذ و مدافعه بران مرتب نمی شود و دایره افکار
 متعارض و وسیع تر می سازد چنانچه بر فطن و خیر محض نیست و در باب اول و دوم و سی و سوم و چهارم
 و دیگر ارباب فرق ضاله و جوایع افعال فاضل اصعب باستیعاب گرفته شده فلیجزع الیهما و اینجا چون
 مقام تظنی است بطریق اجمال بمعرض بیان می آید لمخصر که مختار بن ابوعبیده از جمله تابعین برادر
 عبد الله بن عمر بن الخطاب و خواهرش صفیه بنت ابوعبیده در جلاله کما حق عبد الله بن عمر بوده شیخ
 جدی در ترجمه مشکوٰۃ درمن احوال صفیه بنت ابوعبیده می نویسد صفیه دختر ابوعبیده هم بصفتی
 خواهر مختار بن ابوعبیده و عبد الله بن عمر تابعیه است روایت میکند از عائشه و حفصه دیده است
 عمر را و ابوعبیده از جمله صحابه است و ولادت مختار در سال هجرت است و نیست او را صحبت در ویت الی
 آخر ما قال انتهی و صحیح بخاری و صحیح مسلم دیگر کتب معتبره احادیث اهل سنت بر آن دلالت دارند
 و او با خاندان فاروقیه مختار هم نام و ستینا بر ملاکلام داشته چنانچه میگوید مختار از زبان
 محبوب نموده عبد الله بن عمر معافند او برخواست و بموجب مکتوب که آن قوم در باب سطرش

رقم زده بود مختار از دست آن ملاعین شرار نامی یافت از اینجا که بعضی روایات که بطریق
 مامیه از ائمه محصورین علیهم السلام مرویست و رد یافته و لوشق عن قلبه لوجه جبهانی قلبه اگر دل
 دشمنانه شود و جبین در دل او یافته شود چون جریاست درش سستیا یا برای تالیف قلوب
 نیکیان که بر کردار از اینجا خود نام بود مطلب خون حضرت سید الشهدا علیه الصلوٰۃ و السلام را
 دست او بر نموده برگردانید و مردان این خروج نموده دست استیلا بر فرشت و کردار کرد و هوا خوانان
 این گونه شقوقت بر زده با انواع کمیدت و جیل در صدد مدافعه و در آمده بر آغوا و تحریص سلیمین
 این قسم کلمات خارج از قانون عقل نقل بر بسته مغربیات خود را شایع و ذایع سازد لیا خوا
 و عوام از دست گشته استیصال او که بهمت بر میان جان بندند و حقیقت سادمت او از امثال
 این ابله است و نیز در ابواب لایقه ذکر یافته که مرزبانی در کتاب الشعر آورده است در فحی غلامی
 دشت جبرئیل نام و محاورت می گفت که جبرئیل چنین گفت من جبرئیل چنین گفتم انتهی محفل
 که این قول امر و انیده افترا و بهتان ساخته باشد پس آنچه درباره مختار گفته اصد ندارد و تقریر
 تنزل این سخنان از قبیل شطحیات است که اکثر متفوض اهل سنت تقول بان نموده این جوزی
 کتاب تبیین المبین ابوحامد غزالی نقل نموده انه قال فی کتابه النصیح بالاخوان ان الصوفیه من
 یقطعون ثیابهم و الملائک و ارواح الانبیاء و یسبحون منهم اصواتا و یقینون منهم فواید ثم یرتقی الی
 من سادۃ الصوائد و جاث یضعف عنها نطق النطق انتهی یعنی صوفیه در حالت بیدار شده
 میکنند ملائکه و ارواح انبیاء و اوقباس فرایند از اینجا می نمایند و حال از مشاهد صوت تر می نموده
 بجای می روند که نطق نطق از بیان آن عاجز است نیز این جزو در کتاب مسطور فرموده قال السیوطی
 و اخرج ابوسلیمان الدارانی من دمشق قالوا یرى الملائک و انهم یکلمون منیر گفته و اگر السیوطی
 علی ابی زید البسطامی ما کان یقول حتی انه ذکر کلمین بنی ان یقول سوا کما کان للنبی من افان
 من بظام قافا مکر متشکن ثم رجع الی جرجان فاقام بها الی ان مات کلمین بن علی ثم حج الی
 بظام حال السیوطی و علی بن سید بن عبد الله استریه انه یقول ان الملائک و انهم یکلمون

61681 mod

دار الفکر
 تهران
 خنده بجای
 بالهند

بجفرت و ان شكم عليهم فانكم علي القوم ذلك فخرج الى البصرة فمات بها گفته است كه ابو سليمان
 والاني از دمشق اخراج نموده شد و گفته اند كه زعمي نمود كه او ملاكه را مي بندد و آنها را با او كمال
 مي كند و انكار نموده اند اهل بسطام بر اين بيزيد بسطامي از آنچه مي گفت تا آنكه نزد حسين بن علي
 ذكر كردند كه ادمي گويد كه مرا معراج است چنانچه پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم معراج بود پس حسين بن علي
 او را از بسطام اخراج نموده يك معطره و سال رحل اقامت افكند بعد از وفات حسين بن علي
 به بسطام رحلت نموده گفت سلمي از سهل بن عبد الله تستري حكايه كرده است كه ميگفت ملايكه
 و جن شياطين بجهنم حاضر مي شوند و با او گفتگوي نمائند و خود هم بر او انكار فرمودند و بطرف
 اخراج كرده در آنجا و دليعت حيات پسر نيز خودش در ابواب سالقه تصریح نموده است كه زبدي
 فروغ بقله حنفيه اندوخته چنانچه سهرى مجد الفثاني نيز در ملفوظات خود فرموده كه زبدي مقلد اند در
 اصول معتزله و در فروع بذهبا هم ابو حنيفة مكره و چنانچه سلسله انتهي از انجا بقله حنفيه قابل
 بقبول است نظاير است كه بعضي ساييل كه در ان افسان دارند از قياس استحسان ديگر ادله شرعيه استنباط نموده
 باشند اين معني دليل فساد آن سايل نزد معترض نمي تواند شد و نه موجب تنج و لوم بر آن قوم و كذا
 كه ابو يعقوب فضل بن كين از صناديد زنديقه و خسر فرقه و كنيه است از اكابر مشايخ نجاشيت و آنچه گفته
 قرطبه و باطنيه از ابطال شرايع و حكام قصه كرده و ترك عمل بظواهر شعار خود ساخته اند و اينها
 در حقيقت اعداء الاصل فقه و شريعت فها به اول قاروره كسرتي الاسلام بعضه فرق متصوفه اصل
 سنت در ترك عمل بظواهر شريعت و ابطال احكام اسلام قصب بن از باطنيه و فراط روده فخر الاسلام
 ديزدي كلام گفته الصوفيه الشريعه اهل استه و اجماع و منهم من يكون صاحب الكرامه و منهم المجسسه
 يقولون ان الله اذا احب عبدا يرفع عنه الخطيئ فكل النعم و يسقط عن كل العبادات
 و الا يقى في حقه خطيئ و لا يصومون و لا يسترون لعمرة و لا يمتنعون عن الزنا و لا
 عن اللواط و لا عن شرب الخمر و لا عن محظوراتهم الا باجابه يقولون لا موال كلبا على الاجابة و كذا
 الفروج ليس الحلال الا مجرد الاضافه و مجرد الاكتساب و يستيجون اموال الناس و فروج و زنا و منهم
 باطله و بعضي از زبدي فاف احكام آنها را زيريت غار و حقيقت كنفية و فقه فقه است به اينها
 فوجين اخر مستند مقدمه اند نه معتقد و مستند نيز هم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلاه و السلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و بعد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلاه و السلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و بعد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلاه و السلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و بعد

الحوريه يقولون باستباحه الرقص و الغناء المباحه في الرقص حتى يسقطون على الارض من كثرة اللذات
 ثم يقولون لا يفتنون منهنم المتجاوله و هم قوم يضر بون المر ابي و ليش بون الخمر و يا تون بعض الفواحش
 و يلين ثياب الفسقه و منهنم المتكاسله و هم قوم رضوا بلاء بطن من الطعام حراما حلالا و احلا لا يكون كغيره
 و جدا و اقارب و غدا و كسل لا يتعاقب شيئا و لا يترو و جون و لا يتقيد و نه هيا و لا يازعون احد اهل
 مختصر في فضيحه اكثر آنها اهل سنت و جماعت اند بعضي از آنها صاحب كرامت و بعضي از آنها حبيبيه ميگويند
 بر كا خدا متعا دست دلد و بنده برمي دارد از خطاب ايلس حلال ميشود و اجمع نعتها و ساقط ميگردد
 از عبادات و باقى نمي ماند و حتى و معني و حرمي و نماز نميگذازند و روزه نمي گيرند و ستر عورت نمي كنند
 و از زنا و لواط و شرب خمر و از همه محرمات متناع و جناب نمي نمايند و بعضي با جبهه ميگويند هوان
 اش مباح است و چنين فرجه زنان و نيت حلال گر مجرد افت و كساي مباح مي اند الهامى و هم
 و فروج زنهاى آنها را و بعضي از آنها حوريه قال اند مباح بود و قصه و غدا و سر و مباحه و در قصه نما
 تا بجهه اكثر تعجب زرين افكند بعد از ان بر مي خيزند و غسل ميكنند و بعضي از آنها ساجي اهل اند و آنها
 قومي هستند كه از امير مي زنند و بشرب خمر اقدام مي نمايند و ارتكاب بعضي فواحش ميكنند و با ساقان
 مي پوشند و بعضي از آنها سكا سكا اند و آنها قومي هستند كه رضى شده اند با شوكر را كنند از طعام
 حلال باشد و خواه حرام بسيار بخورند اگر بمانند و اگر خوانده بمانند قصه ميكنند و خستيا كر و اندك ساء
 و علم نمي آموزند و نه ترويج مي كنند و معتقدند هي ملتي نيستند و با كسي سنازه نمي نمايند اين جور
 در ليس المدين احوال اهل ابا حنمى گويد و هم قسمين بلفظ انما في يقولون الاسلام لا يهتيمون
 قسمين هم الاول مقلدون فعالهم لاشيا هم من غير اتباع دليل و لا شبهه فعليون و باي هم
 و ارا هم عليهم القسم الثاني قوم عرفت بهم شبهات فعلموا بمقتضا و الاصل الذي نشأت
 منه شبهات هم انهم لما هموا بالنظر في ذم الناس ليس عليهم الملبس فانهم ان شبهه بعارض
 الحج و ان الذين يعبرون المقصود جل من ان ينال العلم و انما لظفره نوليساق الى العباد
 فله عليه بالنجاة الذي هو طلب العلم فصار عليه يفتنون اسم العلم كما يفتنوا الرافضيه

و بعد
 و بعد
 و بعد

ابی بکر و عمر یقولون ان العلم حجاب العلمی بوجوب عن المقصود بالعلم فلان لم یعلم علم قالوا لا یتعلم
 هذا موافق لنا فی الباطن واما یظهر عند ما نحن فی العوالم الضعفا الحقول فان جدي خلاصهم
 قالوا هذا المقبول بقیود الشرعیه محجوب عن المقصود ثم علما علی شبهات وقعت لهم ولو فطنوا لعلوا
 ان علمهم مقصود شبهاتهم علم فقد بطل انکارهم العلم قسم ویمیزا با حیه قومی هستند که آنها را شیه
 عارض شده بمقتضا ان عمل نموده و اصلی که شیه ای آنها از ان ناشی شده است برگاه
 قصد نموده نظر کردن در مذاهب دم بلیس بر آنها تلبیس نموده در خاطرهای آنها فکند که شیه
 معارض حجتهاست و یقین دشوار است و مقصود اجل است از آنکه بعلم بدان توان رسید سبیل
 فوز و نیل ان جا به عنایت ربانی است و طلب در وصول سبیل و ادق ان سبیل نیست این شیه
 نجات را که طلب علم است بر آنها مسدود گردیده لاجرم این گروه علم را دشمن میدانند و چنانچه
 نام ابو بکر و عمر را دشمن میدانند می گویند علم حجاب است و علما بعلم از مقصود محجوبند و اگر عالمی
 آنها انکار کنند متا بعد ارامی گویند که اینکس در باطن موافق است و ظاهرا خلاف مابرای علم و علما
 اینها ضعیف است میکند و اگر خلاف آنها می شود میگویند اینکس از است و مقید بقیود شرعیه
 و محجوب از مقصود است و اگر بوجدان خود جوع نمایند می اندازند که علم بمقتضا شیهات هم علم است پس
 نمودن آنها علم باطل میشود نیز در کتاب که گفته و لم یجاءلوا و ان یرفضوا الشرعیه حتی جاء
 المتصوفه فی ضلوعها سما و قالوا حقیقه و شرعیه و هذا قبیح لان الشرعیه ضمه الخالق لمصالح
 الخلق فكل من الم الحقیقه فی غیر الشرعیه فمعدوم و محذوف فان سمعوا احدا یحدث حدیثا قالوا اسکن
 اخذ و اعلمهم میامن میت و اخذنا علما عن الحی الذی لا یموت فمن قال حدیثی ابی عن جدی قلت
 حدیثی قلبی عن ربی فكلوا بهنزه الخرافات قلوب العوام و افقت علیهم لاجلها الاموال و لان
 الفقهاء کالاطباء و النطق فی شمن الدواء صعب النطق علی هؤلاء کالنطق علی المغنیات و المحتر
 نقیل کما یثقل الزکاة و ما خف صد و المغنیات و اعطاه لشعرا علی المدایح و قد ایدوا الزکاة العقل
 بالخرم لیسئله سماع و الوجود التعرض بالوجود المنزلی العقل حرام فی الله شرعیه شریزه

بسبب علم
 خود
 علم

الکتاب

ما یقنع المجامع من فی الکلیس طین فی حدیث ضاع بالفاطه منسوی التیس تحتها سوی اجمال الکلیف
 و مجمل الشرح و لذلک خفا علی القلوب و لا تلهی انهم باطل اوضح من محبة طباع ارباب الدنیا لهم محبتهم
 ارباب الله و المغنیات نیز در کتاب مسطور فرموده ان قوامهم دامو علی الریاضه مدة فداوا انهم
 قد تجردوا و انقلوا الانبیا لان باطلنا و انما الاوامر والنواهی سوم لعوام قالوا و حاصل لسنو حیر
 الی الکفر و المصلی و لم ادر منها ضابطه لعوام لسان العوام فندخل فی حجر الکلیف لانا قد تجردنا و عرفنا
 الحکمة و هو لا یراد ان من انخرجه من حرام ارتقاء الحیة حتی قالوا ان رتبة الکمال لا یحصل الا لمن رای المبع اصغر
 فلما تشعرت حلیه فان تشعرت فموتت الی حلقه لم یکن بعد اذ لو کمل ماتت نفسه و انفسه
 و سمو اذ اب الحیة الذی هو صف المجانیث کمال الا یان تهی مغاوش انکه قومی ازینها که تاهید دوست
 ریاضت نموده گمان کردند که مابقی اصل شدیم و متوجه گردیده میگویند حال هر چه عمل کنیم باک نداریم
 و ادا فرموده ای سوم عوام است و گویند حاصل نبوت راجع بکمال مصلحت است و در اوزان ضبط عوام است
 دما و انیم تم تا دخل در دایره تکلیف باشیم چه مابقی رسیدیم و متوجه گردیدیم و معرفت بکمال نهیم
 و این گروه که گمان برده اند که انخرجه بر ارتقاء حلیت و غیرت است تا بحدیکه میگویند که رتبة کمال حاصل
 نمی شود تا وقتیکه این کسین خود را با جانی هم خوش بینند و سو بر بدش بر نخیزد و اگر ازین لطفت
 اجنبی باز نش موبدیش بر خیزد هنوز ملطف نفس خود است و بمرتب کمال نرسیده چه اگر کامل میشود
 می نمود و این فرق غیرت نفس نمیداند و بلکه به حیثیه دبی غیرت را که از خصال ذیل فخرشان است
 کمال یان هم نموده نیز این جزو در کتاب مذکور چند شیهه ان گروه ضلالت پزوه نقل نموده محصل
 درین مقام ثبت میشود یکی آنکه اعمال مقصود بالذات نیستند بر آفتاب سعادت و فی شقاوت
 موضوع اند که از اینجا جمیع امور منوط بقضای ربانی است آنچه مقدر و مقضیست و جالب توجه است تبدیل آن
 از حین مکان خارج است و در پگاه انسل سجد سعادت بنام یک رقم زده دیر نقد نشسته جارشیدن است
 شقاوت بر ای از جمله محاللات است و بر که از ازل رانده تیر شقاوت است و معلول بشر است
 از مقوله مستغنیات پس اتعاب نفس باعمال در ریاضات فائده مقصود نیست و ویم آنکه خالق بخاش

ازلی

از اعمال عباد مستغنی است و متاثر از آن نیست خواه معصیت باشد خواه طاعت پس اعمال و مجاهدت نفس را در تعب افشان تا از فایده باشد سیوم آنکه بقل و نقل سعت رحمت رحیم غفور و سعت رحمت ثبوت پیوسته و اوجهای جل شانزه از آفرینش گنایان عاجز نیست پس محمد و دشمن نفس از مسئله است و از نیل مرادات او نامیوچ باشد چهارم آنکه او امر و نهی اودات و سایل و اصول مقصود و سبب حصول کعبه عرفان را بهیچ چیز از منهای مضرت نمیرساند چنانچه زایر کعبه برگاه بمنزل مقصود میسر نیست میگرد و بر هر که اونی بهره از مشهور دارد اند فاع شبهات آنها که است تر از هیچ عکس است و در سبب و اما شبهه اول پس بد آنکه سعادت و شقاوت هر چند از فضا الهی ازلی است لیکن هر کی منوط با سبب است و با تکل تقدیر دست از سبب پیوسته کشیدن از آئین خرد خرده بجز بعید و مستبعد و در حقیقت این شبهه اینها آن می ماند که کسی بگوید هر گاه سیر و سیر از ازل متقدر است اکل و سیر بیفاده است از شرب و سیرابی متقدر است بغیر اکل شرب و سیراب نخواهیم شد و باین سوس شیطانی از اکل و شرب که سبب شیوع در می است دست باز کند و خود را در ورطه هلاکت اندازد و حوائج از شرب دوم آنکه انتقام از طاعت و نفع و غیر طاعت و مضار ارجع بعبادت است نه بخیال قدری که شتره و مقدس است از جلب منفعت و دفع مضرت قال الله تعالی و من جاء فانما یجی لنفسه شایع بطیب است طیب که بر بعض امر بحیثیه در بر نیز میکند نفثش عاید بر بعض میشود و بطیب و فریض ترک مضار بحیث غرض خود میکند نه بر این طیب چنانچه بدن با مصالح و مضار است اغذیه و سیوم نفس نیز مصالح و مضار است از علم و جهل و عقدا و صالح و فظون فاسده و دیگر انواع عبادات و مجاهدات و تقام طایفه منیبات و چنانچه اطباء حاذق با استعمال اغذیه نافذ بدن و حقایق از امور صاره بیان امری فرماید شایع که طیب نفث است با اعمال صالحه مصلحه نفس با اجتناب از منیبات مفسده هلاک آن امر فرموده تا باعث شفا و نجات از امراض و هلاک نشا گردد و سیوم آنکه در سعت رحمت و سبجانه تعالی شکی نیست لیکن عقاب از وسعت رحمت است تا اطلاع و جود او با تش عفو بات دنیوی آخری از عیش که درت خالص گردد و چهارم آنکه

مربط است

نیز نایب

اول و سبب انشای ثبوت پیوسته که با بقای ارتباط روح بدن و جبر را ترک سوم ظاهری و مجرّب است چه سوم و مجاهدات بر مصالح عباد موضوع شده اند با اوقات و احوال قلب بسبب ارتکاب منیبات و غیر آن از صفای کبد و گرا نیده رنگ او دیگر و اگر بصیقل مجاهدات و عبادات بخار رنگ از چهره آن سترده نشود و از کثرت رنگ بجای میرسد که جلایه بر فتن آن باز متعسر است میگرد و بیت آهنگی را که سور چانه بخورد نتوان برد از و بصیقل رنگ حاکم و مستحکم بسند خود از ابوهریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اذن عبد لک فی قلبه کلمه سودا فان تا بصیقل منیبات فان عادات حتی عظم فی قلبه فذلک الزان الذی ذکره الله عز وجل کلا بل ان علی قلوبهم اگر احد را در حال مدت حیات استغفار از عبادات و مجاهدات میسومی بود جناب خواج کائنات علیه الصلوٰه و السلام باین مرتبت ادلی و الیق می بود آنحضرت که سر و عارفان سرفرو صلمان اند و عبادت مبالغه تمام می فرمود تا بجای که از کثرت قیام قدمها مبارک آنحضرت ورم کرده بودند با وصف این منیر و اعدا ک حق جلالتک قاضی عسجد و محقق شریف و دیگر فاضل که ام در کتب و غیر تصریح نموده بعضی از متصوف اهل سنت ایاچه که تکالیف شرعیة الممره اسقاط نموده بمقیده ناز و روزه حج و زکوة و دیگر احکام اسلام نیتند و زنا و لواط و شرب خمر و قتر و تصرف مال غیر و دیگر منیبات سیاح میدانند در اکثر مطا و ابواب این کتاب عبارت آن کتب که یافته درین مقام بنابر تحریر از کرامت برین انکشافه بالجمل ششوعر لیس شخص فذلک لقوم فلما اذا اخصصوا باللوم و تشیع با قول افعال فرق باطله بر اثنا عشریه نمودن چنانچه فاضل صاحب الکرمات کتاب خدایا که آن نموده ناموس است قال الله سبحانه و تعالی و لاتزدوا زره و زره آخری با آنکه بعضی فرق صوفیه اهل سنت چنانکه دستنی باین قایل اند آری قدیم است اثنا عشریه قایلین باین قول که از فرمود فضل متفصل میدانند و اکثر اهل سنت ارباب این قول عارف کامل و مرشد اوی می بندند و فرق به زین جن تان جن و انساب هب فرق اثنا عشریه یا اهل بیت علیهم السلام

از جمله متواترات است مانند منتساب بهب حنیفه به ابوحنیفه کوفی و منتساب بهب اشعری بهب
الحلیه مالک بن انس و نهیب خنابلہ باحمد بن حنبل و انکاران از قبیل انکار بدیهیات و انکار
وجود کد و مدینه است زادها باشد شرفاً و تعظیماً و اجماعی لعل من الشمس ابرین من الامس
اکثر علی اهل سنت مانند شهرستانی در مل و دخل و ابن اثیر و جامع الاصول حضرت امام علی بن
موسی الرضا علیه التجه و التنازل از مجد دین نهیب البائیه سرده چنانچه در سیاحت ابواب الفعارات
آنها نقل شده درین مقام نیز عبارات جامع للاصول مختصر از عمل مطلوب نوشته می شود مسکویه
امان کان علی راس المایه الثانیه فمن ادلی الامر المامون الرشید و من الفقهاء الشافعی و الحسن
الاولی من اصحاب ابی حنیفه و شهاب بن عبد العزیز من اصحاب الک امام احمد فلم یکن یومئذ مشهوراً
و من الامامیه علی بن موسی الرضا و من الفقهاء یعقوب الجعفری و من المجتہین یحیی بن معین من الزیاد
المعروف الکرخی امان کان علی راس المایه الثانیه فمن ادلی الامر المقدر باشد و من الفقهاء ابوالعباس
بن خریزجی من اصحاب الشافعی و ابو جعفر احمد بن محمد بن سلیمان الطحاوی من اصحاب ابی حنیفه و بیاض
من اصحاب مالک ابوبکر احمد بن زید الجلالی من اصحاب احمد بن حنبل و ابو جعفر محمد بن یعقوب الرازی
الحلی من الامامیه و درایت را به سید رضی علم الهدی از مجد دین نهیب البائیه سرده و برناظران
امامیه محقق نیست که سایل و احکام این فرقه ما خود از احادیثی است که بواسطه را دیان ثقات از
حضرات ائمه بدی علیهم السلام مرویست و جلالت قدر ائمه اهل بیت علیهم السلام از ان مشهورتر است که
اجتجاجی به بیان داشته باشند و بموجب حدیث ثقلین که در پیش خاصه عامه تفسیر است و بسیار از
محدثین عامه مانند احمد بن حنبل و حسن و حاکم و مستدرک و سلم و ترمذی و بیهقی و بغوی و شیخ
جلال الدین سیوطی و دیگران بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه ترمذی از جابر بن عبد الله روایت
کرده قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة يوم عرفه وهو على ناقته القصو و الخطب تسمة لعل
يا ايها الناس اني تركت فيكم من لعل الكتاب الله و عترتي اهل بيتي و بموجب حدیث
سفینه که نیز عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از ان جمله ابن حجر در صواعق محرقه از ان روایت کرده

حدیث شریف نبوی نموده اند که شامل ظالمان منافقان و صاحبان عیث باشند بلکه اشخاصی که بر
 عمل صالح قیام ننموده باشند اگر شیعه بر آن صحابیه که در حق اهل بیت نبوی علیهم السلام از ایشان
 ظلم و جور صدور یافته باشد درین حکم دخل نمایند چه محذور لازم می آید حاصل که هرگاه ظلم بر عباد
 نمودن نزد بعضی از علما اهل سنت موجب طرد بعضی عباد از حوض کوثر و اراده آنها باشد و خود
 آنها از سعادت شفاعت حضرت اید شریع علیه صلوات الله الملك الاکبر باشد اگر بایست سبب قوی
 ظلم از بعضی صحابه در حق اهل بیت نبوی علیهم السلام تحقق یابد یعنی نزد امامی طریق قویتر بر او
 اهل بیت علیهم السلام که نفوای صاحب البیت ادری بانی لبیت و قفترین مردم ازین قایم و
 قضایا هستند آن بعضی داخل این حکم دانسته این قول مطابق افتاد و اهل علم اهل سنت خواهند
 چه ظلم است از آنکه بر اهل بیت علیهم السلام وقوع یافته باشد یا غیر آنها و احسان ترک ظلم بر کما
 ناس از اعمال صالحه است و بر هر که اندک بهره از دین مشور داشته باشد واضح و لایح است که خود
 ظلم بر اهل بیت علیهم السلام زیاده ترا ظلم دیگر مردم است و احسان بر اهل بیت نمودن و ترک ظلم
 بر آن مقتدایان دین مبین از اجل اعمال صالحه است بنابراین تقدیر اگر کسی ظلم اهل بیت و ترک
 کند احسان بر آن بزرگواران ترک اعمال صالحه و دخل در اهل اراده او انداخته و استعداده دارد و اگر آن
 قایل بفرقه شده بگویند که احسان و ترک ظلم بر اهل بیت نبوی علیهم السلام عمل صالح نیست و ظلم نمودن
 بر احاد الناس موجب عقوبت و بر اهل بیت نبوی ستلزم منوبت است و ویم آنکه اسناد قول
 بتقصیل لعن عمر بر ذکر استماع بامامیه نیز اقرار است و بر تقدیر تنزل تسلیم مراد قائلین باین
 قول تقدم رتبی است از قبیل تقدم تخلیه بر تخلیه و ثقیه بر ثقیه و جانی بعضی علمای این تقدیم
 بر سبیل تقدیم نفی بر اثبات گفته اند و تفسیر نیز ابوری فرمایند اهل تحقیق نمیتوان التکرار بفعل
 بالتحلیل و المحو و بالنفی و الاثبات او بالافتاء و البقاء و الاول مقدم علی الثاني فایم نفرین
 نبوی الله لم یزق البقاء انتهی بر واقفان کتب سلوک و عرفان و ساکمان مقامات عارفان
 مخفی نیست که رفض بهایت مرتب سلوک الی الله است چنانچه شیخ زبیر در اشارات و امام راز

مشورت

والتخلیه

در شرح آن نص بر معنی فرموده اند اجنبیت مقام یاده ازین خصت ازعت اسرا داده و باقی
 کفیه الاشاره و در بابی که فی ثبوتی و دیگر مسائل که بطریق این مقامات است نبوی کلام در کشف است
 نموده که ساکط الدلایل و وصول مقامات از خبر تعیین میرساند پیغمبر آنکه نسبت حکم و وجوب
 عقب صلو و مکنونه بامامیه نیز اقرار است چنانچه تحقیق لعن نزلامیه شرط ایمان نیست بلکه از کمالات
 و متمات است فاضل شمس در مصابیح النواصب فرمایند لیست عندنا من شرط الایمان کما
 لو هم بعضهم بل یصحون اصحابا بان یؤمنوا لو لم یسب الجلیل و الکفا و المنافقین کم ذلک
 نقضانی ایمانه نعم لعن اهل البیت من کمالات الایمان و نوعی سبیل الاجمال و بر تقدیم
 تنزل تسلیم قائلین باین قول اثبات وجوب بیایات کلام الله و احادیث نبوی علیهم السلام
 می نمایند چنانچه در مساحت سالفه بر ازان بمغضریان آمده و باستیعاب را بواب آئینه نشان
 الله تعالی مطابق نقل نموده اند از اجل قول او تعالی اولئک ملعینهم الله و ملعینهم اللاحقون و
 قول او جل و علینهم الله المملکة و الناس جمیعین چنانچه درین آیه و نظایر آن اگر چه بصورت
 اخبار واقع است لیکن مراد از ان الله و امر است چنانچه در قول او تعالی و المطلقات یتبرصن
 بالهشهر ثانیة قرو و چنانچه مفسرین تصریح بآن فرموده اند نیز لعن از افراد مجاهده لسانی است شیخ جلال الدین
 سیوطی در جامع صغیر از سید احمد و حاکم و ابن حبان از انس روایت کرده جاهدوا الشکرین باموالکم و
 انفسکم و استکم و امر بر وجوب چنانچه در اصول تقدیم گشته و شکلی نیست که هرگاه تکلف بمقتضا
 امر الی عمل نماید و عمل او مقارن خلاص باشد مستحق ثواب خواهد بود و مشکوٰۃ از بهیقه روایت
 عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنهم کل نبی جاب الزاید فی کتاب الله و
 لعنه الله و المسلمون کجرت بعد لیغرن اذله الله و یدل من اغوه الله و استحل بحرم الله و تحل
 من عترتی ما حرم الله و التاکی لکنه حاکم درست کرد و تفسیر سوره الدلیل اذ ایضا نیز این حدیث را
 باندک تفاوت و اختلاف عبارت از عایشه صدیقہ روایت کرده و نیز سید شمس از سفیان از عبد الله
 بن عبد الرحمن بن عبد بن موهب روایت کرده قال سمعت علی بن الحسین یحدث عن ابيه عن جده

از نفی اخبار
 عرفان و معرفت
 و غیره

چون
عبید

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنتم من لم يمسح بالتراب في كتاب الله
 والمكذب بقدر الله والمنسلط بغيره ان الله ليدل من اعوانه ليعجزن اهل الله والدار الآخرة
 المستحل من عرق ما حرم الله المستحل بحرم الله بانه كفاهت شيخ جلال الدين سيوطي في هذا الحديث
 وراجع للصغير ان تردى از عايت واز حالم از علي عليه السلام رواه في فضيلته يروي بوجه
 المستحل من عرقه وقرابتي ما حرم الله يعني من فعل باقاربى بالايجز فعله من اينها هم او ترك
 فان عتقه حله كافر الا فذهب حصصها باللعن لئلا يحق الحرم والعزة وعظم قدرها باضافته اليها الى
 الله والى رسوله اينست تقرير كلام قائلين باین قول و دلائل این مسائل و رسائل النجاشي الا انما يستحق
 مذکور است مشايخ اهل جمع اليها نیز در بعض مبدع شده كه مباح از حيث اباحت از جناب سر و كائنات
 عليه السلام صدور نيافته و محال آنحضرت مطلقا خصوصاً غير عاد و محمول بر عاد و سجد در سجده
 پيوسته كه آنحضرت عليه السلام بر كفار لعن ميفرود و حضيضاً و قنوت نماز و مسلم صحیح سجد خود از
 انس بن مالك روايت كرده قال روى رسول الله صلى الله عليه وسلم على الذين قتلوا اصحابه يوم بدر
 ثلثين صباحا يدعو على رعد الحمان و عصية عصمت الله و رسوله الحديث ينسبنا و خود از خفاف
 بن ابي غفاري روايت كرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة اللهم العن بني الحمان
 و علا و ذكوان و عصية عصوا الله و رسوله غفرا الله لها و سلم سالها الله و بطر و استعده و مضى
 اين روايت را روايت كرده حاكم در مستدرک باسناده خود از ابن عباس قال قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 متابعاً في الطهر و العصر و المغرب و العشاء و الصبح في دبر كل صلوة و اذا قال سمع الله لمن حمده صلى
 الركعة الآخرة يدعو على بني سيلم على ذكوان و عصية ديون من خلفه و كان رسل اليهم يبعث اليهم
 فقتلهم ثم نزلت فيهم في القديت و گفته اند حديث صحيح على شرط البخاري و صحيح و كبر شكوة
 نیز روايت مشايخ اهل جمع اليها نیز در شكوة از ابو هريرة روايت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان اذا اراد ان يدعو على احد او يدعو لحد قنت بعد الركوع نیز اين عمل بسيج مريضه حضرت امير المؤمنين
 عليه السلام است كه بر او شام و متابعتش لعن و روى فرموده بود و دست سينه بر او ميبرد و

نیز رواه مسلم و صحيح و بسندش از ابو سلمه بن عبد الرحمن روايت كرده انه سمع ابا هريرة يقول ان الله
 لعن من لم يصلي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو هريرة يلقن في الطهر و العشاء و الآخرة يدعو للمؤمنين و لعن
 الكفار آنحضرت عليه الصلوة و السلام صحابه كبر شتم اصنام مى نمودند چنانچه كتب سير احاديث و
 تفسير بان نطق است اگر اين عمل طاعت و شيعه نمى بود مداومت بر آن از ايشان متصور نمى شد نیز
 امام را زدن كبر و شتم نفس كبريه و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم
 گفته اند انما ان يقول شتم الاصنام من اصول الطاعات فكيف يحسن من الله تعالى ان ينهي عنها
 و الجواب ان هذا شتم و الكان طاعة الا انه اذا وقع على وجهه استلزم وجود منكر عظيم و جلالاخره است
 و الامر بهنا كذلك لان هذا شتم استلزم اقامه على شتم الله و شتم رسوله و على فتح بالسفاهة
 على تغيير عن قبول الدين و داخل لغيب و غضب في قلبهم و لكونه مستلزم الهمة المكرات و وقع الهوى
 انتمى ليس بشيئ يوجب استحقاق لعن از اصول طاعت است و جناب سر و كائنات صلى الله عليه و آله
 و اصحاب كرام ضوان الله عليهم بران مداومت مى فرمود و در زمان اشتغال مى نمود پس قول او
 در بسيج ملت و شرب لعن كبر اعداء انبيا و رسل و فرض خداوند عقيب الصلوة بان اشتغال لغزو
 بلكه مشغول بگروانند و در آن ثواب جزا و عده كرده اند از درجه عتبار باقط باشد و عدم عتبار
 لعن تحقيق لعن و عدم ورود اذن بكن و اشتغال بان عقيب صلوة در شرايع من قبلنا غير مسلم است
 و بر تقدير تنزل تسليم هرگاه جناب غايميت آيا ترا مشروم شتران مداومت فرموده و در قنوت
 نماز اشتغال بان نموده باشد باز بعد مشروعت و شرايع ديگر اعتناي و متابعت است قال
 الفاضل الناصب جابر امحدث عهده غير است يعنى نيز و هم ذى حجة و اين التفصيل داون بر عهده القطر و
 عهده الاصحى و بعده الكبرى كبر و پنج امحدث عهده بايا ساجم الدين كه نيز كيشان لقب ابو لولو كبر و
 قال عمر است يعنى روز نهم از ربيع الاول نيز عهده ايشان روى على بن مظالم الواسطي عن احمد بن اسحاق
 انه قال في اليوم يوم العيد الاكبر و يوم المفاخرة و يوم الصهيل و يوم الزكوة و يوم الكبر و يوم
 القليل و يوم جودين اسحاق اول كسب است كه در اسلام امحدث اين عيد نموده و من بعد او تابع او

نیز رواه مسلم و صحيح و بسندش از ابو سلمه بن عبد الرحمن روايت كرده انه سمع ابا هريرة يقول ان الله لعن من لم يصلي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو هريرة يلقن في الطهر و العشاء و الآخرة يدعو للمؤمنين و لعن الكفار آنحضرت عليه الصلوة و السلام صحابه كبر شتم اصنام مى نمودند چنانچه كتب سير احاديث و تفسير بان نطق است اگر اين عمل طاعت و شيعه نمى بود مداومت بر آن از ايشان متصور نمى شد نیز امام را زدن كبر و شتم نفس كبريه و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم گفته اند انما ان يقول شتم الاصنام من اصول الطاعات فكيف يحسن من الله تعالى ان ينهي عنها و الجواب ان هذا شتم و الكان طاعة الا انه اذا وقع على وجهه استلزم وجود منكر عظيم و جلالاخره است و الامر بهنا كذلك لان هذا شتم استلزم اقامه على شتم الله و شتم رسوله و على فتح بالسفاهة على تغيير عن قبول الدين و داخل لغيب و غضب في قلبهم و لكونه مستلزم الهمة المكرات و وقع الهوى انتمى ليس بشيئ يوجب استحقاق لعن از اصول طاعت است و جناب سر و كائنات صلى الله عليه و آله و اصحاب كرام ضوان الله عليهم بران مداومت مى فرمود و در زمان اشتغال مى نمود پس قول او در بسيج ملت و شرب لعن كبر اعداء انبيا و رسل و فرض خداوند عقيب الصلوة بان اشتغال لغزو بلكه مشغول بگروانند و در آن ثواب جزا و عده كرده اند از درجه عتبار باقط باشد و عدم عتبار لعن تحقيق لعن و عدم ورود اذن بكن و اشتغال بان عقيب صلوة در شرايع من قبلنا غير مسلم است و بر تقدير تنزل تسليم هرگاه جناب غايميت آيا ترا مشروم شتران مداومت فرموده و در قنوت نماز اشتغال بان نموده باشد باز بعد مشروعت و شرايع ديگر اعتناي و متابعت است قال الفاضل الناصب جابر امحدث عهده غير است يعنى نيز و هم ذى حجة و اين التفصيل داون بر عهده القطر و عهده الاصحى و بعده الكبرى كبر و پنج امحدث عهده بايا ساجم الدين كه نيز كيشان لقب ابو لولو كبر و قال عمر است يعنى روز نهم از ربيع الاول نيز عهده ايشان روى على بن مظالم الواسطي عن احمد بن اسحاق انه قال في اليوم يوم العيد الاكبر و يوم المفاخرة و يوم الصهيل و يوم الزكوة و يوم الكبر و يوم القليل و يوم جودين اسحاق اول كسب است كه در اسلام امحدث اين عيد نموده و من بعد او تابع او

شدند و بعد از زمانی بعد باین عید راسبت یافته شمرده کردند حال آنکه در اصل این عید هم عید موسی است که با ستاره خنجر قتل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه است موسی کمال فرحت و شادمانی کرد و او را روز نهم در روز مغفرت در روز تسلیه نامیده زیرا که از دست حضرت عمر برایشان درین ایستان بر دولت ایشان بچگانه شده بود و لهذا درین روز این عید را قرار دادند که خنجر برایشان درین روز منقش شده بود و الاقل حضرت عمر است و ششمی بچگانه اختلاف بود و دفن ایشان غره محرم پس اگر این عید میگردند روز را بر تبدیلی نموده و خود شیعه هم متعرف اند که این عید روز نهم نبود و احداث همین احمد بن سحاق است ششم تقویم روز نوروز که از اعیان موسی است قال ابن هبذ فی الہذب انه اعظم الايام درین تقویم محض ابتغای رسوم جاہلیت است و اسلام از امیر المومنین صحیح شده که در ایشان کسی روز نوروز حلا و فالوده آورده بود و از دیر رسیدند که جز آدوی گفت الیوم یوم النوروز فرمودند که نیز زنا کل یوم و ہجر جاکل یوم و این اشاره بدقیقہ است یعنی جوئے نوروز از زمین سبب است کہ آفتاب از معدن النہار بجرکت خاصہ خود بر مکان خود در شمال متوجہ میشود و نزدیک آید و باین سبب در ابدان و جسام حرام پیدا میشود و نامہ نوران میکند و تقویر بناقی را تا زگی بهم میرسد و بمعنی در طلوع هر روز زیاده تر متحقق است زیرا کہ آفتاب بجرکت اولی کہ اسرع و ظہر حرکات است از دائرة الافق گذشتہ بر مردم آن افق نورانی میکند و قوت بصیرت جلالی و در روح را منفعش میآورد و الاوقات خاصہ اسما از رزعت و تجارت و صناعت و حرفہ باین بہتر و بیشتر واقع میشود و صورت حیات بعد الموت نمودار میگردد و قولہ تعالی و جعلکم لللیل لباسا و النوم سباتا و جعل النہار معاشا پس این وقت احتی و اولی است بعد از گرفتن بکلافه ارفاع و تا کی نماند دریافت کرد مدت یکدوره شان روزی بر چهار فصل متحقق میشود پس در وقت صبح تا نیم روز فصل صبح است کہ سبز تر و تازه و گلہا شکفتہ و مزاج حیوانات نشاء دارد و گرگاہ آفتاب بر دایره نصف النہار رسید در حکم آن شد کہ بجرکت خاصہ راس سلطان رسیده باشد تا ایشان شرم و گشت بر مرکب غلبہ نمود و نشانی و میسر و خشنه در جسام پیدا آمد و چون بجزوین دید شد حکم میران گرفت و نصف

چون نیم شبه و از انخطا بطریق انتقال نمود گو یا بر اسجدی رسیده و حکم رستان بد کرده و منبجیم بارید گرفت برال بنی انہی کلامه **اقول** و بستین انحصار اطلاق عید بر عیدین در حق نیست زیرا کہ شارع علیہ السلام عید را بر روز جمعه نیز اطلاق فرموده است بلکه اطلاق عید بر روزی کہ در منزل آن مومنان مشر حاصل شود نیز در کلام الہی اقم است و لا تعالی اللہم ربنا انزل علینا مائدہ من سما کیون عید الاولنا و لاخرنا حاصل شود عید شش از عید است کہ بمنجی بر گشتن باشد و بعضی باین عید عید خود نمودن فرج و سرود است امام راز قدس کبیر گفته و بعد فی اللقہ اسم لما عاد الیک وقت معلوم اشتقاق من دیو و اصل ہو بعد کسی العید عید الانه یعود کل سہ فخرج جدید و دردی کردن بر سر فرج و سر و قیام نمودن فی الجہان از شارع علیہ السلام واقع شده است و بچگانه شافرج سر و محض امری از اسودنی باشد بطریق اولی در مثل آن روز کہ آن امر سار واقع شده باشد بر اسم شاد قیام درین صباح خواهد بود زیرا کہ اصل در شیان واقعی کہ منع از شارع واقع نشود و اباحت است ازین جهت است کہ در نہایت تقویم بعضی ایام کہ در مثل آن روز امری سبب علای کلمہ اسلام واقع شده باشد و سرگردان تا بکرات آن موہبت عظمی بظایف عبادات و طاعات و دیگر اعمال خیر باشد طعام و نصیب تصدق بہ مساکین و توسل و اہل عیال و خدمت طفلان قیام نمایند و بر اسم سرور نشاء و فرج و نبساط اشتغال فرمایند و این امور از لوازم عید است باین علامہ بر ایام معظم مانند روز مہر و حضرت سرور کلمات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بر دین جمہو اما میفہم ہم بر سیم الاول است و در سبعت کہ روز سبت و عید جبریل است و روزی کہ سبت و چهارم فی الجہت و نظایر آن عید غدیر کہ بر عید می حجج است و در آن اطلاق اسم عید میکنند لا مشاققہ فی الاصطلاح و اطلاق عید کبر بر روز عید غدیر استبعاد ندارد زیرا کہ اگر از امور اضافیہ است و اکبریت این روز باضافہ با سوار و مہر و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و در بہت است و بر تقدیر تسلیم و تسلل قابل شدن با کبریت این روز مطلقا قیامی ندارد زیرا کہ درین روز حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر لایات امت امیر المومنین بنی اسباط علیہ الصلوٰۃ و السلام نص فرمود و چون بنیوت فضل است و آن اصل است اما چون اقرار با امت لازم دارد و اقرار بنیوت و اقرار بنیوت

لازم ندارد اقرار بامت را و اقرار بامت از جهت اجزای ایمان است از جهت اقرار بامت چنانچه
 است و اقرار بنبوت به تنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام
 مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان
 هست البته که حیوان است چنانچه اقرار بیکم توجید بیشتر است از اقرار بکلی اما لازم ندارد اقرار
 را و اقرار بکلی لازم دارد و عقاید و مصالح و تو حید آنرا و اقرار به هر دو به تنهایی موجب نجات
 تا اقرار بامت با آنها ضم نشود و به معنی متفق علیه یقین است چه اصل سنت نیز از اینها و این
 را به تنهایی غیر متمایز از کلمات خلفا موجب نجات نمیدانند و در خزانه المقتضی گفته و الاضی
 ان فصل علیا علی غیره و متبع و اولی الامر خلفا تصدیق به و اقرار بامت از جهت ایمان و ایمان و ایمان
 و متابعت و لازم دارد اقرار بنبوت و اقرار بامت و اقرار بامت و اقرار بامت و اقرار بامت و اقرار بامت
 او کمال ایمان عالمیان است که به بیان او همه برای ایمان بر خلق ظاهر گردیده پس این اعتبار بر او
 که آنحضرت بامت و ولایت منصوب گردیده و در این دلیل و دلایل ایوم احکمت که در این
 و اتمت علیکم نعمته الایه بموجب وایاتی که بعد از کورش و درین روز نازل گردیده ایمان کامل گرفته
 شده باشد اطلاق عظم اعیاد و کسبه بهیچ مستلزم فساد و مخالف شرع نخواهد بود و باطل بهیچ نعمت نرسد
 کاملتر و فاضلتر از نعمت کمال ایمان تمام آن نیست و این امر درین روز متحقق گشته پس این روز بزرگ
 ایام فاضلترین اعیاد و عید اکبر باشد بخلاف اعیاد دیگر که عید بود آنها باعتبار اتمام کمال فروع
 دین است که آن صورت هم باشد مثلا و این معنی نزد کسی بهره از انصاف داشته باشد از افضلیات است و
 محاطه مکابر است از اینجاست که چون آیه که ایوم احکمت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمته تسمیع صحابه
 اطهار فرخ و بر عظیم نمود امام از این تفسیر که گفته لما قرار داده الایه علی الصحابه فرخ و اظهر
 العظیم و قصه غدیر و باب سقیم باستی عاف که یافته درین مقام نظر بطیفه بود مقام بر بیان اجمالی
 گفتا نمود و مشو صاحب شکوه انجیر نمود و بنابرین ارمین ارمین ارمین ارمین ارمین ارمین ارمین ارمین
 سلم لما نزل بغیر خرم اخذ بیده علی فقال اسم تعلمون انی اولی المومنین من غیرهم قالوا بلی قالو

نازل شد و

قالوا بلی قال اسم تعلمون انی اولی کل مومن من غیره قالوا بلی فقال اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و حب من احبه و بغض من بغضه و نصر من نصره و اذل من اذله
 من خذله و ادر الحق بمعرفته و ارفقه عمر فقال بنیاسک یابن ابی طالب اصبحت و صیت مولى کل
 مومن مومنه یعنی رویت است از برای بن عازب زید بن ارقم که از شما هر صحابی اند که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله در خود آورده و وقت مرحبت از حجه الوداع بموضع که نام او غدیر خم و یک
 و سیم پیش جحفه است میان حرمین پس آنحضرت بعد از آنکه جمع کرد اصحاب را بالای منبری از بالا
 شتر ساخت و برآمده دست علی گرفت و فرمود یا منی انید شما که من لایم مومنان از شما و این
 و در روایت آمده که بارگرفتند و گفتند بلی فرمود یا منید شما که من لایم مومنان از شما و این
 بلی فرمود خداوند کسی که من لایم مومنان از شما که من لایم مومنان از شما که من لایم مومنان از شما
 دار و علی و دشمنان کسی که دشمنان من است و علی و دشمنان من است و علی و دشمنان من است و علی و دشمنان من است
 او را گردان حق را با علی هر سو که او برگردد بعد از آن ملاقات کرد او را و گفت گو را با او را ای رسول
 صبح کردی و شام کردی گشته مولا هر مومن مومنه امام را از دین کبر از جمله محملات آیه کریمه یا ایها
 بلغ ما انزل الیک من ربک انکم تفعل فبا بلغت رسالته و اشد بعضکم من الناس فرمود نزلت
 هذه الایه فی فضل علی لما نزلت هذه الایه اخذ بیده قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه
 و عاد من عاداه و عاد من عاداه و عاد من عاداه و عاد من عاداه و عاد من عاداه و عاد من عاداه و عاد من عاداه
 عباس بن ابی طالب و بن عازب و محمد بن عقیقه و علمای آنحضرت مصباح بغوی نقل نموده اند که در این روز حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمان داد که در حقیقت آنحضرت معین شد بود
 بنشینند تا عامه شرف و اعیان قریش خدمت آنحضرت فرستاد و ابولایت تهیست کنند و اول کسی که از آنجا
 این تهیست نمود عمر بن الخطاب بود که در خدمت آنحضرت رفت بشیخه تا گفت بخاک این ابی طالب
 اصبحت مولای من مولى کل مومن یعنی خوشتر از ابی طالب تحقیق و یقین گردید که من مولا من مولا رسول
 و بر مومنه است که کلامه و سیم جمال الدین سیوطی در کتاب القان از این مردود نیز ابو سعید خدری و

البوهری روایت کرده است که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا لغیر
 احدی منکم کامل گردانیدم بر شما این شما را تمام ساختم بر شما نعمت خود را و راضی شدم بر این شما
 اسلام را که دین شما باشد نیز سیوطی در درختنوار از ابن مردودیه عیال کرده است که روزی که حضرت
 خدیجه که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی وصیت کرد در روز غدیر صمد بلند کرد از بر
 او بولایت جبریل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و
 رضیت لکم الاسلام دنیا بالجحدیث غدیری تو را معین رسیده چنانچه محققین در تعین آن تصریح
 نموده اند و ابن عقیله از البیاضی طریق روایت کرده شیخ عیاد الدین ابی کثیر شافعی تردید در
 احوال محمد بن جریر طبری شافعی گفته که من کتابی دیدم که جمع کرده است در آن احادیث غدیر خم در
 مجلد ضخیم و کتابی که در آن طرق حدیث طبر را جمع کرده و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده که او بطریق
 تعجب میگفت که در بغداد دست صحافی مجلدی دیدم که در آن روایات این حدیث را جمع کرده
 و بر آن عبارت نوشته بود الحمد للسانه و عشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و تکرار
 الحمد التاسع و عشرون در باب بیستم مشرعه العادیه و درین روز بزرگوار حضرت امیر المومنین علیه السلام
 خداوند دین کامل ساخت و از قوام این قصه سر و مو نور مومنین حاصل شد صحابه عظام و اوزم تنهیت
 این امر جلیل بقدر کجای حضرت امیر المومنین علیه السلام بجا آوردند و عرفان از آنجا بود بلکه بعضی
 آمده که اول کسی بر اسم تنهیت قیام نمود جابر بن الخطاب بود و از آنکه اسلیمت علیه السلام احادیث
 فضیلت این روز و دیانتش شنیده و می لازم است که بنا بر تاسی با کاتبان صحابه دین روز
 بلام از مخرج و سرور و تنهیت گفتن با هم قیام اقدام نمایند تعجب است که فاضل ناصب بعلت خلوه
 امیر المومنین علیه السلام فرقه امامیه از اصحاب توحشی نموده فرج و سر نمودن دین و بیعت شهادت
 آن بنا بر تاسی عجب هرگاه تحقیق است که در پیش این روز صحابه خصوصاً جابر فاروق با دای اسم
 تنهیت و کرامت فرج و سر و اقدام می فرمود و عید عبارت از همین امر است پس حقیقت تعید
 باین عید از صواب اکرام ما نور است بنا برین مقدمه فاضل ناصب این سلسله از فضائل این عید نموده

به روز
 قیام نمودن
 و عید است
 و سرور و
 فرموده

این با مقصود بر بیان فضایل این عید است آوردن آن سبب است و شنبه سعاد و روز نهم
 اینست که در آن روز عمر بن سعد نقل سید است ظنی که از ویرایت علیه السلام که هر گوشه ای حضرت رسول
 کریم بموجبه است تعلیل شقیق قرآن عظیم اندر قدر روشن تر از آفتاب است که او و متابعتش آب فزاید
 بر سلاطین طاهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و شیعیانش منع کرده آنجا بپسرن برادران
 و سالیانش را گرسنه و تشنه بیاورد و بکمال ظلم و ستم شهید کردند و بعد از شهادت آنجا محضرت
 عصمت مطهرات را بر شتران برهنه بی رود و سوار نمود و شهر بشهر گردانیدند و دقت از دقایق جو
 و ستم و تنگ حرمت فرو داشت نکردند و باس خاطر عاظم جید ایشان را در حق آنها ملحوظ داشته ازین
 افعال شنیع روح اقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله آزرده ساخته هر چند بعضی از عایت شهادت احتیاج
 استغناء ندارد و طمینان قلب عوام را بنقل کلام علامه نقضانی مبادرت نمود میثود در شرح تعالی
 می گوید و اما ما جری بعد هم من عظم علی اسلیمت یعنی صلوات من الطوبی بحیث لا مجال للظفر من
 استماع بحیث لا اشتباه علی الاراء یکا و یشهد به الجاد العجا و یسلی لمری الارض السما و یشهد
 و یشیق من الضمیر و یقوی بر علی کر الشهور و الدیو قلعت الله علی بشره ارضی و بسعی و بعد از
 اشد و بقی و بریر که اندک در و از دین دارد و اضع است که بر کس این قسم جو و ستم بر اسلیمت نبوی
 علیه السلام نموده باشد در بود روز قتلش نزد اهل ایمان عید کبر و در و جلیل و در و مغفرت و در
 زکوة عظمی و در برکت و در تسلیه شکی نیست فاضل ناصب در نصب و خروج محیی ماسم بنو امیه و بنو و
 است اگر عید و بر اسم فرج و سرور در این روز قیام نمودن بدعت بدانند بعد مستعد نیست علی
 چون ما را علمی عامه و خاصه بر آنست که در سبجات با احادیث ضعیف و متک مشکوئینا بر احادیث
 صحیح که وارد شده است که هر که ثوابی از خدا با و رسد بر علی و آنرا بجا آورد ثواب با و داده میشود
 بر چند جان نباشد که با و رسیده است پس اگر اعمال این روز را که نوعش از شمار دارد و نه باشد
 و محافل و بیات و اخبار گذشته باشد کسی عمل آورد خوب خواهد بود و مستحق ثواب خواهد گردید و آنچه
 گفته که در اصل این عید مومنان است که درین روز بکلی خیر قل عمر بن الخطاب با ایشان این روز را

۷
 معنوی

۲
 اگر تعید بان

۲
 آن

۲
 و محول

والخوف في العرف فسا والمهاجرين انتقال الملك من قوم الى قوم و انتقال السيرة من المدينة الى العراق
 ومن العراق الى الشام لمجير القياس عليه انشا الله و بيته الفلك للسنة التي قتل فيها عثمان في مجلس
 المؤمنين عليه السلام على ما في الزاوية و هي السنة السابعة من القرآن الخامس من ثلثة المار تحولت على
 بده السنة على الزيجات المصححة يوم الخميس و عشر شهر رمضان سنة خمس ثلثين هجرية و الماضي من
 النهار من الساعات باقى اليمين طريح و باقى كط ط قريسا من لك المدينة الحجاز و باقى العراق
 سيط و باقى العالم باطل و باقى العالم باطل و باقى العراق سيط و باقى العالم باطل و باقى العراق سيط
 ما هو ثبت في مواضع الجواز في حال ما لو نوشته نعل در سبيل يوم در سبيل يوم در سبيل يوم در سبيل يوم
 در زهر و عطار و ذنب حمل طام ميزان اربع جدى و سابع حمل و عاشر سرطان و اربع استيع
 ازان تفصيل و لا تات اين سيره بيان نموده و روز جلوس امير المؤمنين كه نهم و نهم و نهم و نهم
 متاخرا از نور دست انتهي نيز ساقط است زير كه درين كلام مصنف دو عطار دي نصير و اقم
 نشده است باين كه روز جلوس حضرت امير المؤمنين عليه السلام و زهر دهمي حجت غايه باي اليا
 انكه تحويل شمس سال ميت و نهم در شانزدهم ماه رمضان اتفاق افتاده اينمى منافي آنچه در عوام
 اشتها دار و نيت بلكه تطبيق اين قول با قول مشهوره ممكن است زير كه بنا بر روت سعيد
 جهان را و هي هفتمين مولى الرسول صلى الله عليه و آله و سلم مدت خلافت ابو بكر صديق دول و
 مدت خلافت عثمان بن عفان دو ازده سال با كسر بود موافق رديت زهرى نيز مدت خلافت
 خليفه سيوم دو ازده سال بى كسر بود شيخ عبدالحق در حال مشكوه گفته قال الزهر دلى عثمان
 انى عشر سنة فصل ست سنين لا تقم الناس عليه شيئا و ان لا حبالى قريش من عمر بن الخطاب لان
 عمر كان شديد الفلما و لم يجر عثمان لان لهم و صلهم ثم توالى فى آخرهم و استعمل اقرباءه اسل ميتا
 و اوال فى ذلك الفصل التى امر الله بها و قال ان ابو بكر و عمر تركا من لك ما هو لها و انى اخذت فقتله
 اقرباى انتهى و بنا بر رديت موجب لدية مدت خلافت عمر فاروق ده سال و شش ماه و چهار روز و
 در نوار الترخيم نيز همین قول اختيار نموده و روز وفات حضرت رسالت عليه الصلوة و السلام بنا بر

نقل

و اينى دو ازدهم ماه ربيع الاول بود و نوزدهم ماه ربيع اول و نوزدهم ماه ربيع اول و نوزدهم ماه ربيع اول
 كه مبداء خلافت بنا برين و نيت است بشماره مدت خلافت بر سه خليفه كه بنا بر و ايا كه ذكر نيت
 است و چهار سال و شش ماه و چهار روز است در شانزدهم ماه رمضان المبارك سال سى و نهم سپر ميشود
 و انقضا خلافت خليفه سيوم ابتداى خلافت حضرت امير المؤمنين است عليه السلام فثبت المدعى
 غرضك بودن روز جلوس حضرت امير المؤمنين نهم دى حجت از متواترات و اجماعات نيت كه عدم
 تسليم آن محتمل نباشد و موجرا حتمالى كافى است چهارم آنكه و ايتى كه از حضرت امير المؤمنين
 عليه السلام نقل نموده معارض است بر و ايتى كه شيخ عبدالحق دهلوى در كتاب تحصيل الكمال رجال
 مشكوه رديت نموده است و البته ثابت جدا بحيفه لسر خود ثابت را در صغر شش بخضور فالنصر
 حضرت امير المؤمنين عليه السلام برده و فالوده در روز نور و زهرى نيز بديه بخضور انجا آورده بود
 آنحضرت عليه السلام در حث ثابت بركت در و در زير شش عافو موده و نده عبارت صنف اشيع ابن حجر
 الملكى الشيبى الشافى رساله مسالمة القضاة العقيان فى ترجمه الامام ابى حنيفة النعمان و ذكر فيه انه قال
 اسماعيل بن حماد بن ابى حنيفة انه ذر ب الدات جدا بحيفه با نيت ثابت الى ابن ابي طالب و هو صغير
 و ايدى الى العالود و فى يوم النير و زهر عالتاب باكر فيه و فى ذر بة قال الفاضل ان صنف
 حوزة سجود سلاطين ظنم كه اخوان با باقر مجلسى و ديگر علمائى ايشان نموده اند كه صريح مخالف قواعد
 كليات شريعت است و قوله لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذى خلقهم ان لزم ايا تعبد
 و قوله لا تسجدوا لله الذى يخرج السموات و الارض ليعلم ما تخفون و ديگر آيات بسيار كه در
 بر خصاصه سجود مىكند در حق خالق توانا كه داناي جهان و شكاست خصوصا در شريعت مصطفوي
 و تمسك بسجده ملائكه بر اى آدم عليه السلام رين مقام نهايت بجا است كه احكام آدمى بر احكام ملائكه قاصر
 توان كه و بچنين تمسك بسجود اخوت يوسف بر يوسف عليه السلام اول سجود مصطلح نبود و ديگر
 تمسك لبر ايع من قبل و قتي رديت ميشود كه در شريعت مانع آن نيامده باشد و اين حكم بلا شبهه
 در شريعت مانع است و الا حق و اولى باين تعظيم حضرت بغير صلوات الله عليه و سلم و حضرت امير و

جاي كه كذب معتبره
 و اخذ نيت مانع
 صواعق تحقير و ايمان
 ناطق است و در اوست
 سلف عبارات است
 كه نفع در تعليم اند مىد
 كرده

و سبطین دیگر آمده اند ز شاه عباس شاه طهماسب انتهی **اقول** و بستین آنچه درین مقام فاده
 نموده بچند وجه مردود است **اول** آنکه معمول بودن سجده و قنوت حاضر شدن بجنود پادشاهان
 در حرم منع است اینچنین نقل ثبوت پیوسته است معمول بودن درین زمین بوس است و از آنجا
 که زمین بوس مشابهت تام با سجده دارد مردم غیر وقف را اشتباه حاصل شده زمین بوس بر سجده
 حمل کردند زمین بوس را بوجوب تکفیر نمی شود و در شرح اشباه النظایر که از کتب معتبره اهل سنت است
 می گوید قال العینی فی مختصر الفتاوی الطهیریة قال ابو منصور المازنی اذ اقبل احدین به
 سلطان المارضا و اکنا لا و طارطاه رسه لا لایکفر لانه یرید تعظیما لاجادته انتهی شیخ عبدالحی
 دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ در فصل شصتم بارة القیوم می گوید و بعضی روایات نقل کرده اند قبر پدر
 و مادر نیز آمده است انتهی **دویم** آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم نسبت تجویز سجده سلاطین ظاهر است
 ملا محمد باقر حلی کذب صریح و فرائضی محض است و تجویز علمای دیگر سجده سلاطین صغوی نیز از روی کتب
 سیر تواریخ مشهور و ثبوت نه رسیده و دعوی خصم بغیر مثبته سمو نیست من ادعی تعالیه البیان
سیوم آنکه بر فرض تسلیم معمول بودن سجده سلاطین صغوی می گویم سجده سلاطین صغوی که سلطان
 ایشان از کمال صوفیه از اکابر اولیای عظام بودند و سلاطین مانده دیگر طایفه انام حلقه ارا
 شان در گوشه غاشیه اطاعت بردوش داشتند معارض است بمعمول بودن سجده پیش خشنیه
 نزد اهل سنت از کمال اولیا گرام بودند مانند خواجه قطب الدین بخیار کاکلی و شیخ فرید شکر لنگه و
 سلطان المشایخ شیخ نظام الدین مریدان و معتقدان این مشایخ در و مشرف شدن بخیمت ایشان
 ایشان را سجده میکردند و بر این نیز شیخ نیز مرشد خود را سجده می کرد و ذوالقادر از کتب معتبره
 مشهوره مندا و است بعد از حکایت مولانا برهان الدین بسنی می نویسد که بعد از آن فرمود که بر سر
 خلق می آیند درو بر زمین آرند چون پیش شیخ الاسلام فرید الدین شیخ قطب الدین قدس الله
 سرها بجزینش نمودن هم منعم نمی کنیم درین میان بنده عوفه داشت که او را که بجزینش نمودم
 رو بر زمین می آورد آن او را بر سر حاصل میشود و نفس او می شکند اما محمد دم بزرگ کرد و دست

سلطان شیخ

او بخدمت کردن مرید خلق نیست بعد از آن خواهی که از شد بالخیر درین باب حکایت فرمود درین باب
 یکی آمده بود مرد بزرگ زاده سیاحت کرد و دروم دید و بجا آمد بنشیند درین میان حید الدین می دانست
 اسم خدمتکاران است خدمتی کرد و سر بر زمین نهاد این مرد که نشسته بود بانگ برد زد که کمن سجده
 نموده است ازین بابت عوبده کردن گرفت من بخو شتم که با او جیب شوم چون بسیار درین غلو کرد
 فتم کلبه غلبه کن بر امریکه فرض بوده باشد چون فرضیت بر خیزد و سجده باقی ماند چنانچه صوم
 من دایم عاشورا بر من ماضی فرض بود و عهد رسول علیه السلام روزه ماه رمضان فرض شد
 بیت یام یسیر دایم عاشورا بر خوست اما استجاباتی ماند آمدیم در سجده در میان هم مانع است
 بجز رعیت مراد شاه را و شاگرد مراد است و غیره را چون عهد رسول شد کشیده برخواست
 اگر استجاب یافت اباحت اند اگر استجاب نداشت سباح باشد بر سباح نفی و منع گما آمده است یکی با من
 بلوید همین نگار من چه کار چون بنقد رفتم او بماند میخ نوشت انتهی و قابل شدن
 سجده بعضی شیخان حاضر است و سجده بعضی محظوظ خرق اجماع مرکب است چهارم آنکه نیز بر تقدیر
 تسلیم سجده سلاطین صغوی از باب سجده تعظیم بودند و نه سجده عبادت زیرا که پادشاهان صغوی خود را
 معبود نمی دانستند بلکه خود را بنده خدا و ذره بمقداری گشتند و شاه عباد خود را کلاستان
 علی ابن ابیطالب می گفت و بیک از رعایا معاصر سلاطین صغوی آنها را معبود نمی دانست پس بر تقدیر
 تسلیم سجده آنها را باده تعظیم بودند باده عبادت پس موافق اکثر علما موجب تکفیر و باعث لوم شدن
 در کافی که از کتب معتبره فقه حنفیه گفته ذکر لصد شهادت اند لایکفر بهذا السجود و غیره لانه یرید
 به التحیه دون العبادة و در شرح اشباه النظایر گفته قال اکثرهم سوا بی السجود علی وجهه ان اراد العبادة
 وان اراد التحیه لایکفر ولا لوم علیه ذلک بضمیم بر فرض تسلیم معارض است تجویز بعضی علما اهل
 سنت سجده را برای پادشاه جمجاه اکبر پادشاه صاحب تاریخ بدوئی که از علما اهل سنت است
 در تاریخ مذکور گوید که قاضی نظام الدین خدشی لقب بقاضی خان از ولایت بخشان است نزد یک
 کوئی که کان لعل دارد در علوم کتب شاکر مولانا عصام الدین را می بینم و پیش ملا سعید

قول
علاء الدین

مکتب

استفاده و از علوم تصوف چاشنی و بهره تمام داشته در طریقت حریص و مدعی عظمی و عظیم بن حسیان
 است و طبعی خدمت اهل معنی اعتبار عیون هم حاصل کرده بود تجربه که در بدیشان داخل امر بود
 چون بهند آمد در ملازمت بادشاهی رعایت بیشتر از اندازه یافت او را اول قاضی خان بغداد
 غاز خان خطاب دادند قصیم زمان خوش تقریر بوده تصانیف معتبره دارد و از انجمن دربار
 کلام بیان ایمان تحقیق تصدیق و شرح عقاید حاشیه دارد و در تصوف سیال متعدد تصنیف
 و تالیف نموده بسن هفتاد سالگی در آمده در سنه نهصد و نود و دو بر حجت حق پیوست اول
 اختر اسمجد پیش پادشاه کرد و در تخریب او بود ملا عالم کمالی بحجت میگفت درین کس فخر عین
 امر نشدم انتهی کلام این سم در خاندان علیه عالیه تموریه تا جلوس پادشاه جمجاه ساجیان
 پادشاه انار شد بر نایب و از بزرگ سلطنت و جهان بینی مستور جاب بود و ابوطالب کلیم در شاه جهان
 می گوید درین خاندان شرف رسم بود بهنگام عظیم شان سجد و شهنشادش دل
 حق برست هماندم که بر تخت شاهی نشست لبش در فشان شد باین حکم باز که از سجده
 مردم کنند اختر از شهنشاه با حق نجات بیشتر که که سجده بود خاص نزد این پاد
 رسانده از بار و دولت بعضی که تعظیم این دو دمان است فرض اگر شاه سجده دارد ابا
 زمین بوس اند مردم بجا زمین بوس را سر و حق شناس پذیرفت آنهم بصد التماس
 زمین بوس نامشبه با سجود نگردد بدینسان مقرر نمود که لب رسانند بر پشت دست
 سازد رخ از خاک جا نشست زمین بوس نیز از اهل حال رسادات و ارباب فضل و کمال
 ز گوشه نشینان آینه صفا نمود از ره قدر و معنی با هم تجویر سجود سلاطین صفیه
 از علمای اثناعشریه در هیچ کتابی از کتب سیر تاریخ مذکور نیست بخلاف تجویر سجود علمای اهل
 که در کتب معتبره تاریخ مذکور است و از همه عجیب تر آنکه بشیر بن غیاث مرسی در فقه شافری ابو
 یوسف قاضی صاحب الوصف بود قایل است باینکه سجود مکرر کفر نیست یا قوت خود کتاب
 البطلان می گوید بشیر بن غیاث لم یسی حب الکلام مولی فید بن الخطاب اخذ الفقه عن ابی یوسف

یوسف صاحب الوصف غفر له استغفر بالله کلام جود بقول بخلق القرآن و حکایت احوال شریفه کقولان السجود
 للشمس و القمر لیس کفر انتهی پس احوال شریفه این جماعه باشند علماء اثناعشریه تجویر بر نصف لبست
 نیست تجویر نیست فاضل ناصب دیده و دست بر شایخ سلف اهل سنت در پرده شیعه تشیعات
 می نماید ششم آنکه تعلیل تجویر سجود سلاطین صفویه سجد و ملایک حضرت ابوالشیر علی بن ابی
 علیه السلام و سجد برادران حضرت یوسف علیه السلام از پنج یکد علماء امامیه منقول نیست و اگر
 مجادلی احیاناً بطریق انچه از کلام سلطان اثناعشر مستفاد می شود علی الرغم فاضل مشکاک استدلال
 کند استبعاد ندارد بخاری بر جواز بر نه غسل کردن بر عریان غسل نمودن حضرت موسی و ایوب
 علی نبینا و علیهما السلام استدلال فرموده بآنکه کشف عورت در شریعت احرام و در شریعت سابقه
 جائز بود و بر این غسل عریان واحد و اکثر افضل است که در حدیث عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه
 و سلم قال کانت بنو اسرائیل یغسلون عراة یطهر بعضهم البعض و کان موسی علیه السلام یغسل و
 فقالوا و اشد ما یمنع موسی ان یغسل مع الاله انه اذ فرغ من غسلة یغسل فوجده ثوبه علی حجر فخر الحجر
 بنو فخرج موسی فی اثره یقول ثوبی حجرتی یا حجرتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا و اشد
 ما یمنع موسی من باس و اخذ ثوبه فطفق بالحجر ضرب قال ابو هریره و اشد ما یمنع موسی من باس و اخذ ثوبه
 بالحجر فخره و احب کرده عن النبی علیه الصلوة و السلام بنیا ایوب علیه الصلوة و السلام یغسل عریان
 فخر علیه جرد امن من یحبجل ایوب یحیی فی ثوبه فناداه رب عزوجل الم اغنیک عاری قال بلی
 و عزلت لکن لا غنا عن برکتک حدیث صحیح الباری در ضمن شرح حدیث بنهر عن ابریه عن جده عن النبی
 صلی الله علیه و سلم ان شذاقی ان یسجد لیاس فرموده قال الحافظ ابن حجر حدیث بنهر ان
 النعمی فی الخلو غیر جائزه لیکن استدلال لم یصف علی الجواز فی غسل بقصد موسی علیه السلام و علیها
 و در ضمن شرح حدیث قصه حضرت موسی علیه السلام گفته و فی الحدیث دلیل علی اباحه النعمی فی الخلو
 لغسل و غیره بحث یاسر بن علی الناس غیة دلیل علی جواز نظر الی العورة عند الضرورة الداعیه الیه من
 او ابراهیم بن الحویث و شایعها کالمرئ غیره فایحی کم الناس فیها مالا بد فیها من و یتعبر بها الی

در کتب

یوسف ناصب

فوضع

ایستاد در حدیث

ظاهر

ان قال دكش لعورة حرام في شرعنا واما في شرعهم فلا والله ليل عليه السلام كان يغسلون عورة
 وموسى عليه السلام رايهم ولا يكره عليهم ولو كان حراما لانهم لم يكرهوا عليه السلام انما كان يغسل
 ذلك من باب الحياء لا لان كان يجب عليه ذلك واما في حديث حضرت ابو بكرة واما في حديث
 ما قال ابن بطال جواز الاغتسال عريانانا لان الله تعالى عاتب على ايوب على ثيابه عليه الصلوة والسلام
 على جميع الجراد ولم يعاتبه على الاغتسال عريانانا انتهى با انك جماعا من حنفية قائل انك شرع العورة
 قبلنا بالاجازة است ومنتوخ فاشهد است ودين علي حجاج نموده انه يقول وسمي حجة الله وليف كذا
 وعند النور في فيها حكم الله امام ابي في تفسير كبري كويده است جماعا من حنفية يذهب الى ان حكم
 التوراة في رايهم من قبلنا لازم علينا لم يسمو وسمي ضعيف ولو كان كذلك حكم التوراة حكم القرآن
 وجوب طلب الحكم لكن بشرط ان لا يكون في شرعهم عن النظر في بل المداكم الخاص هو الرجم لانهم طلبوا الرخصة بالحكم
 انتهى سفيتم انك رگاه شل انجي فاضل ناصب بر علماء امير افغانموده از علماء اهل سنت واهل تشيع
 اين سله را از حواصل ائمه شيعه من ودين بابك معقود براي بيان شرايع مختصة است آوردن
 مستدرك محض است **قال** الفاضل انما صلب المسائل بغير شرايع ودين وادخلنا آلت حكم بطهارت
 آبيكه با دست بخارده باشند و هنوز غسل مستحب با كاشده باشد واجزا نجاست در آب مختلطه و منشر
 كشته حتى كمنوب ياد و زن آب گرديه باشد و اين حكم صريح مخالف قواعد شريعت است و اولها حريم
 عليكم النجاسات و مخالف روايات ائمه مجاراه صاحب قرالاسان علي بن جعفر بن اخيه موسى بن جعفر و
 حكا رواه ابو جعفر الطوسي عن عبد الله بن سنان الی بصير طه ما عن الی عبد الله عليه السلام و قد روي
 في كتاب المسائل ايضا عن علي بن جعفر انه قال سالت اخي موسى بن جعفر عن حرة فيها الغطل من
 وقع فيه اذ فيه بول بل يصح شربه او الوضوء به قال لا يلحق الجوز استعمالا لظرفه است كذا في انباء
 هيمن است كذا آب از قدر كمر باشد بوقوع نجاست متنجس مشو ولكن معلوم است كذا آب استنجاب
 زيارت معتقد است نجاسات است چه خوب هم رسيد كمر بوقوع بر آن آب چيز متنجس نميشود و از
 مسله مسائل ديگر عن قرب ايند صريح واضح ميگردد كه گوهر آدم نزد ایشان حكم گوهر كاد و در زجر دارد

و اما في حديث
 ما قال ابن بطال
 جواز الاغتسال
 عريانانا لان
 الله تعالى عاتب
 على ايوب على
 ثيابه عليه
 الصلوة والسلام
 على جميع
 الجراد ولم
 يعاتبه على
 الاغتسال
 عريانانا
 انتهى با انك
 جماعا من
 حنفية قائل
 انك شرع
 العورة
 قبلنا
 بالاجازة
 است ومنتوخ
 فاشهد است
 ودين علي
 حجاج
 نموده انه
 يقول
 وسمي حجة
 الله وليف
 كذا
 وعند النور
 في فيها
 حكم الله
 امام ابي
 في تفسير
 كبري
 كويده است
 جماعا من
 حنفية
 يذهب الى
 ان حكم
 التوراة
 في رايهم
 من قبلنا
 لازم
 علينا لم
 يسمو وسمي
 ضعيف
 ولو كان
 كذلك
 حكم
 التوراة
 حكم
 القرآن

باز هم شكره است كه الاسلام تعليل ولا تعليل از آدم تا كا و فرق بسيار است اگر کسی از آنها شرب شراب
 مسله شود اينك منتهی ابن مطهر حلی حاضر طهارت آب استنجاب و جواز استعمال او بار ديگر از احاديث فرق
 نوشته است منتهی كلامه **اقول** و به نستعين دامايه استنجاب واجب است اما در استنجاب بول شستن
 منجج بول با آب واجب است غير آن كافي نيست بچيز ديگر غايه شستن منجج بول با آب واجب است و غير شستن با غايه شستن
 معتد با طرف تقديري كه ده باشد منجست در طهارت آن ميان كذا و كذا و مانند اينها از چيزي كه قطع نميگردد و از چيزي
 آن و منجج نماه و طهارت برده باشد و جمع محل است در شستن و غير شستن باين طريق كه اول خود را
 يا غير آن با كند بعد از آن بشويد ليكن از آنجا غالب قات خصوصاً در حين استنجاب در وقت
 استنجاب شحات آب استنجاب بر دستي رسيد و تخر از آن بشود است بفتح اول و سحانه بر دست
 بكم لا يريكم الله و اجعل عليكم في الدين من حرج و بموجب جاده اصول فقه ايشته موجب
 للبر خست و تخفيف دين با واقع شده اخرج لازم نيايد صحاب و سوا شراخ و برگ بران افزوده
 بوساوس شيطاني ترك نماز اقدام نمايند تيز در زمينه سالفه غالبه ازاي عرب اغذي يا محففة نمند
 غوره خرا و ذره و مانند اينها بود كه باعث بيوشت طبع و موجب خنك بر آمدن بر است
 چنانچه علمای فزيقين تصريح بآن نموده شده كافي كه از كبريت مغبره فقه خفيه است ميگويد لانهم كانوا
 يعرون بولوا الان يملطون باطلا يعني و بجهت اينكه بول و عرق افكند بر راز را مانند شكل خنك
 حوله معتد كمر بلوت ميگردد و دين مان افكند بر از رقيق فاضل محلي در لوايح صاحب فرائض
 گفته لاجرم در بعضي روايات نفی بارجا كه آب استنجاب با رسيد با و در وقت چون كلام
 محمل است بنابر ان علماء اميريه خلاف نموده كه آب استنجاب معفو است يا با كبر از آنها مانند رسيد نصير
 علم البه در مصباح محقق شيخ علي در شرح قواعد شيخ نجم الدين ابو القاسم صاحب رابع در جيب كذا
 قابل شده اند كه آب استنجاب معفو است در شرح جعفر بن كلفه قال الحق نجم الدين في الاستنجاب
 بالطهارة بل بما وقع في الغفو فاصد و جماعه ديگر قابل بطهارت شده اند قابل بطهارت نيز
 سلفا قاطا بر نميند بلكه طهارت آنرا مشروط باطلا و نند و از جمله شرايطي است كه تفسير نموده

و اما في حديث
 ما قال ابن بطال
 جواز الاغتسال
 عريانانا لان
 الله تعالى عاتب
 على ايوب على
 ثيابه عليه
 الصلوة والسلام
 على جميع
 الجراد ولم
 يعاتبه على
 الاغتسال
 عريانانا
 انتهى با انك
 جماعا من
 حنفية قائل
 انك شرع
 العورة
 قبلنا
 بالاجازة
 است ومنتوخ
 فاشهد است
 ودين علي
 حجاج
 نموده انه
 يقول
 وسمي حجة
 الله وليف
 كذا
 وعند النور
 في فيها
 حكم الله
 امام ابي
 في تفسير
 كبري
 كويده است
 جماعا من
 حنفية
 يذهب الى
 ان حكم
 التوراة
 في رايهم
 من قبلنا
 لازم
 علينا لم
 يسمو وسمي
 ضعيف
 ولو كان
 كذلك
 حكم
 التوراة
 حكم
 القرآن

باشد نجاست چون اجماع است که بر آبی که متغیر میشود نجاست نجاست دیگر آنکه نجاستی باشد که در شستن
 طاقی نجاست نجاست محقق حتی این شرط ذکر کرده است و شراعی فرموده و اما نجاست غسل
 الا نجاست نجاست سوا تغییر بالنجاسته او لم یغیر الماء الاستنجاء فانه ظاهر الم تغیر بالنجاسته و لایق نجاسته
 من خارج حصا. مدارک نیز شرط این و شرط ظاهر است و علامه حلی و بعضی کتب انذارش و الا ذلک
 نیز این شرط ذکر کرده است بعضی شرط دیگر نیز افزوده اند یکی از آنست که استنجاء از غایط نجاستی
 باشد زیرا که متعده نجاست جادیکست نیز دستوری تغییر آب استنجاء نجاست لازم می آید دیگر آنکه از محل
 یا آب اجزای متمیزه نجاست نشود در شرح جعفریه فرموده اعلم ان الطهاره شرط اخره و ان لا
 یفصل من الجبل مع الماء اجزاء من النجاسته متمیزه قویه که حسب شرایع ذکر کرده است معنی ازین قیود
 است چنانچه بر تامل خبر نجاستی نیست بالجمله نجاستی طهارت آب استنجاء در کمال ندرت است پس احوط
 و مثبت قول بمعفو بودن آب استنجاست و با تحقق شرط طهارت طهارت آب استنجاست بعد از
 ندارد که آن آب محض است اصلا اجزاء نجاست با آن نیست تا لبیب آن متغیر نجاست شود و
 احتمال زیاده وزن آب لبیب اختلاط آن بر طوباتی است که غالباً همراه غایط مندفه شده و
 موضع استنجاء آن ملوث میشود با اختلاط اجزای فضله نیست تقریر سلسله درین مقام توان یافت
 ناصب که مانند بول است بحد وجه مدفع است **اول** آنکه نشان این قول قلت مایل است
 در عبارات فقیه محققین حکم طهارت آب استنجاء با تحقق شرط یا بمعفو بودن آن مخالف قوانین نجاست
 و نه منافق قول او تعالی و حکم علیکم النجاسته و نه منافق حدیثی است که جناب علی بن جعفر از حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند و بکوشش آورده است زیرا که در چنین آب استنجاء اگر چه
 طهارت متحقق شده باشد اصلا و مطلقا اجزای نجاست نمی باشد تا متغیر نجاست شده نجاست دیگر و سبب
 استعمال نجاست و نجاست لازم نیاید فی الواقع که در اثنا عشریه همین است چون این قدر کمتر باشد
 بوقوع نجاست متعین میگردد لیکن زیارت آب بعد از نجاست را در و آن بر آن اکثری الوقوف
 و در آب استنجاء غالباً با خصوصاً در گام استحوال و مواقعه دیگر مانند سفر و غیر آن رجعات آب

مستافی

استنجاء بجامه بدن و سنجی سید و تحریر از آن بوجوب شقت است لاجرم حکمت عموم بادی حکم کرده
 که آب استنجاء با تحقق شرط طهارت طاهر است و با عدم آن معفو است تا از لفظ و سواش لزوم حرج این
 باشد و اجماع بر عدم طهارت معفو بودن واقع شده و بر تقدیر تنزل و تسلیم طهارت مطلق نیست بلکه
 شرط طهارت است چنانکه جمیع ضریبان آمده و بالجمله ازین مسئله و سائل دیگر که غصیب می آیند
 اصلا مالمت گوید آدم با گوهر کا و نذر اما لازم نمی آید غایط مافی الباب آنکه بنا بر قول طهارت
 آب استنجاء با تحقق شرط طهارت آبیکه مطلقا اجزای نجاست با آن نباشد لازم خواهد آمد و بعضی
 در آن نیست و فرق در در و لزوم این است **دوم** آنکه آب استنجاء غیر متغیر نجاست که نزد
 امام مالک از افراد آب نجاست شنیع بعد از نجاستی در شستن مشکوفاً فراید نذر امام مالک
 آنچه غیر ناید و در ریج و طعم و کثرت و آنچه تغییر یا بقلیل پس بی همین تغییر و عدم تغییر احوط
 قلت و کثرت دشته است پس قابل شدن طهارت آب استنجاء غیر متغیر مستلزم شستن بود پس
 آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم غایط مافی الباب است که این آب را از طریق غایطی خواهد بود که بر طبق مذہب
 بعضی فقها بوقوع نجاست قبیح شده باشد و این حکم مخصوص با مینه است بلکه مالک احمد یک روایت
 و زهری و حماد و بسیاری از محدثین اصل سنت مانند بخاری و غیره نیز آن قابل از شستن عمل و آب
 شستن در کتاب حجه لایحه خلاف الایم یگوید اذ کان الماء الزکد و من قلیتین متنجس بمجرود
 ملاقات النجاسته و ان لم یغیر عند الشافعی و احمد فی احدی روایه و قال مالک و احمد فی روایه ان
 طاهر الم یغیر امام را در تفسیر کبیر در ضمن تفسیر کبیر علیه السلام و اما ایتیمو اصحیح طیار گفته قال مالک
 الماء اذا وقعت فی نجاسته و لم یغیر بکمال النجاسته یعنی طاهر ظهور اسرار کان قلیلا او کثیرا و
 قول اکثر الصحابه و تابعین قال است فی مکان اقل من القلیتین متنجس قال ابو حنیفه کان اقل
 من عشره فی عشره نجس مالک ان یجعل فی نه الا یتعد الماء شرط الجواز لیسیم و اجزاء
 الماء الذی وقع فی النزاع و اجدها فوجب ان لا یجوز له التیمم قصی فی الباب ان یقال هذا
 المعنی حاصل عند صیرورة الماء لقلیل متغیر الا ما نقول بوجه فی غیر محل التخصیص فیضا قولهم

فانقلوا ابرطبلن لغسل ترك لعجل في سائر المايعات وفي الماء لقليل لغسل بالنجاسة فيبقى حجة
 في الباقي قال مالك ثم تابد لمسك بهذه الآية لقوله عليه السلام خلق الماء طهورا لا نجس في الماء
 ما يطهر اذ يركب وبذلك لا يعارض بقوله اذا لم يعلم الماء فليكن لم يحل جذا لان القرآن اولى من خبر الامة
 والمنطوق اولى من المعلوم وشرح منظومه فرمود لا نجس الماء لقليل ما لم يمين فيه نوع اثر او دقت
 في الماء لقليل فانها لا نجس ما لم يغير طهر او لونه اوركه لقوله عليه السلام الماء طهور لا نجس في الا
 ما يطهر اولونه اوركه انتهى مخاخر الى ان ارائمه شافعية نيزهين مذربست چنانچه در احكام العلوم
 تصحيح بان نموده است محقق شريف در شرح مشکوٰه می گوید قال ابو حاتم الاحياء وودت ان
 انشأ في ذلك الماء لقليل انه لا باس الا بالتغير في الجاهات الى ما لا يوسو من شتر الطاهر
 ولا جله تنق على لباس ذلك المعنى ان كان الحال على ما قلده لو كان ما ذكر شرط كان عسر العار
 في الطهارة كونه المديته اذا لاكثر فيها الماء الجارية والركدة الكثرة من اول عصر الغنى على ان
 عليه السلام الى اخر عصر الصحابة ولم ينقل دقة في الطهارة وكيفية حفظ الماء من النجاسات وكانت
 او اني ما يهيم بمطاطا الصبيان والاماء وتوضي عن رضی الله عنه بانه في حجة نصرة انية كالصريح
 في انه لم يعمل الا على تغير الماء وكان استغراقهم في تطهير العقوبات بهم في امرنا انتهى در شرح
 مسند شافعي نيكو يده وذهب طائفة الى ان لقليل والكثير سواء لا نجس الا بالتغير وروی ذلك عن ابن عباس
 وحذيفة وابو هريرة والحسن بن المسيب وعكرمة وابن سبي وجابر بن زيد واليه سبيلك الا وراعي
 واهوري وداود واخاره ابن المنذر بخاري وجامع صحيح خود می گوید باب ما يقع النجاسات
 في كسمن الماء قال الزر لا باس بالماء ما لم يغير طهر اوركه اولون الى اخره الباب مذربست بخاري
 بعين است چنانچه سياق كلامش بر آن دلالت دارد وشرح آرم تصحيح بان كرده اند من ودفن
 الى الشرح از اجله ابن حجر در شرح صحيح بخاري موضوع جواب ايراد حديث كل كلم بكلمه المسلم في سبيل
 الله حتى يگوید مقصود المصنف بايراده نكيد مذربست ان الماء لا نجس بحمد الملقاة ما لم يغير و
 ظاهر است كه بنا برين مذربست اگر كوه آدم در كن بختيد و ملاقات آن بغير در آب نشود از لون مسك

نموده
 در دي
 كماله

عدم

در ايجد وطم خود بزرگوار آن آب طاهر و مطهر خواهد بود و همچنين اگر بول در آب مختلط شود و ازا
 تغيری در آب بهم نرسد نيزهين حكم خواهد داشت بعضی از علمای عامه متفطن باینچه شده تشيع
 بر آن نموده در فتح البار وضمن شرح باب ما يقع من النجاسات في كسمن الماء می گوید مذربست
 في الماء الذي يخالطه شئ نجس الا اعتبار بغيره بذلك من غير فرق بين لقليل والكثير وهو مذربست
 من العلماء وشم ابو عبیده في كتاب الطهور على من في سب الى بذابانه يلزم منه ان من مال في
 ابريق ولم يغير للماء وصفا ان يترك الطهر وهو مستبشع يعني مذربست بری و ايكه در آن چیز را نجس
 بيايند و اعتبار بغير شدن اوست نجاست خواه آب قليل باشد يا كثير و اين مذربست چنانچه از علماء است
 و ابو عبیده در كتاب الطهور تشيع بر آن كرده كه بنا برين قیل لازم می آید اگر کسی را بری بول كند و بسبب
 آن تغيری در او صا بهم نرسد بايد كه طهارت از آن آب جائز باشد و اين امر شاعت دارد و ظاهر است
 كه بنا برين تقدير باوصف زيادت وزن مانند اين آب طاهر و مطهر خواهد بود پس اگر بعضی علمای ما يه
 در خصوص آب استنجاء بجهت عموم بوی و زيادت ساحت در آن بمثل اين قول قایل شده باشند
 مخصن تشيع خواهند بود و در حقيقت معظم اين تشيع مالك احمد و زهري و حماد و بخاري و اكثر محدثين
 و اكثر صحابة تابعين عايد خواهد بود و حجست كه فاضل ناصب از سنه گری قاشی كرده اقتدای صحابه را
 بر طاق نسيان كدهشته در مقابل قول صحابه تشيعات ريكيز بان ميكند چيما هم نكند بغير
 اصحاب بطوار يعني محدثين اهل سنت كه عمل بطاهر حديث می كنند آب استنجاء اگر چه تغير یافته باشد نجاست
 نيز طاهر است شيخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰه می فرماید مذربست اصحاب بطوار اهل سنت كه آب بليد
 نميگرد و بهر چه جزو بهر چه حال خواه روان باشد و يا استاده كم باشد يا بسيار باشد و خواه تغير يافته
 رنگ بوی و مزه وی يابايد آهني طاهر است كه اين قول تشيع تر است از قول ابي حنيفة و ابي يوسف
 و بشر و متغير شدن آن نجاست طاهر ميدانند و در صورت تغير یافتن كي از او صا طهارة آن نزد
 انسان بلا شبهه نجس است چنانچه آنكه قواعد فقهي شافعية نيز مقتضی طهارت آب استنجاست بيا
 است كه طاقا نجاست باب در حال جريان نزد حنفية با فاسد نميكنند و نجس نميگردانند و شك

حسن بقری این
 داود و احمد و زهري
 و داود و ابن سبي
 و جابر بن زيد

نيز اخبار اهل سنت
 كه بطاهر است
 عمل با غير مذربست

نيز اخبار اهل سنت
 كه بطاهر است
 عمل با غير مذربست

نیت که در حاکم استنجایا قات نجاست آب در حال جریان واقع میشود پس بنا برین قاعده
 باید که آب استنجایا هر چند در قاعده برآزیه تصفیه محمد بن محمد کردی حنفی است گفته ایمان
 و کج صبا و امتر جانی البوار و علی الارض و صب علی یده ماء مقمقه فامترج ببول قبل وصول
 الی البید فوطا بکافه حال الجری بنا برین قول در طهارت باوصف زیاده وزن آب باختلاط
 نجاست نزد قایلین این قول شکی نیست ظهیر الدین اسحق بن ابوبکر و ابوالحی که از فقهای حنفیه است
 در فتاوی خود نیز این سئله آورده است میگوید رجل استنجی من مقمقه فله صلیا علی یده لانی الماء
 الذی یسیر من المقمقه ببول قبل ان یقع علی یده بعد ما خرج من المقمقه فهو طاهر برستا بل خیر
 نیست که این قاعده مقتضی طهارت آب استنجاست باز زیاده آب باختلاط نجاست چنانچه در ابوالحی آن
 متنبه شده بعد از این عبارت گفته فی نظر لان هذا یقتضی ان اذا استنجی لا یصلح الماء نجسا و هو یستحب
 اتمی بالجمله حکم طهارت آب از فروع و جریات این قاعده کلیه است و مستلزم آن طهارت آب استنجاست
 راقع در قاعده کلیه نمیکند و قواعد شافعیه نیز مقتضی طهارت آب استنجاست زیرا که نزد شافعیه
 و در آب بر نجاست موجب نجس شدن آب نمی شود و ظاهر است که در این فیه آب بر نجاست وارد میشود
 پس باید که آب استنجایا نجس نباشد و شرم جامع صغیر که از کتب حنفیه است میگوید قال الشافعی اذا
 ورد الماء علی النجاسة بان صب علیها لا یتنجس لانه یؤثر الماء البارد و یدل علیه انه علیه السلام
 بال الاعرابی فی المسجد امر بنوب من ما نصب علی ذلک الموضع فلو صال الماء نجسا لکان هذا کثیرا
 للنجاسة انتهى شیخ و الدرافضل صاحب موسوی میگوید ما لک عن یحیی بن سعید انه قال دخل اعرابی
 المسجد فلفظ عن فرجه لیبول فصاح الناس برحی علی بصوت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انکوه فترکوه فبال ثم امر رسول الله صلی الله علیه و سلم بنوب من ما نصب علی ذلک المكان بعد از
 ذکر این حدیث گفته قلت قال الشافعی اذا اصاب الارض ببول او غیره من النجاسة المایة فصلى علیها
 الماء حتى علیها طهرت و هذا ظاهر اذا لم یکن فیها تغیر و لکنها لا تطهر بفرق من ورود النجاسة
 علی الماء و ورود الماء علی النجاسة انتهى غسال نجاسات مطلقا نزد شافعیه طاهر است چنانچه در موسوی

استنجایا
 قاعده
 برودن آب
 بر نجاست
 جاری نمیشود
 آب نجاست
 اگر چه در
 آب جاری
 باشد

سکه تصریح آن شده با آنکه بعضی احیان در وزن آب باختلاط اجزای نجاست زیادت میشود
 اگر اما بیه طهارت آب استنجایا که در آن شد تیرد عموم بلوی شریک است قایل شود و لازم
 نخواهد آمد و تخصیص شریف با مایه حی نخواهد بود ششم آنکه نیز اکثر فقهای حنفیه حکم استنجایا
 و آب غسل نجاسات یکی است قایلند باینکه هر دو نجاست خفیفه دارند در فتاوی حمادیه میگوید
 علی ثلثة اوجه مستعمل و بخبر نجاست خفیفه بالاتفاق حکماء الاستنجاء و غسل الخبث و در نجاست خفیفه
 نیز خفیفه هم بسیار تسهیل واقع شده است تا بحدیکه اگر ربع ثوب نجس نجاست خفیفه باشد نماز در آن
 جایز میگردد در فتاوی برهنه گفته خفیفه است که اگر زیاده از ربع بجایه یا موزه یا عضو بر
 نماز آن روا نبود کم از آن عفو است و دیگران هم همین نحو گفته اند بنا برین تقدیر اگر اما بیه هم
 لغو بودن آب استنجایا باشد شافعی ندانیم تسهیلات و تخفیفات در نماز است بگرمانند اربع
 نیز بسیار واقع است از آنجمله در این فیه که سئله استنجایا باشد زیاده تر از اما بیه تسهیل واقع شده
 رئیس الفقهاء ابو حنیفه کوفی استنجاء است میدانند امام را از نفسیه کبیر فرموده است استنجاء و
 اما الماء او بالحجارة و قال ابو حنیفه غیر وجب حیث شافعی قواله یستحب ثلاثا استحار و تحب الی حنیفه
 انه لیس قال و جاز احدکم من الغائط او ستم النساء فقم تجدوا اما فیتیمموا و وجب عند الحی من الغائط
 الا غسل او التیمم و لم یوجب غسل موضع الحدث و یدایه گفته استنجاست لان النبی صلی الله علیه
 و سلم و نصب علیه محمد بن احمد طاهر ساکنی خنفر کتفیا الفداء می گوید الاستنجاء فی اللغة و هو طلب
 النجاسة من النجاسة و فی الشرع عبارة عن ازالة النجاسة عن موضع مخصوص بالماء او بالتراب و
 ما یقوم مقامهما و هو سنة عند ما و عند شافعی فرض بنا اعلی ان النجاسة لقلیلة و عفو عن ذلک
 لیس لغو و آتی از مالک نیز همین است شیخ نهال الدین شعر او که از عالم علمای عاصی است در کتاب
 رحمة الله فی اختلاف الائمة میگوید الاستنجاء و جب عند مالک و الشافعی و احمد لکن عند مالک و آتی
 از ان صلی و لم یستنج صحت صلوته و قال ابو حنیفه و هو یستحب و لیس بوجوب شیخ روایتی عن مالک
 قال ابو حنیفه فان صلی و لم یستنج صحت صلوته نیز نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه و صاحب ابوبکر

عبد الوهاب

نخست موضع استنجای ساقط الاعتبار است در فتح الباری شرح صحیح بخاری بعد از بیان آنکه مقدار
 در هر از نجاست معفو است و بعد بیان تقدیر در هر یک سبب مایه و لایزال قولی و شاید فطر بعد
 الفارق بین القلیل و الکثیر لان القلیل عمر را در منه بالا جماع بدلیل غفوه موضع الاستنجاء تعیین الکثیر
 و قد قدر الکثیر بالآثار انتهی در فتاوی و دلالتی بعد ذکر اختلاف در آنکه اگر نجاست موضع استنجاء اکثر
 از قدر در هر یک باشد نزد ریس الفقهاء ابو حنیفه و ابو یوسف از آن فرض نیست بلکه استنجاء اگر سنگ کفایت
 میکند و نزد محمد و ثور بن عجلون نیز نیست زیرا که نجاست کثیر است فرموده و هما یقولان ان النجاسة فی موضع
 الاستنجاء ساقط العبرة شرعا فصار کان لا نجاسة بدلیل انه لا یکره ترکها ولو کان لها خبره که
 حکما لو كانت فی غیر هذا الموضع فبقيت العبرة للنجاسة لتي فی غیر هذا الموضع و تلك النجاسة ليست
 بالکثر من الدبر هم لکن ابو حنیفه و ابو یوسف می فرماید که نجاست موضع استنجاء شرعا از اعتبار ساقط
 است پس نجاست نیست و در حکم عدم است بدلیل آنکه ترک و فرو گذشتاد کرده نیست و اگر او را
 اعتباری بود چنانچه در غیر موضع استنجاست ترکش کرده می بود پس بماند اعتبار نجاست که در غیر
 موضع استنجاست و این نجاست اکثر از قدر در هر یک نیست و این اصل صحیح است و فخر الفقیه ابو الملیح نیز
 همین است چنانچه در بعضی کتب قدیمی مذکور است و نیزه عبارت لو اصاب موضع الاستنجاء اکثر من
 الدرهم استنجی بثلثة احوال لم یغسل ذکر الاختلاف بین المشایخ فی الفتاوی قال بعضهم لا یجوز
 الا بغسله لان النجاسة اکثر من قدر الدرهم فلا یطهر بالحجارة و قال بعضهم اذا مسحت ثلثه احوال
 لغسله احواله و هذا القول اصح و به اخذ الفقهاء ابو الملیح و فی غیر موضع الاستنجاء لا یطهر الا بالاب
 و در شرح منظومه میگوید قال ابو حنیفه و ابو یوسف لو طخت النجاسة یا حول اسرح و هو بدون
 موضع الاستنجاء لیس اکثر من الدرهم کیف الاستنجاء بالحجر و المد و قال محمد لا یغسل بها الا ان
 سقط اعتبارا علی موضع الاستنجاء الا ترى انه لا یکره ترکها ولو لاه لکره کالقلیل من غیر موضع
 و لو اصاب العرق فانبل بالبدن و الثوب فانه لا یمنع جواز بصلوة لکن ابو حنیفه و ابو یوسف
 میفرمایند اگر نجاست حوائج و کما مقرر آوده باشد حال آنکه آن بدن موضع استنجاء اکثر از در

در اینکه

فقه حنفیه
در این
معه

در هر یک باشد کفایت میکند آنرا استنجی بلسک و کلون و محمد فرموده کفایت نمیکند حتی بوضیفه و
 ابو یوسف نیست که شرع ساقط کرده است اعتبار نجاست موضع استنجاء چه اگر ساقط الاعتبار
 نبود ترک آن مکره بود حال آنکه ترکش مکره نیست مانند قلیل در غیر موضع استنجاء و اگر عرق او را
 برسد و بدن و جامه بآن تر شود مانع جواز نماز نیست و شک نیست که در عرق سبب امتزاج
 و اختلاط با اجزای بر از نیز زیاده میگردد بر متاثران خبر که به پیرایه انصاف متحلی و متصف اند
 وضوح تمام دارد که این قول شیخ تراز قول امامیه است زیرا که اطلاق این قول مقتضی است
 که عرق متزج با اجزای نجاست موضع استنجاء با وجود متغیر شدن از آن نجس نباشد و نزد امامیه
 ساقط اعتبار نجاست آب استنجاء شرط متغیر شدن است از نجاست و نیز بهیچ وجه متغیر
 شدن با طوبت عرق که بر اثر قلیل المقدار از آب استنجاء باشد فاضل تراز آب استنجاست لان
 المنفعل کما کان اقل کان تاثیر الفاعل قوی باشد و بقوی بالجمله این قول فاضل از قول امامیه است
 زیرا که عین گوه نجاست تراز آب استنجاست و نیز نجاست عرق متغیر با اختلاط اجزای بر از نشسته
 تراز نجاست آب استنجاء متغیر نیست پس ساقط اعتبار نجاست گوه موضع استنجاء عرق ملوث بآن
 و عدم سقاط اعتبار نجاست آب استنجاء بعد از انصاف از قبیل ترجیح مروج خواهد بود پس اگر
 امامیه نجاست آب استنجاء ساقط الاعتبار دانسته مستلزم شافعی نباشد مستلزم آنکه بعضی از
 علماء اهل سنت مانند داود و متابعان قائل اند باینکه اگر کسی در آب استاده خواهد قلیل باشد
 و خواه کثیر بول کند آنکس وضو از آن آب جائز نیست و غیر او را وضو نمودن از آن جائز نیست و
 و اگر شخص غایط در آب استاده بکند او را وضو نمودن از آن جائز نیست صاحب
 جامع الاصول و شرح مسند شافعی گفته و قد ذهب داود الى انه اذا اصاب في الماء الدبر لم یغیر
 لانیس لکن یجوز ان یتوضأ منه و یجوز لغيره و انه اذا التوطأ فی لم یغیر لکن یجوز ان یتوضأ منه و یجوز لغيره و وضو
 علماء بطاهر الحديث انتهى در فتح الباری فرموده و قد اخذ داود الطائری بطاهر الحديث و قال انتهى
 بالبول الغایط لیس کالبول المخصر بول لغیر جاز لغیر البال ان یتوضأ بما بال فی غیره و جاز لغیرا

الباب اذ بان في انما ثم عصبه الما راو بال بعبر الما ثم حربي اليه انتهى يعني داود و ظاهر نظر باین
 حدیث نظر نموده می گوید بی مختص است ببول و غایط مانند بول نیست یعنی وضو از آبیکه در آن
 غایط نموده باشد مستحوط و غیر مستحوط را جایز است و مختص است ببول خودش و جایز است ببول را
 انکه وضو کند با بیکه بول کرده باشد در آن غیر او نیز بایل هرگاه بول کند در ظرفی پس بریزد آنرا
 در آب وضو از آن آب جایز است همچنین اگر بول کند بنزدیکی آب و جاری شود بول کس و آب ضعیف
 از آن آب جایز است ششم از تقریر مذکور خفیه دریافت شد که نجاست موضع استنجاستی غیر عاقله
 و در حکم عدم است تا بعد می استنجاستی از آن واجب نیست و اگر بغیر استنجاستی نماز گذارد نمازش جایز
 است و اگر عرق بیاید و با جزای برای که کوهی مستطیع است مغز و طوطی گشته بجای و بدین
 مانع جواز نماز نیست پس قول او معلوم نیست که در آب استنجاستی باریت مقعد که معدن النجاست است
 چه خوبی هم رسیده که هرگز بوقوع آن آب چیزی متنجس نشود و از قبیل تجايل باطل است و مذکور
 ظاهرش چه در ظاهر بذهب خفیه مذکور است اگر چه در حقیقت مذکور معنی ندارد و دوم آنکه از
 تقریر در ظاهرش بوضوح آنجا می رسد که نجاست غیر موضع استنجاستی بعد از هم معفو است و زیاده از آن معفو
 نیست و در موضع استنجاستی اگر چه بالضم نام نجاست موضع استنجاستی اگر از مقدار دوم نیز ساقط الا اعتبار
 است در باری فرموده عن محمد انه لما دخل الروای الی یلی فی الارواح افقی بان الکثیر الفاخض لا
 يمنع الصلوة فانما علی طین نجار انتهى و والد شیخ فاضل ناصب نیز این را در مسوود
 نقل نموده پس محاملی می رسد که از زبان حال نموده بر طبق آنچه افاده فرموده لفظا بلفظا گویند
 حکم صریح مخالفی است قول تعاد حکم ملکی النجاست طرفه تر است که در حقیقت است که
 چون نجاست زیاده از قدر دوم باشد شستن آن آبیازم است لیکن معلوم نیست که نجاست
 استنجاستی باریت مقعد که معدن النجاست است چه خوبی هم رسیده که اگر از آن آب معین نشود
 و ازین سبب دسائل دیگر که عقرب می آید صریح معلوم میگردد که گوهر آدم نزد ایشان حکم گوهر کا و دارد
 نزد ایشان باز هم شکر خداست که الاسلام یعینو ولا یعلموا آدم تا کا و فرق بسیار است اگر کسی جبل

فأما

جبل شکر این سبب شود این کتب معتبره حاضر که عدم لزوم طهارت آب در موضع استنجاستی هرگاه زیاده از
 دوم باشد موقوف نموده اند بلکه جواز نماز را بغیر استنجاستی و بغیر از آن مطلقا خواه با باشد خواه بغیر آب
 از جماعات فرق نوشته اند یا زوهم آنکه این سبب چنانکه استنجاستی موافق ندینیم مالک و مطابق
 اقوال اکثر صحابه تابعین محدثین اهل سنت از قواعد فقه خفیه مستنبط است و قول خفیه درین سبب
 افش ازین قول است پس آوردن این سبب درین باب بغیر حضرت **قال** الفاضل ان صلب النجاست
 طهارت خمر است نص علیه ابن بابویه و الجعفی و ابن عقیل و این حکم صریح خلاف آیه است انما الخمر
 و المسکر الاصاب الا لایم رجس من عمل الشیطان و رجس ثابت گویند چنانچه در حق خمر فرموده
 فانه رجس نیز خلاف روایات ائمه است که در کتب شیعه موجود است کما رواه صاحب قرب الاسناد
 و صاحب کمال البیاض در روی ابو جعفر الطوسی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا یصل فی الخمر
 قد اصاب الخمر انتهى **اقول** و بعضین جمهور علمای امامیه نجاست خمر فایل اند بلکه سید تقی و دیگر
 ابو جعفر طوسی نقل اجماع کرده اند بر نجاست آن و شیخ طوسی در تہذیب بیہن آیه کریمه انما الخمر
 و المسکر الاصاب الا لایم رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه یعنی بدینست که خمر و قمار و تہا کر
 عبادت نصب کرده و شمس لال بر نجاست خمر کرده بدو درج حاصل کی آنکه رجس درین مقام بخیر
 است هرگاه نجاستش ثابت شد از آن واجب باشد و چه دوم آنکه خدا تعالی امر باجتناب
 آن فرموده است و امر باجتناب مقتضی وجوب تبا عدا و ستبجیم آنجا و در محوم حالات و اوقات
 مگر آنچه دلیل خروج ازین حکم ثابت شده باشد پس از آن واجب بود و احادیث کثیره و ثابت
 بر نجاست آن می کنند لیکن از آنجا که اکثر خلفای امیر بنی عباس و خوردن خمر بسیار حلیس مولی بود
 تا بعد که ولید بن یزید بن عبد الملک از خلفای امیر هرگاه بزیارت بیت المقدس شرف گشت بهرام
 خانه کعبه مجلس شرب آراسته تجرم راجح اقامه نمود چنانکه کتب میر تواریخ بان ناظرین است
 بعضی علما عامه معاشره باطلی را جانب خلفا حکم طهارت آن کرده بودند اگر شیعیان با خلفا موافق
 و عیسای امروا ملازمان آنها معاشرت می نمودند در مجالس محافل آنها حاضر می شدند اگر چه

و اینست که در کتب معتبره
 از ابو جعفر طوسی نقل اجماع کرده اند
 بر نجاست آن و شیخ طوسی در تہذیب بیہن
 آیه کریمه انما الخمر و المسکر الاصاب
 الا لایم رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
 یعنی بدینست که خمر و قمار و تہا کر
 عبادت نصب کرده و شمس لال بر نجاست
 خمر کرده بدو درج حاصل کی آنکه رجس
 درین مقام بخیر است هرگاه نجاستش
 ثابت شد از آن واجب باشد و چه دوم
 آنکه خدا تعالی امر باجتناب آن فرموده
 است و امر باجتناب مقتضی وجوب تبا عدا
 و ستبجیم آنجا و در محوم حالات و اوقات
 مگر آنچه دلیل خروج ازین حکم ثابت
 شده باشد پس از آن واجب بود و احادیث
 کثیره و ثابت بر نجاست آن می کنند
 لیکن از آنجا که اکثر خلفای امیر بنی
 عباس و خوردن خمر بسیار حلیس مولی
 بود تا بعد که ولید بن یزید بن عبد
 الملک از خلفای امیر هرگاه بزیارت بیت
 المقدس شرف گشت بهرام خانه کعبه
 مجلس شرب آراسته تجرم راجح اقامه
 نمود چنانکه کتب میر تواریخ بان ناظرین
 است بعضی علما عامه معاشره باطلی را
 جانب خلفا حکم طهارت آن کرده بودند
 اگر شیعیان با خلفا موافق و عیسای
 امروا ملازمان آنها معاشرت می نمودند
 در مجالس محافل آنها حاضر می شدند
 اگر چه

در باب
 نجاست
 خمر
 و قمار
 و تہا کر
 و اینست
 که در کتب
 معتبره
 از ابو جعفر
 طوسی نقل
 اجماع کرده
 اند بر نجاست
 آن و شیخ
 طوسی در
 تہذیب بیہن
 آیه کریمه
 انما الخمر
 و المسکر
 الاصاب
 الا لایم
 رجس من
 عمل
 الشیطان
 فاجتنبوه
 یعنی بدینست
 که خمر و
 قمار و تہا
 کر عبادت
 نصب کرده
 و شمس لال
 بر نجاست
 خمر کرده
 بدو درج
 حاصل کی
 آنکه رجس
 درین مقام
 بخیر است
 هرگاه
 نجاستش
 ثابت شد
 از آن
 واجب
 باشد و
 چه دوم
 آنکه خدا
 تعالی امر
 باجتناب
 آن فرموده
 است و امر
 باجتناب
 مقتضی
 وجوب
 تبا عدا
 و ستبجیم
 آنجا و در
 محوم
 حالات
 و اوقات
 مگر آنچه
 دلیل
 خروج
 ازین
 حکم
 ثابت
 شده
 باشد
 پس
 از آن
 واجب
 بود
 و احادیث
 کثیره
 و ثابت
 بر
 نجاست
 آن
 می
 کنند
 لیکن
 از آنجا
 که
 اکثر
 خلفای
 امیر
 بنی
 عباس
 و خوردن
 خمر
 بسیار
 حلیس
 مولی
 بود
 تا
 بعد
 که
 ولید
 بن
 یزید
 بن
 عبد
 الملک
 از
 خلفای
 امیر
 هرگاه
 بزیارت
 بیت
 المقدس
 شرف
 گشت
 بهرام
 خانه
 کعبه
 مجلس
 شرب
 آراسته
 تجرم
 راجح
 اقامه
 نمود
 چنانکه
 کتب
 میر
 تواریخ
 بان
 ناظرین
 است
 بعضی
 علما
 عامه
 معاشره
 باطلی
 را
 جانب
 خلفا
 حکم
 طهارت
 آن
 کرده
 بودند
 اگر
 شیعیان
 با
 خلفا
 موافق
 و
 عیسای
 امروا
 ملازمان
 آنها
 معاشرت
 می
 نمودند
 در
 مجالس
 محافل
 آنها
 حاضر
 می
 شدند
 اگر
 چه

فیض الوضوء و خطا است که ضحک از تعجب ناشی میشود پس ضحک درین مقام قرینه این حل میشود
 چهارم آنکه امام مالک نیز قایل بعد از تقاضای وضو بخروج غدی است پس تخصیص تنجیم در خصوص این
 قول وجهی ندارد و از قبیل تخصیص بلا تخصیص بنا بر قاعده مقرره فقهیه که در متن قیاس است
 بحث ای پس بناقض لیسین لازم می آید که نزد مالک غدی نیز نجس باشد قابل شستن و اگر چه در
 معروض استدلال بر نجاست و ذی فرموده است که آن بول غلیظ است بلا شبهه الی آخر قال لا یسهر
 عا از سداست و مخالف مصرحتا محققین است مولانا نفیسه شرح اسباب علامات می فرماید و ذکر
 و سورتی به عذوبه از تسلیس می بوی بول عذرا در لغزیه الجوی لان البول اکثره مقدار و یلیق
 زمان مروره علیه هو حاد فایحی الی تلک الرطوبه لتکلیفها حاده لبول فایحی الجوی و قوله من
 عده موضوعه بقرب عن المذاویه یضعف عن حرکة البول للخرق فیل منها تلک الرطوبه وادی اکثریت
 و سالت بعد البول ایضا و هرگاه مغایرت بول دو در بختی است آنچه مستقر بر آن نموده و از
 قبیل بنا بر الفاسد علی الفاسد بود نیز باطل گشت ششم آنکه روایت اولی از منتهی الوضوء ضعیف
 سندش دلالت بر تقاضای وضو ندارد چه جائز است که حکم وضو بطریق استجاب باشد با آنکه حدیث صحیح
 دیگر دلالت بر عدم وجوب کند علما امامیه جمعا در روایات حل بر استجاب نموده و تعلیق در روایات
 مستلزم مخالفت نیست سفقم آنکه در روایات اهل سنت نیز رخصت تبرک وضو از ذی اید
 شده است صاحب سود کتاب خود بایه برای آن عقد کرده می گوید بایا بروی من الرخصه فی تبرک
 الوضوء من المودی و در بحث آینده اشاره شد تعاقب نموده میشود و شکی نیست که اگر ذی تقاضا
 وضو بود رخصت تبرک آن جائز بود نیز بموجب قاعده مقرره مالکین بناقض لیسین نمی باشد که
 ذی نجس نباشد **فتبصر قال** الفاضل الناصب از آنجمله آنست که اگر قضیت بعد بول سه یا
 افشاند آنچه بعد ازین سه بار بر آید پاک است و ناقض وضو هم نیست و این حکم مخالف شرع است
 که خارج از سبیلین نجس ناقض وضو است و نشانیدن سابق را در طهارت لاحق و عدم
 وضو بطل که امام تیسرین شبیه است بنزد ضابطین که در سایر ایشان موجود است که اگر شخصی

شخصی وضو کرده برای نماز تحریم است و در انسانی نماز هر حد که رسید موجب بطل در نماز نمی
 شود و این قسم مسائل بعدینا همان حکایت است که شخصی بر ملاقات شخصی دیگر زیرین نیست
 و لباس فرش درست کرد و از دست انتظار کشید چون آن شخص آمد برهنه شخص وضو فرس برد
 و گفت آخر این چه بر ملاقات او کرده بودم گوید انشای ملاقات برهنه شدیم بر زمین شستم
 و نیز مخالف روایات ائمه است روی ابن عباس عن ابی جعفر علیه السلام انه لم یلبس علی وجهه الوضوء
 اذا خرج من المذکر شی بعد الاستبراء قال نعم **اقول** و بنسبتین آداب استجاب بول نزد امام
 اینست که چون از هتفا حاجت بول فارغ شود اندک مبر نماید تا آمدن بول منقطع شود بعد
 از آنکه استبر کند و بعضی از علما قایل بوجوب استبر شده اند و اکمل طریق آن اینست که گشت
 دست چپ را نزدیک قعد گشته بقوت بکشد تا بدخ ذکر سه مرتبه پس انگشت شهادت را نیز نزدیک
 انگشت همین بالای آن و بقوت بکشد تا سه ذکر سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر از پهلوی بگیرد
 و سه مرتبه بقیضارد و بیفتاند تا بگوید که در اینجا هست بریزد و بقیضارد دریافت شده که باین عمل
 نقایص حاصل میگردد و احتمال خروج بقیه اجزای بول نمی ماند با آنکه بعضی روایات وارده
 که اگر چه بعد عصر نیز یعنی افشردن ایشان براید بول نیست بلکه از اجزای است یعنی از کبابی نیست
 است که مستقر ذی است حاصل که از اجزای و دی است و سابق گشت که ذی ناقص نیست و
 درین بیان گفته است در دفع شک قلبا صحاب سوس کجما اینک این مد فوم است از اجزای بول است
 تا تجلیل و توهم حساس بیان این قسم امور از مساوی شیطان است مجتنب بود الفتا بانه نمایند و تا
 را از دست نهند و در حفظ حیال که در کلام امام امام علیه السلام فانه من الجبایل و اقمه نیز از حقیقه
 باین است چه ممکن است جبایل جسم حیال و حیال جمیع جل باشد بر غیر قیاس چنانچه محقق شریف در حای
 مشکوه تصریح بآن فرموده و این و لام درین قول می تواند بود که عوض مضایق الیه باشد
 ای بمن جبایل شیطان یعنی از سرها و کلماتی شیطان است که می خواهد با نقای این گونه توهمات
 مردم را در وسوسه افکند از نماز که بهترین عبادت است باز دارد و موجب انان آنها گردد و در حاد

معتبر و اوست که سوس از فعل شیطان است هرگاه این مقدمات بوضوح بخوانید متعجب خیر بطلان این
فاضل صاحب دیدن مقام محقق توهمات سودا ویه و جوهر طلا به چهره صفی مانند آینه مال کنایه بکار
سیاه نموده است واضح دلایم گردید زیادت توضیح مستفید را میگویم قول او که مانند بول است آنچه
مردم است **اول** آنکه مثل این روایات در کتب عامه نیز وارد است شیخ و والده فاضل صاحب کتاب
سوسن احادیث الموطا می گوید باب ایرودی من الرخصة فی ترک الوضوء من ابو ذی مالک عن عی بن سعید
عن سعید بن السبیة سمع رجلا یقول انی لا یجوز البهل واما اصلی فالنصف فقال له سعید بن
سال الی فخذی بالنصف حتی فیصلی یعنی آنچه رویت کرده است از نصف در ترک وضوء
آمدن و دالک از عی بن سعید روایت میکند از سعید بن سب که از کبار تابعین و فقهاء و محدثین است
بود که را می شنید و مرد از سوال میکرد که می یابم تر و رطوبت در حال نماز پس بگردان نماز گفت
او را ابو سعید الشریعی سیلان میگردد بر راههای من می رسید بر نمی شتم تا نماز خود را ادا نمی کردم زیرا
که بنا بر کوه میگوید مالک عن یصلت بن زبید انه قال سالت سلیمان بن یسار عن البهل اجده فقال
الضم تحت ثوبک لما رواه عنه و ظاهر است که سعید بن سب که از کبار تابعین روایات و احادیث مرویه
از جابر بن نفیر علیه آله السلام اقوال صحاح کرام عمل نموده البته این قول سبط و ما خود از روایات
خواهد بود موید این قول است آنچه از ابن عباس نقل شده عنه در بعضی کتب اصل سنت مروست آن جابر
قال یا رسول الله انی کلمتوضات سال فقال اذا توضأت فسال من قریک لی قد مک فدا وضوء
علیک نیز در احادیث ما ثوره امر تر بعد از فراغ بول در دو بافته چنانچه باسد خود از آن حضرت
صلی الله علیه و سلم روایت کرده از ابوالاحد کم فلیتر ذکره ثلاث مرات هرگاه بول کند یکی از
شمال پس بر آئینه باید که بپشت اندازد خود را نشان دادن و ابو داود و تیر تحریر این حدیث نموده
و شیخ جمال الدین سیوطی در جامع صغیر نیز آورده و در مجمع البحار بعد از این حدیث گفته اند انتر الجذب
نیز در مجمع البحار میگوید و منه انه کذب فیقال انه لم یکن یستتر عند بول بعد از این حدیث گفته
هو استغفار من التشریر بمرحله علیه السلام نام برده بود جعفر علی بطبرستان استبرار من البول از روایات

است که علی که بر ترک آن عید بعد از شایع علیه السلام روایت البته در این نمی نمود بعد بول تر
می نمود باشد پس قول سعید بن سلیمان بن یسار در روایت آن در قوت این قول است که در حدیث
رطوبت بعد تر که بعد فراغ بول معمول است شایع اعتبار نیست بکاست و ناقض وضو نیست و چنانچه
در روایت امامیه تحلیل آن مابین وجه وارد است که این طوبت از گلهای پشت است و دو است
نیز مقصود از آن مباله در رفع سوسن و شک از طوبت است علی اهل سنت نیز بهین و تحلیل
نموده اند بخوبی در شرح سنت بر مباله در رفع سوسن و شک از طوبت است علی اهل سنت نیز بهین و تحلیل
از فعل نموده و عنوان باب سوسن دلیل صریح است بر آنکه صاحب سوسن تحلیل آن خروج ذوی
نموده است کما لا یخفی علی المتامل پس علمای فریقین در روایت این حدیث و تحلیل این متن
الاقدم تشیع با ما در این مقام تخصیص مخصص است و آنچه فاضل صاحب بعضی مراستاده
تخصیص میان کرده در کتب اهل سنت علی سبیل الروایه وارد شده بطریق فتوی بخلاف امامیه
که در کتب اهل سبیل فتوی در روایت و بول بعد تر نزد امامیه است اکثری محض است در کتب امامیه
از آن اثری نیست چنانچه بر متیقح مخفی نیست رجوع بکتب امامیه بدلیل کذب افشای است و سبیل الاطلاق
علی حقیقه الامر فیه جمع الی کثیرهم با آنکه کسب از کتب اهل سنت مانند اواسی و داود و بلک و کذا و غیره
بطهارت بول صبی نووی هر چند انکار این قول بشافعی نموده لیکن عینی او درین باب تکذیب نموده
در فتح الباری در انسانی شرح حدیث الی رسول الله صلعم بصی فیال ثوب الحدیث می گوید و سیفاد من
الحدیث احکام منها ان الشافعیه احتجوا بهذا علی ان بول الصبی کف فیہ باتباع المارایه لا یحتاج الی غسل
و عن هذا قال بعضهم بطهاره بوله و قال النووی الخلاف فی کیفیه لطهر الشی الذی بال علیه الصبی
ولا خلاف فی نجاسته و قد نقل بعض اصحابنا اجماع العلماء علی نجاسته بول الصبی انه لم یخالف
الا داود و اما حکاه ابو الحسن بن بطلال ثم نقل القاضی عن الشافعی و غیره انهم قالوا بول الصبی
طاهر و یفصح فحکایه باطلا قطعاً قال العینی هذا انکار من غیر برهان و لم یقل هذا الشافعی و قد نقل عن
مالک ایضا ان بول الصبی الذی لا یطعم طاهره و قد نقل عن الاوزاعی انه یمنی نیز روایات سوسن

در آن که بیان این سکه بر سبیل افتاست نه بطریق رویت اگر درین محضرین قول تروا سبیل است مفتی
نباشد و مفتی به بودن آن در قرون سابقه که آنها را شهنشاه بنحیر سید اندیشگی و بی نیست پس تفوقه
باطل و به سمع باشد عجب است که فاضل صاحب پرده حیاء از رخ برگرفته تقویر شایع بکار خود را
بعقوب بدل کرد زبان به زبان سرکی کشود و در مقابل اقوال و روایات ماوروی گوید که این شیعه
است بنده صاحبین که در ولایت ایشان موجود است که اگر شخصی در صورتی که از آنجا میسر است در آنجا
نماز هر حدی برای آورد موجب خلل در نماز نمیشود و این قسم مسائل بعین بیان حکایت است که شخصی بر
ملاقات شخصی بگزینیت و لباس فرش در دست کرد و از آن نظر کشید چون آن شخص آمد بر نه محضر
شد و فرش شربت و گفت آخر این بنده را می طاقان او کرده بودم گوید انشای ملاقات بر نه شدم و بر
زمین نشستم با بجماله بنده و دایم لایزال بر کمال دیدار و آداب و ادب نمودم و در مقابل روایات
مرویه این قسم انشیات فصیح و کلمات شایع از ادبی فرایند ان دانشی عجاب و تشبیه و تمثیل
واهی با آنکه مطابق مثل نیست مشترک الورد است الجواب الجواب دوم آنحضرت قول بعد از خلل حد
که در انشای نماز حادث شود بصاحبین غفلت و غافل و جهل یا جاهل است از آنچه صریح صحیح بکار
تصریح نموده که بعضی فقهاء اهل سنت قایل اند بآنچه مانع انعقاد نماز ابتدا باشد اگر در انشای
نماز حادث شود موجب بطلان نماز نمی گردد و نه بخاری نیز همین است و در فتح الباری شرح باب
اذا اتى على ظهر المصلى قد زاد حقيقه لم يفيد صلاته می گوید وجه انسانی بنی الیابین من حیث
الابا الاول بتیل علی حکم وصول النجاة المار و نه الیاب بتیل علی حکم وصولها المصلی و هو فی صلوة
و نه المقدار المجمع فی وجه الترتیب امکان حکمها مختلفا فان الیاب الاول وصول البول الی الما
الراکیح کما ذکرناه فیه مستقصه باقالات العلما فیه فی هذا الیاب وصول النجاسة الی المصلی لانه
صلوة علی ما یزعم النجاری فانه وضع هذا الباب بهذا المعنی و لهذا صرح بقوله لم يفيد صلوة و نه
یمشی علی مذنب من یقول ان من حدث له فی صلوة ما یمنع انعقادها ابتداء الیاب بطلان صلوة
وقال الحافظ ابن حجر قوله لا يفيد محله ما اذا لم يعلم بذلك و تادی بجعل لصحة مطلقا علی قول من

یترب الی ان جتنا بالنیسة فی الصلوة لیس بغرض قلت هذا لما مر من نقل الراجح عن اصحابنا من ذلك
 از ان النیسة هذه الیجب علی قول من فی سبیل الله من ذلک فی الابد ان ما یطره و البیسل المنصف
سیوم انک لبیب کت و تخم و استبرأ و غیر یعنی فشدن نیت یعنی افشاء فی قضیه نقای تمام صلوات
 و بعد از نیت و نشان دادن که آخرین اعمال است احتمال خروج اجزای بول منی ماند و خروج رطوبت بعد از آن
 دلیل میشود و بر آنکه این رطوبت و ذی است که طبیعت بجهت صلاح حال مجوی که از مر و بول نکات باقی
 است و هنوز اثرش باقیست ارسال نمود و از مجری سایل گردیدست و در صورت بجانیا و در این حال
 احتمال بقای مجرای بول و مجری و خروج آن باقی ماند و آن بالا جماع بخیر و ناقص است پس تاثیر افشاء
 در طهارت لاحق بوضوح انجامید بطمان حکم بعد م و خلعت تا اثر افشاء ندن کلمات لاحق که ناشی از
 قلت تا مل است واضح گردید که طریق استبرأ از بول نجوی که نزد امامیه معمول است مطابق است
 با حدیثی که در کتب معتبره احادیث اهل سنت از جای سر و کاسات علیه السلام علیه الصلوة و السلام است و نیز
 لکن نیز همین معمول است شیخ ابو الحسن شاذلی در مجموع و فی شرح رساله غریبه فرموده و لا استبرأ و وجب کما
 الصحیحین من حدیث القبرین الذین مر بهما لینی صلعم فقال اما احدهما فکان لا یستبرأ من البول
 و هو سطرانغ و فی الخبرین من الاذی صنفه من البول ان یجعل فکرة بین السبابة و الا یاها فیمر بها من اصله
 الی بشرة ای ریه و نیزه ففعل انک ثلاث مرات لحقه فی است و اکثر کذا قال علیه الصلوة و السلام فقد
 روی ابن المنذر مسنده علیه الصلوة و السلام قال اذا بال احدکم فلیتر فکرة ثلاثا ثم ان یجعل من اصبعه
 سبابة و الا بها فیمر بها من اصله الی بشرة و لکن فی ذلک الخراج فی الغضیب من بقای البول و النثر بالیه
 فو قد بخلاف الاستئناس فی الشک قاله البیانی و ابن عازی فی التخیل و قید است و النثر بالیه لان
 فی ذلک یضرب المحل و لیس علی ان یقوم و یقع و یتخفف لکن یفعل یراه فی حقه کافیا یعنی استبرأ و وجب است
 چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم است از حدیث دو قبر که فرمود آنحضرت علیه السلام علیه الصلوة و السلام بر آن
 واقع شده بود پس فرمود آنحضرت اما یکی از اینها پس استبرأ نمی کرد از بول و استبرأ عبارت است از استبرأ
 آنچه در مخبرین است از بخاست و اجزای بول بود و بر تریزه و ضعف استبرأ از بول چنین است که گرداند ذکر را با

17

بدل
بخفہ

بِالْمَنَاءِ

دو
بخش

کتابخانه

وہاں

موسى بن

لوامع فرموده رویت واجب بن سبب اگر چه ضعیف است لیکن کتابش معتدست مدفوع زیر اگر
 کتاب سبب بن سبب بالفرض اگر معتد باشد لیکن غل یا چه مختصر و مفرد رویت آن باشد
 است چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب تصریح بان فرموده است پس هر دو رویت باید بود و ضعیف آنها
 متعارض و از صلاحت اجتناب خارج و فقط باشند معتد رویت و سبب و سبب طهارت فضل
 مرغ خانی دلالت ندارد زیرا که درین رویت لغی بمس از مطلق جای که فضل مرغ خانی با و
 باشد واقع است مقید بجا می نیست حرمت پوشیدن جابجس و غیر حالت نماز مطلقا
 مستحق نیست و تقدیر تسلیم از لغی باس طهارت لازم نمی آید نهایت آنچه لازم می آید جامع و
 لغی نجاست ضعیف دارد و نماز در آن در ضرورت میتوان گذارد علما از عموما و وصول کلیه سقاط
 نجاست آن نموده اند چه اول اصل در شرایط طهارت است مادام که دلیلی بر نجاست قایم نشود نیز در
 فضل ماکول اللحم نجاست و عموم بلوی تخفیف دارد شده نیز در فضل طیب سقاطا بجهت آنکه
 در اکثر اوقات در حالت بر او فضل می اندازد و تجز از آن ممکن نیست باید بود و ضعف متن و
 بنا بر ضرورت تخفیف واقع شده است چنانچه رویت کرخی نزد ابو حنیفه نجاست باز حقا و کسر
 و نظایر آن همچنین نجاست طیب و کول اللحم پاک است و مرغ خانی درین دو کلام اصل است استثنای آن
 ازین قاعده با دل شرعی ثبوت نرسید بلکه دلائل تخفیف و سقاط نجاست قایم شده چه متن و
 مشترک است و عموم بلوی درین بیشتر است و از آنجا که در جمیع بلاد در خانه نگاشتن آن رایج و
 معمول است علت موثره سقاط نجاست که کثرت طوف و در خانه است درین مستحق است و تجز
 از آن در نهایت عمد و دستور و مودی کجج جماع از علما بجهت عجز و ضرورت دفع ضرر حرج سقاط
 اعتبار نجاستش نموده اند فان نجاسته یسقط حکما بمکان العجز و الضرورة نظیر آن سقاطا است
 است از مملو کردن آنها که بلوغ نرسیده اند پس این قول مستلزم شاعی نباشد و در شیخ
 که از کتاب اصول فقه ضعیف است گفته ذکر شیخ فی مختصر التوفیق ان قوله علیه السلام نهی من
 الطوف فی رطوبات علیکم اشاره الی وصف موثر لان الهرة لما كانت من الطوف فی رطوبات

آلت که نجاست آن
 حالت
 اعتبار

لا یمن الا حرا عن سور یا الیجر عظیم و الله تعالی ما جعل فی الدین من حرج فسقط اعتبار النجاسة
 و تعارض الحرج بذو وصف طهارتیه و شرعاً فان النجاسة یسقط حکماً شرعاً مکان العجز و الضرورة
 فان المیتة نجسة بالاجماع خبیثه ثم سقط اعتبار نجاستها حتی حلت غده الضرورة و کذا طهارة البدن
 شرط لصحة الصلوة لانها قیام الی الله تعالی فیشرط ان یکون طهاراً ثم اذا کان نجساً لم یسقط
 ما یصلحها یصلحها من النجاسة و انما سقطت النجاسة مکان الضرورة و کذا الحدیث یسقط اعتبار
 عذ عدم الما فثبت انه اشاره الی وصف معتبر شرعاً و عقلاً انتهى نیز در کتاب مذکور گفته قایل
 به دفع نجاست سور الهرة اذا اصابکم تخفیف فی سور و یکون استدلالاً لعل موثره الاثری ان
 من اجابة الممصة فتناء المیتة او الدم فانه یسقط اعتبار النجاسة حتی لا یج علی غسل الغم و غسل الید
 مکان الضرورة کذا لای فی بعض نسخ مصول الفقهاء انتهى بالجمله بانثال این جوده جمعی علما اما تخفیف
 و سقاط اعتبار نجاست فضل مرغ خانی قایل شده اند نیست حکم مدفوع مرغ خانی و آنچه فاضل سبب
 افاده نموده بحد و ج مدفوع است **اول** آنکه توهم مخالفت سقاط اعتبار نجاست ذرق و جاب
 کلیه کل جلال نجس از طنونات فاسدست زیرا که نزد المیه نوع مرغ خانی جلال نجاست و در تخلف
 اجماع بر نجاست آن نقل فرموده است چنانچه سبق ذکر یافت پس این نقض متجانب باشد و حکم
 آنکه چنانکه دوستی روایات دین باب باضعف سند آنها متعارضند و لغوی اذا تعارضت نقل
 صلاحت اجتناب ندارند مگر آنکه علما از عموما استنباط سقاط نجاست آن نموده اند و فی الواقع
 طیب ماکول اللحم شامل مرغ خانی است و تجز طهارت ذرق طیب مستلزم سقاط نجاست ذرق و است
 بد استثنای ذرق و جاب سبب جلال بودش نمی تواند شد زیرا که کلام ذرق غیر جلال است
 متن قدرت و مشترک طبع مشترک است و ذرق ساطع و مانند خفاش غیر آن که نزد حنفیه پاک
 است با آنکه متن مشترک طبع مستلزم تجز و نجاست است از آن مطلقاً و العوضان قول نجاستش باشد
 خواه بطریق صیاط و گذشته که مسقطین نجاستش احتیاج از آن اولی میدانند چنانچه در
 لوامع صاحب قرانی تصریح بان فرموده و ردی مالم یکره می گوید بول التفات و حرره لایفید لایفید

علمان

والتوب في مخرج موطو كفته واما في المخرج المجرم كلها كالصقر والباز والعقاب والذئب والخنزير
على عكس خلاف في الارادات اي نجاسة خفيفة عند اجنيقة غليظة عند ما في رواية احمد والافقي
رواية الشيخ الكرخي ان طاهر عند اجنيقة البليوسف نجاسة غليظة عند محمود دليل النجاسة ان يحمل
خبره طبع الحيوان الى تنفسه ولا يلزم به البلوى لان تعاقب النجاسة دليل خفة النجاسة انها تنزق
من الهواء فاما استراخه غير ممكن فيخفف للضرورة ودليل الطهارة ان صيانة الادماني عنه مستعذرة
فوجب له سقاط نجاسة دفعا للمرجح انتهى يعني اما في حال طويلا غير مأكول اللحم كخود كوشة آبنام
است ما تدرج به وباز وعقاب كرسا نسا فيها بشتلاف وان برعكس خلاف در ارواهاست
نجاستش نزول ابو حنيفة خفيفة است يعني ان اربع جارية ردا و ستا و موزه بان موش باشد نازدن
ميوان گذارد و غليظة است نزد صاحب در رويست يند واني و در رويست شيخ كرخي بجالا طويلا
ابو حنيفة و ابو يوسف باك است و نزد محمد بن سنان نجاست غليظة دليل نجاست اين است كه بجالا
استحالة يافته است و طبيعت حيوان انرا بسوء خلق و فساد و تغير داده و بلوى بان عام نيست بحيث
استغاي مخالطت درين طيور و دليل خفت نجاست است كه اينها از هوا بجالا مي اندازند بستر خزان
از ان نمكن نيست لاجرم بنا بر ضرورة تخفيف و اذن نموده شد و دليل طهارت است كه صيانة
طروف از ان مستعذر است پس اسقاط نجاست آن دفع حرج را واجب است بلكه در بول موش كه منزه
و قدرت آن شديد است نزد حنفية نيز تخفيف واقع در فتاوى بزرگوارين كويد قال الامام الهندي
بوابها يعطى في الغياب لدخولها تحت طيلاني المار لعدم الضرورة ونزد مالك واحمد عذره و كونه
سكابي و خنزير آبي و آدم آبي زير اكل اين حيوانات موافق فقهبا اينها حلال است و روث مأكول
لحمه باك است و در كتاب رحمة الله في اختلاف الامم كفته قال مالك يوكل السمك غيره حتى لو طاف
و اصفه و وكلها خنزيره كذا كره الخنزير و قتل احمد يوكل في البحر الا سمك و اصفه و السمك
و يقصر عنه غير السمك الى الزكاة كخنزير البحر و كلبه انسانه انتهى فاضل اصل نو الدين ابى الخنزير
شاذ و كذا فضلا و عرفا معتبره ابل سنت است و شرح مقدمه غريفة فقه المالك كفته لعين ساج

طاهر

مباح الاكل طاهر و كذا بوله ملكه و صبي شجر انسان غير مجري كه هنوز طعام نخورده باشد نيز بعضي
مالكين باك است و شرح منظومه كفته من الخنزير طاهر و طاهر عند مالك انه لم ينجس لعلها به حد و صا الما
و في سوا ذلك قال ايضا بهنا و قيل لانه من الطوافين علينا كالهرة و قيل لان لحمه مأكول عند دفع
الباز كفته و من شرح حديث النبي صلى الله عليه وسلم بجاي طاس من حيطان المدينة او كونه يسمع صوت
استاين بعد ان في قبورها الحديث كفته في الجواهر للمالكية ان الجعل والعذرة من بني آدم
الاكلين للطعام نجسان طاهران من كل حيوان مباح الاكل و كروان من المكروه اكله و قيل
بل نجسان انتهى بالجمله فضله مرغ خاكي و حل طهارت فضله طيورا مأكول اللحم است و دليل اسقاط
نجاست كه عموم بلوى و كثرت مخالطت بسيار طوف و گردیدن در خانه ها و كردم حرج و تعذر
صيانة از ان شامل فضله مرغ خاكي است بلكه اين امور در ان شديد تر است پس قول سقاط
نجاست اين مطابق قواعد اصول است و مستلزم شناسي نبود و درگاه بجالا كويد و دراج و طاهر
و عقاب باز و جرج و درگ و خفاش بول موش و كوه سگ آبي و خنزير آبي و آدم آبي و كوه
صبي شجر خوار باك باشد اگر نجاست فضله مرغ خاكي نيز ساقط الاعتبار بود چه شناسي لازم
مي آيد بسيور اكله مالك احمد قائل بطهارت و ذوق مرغ خاكي است و در كتاب ميفرق متفق كه
معتوب بافصاح است كفته خملقوا في روث مأكول لحمه و بول فقال مالك احمد في المشهوره انه
طاهر و قال الشافعي و محمد بن علي الاطلاق و انعقوا على ان روث مأكول لحمه نجس الا با حنيفة فان
ييري ان ذوق سباع الطيور كالبازي و الصقر و الباسق و غيره طاهر انتهى جزا طاهر است
اطلاق طهارت روث مأكول اللحم و عدم استثنای حيواني از ان دليل قوی بر طهارت روث
و ذوق جميع حيوانات مأكول اللحم نزد مالك و احمد است و الاطلاق عبارت جواهر الكيس نيز مويد
انتمتع بسخصه شنيع با مية و جبي اشته باشد و الله ولي التوفيق قال الفاضل ان
فرض نزد ایشان شستن نام جبره نيست حال انكه نص قرآني بر شستن تمام جبره دلالت ميكند
توله فاعلموا و جوكم البشائر مقدار كذا في فرض با نچه در میان نزاع است و انكشيت ميان

و بطل

در آیه و قتی که از بالای پشانی بپایین کشند و این تقدیر را در شریع اصول نیست و نه از این جهت
 آمد و امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه در جبهه کوفه حکایت و صوابی میفرمود که تا تمام جبهه را شست
 هزار خلق دیدند و رویت کردند و پس بر سلطان این تقدیر است که اگر ایاهام وسطی را منبسط کنند
 از بالا بپایین کشیم چون متصل فتن بر لایه از بر طرف بعضی از کله را نیز احاطه خواهد کرد پس
 شستن آن مقدار از کله فرض خواهد شد حال آنکه کله را کسی بر جبهه دخل نمی شمارد و اگر
 هر دو انگشت را محاذی جبهه منبسط نمایم آیت است قبض کنیم پس حد قبض چیست میگویم
 نشد و تقدیرات شرعی را اعلام مکلّفین اند به بر تخیل انتهی کلامه **اقول** یستعین این حد
 و تقدیر ماخذ از حدیثی صحیح است که زرار بن عین از حضرت امام بهام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده **قال قلت لاه خیر عنی عن حد الوجه الذی یسفی ان یوضا الذی قال یسفر و یصل**
فقال الوجه الذی امر الله عز وجل بحسبه الذی لا یسفی لاحد ان یرید علیه لا ینقص منه ان زاد
لم یوجد ان نقص انما وارت علیه الوسطی والا بهام من قصاص شعر الراس الی الذقن و ما حوت
علیه الاصبغان استدیر فیه من الوجه و ما سو ذلك فلیس من الوجه فقلت له یصد ان من الوجه
فقال لا قال زراره قلت لارایت ما احاط به شعر فقال کما احاط به شعر فلیس علی عبادان یطلبوا
ولا ان یجتوا عنه و لکن یجری علیهما گفت زراره عرض نمودم خبرت آنحضرت علیه السلام که خبر
 مرا از خد روی که در وضو می باید شست که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است فاعسلوا وجوهکم
 پس آنحضرت فرمود که آن روی که خدا متعالی امر شستن آن کرده است که نمی باید بر وزیاده
 و نه کم کشند که اگر زیاده کشند در آن مرده نخواهند داشت و لغوی کرده خواهند بود و اگر از تقدیر
 کم کشند گناهکار خواهند بود و وضو باطل خواهد بود پس آیه عرض نمود که ای اصدغ دخل و است
 و می باید شست حضرت فرمودند که زراره گفت که عرض کردم مرا خبر دهید آنچه او را فرما
 گرفته است می باید شست حضرت فرمودند بر آنچه آنرا فرما گرفته است و آن نمی نماید پس
 بر بندگان لازم نیست که طلب آن کنند یا از آن نفیشر نمایند و لیکن جاریست از آب بر روی
 برود و انگشت

مقدار است که بود
 بر آن انگشت میانی
 و انگشت میانی از
 رشتگاه موی تا
 ذقن و آنچه میزد
 برود و انگشت
 بعنوان استداره پس
 آن از دست و آنچه میزد
 از میان است از دست

در مقدار تقدیر که درین حدیث تشریف دارد است فی الجمله اختلافی است بعضی گویند مقدار است
 که بگردان انگشت میانی و انگشت میانی رشتگاه موی تا ذقن و آنچه میزد برود و انگشت
 بعنوان استداره پس آن از دست و آنچه میزد از آنهاست از رویت از آنجا که انفراج
 بپایین انگشت میانی و جبهه غالباً با خطی که از رشتگاه موی تا ذقن متوهم میشود و سبب
 بنا برین تقدیر خط طولی و خط عرضی منبره و قطر دائره خواهند بود که مرکز آن وسط وجه است
 و هرگاه وسط آن ساکن فرض کرده شود و این خط را بر نفس خود شست حرکت فرمایم تا طرف
 اعلا خط بجای طرف سفلی آید طرف سفلی بجای طرف اعلا چنانچه شست به دایره از آن پس
 آن مقدار است که شستن آن در وضو واجب است این تقدیر مستفاد از کلام بعضی متقدیر علیها
 امام است و مخار شیخ بهائی قدس سره که آنرا در کتب تقویت فرموده و اگر خط عرضی که انفراج
 بپایین اصبعین است مختار خط طولی که خطا را بر وسط رشتگاه موی بر وسط ذقن است فرض
 کنیم چنانچه قول جمهور علما امام است باز هم مقارب تقدیر مذکور میشود زیرا که در وضو اگر خط
 که مقدار انفراج بین الاصبغین است بطریق استقامت بر سطح وجه مرور میکرد و میگذاشت البته
 در هر دو تقدیر تفاوت فاحش متحقق میگشت لیکن خط عرضی که سبب جملات بینی در
 وقت امر بر سطح وجه کشید بر روزه جاده استقامت منحرف شده با نخامی اگر آید یعنی
 چون در میان روی واقع شده است و نگشتان که بر روی میگرداند خط مستقیم از طرفین بر روی
 نمی آید بلکه از طرفین بشکل دائره طولانی بر روی آید لا حرم در هر دو تقدیر تفاوت بسیار
 متحقق نمی پذیرد و بنا برین تقدیر و مقدار است که گردان انگشت میانی و انگشت میانی
 بحسب عرض و از رشتگاه موی تا ذقن بحسب طول و آنچه میزد بر میگردد و انگشت بعنوان استداره
 پس آن از دست و غیر این و طول و عرض آنچه بر روزه است از رویت بالجمله هرگاه از
 استدار رشتگاه از میان آن انگشت میانی را بگذرانند و بپایین آورند یا وسط طولی
 را ساکن فرض کرده بر نفس خود شست حرکت دهند از بالا سر عیان که آنرا وضو صحیح نیز گویند

شعر کوفه است
 بر آن از ذقن و
 تا ذقن و انگشت
 و آنچه ایاهام
 حد را می قوت باشد از اینها

و آن دو سفید است که از دو طرف ناصبت که آن سوی پیش از حد و در دو پیشانی داخل
 میشود و آن بلندی است و از دو طرف او که گواست و بعد از آن سر سیده است چنین گویند و در ده
 مسمی است چنانچه داخل روی شود و چهار چیز که در او بان تخدیر کرده اند که یکی از آن صدغ است و یکی
 از محاذات بالا گوش است تا به گوش که آن برآمدگی است که پیش آمده است و در او در دو داخل میوی است
 و زلف اطراف از آن میو میگذرانند و عوام آنرا شقیقه میگویند و دیگری عذاکر آن از پنج گوش تا
 منتهای سر و گوش و زلف بر آنجا می آید پیش از ریش دیگری عارض که از باین سر و گوش است و
 دیگری سفید میان عذاکر و گوش که مو بر آنجا بر نمی آید که تران چهار یک در اکثر مردان همیشه از حد و در
 می رود و بنا بر هر دو تخدیر و این تخدیر قریب است با بعضی از علما قایل بآن شده اند که عذاکر
 عذاکر تا عذاکر است مطلقا در حق و همه علما متفق اند بر اینکه آن بخدیر نظر است و الحلقه یعنی جمع
 که دست و روی ایشان مناسب یکدیگر باشد پس آنکه و بسیار از خدشته باشد و دست ننگ
 میکند بچشمی که مستوی الحلقه اند که مقدار از روی ایشان شده میشود و با گوش از طرفین به مقدار
 می اندازد و رانست از روی نمی شود و پیشانی غالب اوقات از هر طرفی بمقدار و نشت کمتر می اند
 و می بیند که در ایشان چه مقدار است و بان نسبت از هر یک از طرفین باین می شود و همچنین
 آن اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد یا در خور داشته باشد که انگشتانش گوش بسیار گوش
 تها و کند بر این می باید است بلکه از طرفین نسبت رو مستوی الحلقه خواهد گشت پس بنا بر عذاکر
 عارض هر مقدار که در انگشت قرار می باید است هر چه بزرگتر و در بنا نیست و همچنین اترع و هم
 رجوم بمسکه الحلقه میکنند و از هر کسی که موی پیش سر و بسیار بالا بر آمده باشد و هم کسی
 که از پیشانی باره فرار گرفته باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوم بمسکه الحلقه می کنند و هم موی
 شود و بچهره برتر آمده است و غالب احوال مستوی الحلقه است که پیشانی ایشان انگشت دوم می باشد پس
 از آنجهان مقدار ارمی شود و بالا تر از این می شود که از فی شرح الحقیقه هرگاه این مقدار را عذاکر
 منقطع گشت پس باینکه آنچنان فاضل ناصبت بن مقام افاده فرموده است بچند وجه در دو اول

علما را
 علمای
 علمای
 علمای

لغوی

آنکه صریح الدلالة بودن نص قرآنی در نصبت غسل تمام چهره و مخالفت تکذیب امامیه بان ممنوع است
 نهایت آنچه کلام الهی بر آن دلالت دارد شستن وجه است و وجه چنانکه اکثر علما فریقین تصریح بر آن
 نموده اند ما خود از مو جهت است و موضوعی را که علمای امامیه در فرض غسل وجه بر آورده اند و حال
 مخاطب مواجبه آن نمی شود و خصوصاً در حق طحی یعنی ریش و از اینجا است که ابو یوسف قایل شده
 اند که سفید باین عذاکر و گوش داخل رو نیست زیرا که در وقت بر آمدن ریش مواجبه انسان نشود
 و و هم آنکه اکثر علمای شریعت تصریح فرموده اند بآنکه فرض در غسل وجه مقدار است که در حال مخاطب
 مواجبه آن باشد و تخدیر امامیه متفق است برای بیان مقدار که در حال مخاطب مواجبه انسان
 میشود پس قول او که این تقدیر در شرح مییم اصل نیست نیز در فروع شد سیوم آنکه عذاکر در دو
 روایت مشعر بر این تخدیر از انتم علیه السلام در نهایت تعجب است زیرا که اگر او عذاکر در دو روایت
 بطریق اهل سنت است مسلم است و ضرر امامیه نمی سازد و اگر عذاکر در دو روایت از طرق امامیه است
 غیر مسلم است چه عالم بروایات آنکه علیه السلام صحاب و اتباع و شیاع انتم اند چنانچه عالم بروایات ابو حنیفه
 و احمد و مالک و شافعی صحاب ایشانند و روایت متضمن تخدیر مذکور از روایات مشهور و کتب امامیه
 محفوظ و مسطور است و اکثر مؤلفین کتب اخلاص امامیه تحریر آن نموده اند و تعجب است که در حدیث
 کتاب طریقه امامیه نزد اکثر اعیان روایت آنها اوعامی فرماید بطرشر نسید نظام ادرت و مطالع
 آن کتب غشای عجیبی بر بصیرت منسج گشته باشد یا مراد از روایت مجزویت آن کتب در کتاب
 بعضی از اعظم بوده و باشد مطالعه آن فلان کمال سیوم آنکه شستن حضرت امیر المومنین علیه السلام
 تمام چهره را در رجه در حین منسج است آنچه ثابت است غسل وجه است و بر تقدیر تنزل و تسلیم منافقین
 تخدیر نیست چه عرض این تخدیر بیان حدیث معروفه الغسل است و جائز است حضرت امیر المومنین
 علیه السلام بطریق غلب و احتیاط تمام چهره را شسته باشند چنانکه هم آنکه دلیل اهل بیت و اکثر
 در نهایت ضعیف و بطلان است زیرا که عدم غشای صورت مسئله واضح نشدن معنی جاری نشود
 غیر محصل مقتضای اطلاق آن در لغز الامر نمی شود و سبق ذکر یافت که تخدیر در کمال متانت از روایت

در دو
 بر عصب
 مقدار

چهارم

وانما المقصود تطهير البدن ليقوم الى المناجات طارئة حصل ذلك الغسل انتهى قال في فتح الموعود
فرض الغسل مطلقا في ذكره في بيته بعد اداءه قبل شئ فكيف باجاء الغسل اجزاء اذ ان الغسل جميع
بدنه انتهى كذا في فتح الباري امامنا في تفسيره كبره في تفسيره لا يكفينا في الغسل قال ابو ثور واديب
لنا قوله فاعلموا امر بالطهر التطهير حاصل بمجر الغسل ولا يتوقف على الوضوء بل قيل عليه السلام
اما فاحش على رسي ثلاث غسيلات فاذا انما ظهرت بالجمل خارجا كبره في ثلاث برغز وضوء وضوء
وغسل جنبه دار حديث ثعلبي ولسلست برغز وضوء وغسل جنبه وجزاى كبره وضوء
احاديث بسيار صحيح سنده وديكر حديث متضمن امين في درود يافته كجانب سرود كائنات عليه
السلام وغسل جنبه بمجر وغسل الكفامى فرمود از انجا بخار در صحيح خود رويت كرده كان النبي صلى الله
عليه وسلم اذا غسل من الجنابة دعى بنبى نحو الحلاب فاخذ بكفه فبدا يشق ربه الايمن ثم الايسر ثم
بقيته فقال بها على ربه نيز سلم در صحيح عامه حديث رويت كرده قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا غسل من الجنابة دعى بنبى نحو الحلاب فاخذ بكفه فبدا يشق ربه الايمن ثم الايسر ثم اخذ بكفه
وقال بها على ربه نيز سليمان بن مرداس جبر بن مطهر رويت كرده قال سمعنا وافي الغسل عند رسول
الله فقال بعض القوم امانا فاني اغسل رسي كذا وكذا فقال رسول الله امانا فاني فيض على رسي ثلاث
الغ نيز بطريق ديكر سليمان بن مرداس جبر بن مطهر رويت نموده عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ذكر
عند الغسل من الجنابة فقال امانا فاخرم على رسي ثلثا نيز از جابر بن عبد الله رويت كرده قال
كان رسول الله اذا غسل من جنبه صب على ربه ثلاث غسيلات من ماء فقال الحسن بن محمد بن شعرا
رسي كبر قال جابر فقلت له يا ابن اخي كان رسول الله صلى الله وسلم اكثر من شعرك وطيب از عبد بن مرداس
كرده قال بلغه عاتقه ان عبد الله بن عمر ديامر لينا اذا غسلنا ان يغضض راسه فقال يا عبا
ابن عمر ديامر النساء اذا غسلنا ان يغضض راسه فلا يامرهن ان يلقن راسهن فقد كنت
اغسل انا ورسول الله صلى الله عليه وسلم انا واحد فاما زيد على ان افرغ على رسي ثلثا فورا
نيز از ام سلمه رويت قالت قلت يا رسول الله انى امرأة شه صفو رسي فالفصل الغسل الجنابة

الجنابة فقال انما يكفينا ان تحشى على راسك ثلث غسيلات ثم يغضض عليك الماء فطهرت
در مسو آورده مالک از بلخ ان عاتق ام المؤمنين سكت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت تعجز
على ربه ثلاث غسيلات من الماء وتغضض راسها بيدها وفي صحيح الامام علي بن ابي طالب
ثعلبي قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ارضا باردة فكيف تغسل في الغسل فقل امانا
فاخرم على رسي ثلثا كذا في فتح الباري واز ام سلمه رويت عليها السلام نيز احاديث بسيار
بحد تو اتر مغوى مردى اندك دلالت دارند بر اينكه غسل جنبه بغير وضوء مجزى است در مقام
بر ذكر چند حديث كفاى رود از انجا از ابو نصير مردى است قال سالت ابا عبد الله عليه
السلام عن غسل الجنابة فقال يغسل على برك الماء يغسل كفك ثم يدخل يدك في الغسل فيرجك ثم يغضض
رأسه ثلاث غسيلات من الماء وثلث غسيلات من الماء وثلث غسيلات من الماء وثلث غسيلات من الماء
بن محمد بن رويت قال سالت ابا الحسن عليه السلام عن غسل الجنابة فقال يغسل يدك اليمنى من
المر فحين الى اصابعك يقول ان قدرت على البول ثم تدخل يدك في الاثام ثم غسل اصابعك
ثم اغضض على راسك جبك ولا وضوء فيه نيز از ام سلمه رويت ابو عبد الله عليه السلام رويت كرده
قال اذا اصاب الرجل جنبه فارد الغسل فليغسل على كفيه فليغسلها دون المرافق ثم يدخل يده
انامه ثم يغسل فرجه ثم يغيب راسه ثلاث مرات ماء وكفيه ثم يضرب بكفه من على صدره وكف يمين
كف يمينه ثم يغضض الماء على جبهه كذا فما استضع من الماء بعد ما صنع ما وصفت فلا باس نيز شيخ
بن زياد بن محمد از احمد بن عليهما السلام رويت كرده قال سالت عن غسل الجنابة فقال يدك بكفك
ثم يغسل فرجه ثم يغيب على راسك ثلثا ثم يغيب على سائر جبهه كمرتين فما جرى الماء عليه فقد طهر
ونظاير اين بسيار است احصا در مقام تعذر نيز از محمد بن مسلم رويت قال قلت لابي جعفر
عليه السلام ان اهل الكوفة يروون عن علي عليه السلام انه كان يامر بالوضوء قبل غسل الجنابة
قال كذبوا على علي عليه السلام ما وجدوا ذلك في كتاب علي عليه السلام قال الله تعالى وان لم تجدوا
فالماء و نيز از محمد بن مسلم رويت است عن ابي جعفر عليه السلام قال الغسل مجزى عن الوضوء واتى وضوء

الطهرین غسل نیز از حکم بن حکیم مرویست قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل الجنابة فقال
افضل علی کفک البینین من الماء فاعلمها ثم غسل اصاب جسدک من اذی ثم غسل فرجک
و افضل علی اسک جسدک فاعسل فان كنت فی مکان تطیف فلا یضرک الا غسل رجلیک وان
كنت فی مکان لم یس تطیف فاعسل رجلیک قلت ان الناس یقولون یتوضأ وضوءا یصلوه قبل
الغسل ضحک قال ای وضوءا یعنی من لغسل و المغمض نیز از یعقوب بن یطین از ابو الحسن علیه السلام
مرویست قال سالت عن غسل الجنابة فیه وضوء ام لا فانه نزل به جبرئیل فقال الخب بیدافیغسل
الی الطهرین قبل لغسل فی الماء ثم یغسل اصابین اذی ثم یصیب علی راسه علی وجهه علی
کله ثم قد قضی الغسل و لا وضوء علیه بالجمله روایات بسیار در کتب عامه از دست طاهرانها دالالت
بر آنکه آنحضرت علیه السلام موظف بر وضوء غسل جنابت نمیکرد بلکه وضوء با غسل جنابت نمی فرمود
پس وضوء نمودن با غسل جنابت خلاف سنت باشد چنانچه فرمایید است و احادیث اهل بیت
علیه السلام بطریق خاصه نیز مطابق آن درود یافته توهم مخالفت این قول با آنچه در برخی از روایات
عامه و فقه است که آنحضرت علیه السلام در ابتدای غسل جنابت وضوء می فرمود و آنچه در کتب
حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فاضل ناصب درین مقام
بطریق استنباط آورده ساقط است زیرا که وضوء درین روایات محمول بر معنی لغوی آنست
که تطیف باشد و مراد از آن در اینجا از الجنابت و شستن دستها و مضمضه و استنشاق است
مؤید آنست که در اکثر روایات عامه که متضمن وضوء با غسل جنابت است ذکر غسل رجلین و مسح
از انچه مالک در موطا از نافع روایت کرده ان عبد الله بن عمر کان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل
علیه البینین فغسلهما ثم غسل فرجهم ثم مضمض و استنشق ثم غسل وجهه و وضع فی عنقه ثم غسل بیه البینین
ثم غسل بیه السیما ثم غسل راسه ثم غسل فافاض علیه الماء و الدال فاضل ناصب
در سبب این روایت آورده نیز بر روایت حسن از یحییف درین وضوء مسح راس نیست و در
تفسیر روایتی که در حدیث آمده فی هذا وضوء و طاهر است که وضوء عبارت

از مجموع غسلات و مسحات است و انتقای کل بانتهای جزو متیقن است پس وضوء مصطلح
نباشد لغت المدعی حاصل که مراد از وضوء در اینجا وضوء مصطلح نیست بلکه معنی لغوی آن تطیف باشد
و نیز تمام احادیث از اراکین است و مضمضه و استنشاق است وضوء باین معنی نیز در امامیه مندرج است چه
کیفیت غسل جنابت نیز در امامیه مندرج است که گاهی شخصی جنب شود و اراده غسل کند باید که اول آن را بگوید که بقیه
منی بیرون آید و اگر در اول نیاید استبرأ کند باین طریق که از متعبد ناز خضیه سه مرتبه بفتش
و از بیخ ذکر تا سر آن سه مرتبه بفتشارد و بگاند تا آنچه باقی مانده باشد از اجزای منی از ذکر
بیرون آید پس استنجاء کند و سر قضیب و مجرای منی را بشوید و اگر بر ران سایه جسد نجاستی رسیده
باشد بخوبی بشوید بعد از آن بر دو دست را تا مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید و مسوک
کند که سنت است و سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق کند بعد از آن آب بر سر بریزد و
مرتب بشوید و آب بر بجهای هو برساند و مو را بشوید و اگر گسیو بافته باشد بکشد و آب بهر
اجزای سر برساند بعد از آن جانب رست بدن را سه مرتبه بشوید و بعد از آن جانب چپ را
سه مرتبه و دست بر لب باله تا آب بخاطب جمع بهمیه بدن برسد و تحلیل کند چیزی را که آب بی تحلیل
آن نمی رسد مانند زیر پستان ها و شکاف زانها و ناف و شستنی و سوراخ گوش و مانند آن
علما عامه نیز در بسیار از احادیث برین محل کرده اند چنانچه مناوی در شرح حدیث الوضوء ذکر
دم سایل میگوید و بتجدید مرتبه یکل علی الوضوء اللغوی لا الشریعی جمعا من الادله و در شرح
الوضوء قبل الطعام سنته و بعد الطعام حسان می فرماید اراد بالوضوء غسل الید در حدیث
که مسلم در صحیح خود روایت کرده اذا اتی احدکم الاثم اراد ان یغسل یدیه فلیغسل یدیه و وضوءا و
بعضه علماء برین معنی حمل نموده چنانچه عبد الحی دهلوی در مدارج النبوة می گوید بعضی حمل کرده اند
آنرا بر وضوء بر معنی لغوی و گفته مراد غسل فرج است نه بی کلام نظایر آن بسیار است و حصا
آن موجب طالت است از آنکه حدیث ابو هریره که مسلم در صحیح خود آورده و صاحب مشکو
نیز آنرا در کتاب خود آورده است قال سمعت رسول الله علیه و سلم یقول یتوضأ و اما

مست النار شيخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ فی فرایه و این دو تاویل است یکی آنکه مراد
 بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن جراثیم طعام چنانچه سنت است و
 این را وضوی طعام گویند و دیگر آنکه مراد وضو نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد
 از آن منسوخ شد چنانچه صاحب مشکوٰۃ فرموده قال الشيخ الامام الاجل محی السنة رحمه الله عليه
 هذا منسوخ بحديث ابن عباس و این توجیه با وجود تفسید وضو بعضی روایات بمانند وضو
 صلاۃ چنانچه از صحیح بخاری روایت نموده قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل
 بياض اغتسل بدينه ثم وضأ كما توضع للصلاة و بعضی روایات توضع وضو للصلاة دفع
 است مستبعد نیست چه در وضو جنب بر خواب مانند این تفسید واقع است و فتح الباری
 لفتة قال الترمذی و ابو علی بطوسی روی غیر واحد عن الاسود عن عائشة انه عليه السلام كان
 يتوضأ قبل ان ينام و هو جنب يتوضو وحده للصلاة و بعضه على عامه بر بغوی که تشریف
 باشد حل نموده اند و فتح الباری میگوید ذیل از اساعی و اللیث و ابو حنیفه و محمد و شافعی و مالک
 و احمد و سحن و ابن المبارک و اخرون الی این بنیجه للجنب ان يتوضأ للصلاة قبل ان ينام و لكنهم
 اختلفوا فی صفة هذا الوضوء و حکم فقال احمد یحب للجنب اذا اراد ان ينام او يطأ ثيابا او
 ياكل ان يغسل فرجه يتوضأ روی ذلك عن علی بن عبد الله بن عمر و قال سعید بن مسیب اذا
 اراد ان ياكل لغسل يديه المكان اصابعها اذی و قال ابو عمر فی التمهید خلت العلماء فی
 ايجاب الوضوء عند النوم علی الجنب فذهب اكثر الفقهاء الی ان ذلك علی الذی لا استحباب الی علی
 الوجوب ذهب طایفة الی ان الوضوء لما مور للجنب هو غسل الاذی منه و غسل ذكره و غيره
 و هو شطیف و ذلك عند العربیسی وضوءا قالوا قد كان ابن عمر لایة ضاع عند النوم وضوء
 الکامل و روی الحدیث و علم مخزجه انتهى و بر تقدیر تسلیم و تنزل میتوان گفت که این
 حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد با حدیث کثیره و کتب ذکرافت علما علی عامه
 نیز در اکثر مواقع حل بر نسخ نموده اند چنانچه کلام شیخ دهلوی که سبق ذکر شد وضوء بیهوشی

بیهوشی نیز در فتح الباری و انشائی تاویل وضوء در مقام خواب از غیر ضرر که بعضی بطحاری میگویند و نه در
 گوید قال یعنی ذی القابل ما ذکر کلام الطحاوی و لا ذاق معناه فانه قابل بور و دیده الروایة
 عن عائشة و لكنه على السنة و ذلك لا روی عن ابن عمر لان فعلا به بعد علم ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بالوضوء
 التام للجنب يدل علی بقاء السنة عنده لان الراوی اذا روی شیئا عن النبي صلى الله عليه وسلم فعمله فعل الله
 اتمی بخلافه يدل علی بقاء السنة عنده اذ لو لم تثبت ذلك لما كان له الاقامة علی خلافه فليس
 توهم منافات قول الامیه بین مسلم با احادیث نبوی علیه السلام ساطع باشد و کما من منافات
 با احادیث اهل بیت علیهم السلام در کمال سقوط است زیرا که در احادیث صحیح که روی از ائمه
 علیهم السلام اند قریب بحد توأتر معنوی رسیده است که در غسل جنابت احتیاج بوضو نیست و
 حدیثی که بر وضو ساختن با غسل جنابت دارد با وجود احتمال حمل بر معنی لغوی و عدم صحیح
 سندش معارض با اخبار کثیره که بحد توأتر معنوی رسیده اند نمی تواند شد نیز در توأتر
 ابو بکر خضری که یکی از روایات این حدیث شریف است سخن است چنانچه تحقیق در رجال تصریح
 بان نموده و شیخ بهائی قدس سره اعزیز در تحفه جل المیتین نص بر این بنیجه فرموده و باجماع و در
 اخبار متکاثره متضافه منضمین می بودن غسل جنابت بغیر وضو دلیل قوی است بر قیام این
 هر دو تاویل در روایاتیکه برخلاف آن در و دیا فته و اذا قام لاحتمال الطل لانه لا
قال الفاضل الناصب نیز تیمم را یک ضربه مقرر کرده اند و روایات ائمه بر خلاف آن
 ناصب است روی العلما عن محمد بن مسلم عن اصحاب قال سألته عن التیمم فقال مرتین مرة للوجود مرة
 للیدین و روی لیت المرادی عن ابی عبد الله علیه السلام نحوه و یا علی بن بهرام الکنتی
 عن الرضا نحوه و صحیح به در تیمم افزوده اند و در شیخ بهیج اصل زیاد اقول فی استقین کلام
 فاضل نامیچیند و جمیع نظریات اول آنکه بعضی از علمای امامیه بطریق اختراع و ابتداء سخن
 قول حضرت رسول مختار آل انبیا علیهم السلام و استلام یک ضربه تیمم مقرر نموده اند و با جماع
 اقرض باشد بلکه احادیث بسیار از طرق اهل سنت و جماع بطریق امامیه ناصب بر آن

از آنکه حدیث عامی است رضی الله عنه الباری امامی پیش از ابو جعفر طوسی تهذیب استصار
 شیخ ابن بابویه دیگران در کتب خود بطریق متعدده روایت میکنند ابو جعفر در تهذیب پسند خود از
 داود بن نعمان روایت کرده که حاصل مضمونش آنست که راوی گوید که پرسیدم حضرت امام جعفر
 علیه السلام از کیفیت تیمم آنحضرت فرمود که عمار را بجانبی رسید پس غلطید خاک چنانچه فی غلظه آ
 پس آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق مطایبه با و فرمود ای عمار بر خاک غلطید چنانچه
 و ابوی غلطید پس گفتیم چگونه است تیمم پس گفت آنحضرت هر دو دست مبارک خود را بر زمین پس نشست
 آنها را مسح کرد روی خود را و دستهای خود را اندکی بالای کف نیز از راه مروی است قال سالک
 جعفر علیه السلام عن النعم فمضرب بیدیه الارض ثم رفعهما ففصبهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه مرة واحدة و بطریق
 عامه نیز این حدیث بطریق متعدده مرویست بخارج در صحیح خود برای اثبات یکضرب در تیمم باری
 نموده فرموده است باب تیمم ضربت حدیث عامی بن سلام قال حدیثنا ابو معاویه عن العنبر عن عقیق قال
 كنت جالسا مع ابی موسی الاسعرج فقال له ابی موسی لو ان رجلا جنب فلم يجد الماء شهرا قال فقل
 عبد الله لا تیمم وان لم يجد شهرا فقال ابو موسی اما كان يتيمم ويصلی انما يكفي لصينون بهذه الا
 فی سورة المائدة فلم يجد واصعبا طبيا فقال عبد الله وخص لهم فی هذا الاية نكوا اذا يريدون
 ان تیمموا الصعيه قلت و انما کرتم هذا الا قال نعم فقال ابو موسی الم تسمع قول عامر بن
 بعثه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه فاجنب فلم يجد الماء فتمرغ فی الصعيه كما تيمم الد
 فذكرت ذلك للنبي صلعم فقال انما يكفيك ان تصنع هكذا و ضرب بکفیه ضربته علی الارض ثم ففصبهما ثم
 بهما کفیه بشماله و ظهرهما کفیه ثم مسح بهما وجهه فقال عبد الله او لم تر عمر لم یقف بقول عامر و زاد
 یلعن العنبر عن عقیق قال كنت مع عبد الله و ابی موسی فقال ابو موسی او لم تسمع قول عامر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعثنی ان اذات فاجنب فتمرغت بالصعيه فاتی رسول الله علیه السلام
 فاجزاه فقال انما يكفيك هكذا مسح وجهه و کفیه واحدة مسلک و صحیح خود این حدیث را مذکور تفاد
 ایراد نموده و در آن زمان چنین آورده ثم اتیت للنبي صلی الله علیه و آله فذكرت له ذلك فقال انما يكفيك ان

ان تقول بیدیک هكذا ثم ضرب بیدیه الارض ضربته واحدة ثم مسح علی البین و ظاهر کفیه و وجهه
 فقال عبد الله او لم تر عمر لم یقف بقول عامر نیز مسلم بطریق دیگر از سعید بن عبد الرحمن بن اری از پدر
 روایت کرده ان رجلا اتی عمر فقال انی جنب فلم يجد الماء فقال لا تصل فقال عما انا مذکر یا
 امیر المؤمنین اذا اناذت فی سریه فاجنبنا فلم نجد الماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمرغت فی
 و ملیت فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم انما يكفيك ان تضرب بیدیک الارض ثم تمسح ثم مسح بها
 وجهک و کفیک فقال عمر انا قد فعلت يا عمار قال ان كنت لم احدث و روایت دیگر گفته در آن فیه
 قال عامر امیر المؤمنین ان كنت لم اجد الماء جعل الله علی من جعل لا احدث به احد و مشکوٰۃ نیز بعضی
 ازین روایت آورده این احادیث چنانچه دلالت بر وحدت ضربت میکند نیز نص است درین
 در مسح دست گفتا مسح کف دستها مشروعت چنانچه مذکور است و اما در مسح بوی
 ضرورت محقق شریف در شرح می فرماید فی الحدیث فوايد منها انه لا يكفي فی النعم ضربته واحدة
 للوجه الكفین هو قول علی و ابن عباس عارضی الله فتمم جمع من التابعین ذهب عبد الله بن
 و جابر و اکثر من فقهاء الاقصاء الى ان التيمم ضربتان اصله احديث ان الضربة الواحدة
 كافية وقد قال احمد و داود و سهر و ايعن لك قول قدیم للشافعی و ذهب الجمهور الى انه لا يفي
 مرضه بنين بحدیث ابن عمر و معاضدة القياس الاحتياط لا ينهی تیمم عبد الله بن مسعود و در مشکوٰۃ
 می گوید بدانکه علما اختلاف است در آن که تیمم دو ضربت است یا سه و در تیمم روایت
 تا پنج یا یک ضربت است بر او و کفهای دست و اول قول ابی حنیفه و مالک و محفوظ و غیر از مذکور
 شافعی و بعضی اصحاب احمد بن حنبل است قول علی و یحیی و ابن عمر و حسن و شعبه و سالم
 بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علماء اصحاب و مصنف و ثانی مذکور است بهما و قول قدیم شافعی
 و منقول از عطاء و محول از و اعمی و سحاق بن ابی یوسف و ابن خزيمة و ابن منذر و جز الشان اصحاب حدیث
 است و در دو جانب احادیث نیز واقع است و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی صحیح است و
 است نهی کلامه بالجملة قول کجانی بودن یک ضرب تیمم ما خود از صحاح احادیث نبوی اکثر احادیث

اصل است علیهم السلام و بنا بر تحقیق شریف قول امیر المومنین علیه السلام قول ابن عباس و جمیع از
 تابعین و بسیار از علمای عالم است مانند عطاء و کحول و ازاعی و سحاق این بوده و این جریر و این منکر
 و این خزیه و بسیار از اصحاب حدیث مانند بخاری و دیگر محدثین مذکور است و او و قول قدیم و روایتی از
 مالک نیز همین است و احادیث این قول اصح و اقوی است پس اعتراض برین قول اعتراض بر احادیث
 صحیحیه مستفیضه ایراد برین کار ندارد و در هر دو کلام دلالت دارد بر آنکه جمیع علمای امامیه
 بلیضه در تیمم قایلند و این معنی دلیل عدم طلاع است بر اقوی قول نعمانی امامیه درین سلسله علمای امامیه
 را نیز در عدم وضو باتیمم اختلاف است سید مرتضی در شرح رساله لیضه واجب میدانند و مخاربه
 جنید و ابن عقیل و شیخ مفید و سایر عربیه همین است و سید مرتضی ضرب و بیهوشانند و میدانند شیخ مفید در
 کتاب کان قایل شده است بوجوب وضو در مطلق تیمم خواه غسل باشد خواه بدل وضو و علی بن
 بابویه نیز باین قول قائل است متضاد خلاف درین سلسله اختلاف اخبار است که بعضی دلالت بر کفایت لیضه
 دارد و بعضی دلالت بر وضو دارد مانند صحیح اسماعیل بن همام از حضرت امام رضا علیه السلام و
 صحیح محمد بن مسلم که فاضل ناصب بطریق استنباط آورده است و اخبار دیگر که باین معنی در روایات جمیع
 علمای شیخ مفید و معتزله و شیخ ابو جعفر طوسی در نهجیه و مسوط و ابن بابویه درین لایحه الفقیه قایل شده
 اند که برای وضو یک مرتبه ضرب است و بر غسل وضو و مخاربه و ابوالصلح این را درین کتاب نقل کرده
 همین است متضاد این قول جمیع تطبیق در میان اخبار است و الاحادیثی باین تفصیل وارد شده چنانچه
 شیخ بهاء الدین عالمی قدس سره در شرح التمسین تصریح بآن فرموده است و حسب الواجب صحیح
 نیز میگوید که حدیث صحیحی که دلالت کند بر معنی ندیده ام در جامع عبا فرموده میان مجتهدین خلافت
 است بعضی بر آنند که تیمم یک بدل وضو است و تیمم یک نوبت و تیمم یک نوبت و تیمم یک نوبت و تیمم یک نوبت
 و نوبت یکی از برای مسح روی دیگر برای مسح دستها و بعضی بر آنند که تیمم یک برای بدل وضو است
 نیز دو نوبت دست بر خاک باید زد و طریق که در تیمم بدل غسل است و این مذاهب اصح است و در
 حدیقه المتقین نماید در عدد و دستها دست بر زمین خلاف است مشهور آنست که از برای وضو یک

یک مرتبه بر زمین زد و از برای غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند که از برای هر دو دو مرتبه می زند
 و اظهر آنست که خیر است در میان هر دو بهتر آنست که دو مرتبه بر زمین زد یک مرتبه بوسط رو و یک
 از برای دستها و بدل وضو و غسل و بهتر از این آنست که از برای هر یک دو تیمم میکند یک تیمم ضربی
 یک تیمم دو ضربی و ضابطه اینها غرض از نقل این اقوال تنبیه است بر عدم طلاع فاضل صاحب
 بر اقوال علمای امامیه برینکه بعضی درین مقام متوجه قول غیر مشهور میان علمای امامیه است
 فی الحقیقه این اعتراض باجماع بالمره مخبرین علمای اهل سنت است و این معنی دلیل غفلت و تغافل
 است از اقوال علمای مذکور و در جواب این اعتراض با ثوره کمالی میگوید که اول قول
 او که مسح چنانچه تیمم فرموده اند حال آنکه در شروع هیچ اصل ندارد دلالت دارد بر عدم طلاع
 بر نهجیه امامیه درین سلسله زیرا که امامیه مسح چنانچه تیمم بر وضو فرموده اند بلکه وجوب مسح و در
 تیمم محض بعضی اخباری میدانند که چنانچه دلیل قول او است که مسح بوجوب یک مرتبه و درین
 آیه کریمه معنی تبخیر است چنانچه زراره بطریق صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
 نموده است و این روایت را شیخ صدوق ابن بابویه و چنانچه فرموده است قال قلت لابی جعفر علیه السلام
 الا تخبرنی عن این علمت ان المسح ببعض الراس بعض الرجلین فضحك قال باذره قال رسول الله
 علیه السلام انزل بالکتاب من الله ان یغسلوا وجوهکم ففرغوا ان الوجوه کل شیء
 ان الغسل ثم قال ایدیکم الی المرفق فوصل الیدین الی المرفقین بالوجه ففرغوا انهما ینزع الی الخیال
 الی المرفقین ثم فصل الکلام فقال مسحوا برؤوسکم ففرغوا من قال برؤوسکم ان المسح بعض الراس
 لمکان الیاء ثم وصل الرجلین بالراس و وصل الیدین بالوجه فقال و ارجلکم الی الخیال ففرغوا
 حین وصلها بالراس ان المسح علی بعضها ثم فسر ما ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله ان الساس
 فضیعوه ثم قال انکم تجذروا فیموتوا صعبا طویلا فامسحوا بوجوهکم فلما ان وضع الوضوء
 عنکم ثم یجد الماء یسب بعض الغسل مسحا لا قال بوجوهکم ثم وصلها و ایدیکم من ذلک
 التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه تعلق من ذلک لصعبه بعض الکفین

بعض گفته اند که از برای هر دو دو مرتبه

نیاید قایل نشده با آنکه در حقیقت غیر مساوی است بعضی از این چیزها در دست در فدا و علی کبیر میگویند
 و اذا جعلت النكاح من غير الكلب لابس به كذا في الخلاصة يعني انك اذا نكحت غير كلب او نكحت كلبا غير لابس
 سگ باکی نیست بآن و در بدیهه فرموده اذا صاب الخف نجاسة لها جرم كالرث والعدنة والدم
 والمنى فذلك لا يرضحها ان يرسد موزه ان نجاسته که جرم است باشد مانند فضل با یکم و گوشت آدمی
 و خون و منی پس خشک شود یا لیده شود بر زمین جایز است و نیز معاوضت بمعفو بودن سگ
 ربع جامة متنجس نجاست خفیفه باشد نیز زخم خفیفه مقدار دهم از نجاست غلیظه مانند بول گاو
 آدمی سگ گربه منی و غیر ذلک از بدن و لباس مصلی معفو است و علمای الشیخان در دهم بمقدار
 كف دست تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند در نجاستی که جرم داشته باشد وزن دهم معفو است و
 بنابرین قول اگر آنقدر گاو را بر تمام بدن بر این مثال ذلک تنک تنک باشد و طلائع مانند نزد
 ایشان خیلی در نماز خوانده و اگر آن نجاست جرم نداشته باشد می باید که بمقدار ساخت دهم باشد
 درین حکم هیچ مخالفت نیست قول آنها شایک فطر الجواب الجواب در کتب فقه نافعه میگویند
 و من صاب من النجاسة المخلطة كالدم البول في الخيط والحجر مقدار الدهم و ما دونه حارة
 ابلوطة معه وان زاد لم يجز لان قدر الدهم عفو كذا قدر محل الاستنجاء لان اقليل لا يکفي التخر
 عنه و الدهم قدر الدهم شبهة مثل الكف و في بعض الروايات قدر الدهم السوء الزرقانية
 و في بعضها مثل الدهم البلیة المتقلی قال الفقهاء ابو جعفر النجاسة التي لها جرم معتبر بها و ان
 الدهم التي لا جرم لها يعتبر بالمساحة و ان صابته نجاسة خفیفه قبول با یوکل لم یجوز ان اقلو
 معه حتى يبلغ ربع النیابان اقليل لا يمنع جواز ابلوطة و الكثير الفاضل يبلغ ربع ملح
 باکل فی بعض الاحکام و قيل ربع الموضع الذي اصابته النجاسة ان كان كما فرع کلم و
 ان كان و لا فرع الذیل و ان كان حریصا فرع الاصل انتهى قال الفاضل نیز میگویند
 اگر نیاید بدن مصلی مثل ازاد و کت و با یکجاسته چون خم و قروح متلطخ باشد نماز جایز است
 خون و ریم خواه از زخم خود باشد و خواه از زخم دیگری باشد نه بر است انتهى قول

و يستعين انچه درین مقام فاده فرموده است بحد و چه مرد و دست اول الکلام و
 صریح است درینکه امامیه نماز در لباسی متلطخ بخون باشد مطلقا تجویز میکنند بحدی غیر
 منته است زیرا که تجویز در صورتی است که خون متصل جاب باشد و در تجویز از آن مشقت کثیره
 و در معتبر نیز تصریح فرموده است یا نکه می باید روان بودن جمیع اوقات نماز را از آن گرفته
 باشد اگر گاهی بایسته و انقدر بکشد که نماز روان تواند کرد نیز حکم اتصال دارد و در سایر
 می فرماید و عنی عن الثوب و البدن عما یلحق التجز عن الجرح و الفروم التي لا ترقى و در
 گفته الدلیل علی ذلک قولنا و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و کن تعلم انه لا یلزم المكلف
 إزالة الدم من هذه الاشياء اللازمة لخرج بذلك لثبوت ذلک مکلف و مشقة و بما یفوت
 مع ذلک ابلوطة فاباح الله تعالى ذلک نظر العباد و رافعه دلیل معفو بودن از آن نجاست جرم
 و قروحی که بخونش نیایستد قول آنها و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و معلوم است که از آن نجاست
 این چیزها که لازم اند متصل اند بر مکلف لازم و وجب نموده اید حرج لازم می آید و بآن
 کلفت مشقت شاملش میشود و بسا اوقات باین همه نماز شرفت میشود ازین جهت نظر بمکلف
 عباد رحمت رفت بر بندگان نموده از آن نجاست این چیزها معفو فرموده و در حقیقت اقلیت
 میگوید معفو شده است از نجاست جامه بدن انچه مشقت باشد و اجتناب از آن مثل خون
 جرح و دمل که خون نیایستد و بعضی علماء گفته اند که اگر درین اثنا گاهی ایستد و گاهی آید زمانی
 خون نیستد ممکن بوده باشد که جامه بدن را ظاهر سازد و نماز با جامه بدن پاک کند و جب
 است و این قول احوال است اگر چه ظاهر او جب نباشد و احوط آنست که تا ممکن تخفیف خون نگیرد
 یا آنکه جامه تغییر دهد اگر ممکن بوده باشد اگر خرقه نجس لایتم ابلوطة باشد بهتر است از تنی حال
 که عفو و صورت از آن نجاست و در حالت جریان اتصال خون است و شکی نیست که جمیع شروط
 اتصال که در نماز معتبر است مشروط با مکان عمل بآن است و صورت تعدد و ضرورت از آن
 مستثنی است چه درین حالت بمقتضا قاعده اصولیه که مشقة دلیل است بر ایسای از محذورات

اصطلاحات با جمله ادا نیست در قول ابن فهد غسل روز و روز است بمعنی واسطه است که تجب باشد با آنکه حکم باستنجاء غسل روز و نیت است با آن از بعضی روایات آمده است
 است علیه السلام و نیز از آنجا که بعضی غسل را فی نفسه مستحب است و مخصوصا در ایام ایامی که
 اگر غسل این روز هم از اعمال سننی شمرده شود مستحب نخواهد بود و سبق ذکر یافت که روزی که درین
 زمان تعظیم آن معمول است غیر روزی است که محسوس آن می نمودند و تقدیر تنزل برگاه
 جهات تعظیم مختلف باشد تعظیم آن محذوری نخواهد داشت با آنکه حکم غسل فرائد مستحب
 علیه السلام درین روز از قبیل شهادت بر نفی است پس قول او این حکم محض اختراع و ابتداء
 دین است ساقط و مردود باشد قال الفاضل ان صبیغ لونه که امروزه و فلسفه و از این
 جورب که نمید و عمامه بر وجه لباس مصلی باشد از آنچه در تنهایی اذ نماز جائز نبود اگر اوده نجاست گرد
 نخواهد غصیف خواهد غلیظ مثل بر آردی نماز جائز است پس خلافت نیست و این حکم صریح خلاف حکم قرآنی
 قوله تعالی یک فطره و لا شبهه این چیز را در عرف و شرع ثیاب گویند و این قسمی بلفظ ثیاب منعقد
 شود ثیابا این چیز را در داخل سگردد و انتهی اقول و بتسبیح لباسی که در حال صلوه معتبر
 است و در آن بصلوّه از آن بحث میکنند لباسی است که شرعوت بآن توان کرد پس آنچه شرعوت
 به تنهایی از آن توان کرد در عرف شرع لباس مصلی نخواهد بود و لاجرم بطریق خصصت و تحقیق نجاست
 آن معفو شده است که اگر احیاناً نجاست بآن برسد و وقت مقتضی از آن نباشد نماز بآن جایز
 گذارد و بعضی علماء فرموده اند مستند این حکم تمسک بمقتضی اصل است که آن براءت ذمه تکلف
 است از تکلیف باز الی نجاست این چیز را تا آنکه ثابت شود و دلیل که خروج از اصل باشد و در
 سخن فیه دلیل نیست و ملا تیم بصلوّه چنانچه مقتضی قهریم بآن فرموده اند مانند کلاه و بند
 جاقشور و بند زیر جاست و در بعضی احادیث مرسل ضعیف نیز مانند کلاه بند و زیر جاست جورب
 و اقلام و قطب را و ندی آنرا در پنج چیز منکر است کلاه و بند از او موزه و جورب
 و فعل در غیر اینها اگر چه بالا نهم به اصلو که باشد برگاه نجس باشد نماز جائز نیست و شرع و عفو

عفو در کتب فقیه است در او ایضا جعفری فرموده اگر جاقشور باشد نمازی توان کرد و
 بند از آن بر آن خسته باشد میتوان کرد از آن جهت که میتوان لغو آن قبضه سبق و عفوین بآن
 و این بابو یعامه بر آن زیاده کرده است با اعتبار آنکه بصلی که پیچیده است شرعوت نمی تواند
 کرد لیکن این امر متفق است بر آنکه هیچ یک از علماء عمل بقول او نکرده است فاضل مجلسی در توضیح
 میفرماید عاصی و غیره زیاده کرده است بر علماء و این بوجهی است حق آنست که این حکم ندارد و اگر
 بصرف رسیده باشد حدیثی فاعل شده باشد باین حکم بر دیگران که آن حدیث بایشان نرسیده باشد
 حجت نیست و عفو از نجاست این چیز را بطریق خصصت و تحقیق است مخصوص بحالت ضرورت است
 و الا افضل تفر و حجاب از آنست چنانچه شیخ مفید در مقننه تصریح بآن فرموده و جعفر طوسی
 در تذکره گوید قال شیخ ایدیه الله و لا باس بالصلوّه فی الخف و النعل فی نجاسته و لذلک البول
 و السمرغین و لذلک افضل و حکم نجاست این قول با قول او تعالی نیا یک فطره محل نظر است چنانچه
اول آنکه حتمال دارد که نیا یک فطره معنی متبادر از ادنیت چنانچه در کتب ثیاب غیر مذکور
 است در کتب فرائد الخیرین که از کتب معتبره اصل است میگوید نیا یک فطره همان کلاه و
 و تلبسه علی خرد و کلاه فی جمیع البحار سادی و فیض القدر شرح جامع و غیره میگوید و لعل طریق
 الثیاب و تعبیر لاعمال فان الرجل یلبسها و یخاطها کما یلبس الثیاب استی و و حکم آنکه اطلاق
 لفظ ثیاب بر بند از او جاقشور و نموده و فعل و کلاه عرفا و شرعا چیز منع است در تاج المصدا و گفته شود
 انوار ثیاب جمع و ظاهر است و ظاهر است که این چیز را در عرف جامع میگویند و در شرع نیز معتبر است
 مصلی آنست که بآن شرعوت توان کرد و این چیز را سائر جوت نیستند بعرفا و شرعا این چیز را
 ثیاب نخواهند گفت و در این چیز را در قسمی بلفظ ثیاب منعقد شود و ثیابا ثیابا موقوف بر ثیاب
 ثیاب برین چیز است چون این چیز را اجازت میتوان گفت داخل در قسم منعقد بلفظ ثیاب نخواهند بود
سوم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم بطریق جدل میتوان گفت که خطاب برین آیه یا رسول الله صلی
 علیه و آله و تساول و تسوّل جمیع است و بر تقدیر تنزل جمیع ثیاب دلیل می یابد و دلیل بر تنوّل آن جمیع

مباح میگردد و گویم آنکه ایامیه خون جرت و دل تا قتی که نایستد نجس معفو است و استدلال
 از نجاست خون بر عدم نجاست از غریب استدلالات است چون کثر از دریم نجس
 با آنکه نجس است با اتفاق مجتهدین ثلاثه و امامیه معفو است و همچنین نجاسات دیگر سو خون کثر
 از دریم نجس باشد نزد حنفیه با وجود نجاست معفو اند گویم آنکه این حکم از تفرد ایشان
 نیست بلکه شافعیه مالکیه نیز در آن شریک اند بلکه قول شافعیه مالکیه نجس است زیرا که کثر از ایشان
 خون جرت و قروح مطلقا معفو است و نزد امامیه حالت اتصال و جریان که نایستد معفو است
 بلکه مالکیه نیز همین قول قایلند چنانچه عبارت فتاوی عالمگیری که در شرح فاضل صاحب
 نقل نموده و عقربیه نقل میگردد نص است در آن در فتاوی و حمادیه نیز مطابق آن تصریح نموده است
 و نص کرده و بعد این بآنکه مذکور میشود این قول مختار است پس تخصیص شافعی با امامیه صحیح دارد
 شیخ عبد الوهاب شمر او در کتاب حتمه الامه فی خلاف الامم سیلوی الا هم من مذنب است
 ان سائر النجاسات سواء قللها و کثیره فافی حکم الا انه لا یغیبه عن شی منهنها او ما یغیر الاعترا
 عنه غالباً که م البرأت و کذا الدامیل و القروح و دم البرغیت و دم الذباب موضع لقصه نجاست
 طهر الشارح و هذا مذنب ملک الا ان عنده قلیل سائر الدماء معفونه و قال دم البرغیت و القروح
 طاهر و اعتبار ابو حنیفه فی سائر النجاسات قدر الدرم لبعثی فنجعل ما دونه معفو انتهى و الله
 فاضل نادیه سید در باب تنقیف القلیل من النجاسته میگوید مالک عن عبد الرحمن بن الحارث
 سالم عن عبد الله بن جرج من القه الدم حتى یخضب صابونه ثم یقله ثم یصلی و لا یتوضأ قلت و علیه
 السلام ان یصلی و یقلل عند الخفیه کان اقل من الدرم و عند الشافعیه و القروح و نحو ما وجه
 انه یغیبه عن قلیل و وجه ان یغیبه عن قلیا و کثیره و یعرف اکثره و القه بالعادة نیز در کتاب
 مذکور در باب من جرح سایل بغیر قله یا یعلق بحیده و نوب من ذلك الجرح میگوید پیشه من
 من الشافعی ان الدامیل و القروح موضع لقصه النجاسته ان کان دمه یا دمه و کثیره نجاسته
 فله المستأنفه و صحیح النووی و صلیه و کثیره لعموم البیوتی فی العالمگیری ان کان من نجس

التوب ثانیاً قبل الصلوة جازان لغسل الا فلا انتهى عبارت در فتاوی حمادیه گویند فی الکبر
 فاذا کان جرح سایل قد شد علیه خرقه فاصابها اکثر من قدر الدرم و اصابه به اکثر من قدر الدرم
 ان کان کمال لغسل نجس ثانیاً قبل الفرائض من الصلوة جازان ان یصلی قبل ان یغسل و الا لا یزید
 هو النجاسه و الا لا یکن التخریج بهما هم آنکه نیز این قول معمول اکثر اصحاب بلکه باقی عمل
 عمر فاروق است که در ایامی ابو یوسف و پیش از خود ساخته بود با بصره فوت و مکنت مرعات حکام
 شریعت با جامها خون آلوده نماز گذاردند و الله فاضل صاحب مسکو گفته مالک عن هشام بن
 عن امیه ان المسون یختره خبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب من البیاء التي طعن فیها فان لفظ
 عمر لصلوة الصبح فقال عمر و لا یغنی فی الاسلام من ترک الصلوة فصلی عمر جرحه یثبت قال قلت و علیه
 السلام ان یصلی و یغسل کما یغسل فی النجاسته یرى کثری نجاسته یغسل و الله فاضل صاحب مسکو
 فرموده چنانچه در فتی راورد طعن ساخته فرمود که در رد و طعن است نیست که طعن ابو یوسف نجس است
 بود و طعن ناصب شمشیر بر آن زبان که جانک از طعن سنان است جراحات پنهان بسیار است
 و لا یتام ما جرح اللسان انجدر خرم بر آنکه بامرد و زخم شمشیر جانستان نکند فلیضی طلیاً
 و لیکثیر قال الفاضل الناصب نیز گویند که نماز نافله خواه صلی قایم باشد یا خواه غایب
 و سبیه تلاوت استقبال غیر جهت قبله جائز است و این صحیح ادخال است در دین جزیری که اذن
 بان نیامده باشد حالت سوار سفر البتة ازین شش است بروایات پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحیح
 بدون این عذر برگزین ثابت نیست قال الله تعالی و من جرح قول و جرح شطر المسی الجرح
 حیث لا یتم فلو وجب حکم شطره بر چه شارح این عموم است تا فراید علی الارض العین و دیگری
 چندی رسد که لعل ناقص خود است تا نماید و درین سلسله مقدمه که شیخ ایشان است و کثر از ایشان
 من حکام القرآن و اله نصاب پیموده و می گفت این حکم با حکم قرآن عتران نموده و نهی با قول
 نستعین به امامیه و درین سلسله است که استقبال قبله شرط صحیح ندانی اجبی است بدلیل قول او
 سجایه جل تانه قول و جرح شطر المسی الجرح قول او تعالی فلو وجب حکم شطره و بطرد رفت میخیزد

معنی حجت و جانب است و اگر با اختیار و قدرت بغیر حجت گذارده شود نماز باطل است لیکن این
 آیه خاص است بنمازهای مکتوبه و فضل و در نمازهای سنت نیز استقبال قبله است پس اگر نمازخانه
 را در سفر و حضر سواره و پیاده در غیر حجت قبله بگذارد جایز است باکر است و در حال ضرورت و در
 حضر اگر است بیشتر است لیکن مستحب است که تکیه احرار و قبله واقع شود و بحجت صحیح علی بن
 نجاران قال ابی الحسن علیه السلام علیه الصلوة باللیل فی السفر قال اذا كنت علی قبله فاقبل
 قبله ثم کبر وصل حیث یحب بکعبه و این ادیس استقبال در حال تکیه و حجت است و این قول
 را نسبت بمجموع علمای امامیه نموده در شرایع فرموده و اما بنوفل فاراض استقبال قبله بها و
 یجزان یصلی علی الارضه سفره و غیره و الی غیر القیای علی که است که در آن فی الحضر در آن میفرماید یا انضلت
 الاستقبال بالنوفل موضع وفاق ویدل علیه التامی عموم قولهم علیه السلام افضل الملبس
 استقبال به قبله و اما جواز النافه علی الارضه سفره فقال فی المعبره اتفاق علمای طایفه اهل کائنات
 او فیض و اما الجواز فی الحضر فقد نص علیه الشیخ فی المبسوط و الخلاف و متحیر بن عقیل الاصح و ابراهیم
 لما شئوا ان یسجدوا فی الحضر و السفر مع الضرورة و مستند جواز گذاردن نافه بغیر حجت قبله قول او
 است اینها تواتر و اتم وجه است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که این آیه
 کریمه مخصوص نوافل نماز شده است و باید معنی است آنچه حکم در مستحکم از سعید بن حمیر
 ابن عمر روایت کرده است قال لما نزلت اینها تواتر و اتم وجه است و ان یصل حیث یاتو بهت یک
 را حلتک فی السطوح و آیه کریمه مطلق واقع شده و آنچه فاضل نیشابوری در تفسیر خود گفته عن
 ابی انبیا نزلت فی المسافر یصلی النوفل حیث یاتو بهت به احلته فكان صلی الله علیه و سلم
 و ارجع من مکة صلی رحله تطوعا یومی بر سه نخ المذنبه فمخه الاية اینها تواتر و اتم وجه است
 فی سفر که فتم وجه شد ای فقد صادق و ضاده تهی مغارض است با آنچه بخار و صحیح خود در باب
 من لم یطیع فی السفر ویر الصلوة و قبلها یسجد خود روایت کرده حدیثی عمر بن محمد بن حفص
 بن عاصم حدیثه قال سالت ابن عمر فقال صحبت لنبی علیه السلام فلم اراه یسجد فی السفر قال یسجد

عمر جل لقد کان لکم فی رسول الله سوة حسنة ویرتقه یتسلیم این روایت دلالت بر نماز سفر
 دارد و در آیات دیگر دلالت گذاردن نماز حالت سوار دارند مانند آنچه بخاری و صحیح خود روایت
 کرده است از عبد الله بن عامر بن سبیه از پدرش قال رایث النبی صلی الله علیه و سلم یصل
 را حله حیث یاتو بهت به نظایران که معارض نمی خوانند زیرا که آیه کریمه مطلق واقع شده و عام
 است و شامل جمیع افراد و جزئیات حیاتی اوقات و اوضاع و حالات و صلی تنقل است و خصوصیت
 سفر و سوار و مشی و غیره لغات است و گذاردن آن حضرت نافه را در حال سوار و غیره بغیر حجت
 بحجت آن بود که از افراد و جزئیات مفهوم آیه است بغیر آنکه خصوصیت سوار گذاردن در غلی
 تخصیص بعضی عام بجز تخصیص عام نیست چنانچه در اصول فقه مبینه است باجماع اطلاق و عموم
 آیه کریمه شامل جمیع اوضاع و حالات اکنه و اوقات متغی است و استثنای بعضی حالات را دلیل
 می باید و پس فلیس تعمیم این حکم آنکه بر زمین قرار داشته باشد چنانچه عبارات برخی از علمای مومنین
 اگر چه سید و دیگران حکم باستبعاد آن نموده و بده عبارت و سیفاد من علیه فضلیه الاستقبال بالنوافل
 و اطلاق کریمه الی غیر القیای فی الحضر جواز فعلها الی غیر القیای و امکان المصلی مستقر علی الارض هو
 بعد جدا لان العبادة مسلعة للشرع و لم یقل فعل ان فله الی غیر القیای لم یستقر فیکون فعلها
 و لکن تسبیحا محیا و ازین جهت است که فاضل مجلسی در حلیه و حالت سکون احوال و جوب استقبال
 و اجبه است لیکن قایل این قول اطلاق و عموم آیه کریمه تسبیح قوی است و استثنای آن دلیل شرعی
 نبوت بریده است نیز آنچه بزرگتر استقبال در حالت حضور است چنانچه از کلام صاحب مارک بوضوح است
 و انضرات تبیح المحظورات خراج متفر ازین حکم و دلیل می باید و فتح الباری گفته بمشهور است
 فی الضرورات و لم یجزم فی غیرها حکما فی لبس الحریر فانه حرام لا رجال و قد اجمعوا علیه اوله و ثلثه و غیره
 و اذالم یغیر و لا مثال کثیره فی شریع نیست تفصیل این مسئله نزد امامیه هرگاه که این مقدمه می باشد
 پس بدانکه کلام فاضل صاحب برود است به جواز اول آنکه علمای امامیه بجز بزرگتر استقبال
 جهت قبله متغی را از اطلاق و عموم آیه کریمه اینها تواتر و اتم وجه است که مخصوص مطلق نافه

آن از مقررات مسلم است و در خیر منعم است حقیقه نیز طهارت جمیع مکان مصلی را شرط نمیداند
صاحبنا وی بر نه میگوید طهارت جای نماز نیز شرط نماز است یعنی جای دو قدم و جای
سجده نیز بقول صاحبین بخلاف امام که گفتا بینی نزدیک اوروست علامه در شرح خلاصه
گفته که طهارت جای انود خطا بر ویت شرط است لیکن در تحفه گفته که نیز مختار نزدیک باشد
اما طهارت جای دست بنزدیک علمای ما شرط بخلاف زفر و شافعی و در بنیه گفته اگر جای قدم
زانو پاک است و جای جبهه بینی بلند نزدیک امام سجده بر مینماید کند و ابود بخلاف صاحبیه
جای بینی بلند است بافقار و ابود و اگر جای انود بلند است بر اصم و رویت و اگر زیر یک قدم
است روانه اگر بر و نهسد و اگر معلق دارد و ابود انتهی در فتاوی عالمگیر میگوید اذاکان موضع
الفه نجسا و موضع جبهه طهارت بخیر ز صلوته بلا خلاف و کذا اذاکان موضع الفه طهارت و موضع
جبهه نجسا و سجده علی الفیه بخیر ز صلوته بلا خلاف و ان کان موضع الفه و جبهه نجسا و اگر از نزد
فی نظم قال ابو حنیفه سجده علی الفه دون جبهه و بخیر ز صلوته و ان لم یکن جبهه عذر و عذما
لایکون ز صلوته الا اذاکان بجبهه عذر کذا فی المحیط و ان سجده لایکون علی الاصح کذا فی خطب المسترشد
اذاکان التجلست تحت قدمی المصلی منعم بصلوته کذا فی خیر الدوری و لا یفرق الحال بین
ان یکن جمیع موضع القدمین نجسا کذا بین اینا و ان موضع الاصلین نجسا و اذاکان موضع
احدی القدمین طهارت و موضع الآخر نجسا و موضع قدیمه خلاف لما شیخ فیه الاصح ان لایکون ز صلوته
وضع الفیه من التی موضعها طهارت و رفع القدم الاخری الی موضعها بخیر فصل فی فان صلوته
جائزه کذا فی المحیط و کانت النجاسة تحت ید او رسته فی حاله السجود الغسیفی ظاهرا لروایه
انتهی در صحیح بخاری رویت کرده و صلی ابوسوی رضی الله عنه فی دار البرید و سر قین
در نسخ مبارکی میگوید فی الاثر و صله ابو نعیم شیخ البخاری فی کتاب بصلوته لقال ثنا الاعمش عن
مالک ان عمار بن سلمی الکوفی عن ابيه قال صلی بنا ابو موسی فی دار البرید و هناك سر قین و ان البرید
علی الباب فقالوا الوصایه علی الباب فیکره و هذا تفسیر لما ذکره البخاری معلقا و خرج ابن ابی شیبہ فی

۴۵
 ایضاً فی مصنفه فقال ثنا ذکرنا الاشمس عن ابی مالک بن الحارث عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه و آله
 دار البرید حضرت اعلیٰ بن اعلیٰ روث و تبن فقلنا تصلی بهما و البریه الی جنبک فقال
 البریه و بهما سوار و قال ابن جرم و دینا من طریق شعبه و سفیان کانما سماع الاشمس عن ابی مالک
 ابن الحارث عن ابی بقیل صلی بن ابی موسیٰ علی مکان فی سمرقند و هذا لفظ سفیان قال شعبه روث
 الله و ابی قال و دینا من طریق غیرهما و لصحرا و اما و قال بهما و سوار و بهما جبریل و ابی
 خصوصاً و بهت سفیان مقتضی نیست که ابی موسیٰ در مکانیکه سکرین و اب بود بغیر جلیل نازک و ارد
 و نماز بر سر و خاک گذاردن که معمول آن قرن بود و آن را افضل میدانستند چنانچه در فتح البار
 گفته بل کان الافضل عندهم الصلوة علی الارض تواضعا و مسکنه نیز میوید نمیشد میتوان بود نیز در
 فتاوی عالمگیری می گوید و لوصلی الدابة و علی سرجه مثل التدم و بعدرة اکثر من قدر الله هم
 فصالیة فاسده و لصحبه انه مجزیه کذا فی محیط السخسی یعنی اگر نماز گذارد بر جارب و بر زمین او
 سجاستی باشد مانند خون و گوشت آدم زیاده از قدر هم پس نمازش فاسدست و صحیح نیست
 که نمازش مجزی است نیز و فتاوی عالمگیری به فرموده و لوصلی علی بساط فی ناحیه منجاسته و لم یکن
 فی موضع قد میلا فی موضع سجوده لا ینعج اداء الصلوة سوا کان البساط کبیر او صغیر الحجت
 بود حرکت احد طرفه یا حرکت اطراف او و الحجت که فی الخلاصة فی الفصل الرابع فی مسح الراس
 که التوب و الحصر کذا فی اسراج الواجه نیز و فتاوی عالمگیری گفته و لو كانت النجاسة علی لباطیه صلا
 او فی خشو ما حازت الصلوة علیها اذا لم یکن احدیها فخطا علی صاحبه کضر با و ان کان احدیها
 فخطا علی صاحبه یجوز علی قول جملة لانه بالخیاطة و یضرب لم یضر نو با و احد و عند ابی یوسف لا یجوز
 بکذا فی محیط السخسی **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که اگر کسی بر دو پای خود را تانز او و بر
 دست خود را تا مرفقین درجه بجهت شمال که بر از عنده انسان بولی است غوطه دهد و با جرم او را
 از اندام بدنی آنکه آب پشت نشو کند نماز او جایز است و همچنین اگر جمیع بدن خود را بر بالی و سر
 بر از عنده و بول باشد غوطه دهد و جرم نجاست بر بدنش نباشد بیست و شش و نماز او جایز

است و جز طهر است که تطهیر آن بدون غسل نمی شود و بزوال جرم زوال اثر متحقق نمی گردد
حق تعالی خاص آب را برای اینکار آفریده است قوله تعالی و نزل علیکم من السماء ماء لیطهیر
به و قوله تعالی و انزلنا من السماء ماء طهورا انتهى کلامه **اقول** و بستن این جرم در
است **اول** آنکه این بر دو سلسله از مختصات و مغزیات فاضل واجب است در هیچ کتابی از
امامیه اثری از آن یافته نمی شود و بر سر خود این سائل از سلسله استنباطی انوع نموده است و سبق
یافت که معقول بودن آب استنجای طهارت آن مشروط است با آنکه متغیر نجاست نشده باشد و طهارت
که بر گاه اقبالی بجز غایط که تسلطی بفضله باشد برسد بجز جمیع جهات و ایداع است
بر آنکه اقبالی بجز طافات نجاست نجس میگردد و در صورت مفروضه متغیر نجاست نیز میگردد و زیرا که
به بیستی است که بر گاه شروع بستمی بکنند و آب بریزند و مخرج بدست بماند با بفضله متمم میگردد
در وقت طافه که رنگ بود و طعم باشد تغییر بهم میرساند و در نجس بودن آب متغیر نجاست در میان
علما خلافتی نیست و بر گاه آب بر زمین برسد بر آبی که آن لمحتی شود نجس خواهد بود اگر چه با وضو
مضاعف که برسد پس لا محاله مراد از معقول بودن یا طاهر بودن آب استنجای آب استنجای از فضل غیر
متعدی است که حوالی مخرج را نیاوده باشد و اجزای فضله بجز نجس رسیده باشد و از آنجا که در زمان
عرب غذیه یا مانند سر که غوره خوار ترش شیرین است می خوردند مانند شکل از ایشان جدا
میشد چنانچه در کافی شرح داده که از کتب فقه حنفیه است گفته اند ما هم کانا میجر و نزلنا و الله
لط و مخرج متعدی نمیشد که موجب تغییر آب استنجی شود و لاجرم بعضی روایان حکم معقول بودن آن
در رد یافته و مرتب دیگر در سلسله استنجی مشروط با بعضی بیان آمد و بر تقدیر تسکیم متغیر شدن
آب استنجای طافات اجزاء بر لایه غایه مافی الباب است که این آب از افراد اقبالی است که بطافات
نجاست نجس نشده و بجهت عموم ملوی و تسخیر از آن تخفیف واقع شده با آنکه نجس شدن آب
قلیل بجز طافات نجاست مذکور صحابه تابعین و اکثر علما اهل سنت مانند مالک و ازاعی
حن بصری و غیره قایلند خصوصیتی با امامیه در دو ظاهر است در حکم معقول بودن یا طهارت آب استنجی که

نکته است از این روایت
"فیه"

که بطافات نجاست نجس نشده باشد مخدوری لازم نمی آید و تقریری که نموده است باطل محض
است و در بخشون آب بر باو و نزد امامیه خلافتی نیست و تا بعد در میان چاه و بر باو و نجس
میشد بحد یک آب بر باو و بجا سرایت نکند و آن نزد ایشان بجز در عت است و زمین
سخت و بهفت در عت است در زمین نرم و در صورت تقارب علم با اتصال آب باو و بجا آب چاه
را نجس میدانند شیخ شهید قدس سره در لعمری فرماید تسبیح الباعده من البیر و البالو عه
بجمله فرمعی فی اصله و الا سبعم و النجس ان تقاربنا الامع بعلم بالانصال **دویم**
آنکه انحصار تطهیر بدن در آب اگر چه نزد امامیه مستلزم است لیکن بطریق کمال میتوان گفت که
قول و تطهیر بدن بدون غسل نمی شود و بزوال جرم زوال اثر متحقق نمیگردد و حقیقتا خاص
برای اینکار آفریده است الح ممنوع و غیر مسموع است زیرا که خفیه تطهیر آن را منحصر در آب
نمیدانند بلکه بایعات دیگر سوای آب مانند سرکه و جز آن نزد ایشان تطهیر نجاست جایز است
و فرک الیدین را از طهارت می شمارند بنا بر قول مشایخ صاحب باید بول بگو پاک میشود
و لمجس لیسیدن بزبان نیز نجاست بدن پاک میشود و مص نمیدن طفل بستان مادر را نشاند
مطهر است اینجاست قی در بایه می گوید و منها غسل بجز تطهیر نجاسته بالما و کل ما یطهر
طاهر بکلین از البها کما فی و اورد و نحوه ما اذا غصر الغصر و کثر کفته جائز است شستن جائز است
پلید آب بهر چه زائل کننده نجاست چون که کلاب آبی که شبلیه باشد از برگ دیوه و درخت
فناوی عالمگیر فرموده اذما صاب النجاسة بعض اعضائه و لم یسبها حتی فیه اثر من الطهر و لکن
الکین اذ انقضى لم یسبها و سجد بر بقیه کذا فی فناء سی قاضی خان و لو لم یسبها حتی
فیه اثر من الطهر کذا فی المحیط اذا قاء الماء الفم و توضاء و لم یغسل فاه حتی صلی جازة صلوا
لا تطهیر بالبراق لصبی اذا قاء علی ثمی الامم ثم غسل الثمی مرارا تطهیر بجز براه برسد نجاست
بعضی اعضا و او را بلبس بزنانش یا مسح کند بآب و اگر بلبسند جامه بزنانش خود تا اثرش
برود پاک میگردد و چنین است در محیط و بر گاه قی کند بقدر برقی بن دو عضو بکند و نشود پاک

و نماز گذاردن از شر جایز است زیرا که آب آن پاک شد و طهر بر گاه بستان در شرع بکند از آن
 چند بار از آن بکشد پاک میشود و رفتادی بر از کیفیت قاعلی شدی است و منصفه را او نیز در دو
 البراق فی فیه یکشت لوکان الخمر فی التوب لئلا یهدی القدر فی البراق طهر والا الهی نیز در فتاد
 عالمگیر گفته و لوکان پس کرده نجسا بالبول لا یطهر بالفکر کذا فی المحیط و ان صاب بدنه
 لا یطهر الا بغسل طباکان او یا بسا و هم روی عن ابی حنیفه کذا فی الکافی ناقلا عن الاصل و بکند
 فی فتاوی قاضی خان و خلاصه قال مشایخنا یطهر بالفکر لان البولوی فیه شدة کذا فی التذکر
سیوم آنکه این قول بآنکه افترای صحیح و کذب قبیح است بحد قول معارض است **اول** آنکه
 واد و طابری که از علما اهل سنت است میگوید که اگر کسی بر جوشی که آب او ایستاده باشد
 غایط بکند آن اگر چه قلیل باشد نجس نمیشود و او را و غیر او را وضو از آن آب جایز است و اگر بول
 بکند نیز نجس نمیشود و او را وضو از آن جایز نیست و غیر او را جایز است و شرح مسند شافعی گفته قد
 و یجب اذا اصاب فی الماء الرکة ولم یتغیر لانه لا یجوز ان یتوضا منه و یجوز لویه و انه
 اذا انقوض فی لم یتغیر لم یجوز جاز لا و لغیر الوضوء منه علماء بطا بر حدیث در فتح الباری و غیره
 حدیث لا یبولن احدکم فی الماء الا یمسک یدیه قد اخذ داود و الظاهری بطا بر حدیث قال
 انه یمنی فخص البول و یغایط لیس کالبول و یخص البول فیه و جاز لغیر البایل ان یتوضا بهما بان
 غیره و جاز لغیر البایل اذا اصاب فی الماء ثم صب منه الماء و بال بقر الباء ثم جری الیه ینتی **دویم**
 آنکه بنا بر مذنب ملک که آب قلیل بجز و ملاقات نجاست نجس نشود تا وقتی که یکی از اوصاف ثلثه او
 متغیر نشود و طابری می نده امام را در تفسیر کبر گفته قال لک الماء اذا وقعت فیه نجاسة و لم یتغیر
 بتاک النجاسة لقی طابری و طهور اسوار کان قلیلا او کثیرا و هو مذنب اکثر الصحابة و الباعین نیزه امام
 می آید که بر گاه از آب چه بچوبیت اخلا که عذره و بول انسان در آن ریخته باشند لیکن تغییری در
 او صاف نماند آب راه نیافته باشد وضو غسل بکند جایز باشد **سیوم** آنکه از کتب معتبره
 اهل سنت بطریق نقل سبق ذکر یافت که خفیه قابل اند باینکه ملاقات نجاست بآن در حال جریان

موجب نجاست آب نمی شود درین صورت اگر و ظرف آب را که یکی از آن از عذره و بول انسان
 نجس باشد و دیگری طاهر بریزند و در هر دو امتزج شوند و چه در آن آب مخلو شود و وضو غسل
 و از آن نجاست ازان صحیح باشد **حرام** آنکه بنا بر مذنب فیه که میگوید که در واد آب بر گاه
 موجب نجس آب نمی گردد و هر گاه نجاست در چه بچوب باشد و آب بر آن جاری گردد و طهارت از
 آب جایز خواهد بود **سیوم** آنکه آب استنجایی که ملاقات نجاست نجس نشده و آب بر او وضو غیر متغیر
 نزد امام مالک از افراد آب کثیر است شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰه فرموده نزد امام مالک
 آنچه تغیر نیابد بول و ریح و طعم و بی کثیر است و آنچه تغیر یا قلیل پس وی همین تغیر عدم تغیر
 معیاریست و کثرت و شدة نهی پس قول بطارت آن موافق مذنب امام مالک باشد **سیوم**
 آنکه بنا بر مذنب اصحابی از اهل سنت که عمل بطا بر حدیث می کنند که آب چه بچوب استنجایی
 و آب ببول و طابریست شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰه فرموده مذنب اصحاب طابری است که آب
 بلیه میگوید و چه چیز و هیچ حال چو او باشد و یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یا نباشد
 و بوی مزه و یا نیاید نهی **سیوم** طابری و مطهر بودن آب چه بچوب استنجایی و آب ببول و موافق
 مذنب شافعیست بر گاه بقلین برسد شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰه فرموده و غیر آنست
 که در کتب شافعی آورده اند که بماء نجس چون رفته رفته مقدار قلین شود پاک میگردد و با
 چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس میگردد و گویا قلین نزد ایشان تا نثر خاصیت است
 در طهارت نهی **سیوم** آنکه اتصال آب ببول و آب ببول و اما میباید موجب نجس شدن جاه می شود
 و در مذنب خفیه درین باب هم مسأله واقع شده اتصال ببول و غیر متغیر شدن آب جا
 در یکی از اوصاف ثلثه بسبب اتصال آن آب چاه را نجس نمیدانند و رفتادی و لوالحی میگوید و
 اولی مایکون بین بول الماء و البول و ختمه و فی روایة سبعة اذرع و هذا التحدید غیر لازم بل
 لا یفیده و انما کان من الماء و غیره بل لم یجبه بل لم یغیر طهر و لونه او ریح لان لونها حالها و بولها
 لا یکون نجاسة حتی یظهر دلیل و صول النجاسة الیه من غیر طعم او لون او ریح نهی بنا برین تقدیر اگر

آب چه بچه از ایاو معجز شود و لیکن تغییری در او صفت آن راه نیابد استمال آن در طهارت
 جایز خواهد بود و ایراد این گونه ایرادات و ختم این قسم ختمات و مغفريات و دلیل عدم
 تحرز و از کذب است که بالا جماع از قوادح عدالت است نیز شایسته اجل است از سبیل فقیهیه
 مذبحش بدو است ولی الاحسان **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که اگر مصلی بعد
 فراغ نماز در جامه های خود گوه خشک انسان و اگر دهنی در خون دریافت کند نماز او جایز
 است حکما ذکر الطوسی فی التہذیب غیره نیز طهر است که در شرم طهارت ثوب از شرط و
 ضروریات نماز است **اقول** و به نستعلیق آنچه درین مقام افاده نموده بخند و چه در فروع است
اول آنکه طاهر کلام او دلالت دارد بر آنکه وجدان نجاست در ثوب مصلی بعد از فراغ نماز
 مطلقا نزد امامیه موجب اعاده نماز نمیگردد و همچنین در حیز منعم است تفصیل اجمال است که
 اگر از مصلی اغفال باز آید نجاست از بدن جامه اش واقع شود و خالی از جوشن فیت یا
 عالم نجاست بود و در حال نماز بیاوشفتن یا زیادوشفتن یا جابل بود و صورت اول که بگویند
 علم نجاست نیست و در حالت نماز بیاوشش بود اعاده نماز در وقت و قضا آن و خارج از وقت
 واجب است و این حکم نزد کسی طهارت بدن جامه را مطلقا شرط میداند جماعی است و جابل
 حکم مانند عاده و در حکم است و در صورت دوم که نجاست از بیاوشش فتنه بود و بفراموشی نماز
 در آن جامه شس گذارده بعد از فراغ نماز بیاوشش آمد موافق قول اکثر علما مانند شیخ طوسی
 در بنیایه و بیوط و خلاف و شیخ مفید و مقنعه و سید مرتضی در مصباح و ابن ادریس و متابعان ایشان
 در وقت اعاده و در خارج وقت قضا واجب است و ابن ادریس اجماع برین حکم نقل نموده است
 و در صورت سیوم که علم نجاست ندشت و بعد از فراغ نماز دریافت گردیده موافق قول شیخ
 مبسوط و جب است اعاده در وقت و در خارج وقت قضا ندارد و در باب میاه بنیایه نیز چنین
 فرموده که در صحیح و بی بن عبد رب که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است دارد
 فی النجاسه الثوب لم یعلم بها صاحب فیصل فیہ ثم یعلم بعده قال یعدو الم یکن علم و

جبرئیل علیه السلام آتی فامرني ان فيها قد ارميكم استدلالا في تقديم المصلی اذا
 ولم تعلم ان فی ثوبه دما ولو لا فصوله تجزیه وخیاله بالیتالف وانجذبت را بکله بعضه روايا
 در فیهب حنفیه نیز همین است که اعاده نماز مطلقا لازم نیست در فتاوی و لو انجی گفته و اما اذا
 وجد نجاسة فی الثوب بعد اصاب فی الاغیة شیئا من الصلوة فی قولهم جمیعاً انتهى پس ایراد
 مشترک الورد و باشد یا آنکه بعضی علمای اهل سنت بعد شستن اطراف از نجاست قایل اند
 در فتح الباری رضی عنہ شرح حدیث بنیارسول الله صلعم مساجد گفته و منها ان شهاب المالکی
 استحج به علی ان از النجاسة لیست بواجبة منهن من فرق بین ابتداء الصلوة بالنجاسة فقال
 لا یجوز من طر و ما علی المصلی فی نفس الصلوة فیطرحها عنه و یصح صلوة انتهى مختصر نیز در حدیث
 باب که معنون باین عنوان است باب اذا التقى علی طهر المصلی فذا وجیفة لم یفید صلوة فی
 و تحیل الصلوة مطلقا علی قول من ثبت الی ان جنباً النجاسة فی الصلوة ایس فیض قلت هذا
 حکما من نقل النجاسة عنه لا یجوز للصلوة و در حقیقت این قول و مثال آن تاسی از جعل نجاست
 اوست بذهب خودش تا بذهب البایه چه رسد بتهی با وصف آن در دعا بخیر کوس من الملکی
 ان ینالشی عجب **قال** و نیز گویند اگر شخصی از تمام بدن برهنه باشد و قدر کل برادر و خیر
 چسبانیده بی ضرورت نماز بخواند نماز او جائز است و ظاهر است که در شروع ستر عورت در جمیع حالات
 خصوصاً در حالت صلوة و مباحات بجه مرتبه بود که فرموده اند و لهذا جماعه از متاخرین امامیه برین
 شناخت متنبه شد قول جمهور خود را ترک کرده اند و بطلان آن با ما مرد و از اهل سنت
 نموده انتهى **اقول** و مستعین حاشی این مقام عبارت از اشد الاذان علامه علی بن محمد عروه
 الرجل قبله و دبره یجب سترهما مع القدرة و لو بالورق و الطین بر متاعل خبواضحت که این عبارت
 نیز آنچه افاده نموده است و لانی ندارد و محصل کلام علامه است که تا وقتی که ستر عورتین بخوبی از نجاست
 ممکن گردد و باشد برهنه نماز نمی توان گذاردن اگر قدرت بر ستر احتیاطی که آن حایث شده
 باشد فیهما و الا از ستر اضطراری که برگ درخت و گل باشد ستر عورت نموده نماز بگذارد و این

مفید مقصود او اصل نیست بالجمله جمهور علمای امامیه باینکه ستر عورت در نماز واجب است و حاشی
 گفته پوشیدن عورت در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کند
 محرم باشد مثل زن و کنیز و انیکس و خواه نامحرم پس اگر شخصی خانه تاریک خالی نماز گذارد و عورت
 نبوده نماز او باطل خواهد بود شیخ ابن خاتون در حاشیه میگوید و اگر جامه نیابد که بآن ستر عورت
 نماید هر چه توان ستر عورت خود کند اگر چه برگ درخت باشد و با وجود جامه یا برگ درخت میتوان
 ستر عورت نمود یا مشرک یا نیست که جائز است باشد ظاهر احتمال اخیر است چرا که حکمی که از جانب شارع
 واقع شود بر امتشایع متعارف میشود شیخ متعارف در ستر عورت است که بجامه یا
 نه برگ و علف اگر برگ علف نیز بهم نرسد و میسر باشد که بگل روی آید پوشد بعضی از مجتهدین
 گفته اند که جب است بکل ستر عورت نماید بلکه بعضی گفته اند که بر تقدیر یک برگ و علف بهم رسد
 نیز می تواند بکل ستر عورت نمود و نهایتش این قول ضعیف است انتهى در شرایع فرموده و اذا
 لم یجد ثوبا سترها بما وجده و لو ورق الشجر انتهى حاصل که ستر بکل در صورت اضطرار است مثلاً
 در زمان و قطعاً بطریق شخصی را عریان نموده باشد و جامه یا برگ برگ درخت و علف بستر
 بیاید بآن ستر عورت نماید و اگر این هم ممکن نباشد و دست نیابد بکل ستر عورت
 نموده نماز بگذارد و اگر این هم ممکن نباشد برهنه نماز بگذارد و در غایه الامر شرح شرایع می گوید
 الرابع لو لم يجد الثوب سترها حشیش فان فقد و وجد حلاً او ما کدر ستر عورت الخ
 لو لم يجد غیر الطین جب علی ان طین عورت و یجب سترها بطین موارات اللؤلؤ الخ جمیع
 انتهى با آنکه مثل این عبارت در کتب فقه حنفیه نیز وارد است در خلاصه کینه می گوید اگر کسی
 ستر العورة و لو بالما و او ورق الشجر و طین در فتاوی برهنه گفته اند که ستر عورت شرط نماز
 است و اگر چه آب یا اوراق یا گل باشد نه بطلت تا اگر در خانه تاریک یا شب برهنه نماز گذارد
 روان بود و آنچه تجسم مشقت فرموده در حاشیه این مقام بطریق توضیح بر امامیه حاشیه شیخ
 شهید بر اشد و تحریر نموده المراد بالعورة القبل و الذبر و القضیب و الاثنین و نیز در حاشیه گفته

منقریات فاضله است در کتاب این اثری نیست و بخش از حکم از معفو بودن است
 و سقاط نجاست ذوق دجاج غیر جلال معفو بودن بلب و طوبی که بعد از شتر مرگ گردد
 استنباط نموده است و این امر از عجایب تعزیات است چه حکم معفو بودن یا طاهر بودن چیزی
 آن نیست که آن چیز را با اعضا و جوارح و ریش و برود دیگر اعضا بدن یا بجا بلیدن و در
 اختیار به ضرورت نماز دان که اگر در وقت نماز باشد و الا لازم آید که اگر شکی در نجاست
 حکم طهارت یا معفو بودن آنها دارد است مانند بول خفاش و گربه و کبوتر و حیال باز و شتر
 جرم و عقاب و گرس طاموس کبوتر و دراج و خون سپهر و چیران و گوه زیاد و از درسم
 بغلی محل استنجا و گوه بعد در هم در موضع دیگر و مانند اینها که بعضی از بهانه خفیه پاک است
 و بعضی معفو و مانند منی نزد شافعی و قطره آب بول خودش خواهد قضیت بعد بول به شفا
 باشد یا نه موافق روایت سعید بن سبیب سورسک و خوک و فضله سگ آبی و آدم آبی و فضله
 ماکول اللحم و منی نزد مالکیه گوه صبی شیر خواره که نزد بعضی باطل است و اگر کسی این شکیار
 عوض عطر و غایبه استعمال کرده و ریش و برود و سایر بدن و جامه با آن مشط نموده یا با قطرات
 بول که بعد از بول ریش از نشاندن بعد از آن بر ریش برود و چاره و خار و مانند کلاب نجسه باشد
 منی و منی بسیار برین مواضع مالیده باشد نماز آن کس بغیر نیست و شود درست باشد **قال**
الفاضل الناصب گویند که در نماز رفتن پیشی کردن برای برداشتن خمیر خود اگر او اسگ از
 می خواهد خورد یا آن خمیر برداشته در جای بنهادن که این سگ گریه بدان جائز است اگر از
 مواضع نماز سافت ده دراع شرعی داشته باشد جائز است حال آنکه فعل ثیر خاصه چون
 تعلق بنماز داشته باشد باجماع روایات شرعی مطبل نماز است **قوله** و قومه الله قاتلین
 فان ختم فرحالا و ریکانا فاذا انتم فاذا الله حکما علیکم ما لم تکنوا تعلمون **انتهی** **اقول**
 و مستعین باید است که خضوع و حضور قلب و امانیه اعظم شرط قبول نماز است و قبالت
 رادع عبادت میدانند و نماز بغیر توجه قلب معبود حقیقی غرضه نزد ایشان مانند جسمی است بیجان

و در کتب

بیجان و کالبدی است بی ناب توان طامع لغتی مجبلی سر سر و در حقیقه اتمیقین میفرماید است
 مگر که است که در حق قرآن تحضیر معنی آن بوده باشد و همچنین بسیار از کجا خنجر وارد شده است
 سید کائنات صلی الله علیه و آله که نماز نیست مگر حضور قلب و در احادیث وارد شده از آنکه حضور
 صلوٰه الله و سلامه علیهم اجمعین که از نماز الله مقبول است که دل تو با حق سبحانه و تعالی است
 پس باید که هر چه با حق سبحانه و تعالی خطاب کند خداوند را حاضر و ناظر داشته و تمام مخاطبه
 با کمال خوف و نهایت امید و بر حق سبحانه خطاب کند خود را با آن مخاطب اند گو یا و او را خطاب میکند
 و هر چه از آیه و حد و حدیث بخواند چنان تصور کند که آنها با او است و اگر قصص پیشین بخواند
 بداند که غرض عبرت از حال ایشان است و چنان تصور نماید که بنده و دلیل نزد بادش و جلیل
 گاهای خداوند با او خطاب است و گاهی او با خداوند در مناجات الی آخر **قال** من لطف الی اللطیف
 من اراد الاطلاع فلیرجع الیه و در واسم صاحب قرآنی میفرماید و ندعه درین نیت این نماز مقبول
 است که چنان متوجه نماز باشد که صلوات خاطرش غیر حق سبحانه و تعالی نکند و چنانکه در حدیث صحیح
 حضرت امام محمد باقر صلوٰه الله علیه و آله منقول است که فرمودند که چون مشغول نماز شوی بر تو باد که در
 راه و در نماز سازی که از نماز الله مقبول است که دل تو با حق سبحانه و تعالی باشد و با دست و ریش
 کن و چیزی بخاطر گذران بغیر حق سبحانه و تعالی احادیث و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 وارد است که فرمودند که چون نماز با ایستی بدانکه نزد حق سبحانه و تعالی است و یعنی در فرمان بردار
 او از جهت مناجات با او و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس دل را متوجه نماز کن که هر چه
 با حق سبحانه و تعالی گویی دانی که چه می گویی الحدیث و احادیث بسیار وارد شده است و در بعضی
 از حدیث در نماز حتی آنکه گذشت که بارش بازی کردن نماز را باطل میکند و حق سبحانه و تعالی بسیار
 جایای قرآن مدح فرماشته اند نماز کرده است و در حسن الصیحه از جای منقول است که حضرت امام جعفر صادق
 صلوٰه الله و سلامه فرمودند که چون اهل شوی در نماز بر تو باد بجنون و اقبال نماز زیرا که حق
 سبحانه و تعالی فرموده است که استگاری نیستند آن جماعتی که در نماز خاشع اند و جمعی که از لغو و

گفته گانند یعنی در نماز یا عزم در کمال صحیح منقول است که چون حضرت السید جلیل علیه السلام مشغول
 نماز میشدند بمنزله اساق درخت بودند که یک عضو از عضای آن حضرت حرکت نمیکرد و نیز در کمال صحیح
 منقول است که از ابو حمزه ثمالی دیدم که حضرت السید جلیل علیه السلام نماز میکرد و در او
 از دوش مبارک آن حضرت آفتاب حضرت آنرا درست نکرده تا از نماز فارغ شده ندانم سوال کردم که
 چرا درست نکردید و در آن حضرت فرمود و یک لحظه رحمت بر تو باد و دوا بر تو ایمنی الهی که رحمت
 که گنبد ده بودم بر سینه که از بنده مقبول نیست مگر آنچه در آن دل باشد پس گفتم فدای تو کردم
 همه بپاک شدیم یا همسر ما لکیم حضرت فرمود که حاشا بلکه حق سبحانه و تعالی نقصانها را تمام میکند
 نیز افعیل و احادیث صحیح و منقول است از صادقین صلوات الله علیه که بسیار است که از
 نماز بنده نصف آنرا بالایی برند که در نماز اعمال ثبت نمایند تا دو بعد از آنکه آنرا با برکت
 پس بالایی برند مگر آنچه در بنده با حق سبحانه و تعالی بنده و مومنین اهل نشاند مگر آن جهت آنکه
 تمام کنند فیض را بنویسند و اگر دل باشد یا در وقت فضیلت واقع سازند آن نماز
 می بچند و بر روحش می زنند نهی مختصر نیست حقیقت نماز نزد ما بسیار است از آنجا که اگر
 تکلیف بر طبق تفاوت استعداد نفوس متفاوت است و در صلین مقام وصول عرفان از کمال
 احمر غیر الوجود اند و اکثر نفوس عوام و متوسطین را وصول باین مقام مستعد است و کافه
 عوالم را استغراق و توجه تمام بجای احدیت میسر نیست بلکه اکثر نفوس را که سنگ در آمدن نویی اند
 و حالت نماز بیشتر از اوقات دیگر خطرات و وسوسه شیطان عارض میگردد و خصوصاً قلب شرط قبول نماز
 فوت میشود نیز اهمیت صلاح امور دنیوی طبیعت اکثر افراد انسان مجبور و مضطرب است لاجرم در بعضی
 مظهره که موجب انتظام امور دنیوی اخروی است از راه کمال فیت بر کافه است بطریق خصیص
 توجه باصلاح بعضی امور دنیوی و عین حالت نماز در دو یافته تجویز بعضی افعال غیر متعلق بنماز و
 شده لیکن نهی یکایک بود بفعلی که بیشتر شود و حضرت سید کائنات و ائمه اربعه علیهم السلام نیز برای
 بیان جواز در حالت نماز مستوجب بعضی امور که متعلق بنماز اند اگر چه در بنده مکتب شده اند چنانچه

بعد از آنکه کماله بجزئی آن آید بالجمله تجویز افعال غیر متعلق بنماز در حالت نماز یا آنکه از جای محصل
 که در حالت ضرورت بفعلی از ضرورتات تنجی الخطرات مانند دیگر خصصتها را کتاب آن توان نمود و خداوند
 تجویز این افعال در حالت نماز موقوف است بر آنکه فعل قلیل باشد اما اگر مودی بفعلی کثیر شود و
 بطلان نماز میگردد و هیچ یک از علمای امامیه تجویز آن فرموده و همه با اتفاق فعل کثیر را مبطل نماز میدانند
 شیخ ابراهیم خاتون در حاشیه جامع عباسی میگوید خلا فی نیست میان علمای اسلام در آنکه فعل کثیر
 آشنای نماز مبطل نماز است هر گاه عمد باشد و فعل قلیل مبطل نیست اما در تعیین کثرت و قلت تصریح
 از شارع واقع نشده است و جمیع علمای امامیه جوع آنرا بعرف و عادت کرده اند و بعضی گفته اند که
 که بنقل صحیح جاریده باشد که از حضرت بنو صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام در نماز واقع
 شده است فعل قلیل است چو کشتن یک بار و غروب یک ضرب و بردن طفل ضعیف بر دوش و
 گذاشتن او بر پشت عصا و کبسی او فی امثال آن که در بعضی روایات منقول است و غیر آن فعل
 کثیر مبطل نماز است و بعضی مجتهدین فرق نکرده اند میان آنکه فعل کثیر عمد واقع شود یا سهوا
 و بر دو مبطل نماز میدانند هر گاه این مقدمات محتمل باشد آنکه آنچه فاضل المعنی در تقریر این مسئله
 فرموده است امامیه تجویز نمیکند بردن چیزی را و گذاشتن آن در جای محفوظ اگر چه از موضع نماز
 مسافت ده درم داشته باشد بحد وجه محل نظر است **اول** آنکه آنچه نسبت با ما کرده است
 افزای محض است کتب امامیه بخلاف آن مطلق اند از کلام شیخ ابن خاتون که سبق ذکر یافت در این
 گردیده که در مبطل بودن فعل کثیر خفای در علمای اسلام نیست صاحب اگر میگوید یا اختلاف
 بین علمای اسلام فی تحریم الفعل اکثر فی الصلوة و بطلانها و اذ وقع عمد کما فی المتن و
 استدلال علیه با بخرج بعن لونه مصلیا و جامع عباسی در مبطلات می گوید هشتم فعل کثیر است
 در آشنای نماز بجهت که در عرف او امضی نگونید اگر چه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل
 کفش کردن یا عقرب بکفش بستن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمی شود و در بعضی
 مستحقین در مبطلات نماز فرموده دیگر فعل کثیر است و آن بسیار کردن فعل است غیر افعال نماز

بجسته که بان او را عرفا نماز گذارنده نگویند و ظاهر این صورت نماز باطل میشود اگر چه
باشد و قصور ندارد و مثل برداشتن چیزی و گذاشتن آن و یک گام حرکت کردن یا دو گام یا یک
خاریدن یا عقب برداشتن و مانند اینها هرگاه بی دربی واقع نشود مثل آنکه بر یک از اینها
در کعتی واقع شود اگر چه بهتر آنست که مطلقا اینها از نیکی واقع نشود بلکه بر منافات اینها
و خشوع و حضور قلب داشته باشد و واقع نشود حاصل کمال و بجای آنکه علمای امامیه قایل بآنچه بر فعل کسر
در نماز نیست به ملائفاتی فعل کثیر را مبطل نماز میدانند اگر کسی برداشتن چیزی گذاشتن آن
در جای محروس تجویز نموده باشد معصوم در صورتی خواهد بود که آنرا قبل و فعل کثیر از آن لازم نیاید
و بمعنی نزد جمیع فرق اسلامی است جواز دارد و چنانچه عقرب مبین گردد و بلا شبهه یاوت این
الرجح از موضع نماز مسافت ده ذراع شرعی داشته باشد از ختریات و مفتریات فاضل المعی
چنانچه در مواضع کثیر این کتاب مثل آن واقع است بالجمله بغیر تصحیح نقل این قول مناسبت
نار و مسموم نیست و ویم آنکه این اعتراض از قبیل مناقشه بر مثال است که از نشان مصلحت
نیست و الامثال مذکور داخل قاعده کلیه است که علما خفیه ذکر کرده که بر عملی که مفید باشد جایز است
آن در نماز کرده نیست و عمل آوردن آن در نماز ماکه ندارد و در فتاوی بر تازی میگوید کل عمل
مفید لایکه فی الصلوة فعله و کما لا یفید یکره فعله فیها و صحیح آن اینست علیه السلام و سلم
الغرق عن جبین فیها و قام فیها و نقض ثوبه و رفتا و فی قاضی خان فرماید کل عمل مفید لایکه
به المصلی و قد صحیح عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم سلت العرق عن جبین و کان اذا قام لقفز
ثوبه بینه و یسره و ما یسره یفید یکره کذا فی الخلاصة کذا فی النبیة شکی نیست که برداشتن خیمه و
گذاشتن در جای محروس فعل مفید است پس در جواز آن در نماز شکی نباشد و مورد اعتراض نگردد
سیوم آنکه تجویز سجا آوردن بسیار از افعال که تعلق بنماز ندارند در حال نماز در نزد
خفیه نیز واقع است مانند تجویز کشیدن مار و عقرب اگر چه بجنبه ضرب باشد و فعل بدست گرفته
نشستن کردن برای کشیدن آنها در حالت نماز بر چند از امام پیشین و دو مطلقا کتب فقیهین

معانی آن و نظر نمودن بسوی مکاتیب صحایف که در حجاب نوشته باشند و تامل کردن در آن
و فهم مضامین آن و برداشتن مصلی از مکان او باز گذاشتن آن در کانش و عرق پیشانی
پاک کردن دینی را پاک نمودن و اکثر از سر کلمه بخطا بر بزمین نوشتن و کشیدن پیش و جوا
سلام دادن بدست و انگشت و سر و زدن چارپا و مروه جنبه اینان و گرفتن چارپا و گام و
نوشتن چیز که ظاهر نبود بر هوا و بردن اگر چه کثیر باشد با آنکه اینچنین نوشتن بیهیئت و از قاعده
ذکره خارج است همچنین در بستن تکانیدن جامه پاک کردن چهره از خاک و خاشاک با آنکه همه این
تعلق بنماز ندارند و بعضی مثل فعل کثیرند و منافات و خشوع و مسافرتی قول و سبحان و تعالی
و قو الله قانتین فان ختم فرجا لا و کبانا فاذا ختم فاذا ذکر الله کما علمکم ما تم تلووا تعلیم
الحوال بحواله و در فتاوی عالمگیری میفرماید قل العقر و الحیة فی الصلوة لا یفسد الصلوة سواء حصل
للبصره او ضربات و هو اللطم و فی مجموع النوازل فان وقع هذا للمقصدی فاذا فعل بیده و ی
الیه لا یفسد الصلوة و ان صار قدام الامام کذا فی الخلاصة و یتوی فی جمیع انواع الحیات و
الصیح کذا فی البدایة یعنی کشیدن مار و عقرب فاسد نمیکند نماز را خواه بیک ضرب باشد یا بچند
ضرب و همین ظاهر است و در مجموع نوازل است پس اگر واقع نشود این امر مقتضی دیگر فعل را
بدست خود و شکی بکند و راه برود بسوی اگر پیش روی امام گردد چنین است در خلاصه و بر اساس
در آن جمیع قسام مار و همین است صحیح چنانکه در برابر است نیز در فتاوی عالمگیری گفته و نظر الی
و هو قرآن و فهمه و خلاف لاحد آنکه بجز کذا فی النبیة و فی الجامع لصغیر و الحسامی و نظر الی کتاب فی
الفقه فی صلوته و فهم لایفسد صلوته بالا جماع کذا فی التاثر خانیة اذا کان المكتوب علی الحجاب فلفظ الصلوة
الی ذلک تامل و فهم فعلی قول ابی یوسف لایفسد صلوته و یفید شکیلی علی قول محمد بن عیسی کذا فی الذخیره
و الصیح لایفسد صلوته بالا جماع کذا فی البدایة و لا فرق بین استفهم غیره علی الصیح کذا فی التبتین
نیز در فتاوی عالمگیری است رجل المصلی من مکان ثم وضع من غیر ان یحیل عن البقیة لایفسد صلوته
کذا فی التبراج الوماجم نیز در فتاوی عالمگیری میفرماید لا باس بان یسج عرق عن جبین فی الصلوة کذا

فی فتاوی قاضی خان نیز در فتاوی عالمگیری فرموده ان کتب علی الهوا و علی بدنه سبنا
لا یستبین لایفسد و ان کثر کذا فی اسراج الواجه نیز در فتاوی عالمگیری هست و لو اعلق الباب لا
یفسد صلوة یعنی اگر بند بکند در افاسد نمی شود نماز و قطا برست که این حکم مطلق واقع شده است
و شکی نیست که در گاهی قریب بصلی می باشد و گاهی بعید پنجیکه زیاده برده در اع شرعی بلکه
زیاده از ان مسافت می باشد نیز در فتاوی عالمگیری و لا باس بان یغیض ثوبه کیلا یلیف بحبه
فی الركوع و لا باس بان یمسح جبهته من التراب الخیش بعد الفراغ من الصلوة و قبله اذا کان فی
ذلک لیسفله من الصلوة و اذا کان لایضو کیره فی وسط الصلوة و لایکیره قبل التشهد و التسلیم
که انی فتاوی قاضی خان در فتاوی بزازیه می گوید و لو نظر الی فرج مطلقه صار مجازا و نظر
حتی مثبته الصابرة لایفسد الصلوة که انی التما نیز در فتاوی بزازیه گفته کسب الهوا و علی
البید غیر سبتین لا و علی الارض سبتینا ان کان مقدار ثلث کلمات فسد و الا فلانیز در
فتاوی مذکوره است سلم علی اصلی فرده مشیر ابیده او اصبح و او لایفسد نیز در فتاوی بزازیه
و ان تنف شعرة او ثم تعرقین لا و ان ثلث مرآت فسد کما لو حک بدنه ثلثا ثلث مرآت فی رکن و
رضع یدیه فی کل مرة و ان لم یرفع الامر فهو واحد و کذا قیل القامة الیایفسد اما لو کان من کل
قله فرح لا و قیل الحیة بضربة او ضربات یوج اذا ما لایفسد و لایکیره فی الظهور و مع الامس یکیره و
ان شئ المفسد فی قدامه لا یفسد صلوة ضرب الدابة فی کل رکعة مرة لا و لو ضربها ثلثا فخر
کل رکعة فسد و لو ارتدی او حل شیئا بیده او صبیا او ثوبا علی عانقه او روم بکمه او روضه
او نفیض کوزه عمامه فسد اما مرة او مرتین او اعلق الباب و حل اس و حل او حل از القميص او رفع العمامه
او وضعها علی الارض او دفعها و وضعها علی الارض او شترع القميص او تنخل او وضع ثوبه علی اسک
الدابة او خلع اللجام او لبس قلنسوة او بیضه او نزعها لا چهارم آنکه بر تقدیر تسلیم و تنزل
و فرص صحت نقل متون گفت که در تحذیر فعل کثیر اختلاف است بعضی از علما عامه را برای شخصی
که مبتلا بآن فعل شده است سفوفض نموده اند محتمل است که نقد مشی نزد نکس فعل کثیر نباشد و مطلق

نماز نبود استبعاد ندارد چه در صورت فراخ برداشتن گام بقدر مسافت را بدو گام قطع توان نمود
در فتاویٰ برآزیه یگوید قیل بایده قیل و باینها فکیر و قیل ان راه الناظر و وقع از لیس فیها
فکثیر وان شک انه فیها ولا فقیل و قیل یفوض الی رای المبتدعی ان عدتیه فکثیر ولا فقیل و انال
اختیار الی بکر الفضل و الی اختیار العائنه و الثالث اشبه بقاعد الهم انتهی حجم بقره تیسیم
گوئیم این خست و سبب خود از احکام و تقاریر حضرت سرور کائنات است علیه الصلوٰه و السلام
و آنجناب آل و صحابه بقضی آن عمل میفرمودند پس در تشیع برین قول راجع با قول و تقاریر
آنحضرت است علیه السلام که لھوای ان ہو الاوحی یوحی ہر شوی است و از در اختیار ساطع آنچه
مستبط از کلام حق است طعن بر نمودن از دغلی است طعن آن طعن بر رسول خداست
رد آن رد آن شفیع درست رد دجیست رد قول رسول کی بود قول اہل ردہ قبول
بر چند این معنی بر متبعان احادیث و اخبار و ضوحی تمام دارد بنا بر طعنیان قلب عام بزرگ خدشت
شریف درین مقام گفتا نموده میشد از آنجا حاکم درست در کفر نموده اخبار ابو عبیدہ شد محمد بن عبد اللہ
نا اسمعیل بن سحیح فاسلمان بن حرب ثنا حاد بن زید ثنا الازرق بن قیس را یابریزۃ الاملی
یصلی دغان و ابته فی یدہ فلما کم نفلت لحن من یدہ فانطلقت الایۃ فنکض ابو برة علی عقیبہ
ولم یلیق حتی لای الایۃ و اخذنا ثم مشی کما یومئذ اتی کما الذی صلی فیہ فقصی صلوٰتہ و انتہا ثم سلم ثم
قال الی قد صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فی غزو کثیر حتی مغزوات ذریت من خصہ و تمسیر فاحۃ
بدلت فلو انی ترکزت دایمی حتی یلجی بالصواع ثم نطلقت شیئا کثیرا لخط الخطۃ کان اللہ علی حاکم می گوید
بنا حدیث صحیح علی شرط البخاری مفاد این روایت است کہ راوی گفت کہ ابا بزرہ سلمی را کہ اجله صحاب بود
دیدم نماز میکرد و در دغان سپرد دست او بدو ہر گاہ بر کوہ رفت غان از غان اختیارش بر فرستہ
اسب را شد در وقت ابا بزرہ در عین نماز پس یافتہ و لغات تنموتا با سپ خود رسید و آنرا گرفت
راہی شد چنانچہ رفتہ بود پسترا آمد بر مکانی کہ بدان نماز میکرد و در نماز خود تمام کرد پس چون سلام داد
گفت من بشرف صحبت آنحضرت علیه السلام و الصلوٰه و السلام رسیدم و در غزوای بسیار بشرف ہمراہی

آنجناب شرف اندوز بودم و بسیار از غزوات اشمرده پس رخصتها تمسیر آنحضرت را دیده ام این
 حرکت که از مرید و یارفته از رخصتها آنحضرت علیه السلام استنباط نموده ام اگر کسی را میگذراند
 از بصیرت من که شیخ کبیر مبتلا به پیاده رفتن می شدم و در تاریکی بی راهی می رفتم بر من شوار
 ترم می بود در صحیح بخاری از ازرق بن قیس روایت کرده قال کن بالاسوا از تعالی الحزن و فیسینا
 انما علی حرف نهرا و از اجل یصلی فاذا احکام و ابته سیده فجعلت الدابة تار و جعل متعیه قال شعبه
 یوا بوزره الاسلامی فجعل رجل من التجار یقول اللهم فعل بهذا شیخ فلما انصرف شیخ قال انی
 توکلکم و انی غزوت مع رسول الله غزوات اوسع غزوات عثمان و سمعت فیسیر و انی ان کنت
 ان ارجع مع دابتی حب الی من ان ادعها یرجع الی الفها فیشق علی برئانی خبری نیست که
 بدست آوردن اسب سیده و باز آوردنش بیکان یصلی نسبت به بر دشمنان غیر که دشمن آن در جای
 از کتاب افعال کثیره بیشتر واقع می شود و غالباً است هم زیاده ازده است در اعشای می شود و
 تجویز این شتم افعال کثیره در حرکات عدیده اگر میکنی در مانده که تنها شش خط و دست غیر شش
 از اتمام ابابره اسلمی حرکت است بیشتر بوده باشد حفاظت غیر شش از این قسم افعال گردد و چه
 لازم آید و بر مریدان هر چه طعن کرد ام شیخ از جناب سر و کاسات علیه السلام و سلام نیز برای
 بیان جواز در حال نماز از کتاب بعض افعال که تعلق نماز نداشته واقع شده چنانکه احمد و ابوداود و
 ترمذی و نسائی تحریر نموده و صاحب مشکوٰه از آنها در کتاب خود روایت کرده عن عائشه قالت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یطعم عا و الباب علیه غنیمت فاستحققت فمشی فحقن ثم رجع الی
 و ذکر ان الباب کان فی القبله فقلت عائشه بود آنحضرت که میگذارد نماز افعال و حال آنکه در آنحضرت
 بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد پس مردم و طلب کردند که نشان در این وقت آنحضرت و یکسان
 در این برای من بهتر گشت بجایی که نماز میگذارد ذکر کرد عائشه که در خانه در جانب قبل بود من
 بخاری و مسلم روایت کرده و صاحب مشکوٰه نیز در کتاب خود آورده عن ابی حماده قال ایت النبی
 صلی الله علیه و سلم یوم النحر فاستحب لیس علی عاتقه فاذا رکع وضعا و اذا رفع من سجود

التسجود اعماد ما گفت ابوقاده دیدم آنحضرت را که امامت میکرد مردم و حال آنکه امامت عا
برکت آنحضرت بود ابو العاص لما د آنحضرت بود در روضه ربیع که از بنات مطهرات آنحضرت بودند
چون کوع میکرد آنحضرت می نهاد او را برکت خود نشانده نماز میکرد پس چون رکوع میکرد آنحضرت
می نهاد او را بر زمین و چون بر می داشت سر از سجود باز بر می داشت برکت و تاویل خلاف
ظاهر است عجیب است که فاضل صاحب اقوال شایع علیه الصلوٰة والسلام اصحاب کرام رضوان الله
علیهم لمنافات خضوع و خشوع نموده بمنحلت قول او سبحانه و تعالی تو موالد قاسمین
فان حقتم فرجالا و کربا اذا انتمم فاذا کروالما علمکم بالتمکون لعلکم یبغین دلیل قلت تدرب
در علم اخبار یا عدم تدرب یا بدایت یا نین اخبار است فاعبروا یا اولی الابصار قال الفاضل
النائب نیز گوید که بحسب اندکی بعضی سوره از قرآن مثل حم سجه و سه و ده دیگر نماز فاسد میشود
حال آنکه آیه فاقروا بقرآن طریقی بعجم و خود این فرق را زائمه دیات دارند که نماز هر
سوره جائز است انتهى **قول** در تسعین آنچه افاده فرموده است مدفع است بحدوث اول
آنکه ظاهر آنکه فاقروا تفسیر القرآن اگر چه علم است لیکن بعضیها ما من عالم الا قد خص باعدای
سور غیر تخمس گفتند به الجمله جمیع سور قرآن نظر بتش قطع نظر از مواضع خارج از ذات در جواز قرار
آنها در نماز متساوی الاقامند و عدم تجویز قرات آنها ناشی از امور نیست که خارج از ذات است
و آن نیست که از قرات آنها یکی از مخذورات لازم می آید زیرا که در صورت قرات این سوره در نماز
از قرات آیه سجه ترک نموده همه سوره بخواند این امر کرده است چه مثابه فرار از سجد و تسکاف
از آن میشود و آن از اداب مومنین ابرار نیست کافی که از معتبره فقد خفیست می گوید قرات
سورة فی صلوته او غیره و ترک آیه السجدة کرده لان ترک آیه السجدة لیسبة الفزار عن السجدة است
و ذالیک من اخلاق المؤمنین در صورت خواندن آیه سجد اگر سجد را در حال نماز بجای نیاورد داخل
بوجوب که آن سجده است و حال تلاوت آیه سجد و از واجبات فوریت و بجا آوردن سجد در
نماز واجب موجب زیاده نمودن سجد است و نماز واجب سجد چهار باره کردن سجد بطول

نماز است و نیز مستلزم زیاده نمودن قریبی است و نماز که خارج از نماز است و آنچه خارج از نماز باشد و ای آن در نماز نهی است و نهی در عبادت مستلزم لطلان عبادت است چنانچه در اصول مبین گشته نیز متوجه شدن با دای سجده تلاوت در حال نماز از قبیل اعراض از نماز و انتقال از دست با هر ی که یکه خارج است از نماز و دست است حکمی در نیت شرط است نظیر این است که بر از علمای سنت قایلند باین که هرگاه مصلی در نماز سماع آیه سجده نموده در نماز سجده بجای آورد نمازش فاسد میشود و صاحب کافی مذکور بعد بیان قول مختار خود درین جمله که سجده نمودن بعد از ادای نماز و اعاده سجده تلاوت است ثانیامی گوید و ذکر فی النوازل فیفسد صلوته تمام را در فی بصلوة قرینه لیت منها فصار و اکما اذا انتقلوا الی النفل و نیز میفرماید قبل الفساد قول و الاصل سجده الواحدة بتقرب بها الی الله تعالى عنه حتی کان سجودا و کفره عنه و عند سماع آیه لاینها لیت بقره و لکن انوارا و کما او قیاما لا یفسد صلوته عند کل اکل واحد منهما ما لا یفسد به الی الله تعالى و ظاهر است که فساد نماز بر ادای سجده تلاوت مترتب میگردد و همچنین اعم است از آنکه سبب وجوب است خودش باشد یا سماع قرآن غیر و تفرقه درین بر دو حکم محض است حکما لا یجوزی لان قرات سور غایم که مستلزم بی ازین است و جائز نباشد نظیر این است که اکثر علما قایل شده اند که جایز نیست که سوره طویل که وقت بسبب خواندن آن فوت شود و و حکم روایات است که نقل علیهم السلام درین سلسله مختلف واقع شده بعضی از قرات سور غایم در نماز دلالت میکنند و بعضی دلالت بر جواز و روایات نهی اگر چه فی الجملة ضعیف در آنها است چه در سند و چه در زراعه عروه است و در کتب جلال توفیق آورنده لیکن اشتباه مضمون آنها بین اصحاب ضعیف آنها نموده لاجرم اکثر علما بنا بر قاعده اصول الهی مقدم علی الاثر ترجمه روایات نهی نموده قایل بعدم جواز قرات سور غایم در نماز شده از ترجمه حدیثی بر حدیثی دیگر مخالفت لازم نمی آید و چون آنکه بعضی مالکیه تعد قرات سوره غایمیه در نماز فزیه امام کرده میدهند و بعضی منع در این سوره غایمیه کرده میدهند و مقدمه خودی شرح آن که موسوم بحج و فیه از

و از مولفات ابو الحسن شاذلی که از علمای معتبر اهل سنت است واقع است قال ابن القاسم اگره الامام ان یجهد فی الفریضه قراة سورة فیها سجدة لانه یحیط علی الناس صلوتهم قال اگره ان یجهد ما لقه ایضا فی الفریضه و هذا الذی رايت مالک فی السب و عرض بحالفت عموم کریمه تجوی شود و فاما هو جو اعم فاما هو جو انا **قال** الفاضل المعنی طریقه اینست حکم میکند که بجز آنکه نماز بقرات آنچه مصلی میکند از قرآن منزل نیست بلکه تحریف عثمان و یاران او مثل ان کیون امته بی من امته نهی **اقول** و بتعین آنچه گفته است بحد وجه مد فوع است **اول** آنکه امامیه بوقوع تحریف لفظ در کلام الله قایل نیستند اختلافی است در وقوع نقصان است چنانچه باب چهارم و پنجم این کتاب باستیجاب گریافته است و الاطلا فلیخرج الی نمل الموضع سنة الحکم امیر محمد باقر داماد قدس سره در حاشیه قیاس دعاوی اجماع نموده می فرماید الذکر الحکیم هو القرآن الکریم قال الله تعالی ان من نزلنا الذکر و انزلنا فی الزمر و حفظه عما یطرق الی الکتاب السامیه من قبل من التحراف و الله بل بان زیاد فی التزیل ما لم یزل الله سبحانه و یبدل او یجوز شی من بغیره اما بحسب و جمال تنزیله او بحسب و ترتیب و هذا کما موضع وفاق بین الامة اجماعا و بحسب التکرر بانیکون سقط منه بعض قد کان فی تنزیله فاکثر اصحابنا و بعض العامة یجوزون ذلك اکثر الجمهور یمنعون منه و الاخبار من طرقهم و طرقنا متطابقة بتجويزه بل بوقوع در صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح است و دیگر کتب احادیث اهل سنت احادیث شکاره منضمین وقوع نقصان در قرآن مجید واقع است چنانچه در ابواب سابقه باستیجاب گریافته درین مقام ترجمه از ابن الرافضی اعراض نموده ذکر چند روایت که تفسامی و در آن بخلاف مسلم صحیح خود آورده قال سعید بن جبر کان بن عباس یقرأ و کان امامکم یاخذ کل سفیحة یقربها و کان یقرأ و الامام کان کان فزا و ابواه مومنین کان در مسجد که در دست بود نموده حدیث ابو العباس محمد بن یعقوب خبر ابو العباس بن الولید عن ثمر بن محمد بن سعید بن اسحاق بن عثمان عبد الله بن العلاء بن زید عن سیر بن عبد الله عن ابی ادریس عن ابی بن حبان کان یقرأ اذا

جعل الذين كفروا في قلوبهم جنتية الى بائنة ولو جمعتم حكماء الفسد المسجون فانزل الله سكينته
 على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه بعث اليه وهو بينا واقفا فدخل عليه فدا ما اشار من
 اصحابه فيهم من ثبات فقال بن ليقار منكم سورة الفتح فقرأه زيد على قراتنا اليوم فغلق
 له عمر فقال له ابي لا تكلم فقال تكلم فقال لقد علمت اني كنت اقبل على النبي صلعم وبقيني و
 انتم بالبائنة حببت ان اقر الناس على ما اقراني اقرات والالم اقر اقرنا ما حببت قال
 بل اقر الناس بهذا حديث صحيح على شرط الشيخين لم يخجها ديني حاكم درستك رويت كرده
 اخبرنا ابو عباس احمد بن مارون القفيعي نا على بن عبد العزيز نا جاج بن منبال نا جاج بن
 عن اصم عن ابن بن كعب قال كانت سورة الاحزاب توازي سورة البقرة وكان فيهما
 اثني عشر آية فاجتمعوا لبيت هذا حديث صحيح الاسناد في سنة ثمان مائة اخبرنا محمد بن علي بن ابي
 ابو نعيم نا سفيان عن طلحة بن عطاء عن ابن عباس نا كان ليقار هذه الآية ابي اولي با
 المؤمنين النفسهم هو اب لهم وازواجه امهاتهم هذا حديث صحيح الاسناد في سنة ثمان مائة
 آتوه اخبرنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار نا احمد بن محمد نا عبد الله بن موسى نا اسلم نا
 عن ابي اسحاق عن عمر بن مري عن علي بن ابي طالب نا في سنة ثمان مائة فقرأه ليعضوا اليه يران
 الانسان يعني خسرنا حديث صحيح الاسناد من شاء الله فليقرع الى الابواب اسال الله بالجملة
 اما قيل تجزئ لفظي فليكن ذلك جاز من ان يثاب قيل بوقوع نقصان الكلام قد شده انه
 بسبب دروايات متضمنة لبعض دروايات مشعر بان امر ذلك حادث اهل سنت في سنة ثمان مائة
 منتظره كما لا يخفى على المتبحر وكم انك برتق بلسانك الميمى كونيده كاد من اربعة قرات
 بعين قرآن ما يورث في برقرات وتلاوت ان يمين نظم وترتيب ما جوبس قرأت ان دعا
 وغير ان مثال امر وابر او ذمه حاصل مشيود يوم انك برتق بلسانك الميمى كونيده كاد من
 قرآن كحضرة امير المؤمنين عليه السلام ترتيب ده بودند باقرآن عثمانى باعتبار تفصيل وجمال
 وبسط وختصار عموم خصوص مطلق است وقرآن علوى مفصل وشمول ابسط وخصف

متداول اجل وخصر بس بجز درين مصحف است لفظيا معنى وقرآن حضرت امير عليه الصلوة والسلام
 موجود ومنتبت است من غير عكس كلي پس قرات اين قرآن در نماز مجزى باشد و مخدود و فساد
 لازم نيابد لطيفه انميغ است كه فتاوى بزازيه گفته و لو قرار ما في مصحف ابى و ابن مسعود ان
 يكن معناه في مصحف الامام ولا هو صحيح ولا ذكره فان كان معناه لا يفسد على قياس
 قولهما و الصحيح انه لا يخفى عن القراءة في الصلوة اما في لفظه فلا لان القراءة الشاذة لا واجب
 فساد الصلوة و اما قيل قول الكل بالفساد الفساد عند الانقضاء عليه احكام الصلوة عما بلغه
 بالنوازل يعني ان يجوز ان يقرأ في مصحف ابى و مصحف ابن مسعود اگر معني آن در مصحف امام نباشد و اذيل
 ذكر و تسبيح نبود فاسد نمي شود اگر معني آن باشد فاسد نمي شود بر قياس قول برود و
 صحيح است كه در بصورت مجزى از قرات نماز نيست ليكن موجب فاسد نمي گردد زير كه قرات ده
 موجب فساد نماز نمي شود و در كافي گفته و لو قرار بقراءة شاذة لم يفسد بالجملة بركاه بقرات قرات
 شاذة بركاه معني آن مطابق قرآن متداول نباشد نماز فاسد نمي شود بقول و مجزى سكره
 پس بقرات قرات مصحف متداول لفظا معنى و قرآن علوى منتبت است و بطريق توانر بيا
 است بطريق اولي موجب فساد نماز نخواهد بود و مجزى خواهد شد و تعجب ناشي از عدم طماع و عقيدة
 درين سلك است بلكه تعجب است بر دم اين باغب برى سیر طرفه ترا طرفه تری میرسد
 طرفه تر است اهل سنت قرات آيات محرفه را كه فارسى خود را تحريف نموده با جهار موجب فساد
 نماز نميدانند مثلا بجای الحمد للقيوم الحمد للقيوم بخواند و عوض الحمد للقيوم الحمد للقيوم
 بگويد همچنين اگر بجای الرحمن على العرش استوى الشيطان على العرش بخواند بمضمانه
 كرميه قرات نزد امام دوم موجب فساد نميگردد و نزد محمد بن يقطين اين حكم را همچنين
 منفيه تحقيق بخواند نماز فاسد نميشود بآنكه امام رازي در كتاب در تفسير بقره قاري
 نموده است الى غير ذلك فاضل نا صلب دي جيل يا تجال از اين بر تحقيقا تريب است شيعه
 كه خوش شايسته است با اميه نمايد ان هذا الشئ حجاب فتاوى بزازيه مي گويد الخطا اما ان

کیونان بقراءة حرف مکان حرف ازیاده اولقصانه اولقديم موخر تاخير مقدم اولکلمه مکان
 اوزاد اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها اولقصها
 ان قرا حرفا مکان حرف ولم یغیر المعنی وهو فی القرآن نحو المسلمون مکان المسلمین
 عند الكل اما اذا لم یختلف المعنی لکنه لیس فی القرآن کالحی اقیام عندهما لا یفسد عند الثانی بغير
 بناء علی سبیل التلبیة اصل قراعی اللفظ وعندهما المعنی والتشاعری وان لم یجوز الابدال
 لکنه لا یقول بالفساد وان یغیر المعنی ولس شله فی القرآن فسد عند الكل ان قدم حرفا بغير
 المعنی کحذف بعضه وفراست من قسوة من قسوة فسد وان لم یغیر فسد الثانی بغير فساد
 محمد نحا اوفی مکان احوی وان الانسان یفخر من مکان خسر فسد بان ربک احوی بها مکان اوجی
 علی قیاس قولها لا واد حرفا لا یغیر المعنی لا یفسد عندهما وعن الثانی روایان کما لو قرا داهنی
 عن المنکر زیادة الیا وانما رده الیک وردوا علی زیادة الواو یخضع وده یعلم نارا و
 ان غیر شدا ولقص حرفا لا یغیر المعنی لا یفسد باختلاف وصل حرفا بکلمة اخرى نحو اباک لحد الصبیح
 یفسد ترک التثنید والادغام ان لم یغیر المعنی فقلوا تقیلا یا لک عن الساعة ولو ترک التثنید
 فی ایاک اورقرا رب العالمین مخففا لئلا یفسد علی قول العامة فی جمیع المواضع وکرک المذنب
 لم یغیر المعنی کما فی اولیک انا اعطینک لا یفسد وان غیر کما فی سوا علیهم ودعا وذا النخلة راها
 یفسد فی جمیع المواضع الخطا و فی الاعراب ان لم یغیر المعنی لا یفسد نحو لا ترفعوا اصواتکم
 کبیر السار الرحمن علی العرش استوی یصب الیون وان غیر المعنی کما فی عصی ادم انه قوی
 عند العامة ذکر کلمة مکان کلمة ان قربت المعنی الحکم مکان العلیم او الفاجر مکان الایم لا الی الجبل
 سطی مکان نصبت لا یفسد علی قیاس قول الثانی وکذا مکان نعت وعلی قولها تفسد وان لم یکر
 من القرآن لکن یقرب منها لا یفسد عندما خلافا لادان لم یقرب منها ولم یکن منه فسد عند
 اکل وان کان فیه لکن لا یقرب منها نحو انا ان غافلین مکان فاعلین الشیطان علی العرش
 فوالو اعتقد کفر فالعامة علی انه یفسد وهو ای صحیح عند الثانی بغير الفی محمد بن مقبل انه لا یفسد

ذوق انک انت الخیر حکیم مکان الکرم لانه یراد حکیم فی زعمک علی الفقیه لو قرا اصل کلمه صید
 و قرا بالجد و حرم صید البحر لا یفسد قدم کلمة علی کلمة او اخر کلمة عن کلمة ان لم یغیر المعنی کما فی
 شہیق و زفر و یقتبها فیها عبدا و حبا و کلمتین نحو تبیض وجهه و تسود وجهه ان العین بالعين التصریر
 بالنقص العبد بالعبد و الحر بالحر لا یفسد کلمة ولم یغیر نحو ان الذین امنوا و احبوا الصالحات ان
 کان بعباده خیر البصیر لا یفسد وان لم یغیر لیس فی القرآن نحو فیها فاکتبه یحل و یقل وان لا یصح لانه
 لا یفسد عند الشایخ وان غیر المعنی فسد نحو انما علی لم یسر دادوا انما و جمالا و کذا الحکم فی کل ضمیر المجرور و
 شکل لانه لا یرید علی زیادة کلمة لا یغیر المعنی و قد ذکر فی بعض المواضع نصا علی انه لا یفسد نحو و سلوا
 اهل القرية یونس ابی غیر المنسوب الیه ان لم یکن المنسوب الیه فی القرآن نحو یوم یوم ابن عیسا بغير ما خلافت
 ولو کان فی القرآن نحو یرحمکم لقمان یوسی بن عیسی لا یفسد عند محمد علیه عامر المشایخ ولو قرا عیسی بن
 فسد یوسی بن لقمان لانه عیسی لای و یوسی لای الایه خطا فی الاسم لو قرا فی الصلوة بالاک
 ان غیر المعنی فسد و لا لاد ان کان فی حر و المد و اللین لا یفسد الا اذا فسد فی غیر الصلوة خلتوا او لصیحه
 یکره **قال** الفاضل المعنی و یرمز بکلمة بعضه ان الشیطان کل شرب در عین نماز خارجة فقیه معتبر
 ایشان ابو القاسم نجم الدین در شرایع الاحکام بدان تصریح نموده حال آنکه در اخبار متفق علیها منع
 از اکل شرب در نماز مرویست و ایضا خود جماعی این فرقه است که ب خوردن در نماز و ترک اراعه
 دارد در صبح نشیب در عین نماز و ترشنگی بهم سید جائز است **انتهی اقول** و یرفتن بکند و
 محل نظر است **اول** آنکه این سبب از مسائل اختلافیه اکثر تحقیق امامیه جزو دن و انسانی نماز
 مبطل نماز میدانند در جامع عبسی در طبقات میگوید شام و نیم در انسانی نماز عدا جزیری خوردن
 هر چند اندک شد شیخ شهید در المعنی الفیه نیز تعدا اکل و شرب از منافیات نماز شمرده و شیخ ابو حفص
 طوسی در مبطل و خلاف مبطل بودن اکل و شرب دعوی اجماع نموده بعضی علما مانند صاحب الع
 اکل و شرب مانند دیگر افعال خارج نماز است و فعل کثیر مبطل میدانند و الافلاک در تر
 نیز که نزد ایشان از تو فی است بر شخصی صبح آن روز اراده صوم شمرده شد نیز عدم تسلیم

فضل کثیر تجویز آنچون نمود و محذوری ندارد مطلقا چنانچه کلام فاضل سنگ بر آن
دارد و دوم آنکه مثل این خلاف در علمای اهل سنت نیز واقع است در کتاب جملة الاشیاء فی اختلاف
الائمة می گوید آن اکل و شرب عامه البطلت صلوة عند الثلاثة و خلفت الروایات عن احمد
المشهوره انه قال یسطل الفریضة دون النافله الا فی شرب فانه سهل فیه حکمی عن سعید بن جبیر
انه شرب فی النافله عن طارح لا بأس بشرب الماء و از احمد در باب اکل و شرب روایات مختلف
وارد شده قول مشهور ابطالان فی الفریضة لیست یجوز طعام سوفا فانه که خوردن طعام در نافله جایز
و آب خوردن در فریضة نافله سمع جواز دارد و بنا بر قول غیر مشهور طعام خوردن در فریضة هم سطل
نیست و از سعید بن جبیر که از کبار تابعین است خوردن آب در نافله حکمی است و از طارح نیز تجویز آب
خوردن منقول است و در متفق و معترق گفته و خلفه امین اکل و شرب بی صلوة متعده افعال
ابوصنیف و مالک الشافعی سطل صلوة و خلفت الروایات عن احمد فالمشهوره انه یسطل الفریضة
دون النافله و ان النافله لا یسطلها الا کل سهل فی شرب فیها علاوه آنکه خفیه فرمودن
بعضی لغمه را و فرود بردن خون و قوی کمر از تری در سجده حالت نماز جایز نیست تخصیص
با ما میوه جوی ندارد فاضل برجندی در شرح مختصر قایط بر نقل از خواج زاده که از فقهای معتبر
میگوید لو اکل بعض اللغمه لبقی البعض فیه شرع فی الصلوة فابطل لا یفید صلوة و در فساد
براز یا بطلع شیئا من الحلاوة و دخل فیها فوجد حلاوة فی فیه ابتلعها لا یفید و فساد علی عالمگیر
و لو ابلع ما خرج من سنانة لم یفید صلوة اذ لم یکن ملا الفم کذا فی فساد قاضی و الخلاصة و
نیز در فساد علی عالمگیر گفته و ان فارطه الفم و ابتلعه و هو یقع علی وجهه یفید صلوة و ان لم یکن
طار الفم لا یفید صلوة فی قول ابی یوسف کذا فی فساد قاضی خان الیاس و شرح مختصر
و قاضی می گوید قال بعضهم ان کان ما دون ملا الفم لا یفید صلوة انتهى **قال الفاضل** ان
و نیز گویند که اگر مصلی در عین نماز زنه خوش و در کثرت و او را غوطه پیدا شود و سر در خور امحاذی
سورخ آن زن بدارد و ندی بسیار سیلان نماید و الوالی لسان نماز او جایز است که از کلام

ابوجعفر و غیره من مجتهدیم و این مقدمه است که صریح مخالف مقاصد علم است و بالبدیهه
منافی حالت مناجات و نیز گفته اند که اگر مصلی بجای و ذکر خود بازی کند بجهت غوطه پیدا شود
و سیلان ندی متحقق گردد و نماز او میجر خلل نمی شود **اقول** و به استقین فاضل
درین مقام خطا را بهتان و افترا جمع نموده بلکه بنا بر منبسط طبع مستفیدان از خطا است
انتقال بشعر کرده روح عبیدی از کانی ارشاد فرمود بکلمات مضحکه غبار طلال از خاطر مستمعان
زدوده و مضمار سخن گوئی تفوق و سابق از اشغال افروان در ربوده و بر متبحران خبر و
ناقدان بصیر که سنجیل خیال شان از زنگ و ساوش شیطانیه و جوس سودا و ظلمانیه ظلمت پذیر
غیت مستفی و منبشر است که کلام نهال نظامش بچند وجه مردود و مختل است **اول**
آنکه این برد و مسئله که در اینجا ذکر فرموده است کذب محض است و افترا صریح است در هیچ کتابی
از کتب امامیه تری از ان نیست عجب است که جناب افادت آب پرده حیا و از مردم از رخ بر گرفته
مسئله اول اینج ابو جعفر طوسی و دیگر مجتهدین امامیه بت نموده است رجوع بکت امامیه در طریق
و کائنات خصوصا در ممالک کثیره الارجای هندوستان سایر و دایر اند شاید عدل که در فساد
اوست طرفه ترا که عدالت و تجر از کذب شر الیاد می است فاضل ناصب که شیخ المشایخ وقت
خود است اصلا و مطلقا مبالا می از کذب افترا ندارد و از همه عجیب تر آنکه با این همه کذب که بسیار از خواص
این کتاب امشون بآن ساخته در عدالت خارج نیست حساب خلطه متطرق نمی شود و نعم و انیل
این علت با وجود این صفات هست دایم بر قرار و بر ثبات بر سر نشن اخل نکرد و لاویس
این علت است که بویسیر می نیاید اختلال از هیچ چیز چون غمی محکم به به تمیز
و اگر مشاء این خطا بر عینش است که بعضی روایات نقلی باسن و جلدان بطوب و ملت بقتیر
دارد شده علامی فها می آنرا بر ندی حمل فرموده و خروج و سیلان آنرا متوقف بر کینه
از دو مرد داشته باشد که یکی در بر کشیدن زنی خوش دی در عین نماز و سر در خور امحاذی
آن نشستن است و دیگری استنابید که چندان خصبه و ذکر را بدست بالانکه می چهار

فیهما نیز فرموده کانت الهی و النصاری سبب و قیوم انبیا بهم و بجلوها قبل و بقیه و بیرون
 کجا افتد آنکه او را ناهلک است و سبب المسلمین عن مثل ذلك اما من اتخذ مسجدا فی جوار
 صالح او صلی فی مقبرة و قصد بهذا الاستطارة برده او وصول انرا من امار عباد الاله العظیم
 له و التوجه نحوه فلاحرج علیه الا نری ان مرقدا سماعیل علیه الصلوة و المسبی الحرام عند الحطیم ثم ان ذلك
 المسجد لیس مکان تجوی المصلی الصلوة و الهی عن الصلوة فی المقابر فخص بالمقابر المصلیة فیها
 من النجاسة نیز محقق شریف قدس سره در ضمن حدیثی که از جناب روایت کرده قال سمعت
 صلعم یقول الا دان من کان فلیکم کما نوا یتخذون قبور انبیا بهم و صالحهم مساجدا فلا یتخذ
 و القبور مساجدا فی انہا کم عن ذلك و شرح مشکوٰۃ فرموده اختلف فی الصلوة فی المقبرة فکرها
 جماعة و ان کانت التربة طاهرة و ان کانت طیفة و حتی ابعد الحديث و قبل یجاز فیها و اول
 الحديث ان الغالب من حال المقبرة خلطاً تربتها لصدید الموتی و حتی یأخذوا الهی النجاسة الکی
 فان کان طیاراً فلا بأس انہی شیخ عبدالحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ می گوید تحقیق ثابت شده است
 آیات و احادیث که روح باقی است و اولاً علم و شعور بزیارت احوال ایشان ثابت است و روح
 کاملان قریب و مکانی ثابت است در جناب حق چنانکه در حیات بود یا بیشتر از ان و اولیاً اگر ان
 تصرف در ان مکان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست
 مگر خدا عز و شان و قدرت اوست و ایشان فانی اند در حال حق در حیات بعد از ممات پس اگر او را
 مراد حق شیری بوساطت یکی از دوستان حق و مکانیکه نزد خدا دارد و دور نباشد چنانچه در
 حیات بود و نیست فعل و تصرف در برود حالت مگر حق را جل جلاله و عدم نواله و نیست چیزی که
 فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن شرح شیخ ابن حجر عسقلانی کی شرح
 حدیث لعن الله اليهود النصاری اتخذوا قبور انبیا بهم مساجداً لکن فیما یستدل به من ان
 بجانب قبر از جهت تعظیم وی باشد که منوع است باتفاق اما اتخاذ مسجد و چنانچه میسر یا صلی
 و نماز گذاردن نیز در قبر وی یقیناً تعظیم فرود تو ج بجانب قبر وی بلکه ترتیب حصول مدد از وی

ما کامل شود ثواب عبادت بمرتبت قرب مجاورت مرآن روح پاک ارحم بنیت در ان متحرک
 مناوی در شرح جامع صغیر در ضمن لا تجلسوا علی القبر لا تصلوا الیهما میگوید قال ابن حجر
 یتبادل الصلوة علی القبر و الیاد من قبرین و فی النجاری عن عمر یدل علی ان الهی عن انک لا
 یقتضی فساد الصلوة قال الفاضل الباصب نیز تجویز کنند جمیع در میان ظهر و عصر و همچنین در
 میان مغرب و عشاء بغیر عذر و بغیر سفر که خلاف نص فانی است حافظوا علی الصلوة و الصلوة
 ان الصلوة کانت علی المؤمنین کما یاموتون و انیز نزد ایشان مستحب است ادای هر چهار نماز
 بهم یعنی صلوٰۃ ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای انظار خروج امام مهدی انہی کلامه **اقول** و نیز
 این مسئله نزد علمای امامی اختلافی است بعضی مانند شیخ مفید و شیخ ابو جعفر طوسی قایلند بانکه
 تجویز جمیع من الصلوة من محذور کمال عذر و خطی است و غیر حالت عذر سمعت جواز ندارد و سید
 مدنی علم الهدی و سایر شارحین قایل شده اند که جمیع مطلقاً بغیر عذر جایز است و جای آوردن
 هر نماز در وقت نسیات افضل است و در اگر گفته جرم شهید فی الذکر استحتجاب النفرین
 بمن الغرضین و صحیح علیه بازم معلوم من حال النبی صلعم ثم قال و بالجملة کما علم من طریق معتبر
 اجماع من الصلوة من مطلقاً علم من صحابہ النفرین بمنہا الشهادة بالصلوة و لم یضفوا بذلك
 انہی پس نزد امامی جمیع من الصلوة من مرد و دست و ترک افضل و عدم جواز در میان علمای عامه
 نیز درین مسئله اختلاف واقع است چنانچه بعضی بیان آید در تجویز جمیع در میان مرد و نماز اجماع
 اهل اسلام واقع است نزاع درین است که بغیر عذر جمیع میتوان کرد یا تجویز آن مقصور است در حالت
 عذر اکثر عامه قایل شق و دیم اند اکثر امامیه شق اول اختیار نموده و مستند ایشان درین باب
 کتاب سنت و عمل اصحاب عظام در روایات اهل بیت کرام است علیهم الصلوة و السلام که از علم
 علما اهل سنت و در سلسله متنازع فاضل نا صندرج است در سلسله غایب الاغذاری جواز اجماع فی
 بلا خوف و لا مطر شواهد است النظر میفرماید دلیل جواز اجماع معنیها قوله لا و قد یقید اللیل و النهار
 علم ان لمن خصوه فای علم فاقروا سنیة و قوله لا اقم الصلوة لعلک لیس غش القیل

نظر
در وقت

و قرآن العزفان و لول الشمس و الما وقت للصحن و عشق الليل و سواده و ثلث الغدا من قرآن العزف
هو صلوة الصبح و قوله تعالى اقم الصلوة طرفي النهار و زلفا من الليل فالطرف الاول للنهار و هو وقت
الصبح الطرف الثاني المساء و بعد الزوال الى الغروب وقت للصحن و زلفا من الليل وقت
للغدا من ترجمه توضیح این کلام آنست دلیل جازم در میان بر دو نماز خجده و حبس بعضی از
قول اوسبانه و تعالی است و الله یقدر اللیل و النهار علم ان کن تحبوه فاقرا قرآن و اما بیشتر یعنی
خدا تعالی مقدر میکند شب و روز را و نمیداند مقادیر ساعات آنها که گاهی گراوند چون تقدیر شب
در روز از اجله نمای الهی است نشان دهنده رومی باید در تمامی ساعات شبانه روزی این نعمتها را جلیل
جمع اوقات خود را بدو جمله نعمته در هیچ آن از ذکر و یاد او جلشانه غافل نباشد لیکن بجا خدا
تعالی آنست که حصان آن اوقات مضبوط ساعات بقیام طایف عبادات و ادا صلوة نمی تواند بود
استطاعت آن ندارد از احوال کمال افت و حسان توبه بشما قبول فرمود و حجت داد که بخوانند نماز
انچه میسر شما باشد و در هر قدر از اجزای زمان که ممکن باشد ادا می ان قیام نمایند و هیچ وقتی در
اولی نیست لاجرم بعضی اوقات را که ظهور قدرت او تعالی در تحویل احوال طایر است برای ادا می ان
مقرر فرموده و آن در شبانه روزی است که جامع پنج وقت است بیان آنست که هر جزیرا
در احوال این عالم سه مرتبه است اول مرتبه همد و دخول در عالم وجود است اول آن از ابتدا
تولد انسان است مثلا تا آخر نشو و نما و انتهایی آن وقوف است و آن مدت بعد از آن است
بر صفت کمالش مظهر زیادت و نقصان مرتبه دوم زمان ظهور است تا زمان حلول اجل مقدر
و این مرتبه مشتمل بر دو مرتبه است اول زمانی است که نقصان در آن طایر نباشد و آن را سر
قبولت خوانند دوم آنکه ظهور نقصان را در آن سن و ضلی باشد و این سن پنج وقت گویند تا آخر
عمر مرتبه سوم زمان حلول اجل است و این نیز مختوی بر دو مرتبه است اول آن حلول اجل
که بنوعی انارش بعد موت باقی باشد و دوم آن زمانی است که آثار آن زایل میشود و جزو دیگر
اند و باقی نماند و این مرتبه سه گانه جمیع حوادث عالم را حاصل است خواه انسان دیگر حیوانات

علیکم

حیوانات باشند یا غیر آن و آفتاب بطلوع و غروبش در روز این مرتبه حاصل میشود و هرگاه
از افق شرق طلوع نمیشد یا حال او مشا چال مولود می باشد که متولد شده است بستر خط خطا بر افق
زیاده تر و نورش قوی و حرارتش بیشتر میگردد و تا آنکه بوسط آسمان رسد در آن محل اندکی متوقف میشود
بستر خرد میشود و طایر میگردد و در آن نقطه آنها خفیه و تدریج نقصانها جل طایر میشود و پس ضعیف
حرارتش کمتر و خطاط بیشتر میشود تا بحدیکه باقی غروب میرسد و هرگاه غروب شود بعضی اوقات در افق
می ماند که آن شفق است و بعد از آنکه می آن اثر نیز جو و تلاشی میگردد و حالتی روی میدهد
گو یا آفتاب عالم موجود نبود و هرگاه این حالت بر افق طایر می شود این است و تخمینه اند که در آن
کسی بتحویل او از حال این احوال کمال دیگر فاد نیست لاجرم او نیز در حلول حال از احوال کمال
فرض گردانید پس بنزد قرب شمس بطلوع برای شکر حصول نعمت عظیمه و نال ظلمت حصول نور
سبب میل نوم که او الموت و حصول لقیظه که مشایه حیات است یک نماز فرض کرد که نماز فجر باشد و هرگاه
بعایت ارتفاع رسید اثر انخطا در و طایر میگردد و بحجت تعظیم خالق تعالی که منزه است از تحویل احوال
بجا میگرداند بر قلب اجرام عاویضه از ضدی بضدی دیگر شمس که آنست اجرام عظیم است
ارتفاع رسانیده از درجه استعلا منوط گردانیده و آن شبیه با خطاط انسان مشهور در سن قبولت
که نقصان خفی است و انتهایی حلول نقصان جلی است تا آخر عمر درین وقت نماز ظهر فرض گردانید و هرگاه
شمس غروب می کند مشایه میشود حال او بحالت انسانی که موت بر و طایر میشود بعد از آن باند که فصل
شفقه و دیگر آثار محو و محمل میگردد و درین مقام شائین مفروض ساخت و از آنجا که زمان ظهور نقصان
و جلی ملاصق بهم است زمان برای طهرین نیز مقتضی ساخته و همچنین چون حالت غروب مستقیم است
محو و تلاشی شدن آثار اوست که بهم نزدیک نماز مغرب و عشاء نیز قریب بهم فرض گردانید و بعضی
وجه قول اوسبانه چنانست اقم الصلوة که لول الشمس و عشق الليل و قرآن العزف یعنی برای ادا
اقامت کن سجای و نماز را از ابتدای و لول آفتاب تا انتهایی شب و لول آفتاب و ال آنست
و اگر نصف النهار و عشق لیل جاری است از سجای شب جمعی از مغرب نصف شب گفته اند و چنانکه

مختار امامیه و امام برای تأیید است چنانچه در قول نخستین الی برای اثبات غایت بر وقت مختار
 باشد از زوال تا نصف شب مراد یکا آوردن این نماز تا در جمیع این زمان نیست بالا جماع چنانکه
 چهار نماز بعضی ازین زمان گنجایش دارد پس محاله در اذان التماس وقت آنها باشد این معنی
 که هر جزو آن صالح است برای ای آن بر سبیل وجوب صلی مخیر است در یکا آوردن آن در هر جزوی از آن
 این زمان محدود و ترتیب خود از فعل آن حضرت است علیه الصلوة و السلام که بمنزله بیان است
 ظاهر شد که وقت ظهرین از زوال آفتاب است تا غروب آفتاب تا سبیل
 شب یا نصف شب چنانچه بعضی از مفسرین نوشته اند مختار امامیه است بر تحقیق آن فرمود که سبیل
 قرآن صبح یعنی نماز صبح و این قبل مجاز و تسمیه کل باسم بعضی اجزای تا شعار بیان باشد
 که گویند و معین کل است بدون این جزو منعقد نمی شود تسمیه نماز بر کوه و سجود قنوت نیز شده است و
 نماز صبح تعبیر بلفظ قرآن فرموده تا دلالت کند بر آنکه در نماز صبح خواندن قرآن بیشتر از نمازهای دیگر
 است لهذا است که از سوادای در آن بخوانند و بعضی از کلیل قول او سبحانه و تعالی است و قم الصلوة
 طرفی النهار و لفاف من الليل یعنی اقامت کن و یکای آور نماز را در طرف روز و آن در طرف
 و صبح و اقامت کن قرب الی که نماز است در بعضی از شب یا پای اذان را در ساعت مقاربه از
 شب و جمیع کثیر از علما ذکر کرده اند درین آیه کریمه که مراد از اقامت صلوة در طرفی النهار نماز صبح و
 ظهر و عصر است زیرا که نماز صبح در طرف اول روز واقع میشود و ظهر و عصر در طرف دیگر و مراد از لفاف
 اللیل نماز شام خفتن و تقریب سبیل و آید اول است صاحب الدجین عبارت می گوید فی معنی اللیل
 ماروی عبد الزق عن ابن جریج عن عطاء قال لا یغوت صلوة النهار و الظهر و العصر حتی یلیل و لا یغوت
 صلوة اللیل المغرب و العشاء حتی النهار و لا یغوت صلوة الصبح حتی تطلع الشمس کان یقول ابن جریج
 بذلك و روی عبد الزق عن ابن جریج عن طاوس مثله و يجوز الجمع بین العشاء و بین الغلظین
 اجماعا بالنسبة اما بالسفر و اما بالاعم من ذلك کما یاتی مفصلا و الفقه هم علی ان المجموع مودع
 و ان الجامع للصلوة فی وقتها تهی اما احادیث که دلالت بر تجویز جمع بین الصلوات

میکنند بر حصای طرق آن درین مقام خارج از سیاق این بحث است و احادیثی که بطریق
 از اهل بیت علیهم السلام است در کتاب امامیه مستفیاض مذکور است درین جای دیگر برخی از آن گفته
 نمود از جمله شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب الاحکام بسند خود از زاده آن حضرت امام ابو عبد الله
 جعفر صادق علیه الصلوة و السلام روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الناس لظهر
 و العصر من التمسک به جماعة من غیره و صلی بهم المغرب العشاء الآخرة قبل الشفق فبین
 علیه فی جماعة و اما فعل الک رسول الله صلی الله علیه و آله یلتصق الوقت علی امتنه و یزید و یقل و یسأل
 انما بن سحی روایت کرده قال سالت ابا عبد الله علیه السلام فجمع بین المغرب العشاء فی
 قبل ان یغیب الشفق من غیره قال لا یاس از جمله احادیث که درین باب بطریق اهل سنت و ائمه
 مذکور چند حدیث اقتصار نموده می آید از انجمله حمید و جمیع اصحاب روایت کرده قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم الظهر و العصر جمعان و العشاء جمعان غیر خوف و لا سفار قال ابن
 عباس اراد ان لا یخرج علی امتنه یعنی گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظهر عصر با هم و مغرب
 عشاء با هم بغیر خوفی و سفار گفته است ابن عباس را ده فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جمع
 فرودن در میان دو نماز اینک است او ارجح نشود و در صحیح مسلم من غیر خوف و خطر واقع
 است و بخاری صحیح خود در باب وقت مغرب روایت نموده عن ابن عباس قال صلی النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم بجمعها و ثانیها جمعان نیز بخاری در باب تأخیر الظهر الی العصر تخیر نموده عن ابن عباس
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی بالمدينة تسبیحا و ثانیها الظهر و العصر و المغرب
 و العشاء نیز بخاری در بابین لم یطرح بعد المکتوبة روایت نموده عن عمر قال سمعت ابا عبد الله
 جابر قال سمعت ابن عباس قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثانیها و تسبیحا
 جمیعا قلت یا ابا عبد الله انظر الظهر و العصر و العشاء و انظر المغرب قال و انما اظنه مسلم و در
 حدیثیکه منقول است باب الجمع من الصلوات من غیره و حضرت بسند خود از ابو الزبیر تسبیح در حجر از
 ابن عباس روایت کرده قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الظهر و العصر جمیعا بالمدينة ثم

فیض القدیر شرح جامع صغیر و مواعظ بسیار از کتاب خود تضعیف او نموده از آنجا گفته بود
 بن سعدان کان الدقائق فقد قال الذی منکر الحديث وان کان غیره فقد قال احمد بن حنبل
 واحوال عکرمه نیز در باب حال و دیگر مقامات مشر و مامور ضعیفان آمده که خارجی حرور
 دشمن اهل بیت نبوی علیهم السلام کذاب بود و چنانچه صاحب طبقات تابعین تصریح بیان نموده
 جابرش بالغاطها و بباحث سابقه منقول شد فلیتذکر بالجملة احادیث صحیح بطریق مستنده
 و صحیح مسته و مصنفات طبرانی و طحاوی و دیگر کتب اهل سنت متضمن تجزیه و جمع در میان هر دو
 و عمل فرمودن آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام بدان وارد شده قول ابن عباس رضی الله عنهما
 کان جمیع من یصلو من علی عبد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد بر آنکه جمیع در میان دو
 در عهد کرامت مهد انجلب صلی الله علیه و آله و سلم استمراد است زیرا که لفظ کان دلالت دارد
 بر تکرار فعل استمران در رفع الباری شرح صحیح بخاری در مواعظ بسیار پس آن نموده از آنجا
 شرح حدیث کان اذا غسل من الجنابة فیه غسل یدر فرموده تو که کان علیه السلام بدل علی الملأ
 و التکرار نیز در تفسیر حدیث کان النبی صلعم اذا اغتسل من الجنابة دعی بنی نحو الخلاب می گوید
 یستطیع من لکان النبی علیه السلام با دست علی ذلک ان بده اللفظه بدل علی الاستمرار و دام لفظ
 و به دلالت علی ملازمه النبی صلعم علی طه الف فی الغسل لان لفظ کان بدل علی الاستمرار فی غیر
 من المواضع التي یطول الکلام من قبلها شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰه می فرماید در لفظ کان
 محدثان این سخن است مقرر و مشهور میان جهوالت که افاده دوام استمرار میکند یعنی چون گویند
 که بود آنحضرت این کار میکرد در او آن بود که دایم میکرد و عادت شریف این چنین بود آنجا گفته که
 بعضی متأخرین درین جانشین است چه در بسیار از احادیث کان واقع شده که مجال اراده است
 در آنجا ننگ است انتهی بر تامل خیر نمیست که سخن متأخرین قدم بقول جمهور محدثین نشیند
 زیرا که کلام جمهور محدثین در معنی حقیقه کان هست و ننگ بودن مجال اراده را قریب سار فیه
 از معنی حقیقه و اراده معنی مجازی است و هر جا که مجال اراده استمرار ننگ نباشد بجهت عدم قریب صا

صارف الاحوال محمول بر معنی حقیقه خواهد بود و در ما نحن فیه لیلی ترین گنج دن مجال اراده استمرار
 قائم نیست پس مانند دیگر موارد محمول بر استمرار خواهد بود و در باب جمیع من یصلو من علی عبد رسول
 تحقیق است که لا ینحی علی المصنف الخیر و در علم اصول همین است که قول صحابی که در عهد حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین میکردیم در حکم حدیث مرفوع است علی الاصح شیخ عبدالحق دهلوی
 در مقدمه ترجمه مشکوٰه میگوید اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین میکردیم
 گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است و روایات مذکوره بطریق عموم و اطلاق
 و در اکثر آنها بغیر خوف و بغیر سفر و لا مطر و بغیر علة واقعه شده و تعلیل تسیر و رفع حرج و مشقت
 واقعه است محلل ساعتین یا بنی تعلیل و لغی تعلیل بعلت و خوف و سفر و غیر ذلک تصرف است
 و نیکه ملت جمیع تسیر و رفع حرج است و عذر در نیکه جمیع در میان دو نماز مطلقا جایز است
 عذر باشد یا نباشد چنانچه امامیه بان قایل اند که لا ینحی علی المصنف اللبیب و آنچه در بعضی روایات
 واقعه شده که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در غزوه تبوک در هر دو نماز جمع فرمود یا هرگاه
 اجماع در میان سفر و مطر بود و چنین میفرمود یا بعضی صحابی در سفر در حال اجماع چنین
 میکردند چنانچه در صحیح مسلم و صحیح بخاری واقع است از آنجا بخاری از عبد الله بن عمر روایت کرده
 قال رایت رسول الله علیه و آله اذا عجل السیرة یسفر یؤخر المغرب حتی یکمع بنیاء و من العشاء و غیر
 بخاری تخریج نموده قال سالم کان ابن عمر یجمع من المغرب و العشاء بالمرءة قال سالم و اخر ابن
 عمر المغرب و کان آنحضرت علی ازاره صفیه بنت ابی عبد فقلت له الصلوٰه فقال سر فقلت له الصلوٰه
 فقال سر حتی ساری لیلین او لیلته ثم نزل فصلی ثم قال لکذا رایت النبی علیه السلام اذا عجل السیرة یسفر
 المغرب فیصلیها ثم یسیر فیلقی فی یوم یقیم العشاء فیصلیها رکعتین ثم یتیمم و لا یسبح
 بعد العشاء حتی یقوم من جوف اللیل و نظایر آن بعد و نوع این تنصیف دلیل تخصیص جمیع صلوات
 در سفر و در حال عذر نمی تواند شد زیرا که جمیع درین مواضع از ان صیث است این سوار دراز
 افراد تجوز جمیع ماذون محلل تسیر و رفع مشقت و حرج از امت است نه اینکه تسیر و رفع مشقت

حرج بیشتر میشود پس جمیع درینها اولی تر از دیگر مواقع خواهد بود و در اصول فقہ مبین گشت
 بعضی افراد عام بزرگتر تخصیص عام نیست و مفهوم مخالف نیز علی الاصح معتبره و تا ویلا تیکه علما
 عامه نموده اند مقدم اند و از جمله وجوه تاویل این احادیث وجهی است که والد و شیخ فضل
 المعنی مرتکب آن شده در مسود در ضمن شرح من غیر خوف و لا سفر فرموده ای را در پاسخ حمله
 اسیر و اما من قال فی حدیثه بالمدينة او ثمانیا جمعا سبعا جمعا محمول علی الوهم من لفظ السفر
 فرومی بالمتع یعنی اراده کرده بسفر حالت سیر و هر که در حدیثش گفته است بالمدينة یا ثمانیا
 پس دایت کرده و محصل کلامش در توجیه لفظ بالمدينة و ثمانیا و سبعا که در بخاری و غیر آن
 واقع است اینست که در حقیقت جمیع در میان دو ترازو سیر و سیر بیک در بخاری و سیر بیک توهم
 شده از سیر لغیر سیر تعبیر نموده دیگران از من سفر را و آن که حضرت فهمید از آن لفظ بالمدينة
 و آنجا و آنجا تعبیر سبعا و ثمانیا کردند برابر آنش و اگر آن مخفی نیست که این توجیه در کمال
 رکاکت و اوقیل الفاظ تعبیر لیکه در غلق زیاد است و در عدم شایق ذهنیان تجربه حسنه
 که طبع مستقیم و در قیوم را استماع آن در آن حاصل میشود و این قسم انتقالات بعیده را در موجد طالت
 طبع مستقیم باشد از مفهوم معارج نموده اند و قول شاعر اساطیر الدلائل تم لتقر بوا و تنکب
 عینای الدیوم تجر سبب این انتقال پس سماع از جود عین بسوی مقصود او که فرج سرور است
 خارج از قانون فصاحت شمرده اند پس توجیه احادیث چگونه از کتاب آن توان نمود با آنکه احتمال
 تصرف این قسم و نام بر روات ثقات که صاحبان تحفظ و ضبط و تمیظ اند در کمال بعد است اگر آنکه
 توجیهات که ضحاک سکنان و حبیبیان است مسامحی داشته باشد اما از فهم اکثر احادیث و تفعیل
 و آنچه با معان تطویر من حدیث بخاری معلوم میشود اینست که فحاح لفظ سبعا و ثمانیا اشاره
 بر دین قسم توجیهات فاسده و شعاع است باینکه درین حدیث و همی متطرف نشد محلل بودیم و
 نیست و دال است بر اینکه جمیع در مدینه منوره نیز بوقوع آمده و الا لفظ العظم الغریب و العنا
 کافی بود احتیاج بزیاد سبعا و ثمانیا نیست نووی درین مقام داد و انداده اکثر وجوه و دل

را ترتیف نموده اند در شرح صحیح مسلم گویند این روایات ثانیة فی مسلم حکما را با لعلها
 ماویلات و مذاهبهم من تاویل علی ان جمیع لغز المطر و مذاهبهم من جماعه من المتقین من ضعیف
 بالروایة الاخری من غیر خوف و لا مطر و منهم من تاویل علی ان کان غیم فصلی ثم انكشف الغیم
 بان ان وقت الحصر دخل فصلا ثمانیا باطل لانه کان فی ذلک فی احتمال فی لفظه و لعلها جمال
 فیه فی المغرب لعلها و منهم من تاویل علی تأخیر الاولی الی غیرتها فصلا فی لعلها فرغ منبدا
 الثانیة فصارت فی صورة جمیع مذاهبها ضعیف او باطل لانه فی لفظه لفظه لا یحکم فی فعل
 ابن عباس الذی ذکرناه حین خطب استدل بالحدیث لتقویة فعله و تصدیق الی هریره و
 عدم تکاره صریح فی رد ذلک تاویل و منهم من قال محمول علی الجمع بعد الموضع نحوه ما هو فی
 معناه من الاغراض هو قول احمد بن حنبل و القاضی حین من صحابنا و ختاره الخطابی و ابو
 الذریانی من اصحابنا و هو المختار فی تاویل نظر الحدیث فعل لعلها و من انصف فی هریره
 و لان المشقة فیه من المطر و ذهابه من لائمه الی جواز الجمع لمن لا یتخذه عادة و هو
 قول ابن سیرین و شهاب من اصحاب مالک حکاه الخطابی عن الفضال و الشافعی البکیر من اصحاب
 الشافعی عن ابی اسحق المروری عن جماعة من اصحاب الحدیث و خار به بن المنه و یوید فی
 قول ابن عباس رضی الله عنهما اراد ان لا یخرج منه فلم یعلله بغيره و لا غیره انتهى یعنی این روایات
 ثابت اند در مسلم و علما در آن چند تاویل و چند مذاهب است بعضی تاویل کرده اند که حضرت بعد
 باران جمیع فرموده بود و این تاویل مشهور است نزد جمعی از کبار متقین و این تاویل ضعیف
 است بر دایت دیگر که در آن من غیر خوف و لا مطر واقعت و بعضی تاویل کرده اند باینکه
 در آن روز ابر بود آنحضرت علیه السلام بطیفة بقای وقت ظهر نماز را و افرمود بود
 بر گاه ابر بر طرف شد ظاهر شد که وقت عصر داخل شده است لاجرم نماز عصر را نیز ادا فرمود
 نیز باطل است چه این چه اگر چه در ظهر عصر که حتمایه دارد لیکن در مغرب و شام و در آن
 نیست و بعضی باین تاویل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز شبین آخر وقت

بجا آورده بعد فراخ آن نماز دوم را در اول وقت آن ادا فرموده پس صورت جمع شدن نیز
ضعیف یا باطل است چنان قول مخالف ظاهر است مخفی که احتمال ندارد فعل ابن عباس و
خطبه خواندن ادا شده لال نمودن او بحديث بر تقویت فعل خود و تصدیق ابو بکر را
و انکار نمودنش صریح در دین تا دلیل است بعضی گفته اند که جمع بین الصلوتین محمول بر ضرر
و غیر آن از اعذار است و این قول احمد بن حنبل و قاضی حین از صحابیه است و اختیار کرده است
آنرا خطاب میجوی در زمانی از صحابیه همین است مختار تا دلیل و بظاهر حدیث و فعل ابن عباس
و تقویت ابو هریره بجهت آنکه مشقت در آن شدید تر از باران است **اقول** و یستعین صاحب
ساله نایه الاعذار همین تا دلیل اختیار نموده تعمیم عذر بنوعی فرموده که کمتر کسی آن خالی باشد چنانچه
می گوید و لکن ان یقول بخیر الجمع بای عذر کسان من الاعذار الشریعه و قد سلک فی الوسط
الحفاظ الزاهد احمد بن حنبل فاجازه بالاعذار المبیحه لکن الجماعه بعد از این گفته بنیذره الحلی
ترک الجماعه الخوف علی خیره فی الشیء و علی عدم انبات نبره او وضعه او اکل نخو جراد او قوت نخو
معضوب او اشتغال غده و تحصیل نمک فالحاج الیه کله ادا خلیه تحت عمومیت فیکون کله ادا
الجمع و کله مانی معناه کمرانه ارض لیسعی بالمطر و خشی شقیها و تقضیها بها و حصاد بخیر کویح
ترک الجماعه و جذا و غلبه علی الزیاده و غیر یک من کل مبیح فطر و مبیح ترک جماعه کتبه
المريض الناس به و الاستغفار جمیع المیت و جمله الاستغفار بالمساقه و المناصیه و مری
الجماعه بانی انتهی بر چند باین گونه تعمیم جمع بین الصلوتین اکثر افراد مکلفین در اوقات عذر را که
خفیفه که کمتر کسی از مثال آن خالی میباشد فی الجماعه فرجه بندیه را میدهد و لیکن بر مثال خبر
و منصف لیس مخفی نیست که برین توجیه هم ایرادی که نودی بر توجیه سابق برین نموده
وارد است زیرا که تطویل خطبه از واجبات و سجات است که نیست که اشتغال بان مبیح فطر و
مبیح ترک جماعه شد پس بنا بر انداختن ابن عباس نماز را بسبب اشتغال بخطبه استدلال او
بحديث و تصدیق ابو هریره او را و انکار نمودن دلیل بر توجیه جمع بر دفع حرج و نفی تعلیل

و عذر چنانچه در روایت جابر بر کلماتی تخریج آن فرموده است صحیح است و در این تاویل برکنیم
ترجمه کلام نووی می فرماید که جمیع از ائمه فقه اندلسی اینکه جمع جائز است مگر کسی که عادت
و خنکر داند و این قول ابن سیرین شهب از صحابیه است و حکایت کرده است آنرا خطاب
از فضل شاشی که از صحابیه فقهی از ابو اسحاق مروزی از جمعی از صحابیه اختیار کرده است
این قول را ابن منذر و تائید میکند آنرا ظاهر قول ابن عباس رضی الله عنهما که اراده فرموده
آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام جمع بین الصلوتین که است او در حرج نیست و تعلیل فرموده
آنرا بمرض غیر آن **اقول** و یستعین تائید احادیث این قول را در منعم است زیرا که
احادیث مطلق شده اند تقیه بکدام اتحاد عادت و عدم آن ندارد و تقیه می بکدام
اتحاد عادت و عدم آن و اقیه خلاف اصل است بغیر قیام دلیل از کتاب آن نتوان کرد و دلیل
دینجا قایم نیست پس حق در بمقام نظم معمول احادیث و تعلیل آن بیشتر و دفع حرج مشقت نفی
تعلیل بعلت مسطر و خوف سفر و دهر است که قایلند توجیه جمع بین الصلوتین مطلقا و
بجا آوردن آنها در اوقات فضیلت بر یک چنانچه بر صاحبان الصاف محتجب است هرگاه این مقدار
ممهله باشد پس به اکمل کلام فاضل مشکک در بیفایم چند و جد فروع است **اول** آنکه کلمات
منعم است برین جمیع اما قیامند توجیه جمع بین الصلوتین بغیر عذر و معنی دلیل عدم
او بر مذمت علمای ائمه چنانچه طوسی و شیخ مفید من تبعهم توجیه جمع را مخصوص بجهت و مضر
چنانچه مذمت اکثر علمای عامه است صاحب ارگ می گوید اختلاف اصحابی و ائمه فقهین مذمت اکثر
و منهم المضری و ابن الجبیه و سایر الثمانین الی ان الاول للفضیله و الآخر للاخذ و قال
الاول للمخار و الآخر للمعذور المضر و **دویم** آنکه توجیه جمع بین الصلوتین چنانچه مذمت ائمه
است موید یکتا نیست و مطابق آنهاست از مخالف و توجیه مخالفت آن بر مریه حافظه اعلی الصلوٰه
و الصلوٰه الوسطی و ان الصلوٰه کانت علی المؤمنین کما باس و تائیدی از قلت تامل است
زیرا که مریه حافظه اعلی الصلوٰه مسونی برای ترخیص بر اقامت صلوٰه و ترک نماز و ادا

است و معذرت که اعتراض مخالفت در فنی استجاه میدهد که امام علیه السلام را محذور و باوقات مخصوصه
 نمی دانستند و در واقع چنین نیست چه امام علیه السلام باینکه بر نماز اذیت است یکی وقت اباحه و
 اجزا دیگری وقت فضیلت چنانچه در کتب تفصیل مذکور است پس فروض موقت بود نماز و
 امر بحفاظت اوقات آنها منافات با این قول ندارد کما لا یخفی علی المتأمل **الخبر سیوم**
 آنکه از روی احادیث صحیح که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحیح است و دیگر کتب معتبره اهل سنت
 پیوسته پیوسته که جناب رسالت آید علیه السلام افضل التحیات و تسلیات که بغضای آن هوا او که
 یوحی به قوال و افعال آنحضرت که مبلغ کلام الهی اندوخی ناطق است بی سبب علتی و مدبر و مطرب
 و خوفی و شرفی جمع بین معلومین فرموده پس این عمل را مخالف کلام الهی دانستن تشبیه
 علیه السلام و شقاق و جدال با آنحضرت است که در حقیقت رد و وحی است بحیرت که دل در زبان مردم
 جلوه یاری میدهد که فعلی که آنرا بحضرت علیه السلام صدور یافته باشد بخالفت الهی تشبیه
 می فرمایند با کفیه آن دل میرسد آن زبان گوید شاه من نه بوجو کلوکند
 و بالعرض والعباده باشد اگر آنحضرت علیه السلام صلوة و سلام این فعل مخالف کلام الهی صادر
 باشد امامیه که تنایم افعال و مقصداً اما آنجا که سرای سعادت و جهان می دهند در ارتکاب آن
 محذور نخواهد بود قال الله سبحانه و تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة اما مردان
 رو بسو کجی چون آریم چون رو بسو خانه خمار دارد بر چهارم آنکه جاع از علمای
 اهل سنت مانند ابن سیرین و شهریه اصحاب مالک و جمیع از اصحاب حدیث و ابن منذر این قول
 قول نه باینکه تشبیه آنکه تجویز جمع را بعد از نماز عادت مفید می سازند بلکه تشبیهی در حدیث امام احمد
 بنابر شهریه و نیز تجویز جمع است مطلقاً شیخ عبدالحی دهلوی در ترجمه مشکوٰه می گوید دارد و شده
 است احادیث صحیح در جمع بین الصلواتین و سفر و بعضی احادیث مطلق و بعضی تنقید کجا
 سیر و بعضی بحالت جد و جد و تجویز سیر از اینجا اختلاف کرده اند علماء بعضی قایل شده اند
 بجزای جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است نیز میفرماید و نیز بعضی جائز است جمیع

تخیریم و این مروی است از امام احمد و نیز نزد شیخیه است بحالت و نیز شهریه از نزد
 وی جواز است مطلقاً پس تخصیص تشبیه امامیه صحیح نخواهد داشت شیخ آنکه آنرا گفته اند که نزد
 ایشان سبب است ادای هر چهار نماز متصل هم یعنی ظهر و عصر مغرب و عشاء را ای استطاعت خروج
 امام مهدی کذب میگوید و افزونی محض است در هیچ کتابی از کتابهای شیعی از آن نیست رجوع کتب
 که در اطراف و انکاف عالم سار و دایره عدل کذب بهتان است هیچ دریافت نشد که
 این سلسله خبر متبذره از کجا تخیر نموده اند باجماع این قول مختصره غیر تعقیب نقل سبب
 نیست معلوم نمی شود که محذورم را که ادعای ریاست محدثین میکنند در ارتکاب آن کارند و
 عدالت و از بویخت عدم و توفیق برویت را وی است کدام مردی گردیده که با تکلف و کثرت
 مواقع این کتاب مرکب آن شده درضا کذب گویند که کتب بزرگ برداشته اند و خود را با تشبیه
 افشا و من سیات اعمال **قال** الفاضل ان صلب نیز حکم کنند با تمام صلوة در سفر تجابت
 نه صوم حال آنکه در شرم فرقی نیست و قد نص علی الفرق ابن ادریس ابن العلم و الطوسی
 و غیر هم حال آنکه از آنکه نیز روایات عدم فرق در کتب صحیح ایشان موجود است روی معاویه
 بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا قصر فطرت و اذا افطرت قصر
اقول و بنسبتین نه مختار میفهمند به نزد امامیه است که در صوم صلوة درین باب فرقی
 نیست و قولی که ذکر کرده است ضعیف شاذ است مناه اعتراض بر فرقه نتواند شد
 محققین علمای امامیه برین قول اعتراض نموده اند اگر گفته و الاصح الحاق صید التجارة به کما
 اختاره المصنف و جماعه لا با قبل قد کون را حجا ایضا و القول بان من نه انشاء بقصر
 صوم و یم صلوة للشیخ فی النهایة و لم یسطر و اتبعه فی المعبر و نحن نطالب بدلالة الفرق
 و نقول ان کان مبایا قصر و ان لم یمکن ان تم فیها انتمی در شرح لم ی گفته کما قصر لصلوة
 قصر لصلوة لروایة فرق بعض اصحاب بعض المواد ضعیف شاذ و یم آنکه در تقریر
 مذکور قایل این قول ضبط نموده تا تحریف کرده چند مذهب از فرق و صید تجارت است در شهر

تجارت چنانچه در کتب فقهیه یادگورست و در کلام صاحب ارک که منقول شده واضح را در سفر تجارت مطلقا در مینجی مخالفت با قواعد اسلام ندارد بلکه استنباط آن از قول مندرج شرع میتوان نمود چنانچه صریح را میرسد که بگوید طالب صید تجارت را علاوه بر صیغه اباحت انظار که غلبه آوردن عطش و اضعاف قوی متحقق است بخلاف علت موثره قصر صلوٰه که تحقق آن در حین خفاست چهارم آنکه منافات با حدیث معاویه بن وهب قتی متحقق میشود که از لفظ اذا عموم مستفاد میگشت و آن در حین منع است چه اذا افاد نمیکند مگر استعقاب بشرط مخرج فی الجمله استعقاب نزد جمیع اوقات لازم نیست چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر میگوید کلمه اذا و کلمه ان لا یفید الا کون بشرط استعقاب الجزاء فاذا کونه مستعقبا لذلك الجزاء فی جمیع الاوقات غیر لازم الی اخر ما قاله و متعلق بنامه تعبد از فاسطره و صلا مبین هم نص نموده اند که اذا لفظی است مفید اسمال چنانچه آنکه مراد از قول او حال آنکه در سفر هم نیست اگر عدم فرق در طالب صید تجارت است اول بحث است و اگر مراد انیت که در صوم و صلوٰه ماضی مطلقا در سفر هم فرق نیست غیر مسلم است چه در حین حنفیه نیز در صوم و صلوٰه فرق واقع است قصر صلوٰه در سفر نیز حنفیه غریمت است و تا ما یزنیست و فطار در رخصت است و صوم غریمت شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰه گرفته شود دی بجای زنه را اسقاط نموده و با فطار تخفیف فرموده است اینجا جزا صوم ما یزنیست و غریمت می شمار و فطار را محض رخصت می انگارند و چنانکه اینجا چهار بحث گذاردن حرارت و سخت کردن است بر خود را اینجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسلخ و روزه دی جویش آنکه همچنانکه در فطار آسانی است در روزه داشتن بموقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن دشوار می افتد مادر نماز آسانی در جانب قصر استین است فافهم انتهى قال الفاضل الناصب نیز گوید اگر کسی که سفر او کمتر از اقامت او باشد مثل مکاری و ملاح و تاجر که بتلاش پیشیا و بازار میگردد نمازهای

افاده نموده است بچند وجه محل نظر است اول آنکه ظاهر کلام و دلالت میکند بر این که
 قول جمیع علمای امامیه و چنین نیست چه نزد جمیع امامیه کثیر السفر مانند مکاری و طاح را
 قصر جایز نیست و مذاهب احمد و مالک بیک روایت نیز همین است و متفق و مغتفر گفته
 و اختلفوا فی المسافر عن ایله و ایما کالملاح و البقیه و المکاری فقال ابو حنیفه و مالک و شافعی
 یترخص قال احمد لا یرخص عن مالک نحوه ایضا شنب و در تصریح حکم دارد و قولیکه ذکر نمود
 است ضعیف و شاذ است در مدارک گفته القول بوجوب قصر صلوٰه النهار علی التبع و اتباعه
 علی روایتی مشرکه الظاهر و ویم آنکه توهم مخالفت این قول با صحیح المکاری و الملاح از جذبهها
 اسفر فلیقصر ساقط است چه بعضی علما که این حکم کرده اند در صورت عدم حد است و قصر در
 حدیث مشروط واقع شده یعنی هرگاه مکاری ملاح بکشد قصر کند قصر کند و جمع گفته اند که حد
 که دو منزل را یکی کند فلان مسافه بر تقدیر منزل تسلیم می گویم مسافه در صورتی تحقیق است
 که اذامعده عموم می بود و لیس فلیس قال الفاضل الناصب کثیر السفر را خاص می دانند
 بغير چهار سفر که سفر مسجد که باشد یا دین یا کوفه یا حایر که با و این نزد جمیع است و محایر
 و جمیع دیگر است که جمیع مشایخ ائمه همین حکم دارد حال آنکه در بعضی قرآنی اذامعده عموم می
 مطلق واقع شده و امیر المومنین نیز در جمیع سفار خود قصر فرموده و در روایت محمد بن
 با بویه که گذشت نیز دال بر اطلاق است نهی کلامه اقول و بستمین بچند وجه مرفوع
 اول آنکه این کلام صریح است در آنکه مذاهب امامیه درین مسئله است که در جمیع مسافرت
 در این چهار سفر قصر واجب نمیدانند این معنی دال است بر عدم اطلاع او بر مذاهب امامیه و برین
 مسئله جمیع امامیه بخیر و میان قصر و تمام در وقت رسیدن با مکن اربعه شرفه لازم میدانند
 و مجموع زمان این چهار سفر چنانچه در جمیع کتب فقه مذکور است نقل اقوال باعث تطویل
 است لاجرم بر عبارت جامع عباسی گفته اند و شد میفرماید پس هرگاه مسافر
 یکی از چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز کند بر او لازم نیست که نماز قصر کند

بلکه مخیر است میان قصر و تمام و اگر نماز را تمام کند ثواب بیشتر خواهد بود بالجمله
 قول بخیر اما مکن اربعه یا اختیار نمودن تمام در آن مواضع و التزام با وصف قول
 بخیر منافی آنکه یمیت دالا لازم آید نهیب آنچه مذکور است مسلم المومنین حضرت عباس
 چنانچه بعد بیاید منافی تلقین باشد انیمین خلاصه گفته است دوم آنکه مخالفت با
 کریمه اذامعده عموم می آمد که اذافاده عموم می کرد و آن در حقیقت
 منع است چنانچه امام رازی تصریح بآن نموده سیوم آنکه این استدلال تمام باشد
 لازم آید که قلیل اسفر و کثیر اسفر در جواز رخصت مساوی باشند و مسافرت معتبر باشد و در
 معنی با جماع فقها فریقین باطل است و محل است که اذامعده استعقاب شرط است مخرج را
 و این استعقاب در جمیع اوقات لازم نیست و مفاد آنکه کریمه همین قدر است معید استعقاب
 قصر است یکبار و نزد فقهای در سفر طویل و در سفر غیر اما مکن اربعه نزد سید مرتضی و غیر
 چنین است و سفر قصر در اما مکن اربعه شرفه در حال وصول بآن اما مکن در وقتی در حال
 میشد که اذافاده عموم میکرد و لیس که کلام رازی در تفسیر فرموده و الذی عنده می
 فی الباب ان یقال ان کلمه اذامعده ان لا یغید الا کون مسرعا لیلها انما کون مسرعا
 لذلک الجزاء فی جمیع اوقات نهذا غیر لازم بدلیل آنکه اذامعده ان دخلت الدار
 اذادخلت الدار فانت طالق فدخلت مرة وقع الطلاق و اذا دخلت ثانیاً لا یقع و
 یل علی ان کلمه اذامعده ان لا یغید ان العموم البتة و اذامعده ان لا یغید ان العموم البتة و اذامعده ان لا یغید ان العموم البتة
 بهذا الایة لا یغید الا ان یضرب فی الارض لیستعقب مرة واحدة و الارض و عننا الامر
 فیما اذا کان السفر طویلاً فاما السفر القصیر فاما یدل بحسب الایة لکن ان کلمه اذامعده ان لا یغید ان العموم البتة
 ثبت ان دلیل امر که کلمه سقط نهذا استدلال نهی کلام جمیع امامیه آنکه شافعی بنابر یک
 قول در جمیع سفار تمام را افضل میدانند اگر امامیه نیز در سفر اربعه شرفه و در وقت وصول
 بان اما مکن بعلت آنکه عبادت در آن اما مکن افضل است و ثواب بسیار دارد تمام را با اقامت آن

اماکن افضل مانند مسجد و رازم آید متفق و متفق گفته و خلف العالمون از رخصه
افضل من الاثم فقال مالك و الشافعي واحدا في احد قوليهما فقال الشافعي في القول
الاخر الا تمام افضل تخم اكما في قول معارض استعمل الام المؤمنين عائشة صدقة
و عمل حضرت عثمان بن عفان که در سفر که انعام نموده امام رازی در تفسیر کبر فرمود ان
عائشة قالت اعترت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من المدينة الى مكة فلما قدمت مكة
قلت يا رسول الله باني انت و امي قصرت و اتممت و صمت و فطرت فقال حسنت عائشة
و اما بها علي ذلك كان عثمان يتم و يقصر ما ظهر انكار من الصحابة عليه انتهى در صحيح مسلم
خود از نافع روایت کرده عن ابن عمر قال صلى الله عليه وآله وسلم بمنار كعتين و ابو بكر بعده و عمر
عبد الله بن عمر و عثمان صدرا من خلفه ثم ان عثمان صلى بعد اربعين كان ابن عمر اذا صلى مع الامام
صلى بركعا و اذا صلى وحده صلى كعتين نیز از عمنش روایت نموده قال ثنا ابراهيم قال
سمعت عبد الرحمن بن زييد يقول صلى بنا عثمان بنی اربع ركعات فقبل ذلك بعد النبي
مسعود فاسترجع ثم قال صليت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بمنى كعتين و صليت مع
ابي بكر الصديق بمنى كعتين و صليت مع عمر بن الخطاب بمنى كعتين فليت خطي من اربع ركعات
ركعتان متقبلتان نیز از سالم بن عبد الله از پدرش روایت کرده عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
صلوة المسافر بمنى و غيره كعتين و ابو بكر و عمر و عثمان كعتين صدرا من خلفه ثم اتهمها ابا
نیز از عروه روایت کرده عن عائشة رضي الله عنها ان نضلة اول ما فرضت كعتين فاقوت صلاة
السفر و اتممت صلوة الحضر قال الزهري فقلت لعروة ما بال عائشة تتم في سفر قال انها و
كما قال عثمان شراح و شرح ابن حبان نوشته اند يعني ان عثمان و عائشة را بالقصر جائز
و الا تمام جائز فاخارا احدا هو الا تمام انتهى الركني علماء المانية باوجود قول تخيير الزم
انعام در اماکن شرفه قابل شوند و در نذر اظهار اين احاديث بنظر خود و من رسيده ياد يده و
دسته ارسته گری تخاشته و تیری نموده بر قول مختار الام المؤمنين عثمان بن عفان زبان

صلى رسول الله

الشيخ و از کرده عمل آنها را بخالف گفت كتاب التلخيص مي نمايند ان هذا الشيء عجايب
يشيعه فانه من غريب ما وجدنا في دار كذا باهم جدل و در دوق و لكن دار قال الفال
الناصب في حكم كذا و ان ذكر كذا و غيرت امام حال آنكه هذا استعاضة فرمايد يا ايها الذين
امنوا انموا في الصلوة من يوم الجمعة فاستمعوا الى ذكر الله بدون تقيد بحضور امام انتهى
اقول و بتعيين بايد دانست كه جماع كاه علماء المانية اقيم است بر وجوب نماز جمعة و در
زمان غيب امام عليه السلام خلاف است كه وجوب عيني است يا تخيري و افضل فردين است
برخی از علماء قایل لعينيت اند و مختار صاحب دار كذا نیز همین است چنانچه مي فرمايد اجمع العلماء
كاه علي وجوب صلوة الجمعة الاصل في الكتاب يسته قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نوا
للصلوة من يوم الجمعة فاستمعوا الى ذكر الله اجمع المفسرون على ان الحمد بالذكر هنا الخطبة
صلوة الجمعة تسميتها الشئ باسم اجزاء الامم للوجوب كما تقر في الاصول و هو بهذا التكرار
باتفاق العلماء و التعليق بالانه او مني على الخالب و في الآية مع الدال على الوجوب
ضرب من التاكيد و انواع الحديث بما لا يقتضيه تفصيل المقام و اما الاخر مستفيض جليل كاه
ان يكون متواترة و بعد از ذكر حديث مويده دعوى خود ميگويده فائدة الاخبار الصحيحة
الواضحة الدالة على وجوب الجمعة على كل مسلم عدا ما استثنى يقتضي الوجوب لعيني و لا شعافية
بالتخيير منها و بين فردا و خصوصاً قوله عليه السلام من ترك الجمعة قلت جميع متواليات طبع الله
على قلبه فانه لو جاز تركها الى بدل لم يحسن هذا الاطلاق و ليس فيها دالة على اعتبار حضور
الامام او نائبه بوجه على الظاهر فان كان بهم من يحل جمع و قوله اذا جمع سبعة و لم
يخافوا منهم بعضهم و خطبهم اخر انتهى فاضل مجلسي در حديقة المتقين فرموده باز خلافت كه
در حال غيب واجب عيني است يا افضل فردين واجب تخيري است مطمئن اين فقير است
كه واجب عيني است و بعضي قایل شده اند بوجوب تخيري و شيخ بهائى قدس سره همین قول
اختيار نموده مي فرمايد اصح آنست كه مكلف مخير است بميان گذاردن نماز جمعة نماز ظهر با چون

انچه در بطان قول امامیه درین سلسله ذکر کرده مردود است زیرا که امامیه مصایب خیر نمودن جایز نمی دانند تا تقریباً تمام شود در پادیه فرموده و بحسب الرضا بالقضاء و لا يجوز الخیر عدم الرضا غایب تا فی الباب که توجیهی جاک نمودن جابیه بعضی مصایب واقع شده و این امر فقهای شیاعیه خفیه نیز حرام نیست بلکه کرده است بفعل کرده می و عقوبتی نمیشد صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعی فرموده و الذی ذیل لیه الشافعی ان النیاه و تسبیح و ضرب نخود و دخمیدنها و الصیاح کرده در فتاوی عالمگیر گفته و کیده للرجال التسلط و تحریکها للتحزیه و لا یاس بالتسوید لاسا قال الفاضل الناصب حکم کنند بفساد روزه بسبب غوطه زدن در آب حال آنکه باجماع معذرات صوم اکل و شرب جماع است و لهذا جمعی از ایشان بجهت صحت آثار خلاف آن درین سلسله گشته عدم فساد اختیار نموده اند انتهى قول درین تعین بچند وجه محل نظر است اول آنکه در میان علمای امامیه خلاف واقع است که صائم را از تماس یعنی غوطه زدن در آب مکروه است یا حرام و در صورت حرمت مفسد صوم است یا نه و فساد است که از آن معصومین علیهم السلام نهی از ارتکاب در صوم و رد و یافته بعضی از علما مانند ابن ادریس و غیره گفته اند که نهی تنهیه است و ارتکاس کرده است و حدیث عبد الله بن مسعود که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال کره للصائم ان یرس الماء و یویدین قول است و برخی میگویند که نهی تحریمی است و غوطه زدن در آب یا یرس حرام است چه حقیقت نهی تحریم است و حمل بر حقیقت اولی است حمل بر مجاز و عله حکم تحریم احتیاط در صوم است چه مرتس در اغلب اوقات از وصول اجزای آب بهوف او ممسک و عاری نمی باشد و کسی که رجوع بوجوه بدان خود در نمایند نتیجه او را مشکوف میگرد و در روایت عبد الله بن مسعود ضعیف است معارض اخبار کثیره نمی تواند شد و بر تقدیر تسلیم منافاتی با قول تحریم ندارد اگر این نتیجه تحریم نیز مستعمل میشود باز اختلاف واقع شده که با وصف تحریم مفسد صوم است یا نه جمیع میگویند که مفسد صوم نیست و از غوطه زدن در آب در صوم فعل حرامی بوقوع می آید

لیکن موجب فساد در صوم نمیکرد و موجب فساد و کفاره نمیشد و در صورت یقین با تبلاعه آنچه موجب فساد است زیرا که نهی از امری است که خارج از عبادت است و نهی از امری که خارج از عبادت باشد مفسد عبادت نیست چنانچه در اصول فقه مسند گشته درین قول مختصا شرایع دیگر علماست و معتبر میفرماید لیکن ان یكون الوجه فی التحريم الاحتیاط فی الصوم ان لا یحس فی الغالب لا ینفک ان یصل الماء الی جوف فیموت و ان لم یحس فساد و لا کفاره الا مع یقین با تبلاعه و یوجب الفطر و صاحب مدارک نیز ان قول را مستحکم فرموده و بعضی قایل اند در حال که ارتکاب در وصول اجزای آب بر جوف مستحق نشود پس در نیمه اکل و شرب باشد و موجب صوم گردد از تقریر این کلام بر مفسد صوم معلوم شد که کلام امامیه درین سلسله در کمال استقامت است و معاند مکاربست و تطبیق این اقادیل با قواعد فقه خفیه نیز میتوان نمود جمعی که قایل تحریم و عدم فسادند کلامی با آنها نیست و برخی که قایل مکاربست ارتکاس صحت قول آنها موافق مذنب خفیه احتیاجی بر بیان ندارد چه صایم را غسل مطلقا نهی و نه لغتها مکروه است و ارتکاس از او غسل است پس اگر است آن سکی نزد خفیه نجس بود و فساد و لو باحی گفته و در ابو حنیفه الاعتسال و الاستنقا لصایم لانه یغیر لانه یتضح و یطهر انتهى و تطبیق قول جماعه که حرمت و فساد قایل شده اند نیز در صوحی تمام دارند زیرا که ارتکاس قوی ترین از غسل است چه در حال ارتکاس غوطه زدن فاعل تا حینه تماس و طاقی جمیع عسل میباشد پس اگر است در آن شدید تر خواهد بود نیز غوطه زدن غالباً مستلزم اتصال اجزای آب با ششاق و اقطار و غیر ذلک جوف میشود و آنچه مصلح حال است مانند دهن و نظایر آن مفسد صوم است و در فتاوی عالمگیر گفته اما السقوط فی الالف و الا قطار فی الاذن ان کان دهن و ما شبه ذلک یفسد صوم لانه داخل فی الجوف ما یصلح البدن فکان فی معنی الاکل انتهى نزد خفیه بعضی احوان مثلاً در زمان حار و در وقت حار و وقت حار بودن آب مصلح بدن شکی نیست و معاند مکاربست و تخصیص با سوا آب چنانچه در بعضی کتب

فقه خفیه از تخصیص المخصص است پس موافق مذکور در آن وقت می باید قطار و سوط آب
نیز مفسد باشد و ارتباس غالباً مستلزم اقطار و سوط است پس باید که مفسد باشد نه بیشتر
بعضی علمای امامیه طرد آب حکم با فساد آن مطلقاً نموده اند و موافق مذکور باینکه صحیح این
قول واضح است زیرا که نزد مالکیه ایصال آب شراب نظایر آن در حلق از راه بینی و دهان
و گوش چشم و گوش از جهات مغز است و در نتیجه الوفیه شرح رساله غریه که اگر کتب مغیره مالکیه و
تصنیف شیخ ابو الحسن ثانی است در شرایط و ارکان صوم گفته الاول لاساکن عن المغطرات
کالجاء و اخر اجز المنی و المذی و القی و ایصال الماء و شراب او غیره الى الحلق من الفم
و الاذن و تعیین انتهی و ارتباس غالباً مستلزم ایصال آب است و آن مفسد است پس امری که
مستلزم چیزی باشد که آن مفسد است نیز احتیاج آن واجب موجب فساد صوم خواهد بود
و ویم آنکه آنچه مقام احتیاج بر بطالان مذکور می بین مسئله افاده فرموده است که حال آنکه
بالاجماع مفسدات صوم اکل و شرب و جماع است معنی محصنه ندارد زیرا که اگر ادا و ایت
که این سه چیز از جمله آنکه اجماع بر مفسد بودن آنها واقع شده مسلم است لیکن در تریب
استدلال نفعی نمی بخشد و اگر عرضش انحصار مفسدات جماعی درین سه چیز است و چیز دیگر
چه عملاتی کردن بری درین نظایر آن از مفسداتی است که اجماع در یقین بر مفسد بودن آنها
واقع است چنانچه در کتب فقه خفیه مذکور است و بعد منقول شود و اگر مقصود شرافت است که مفسد
منحصر در این سه چیز چنانچه سیاق کلام و بران دلالت دارد غیر مسلم است چه مفسد علم است
ازینکه موجب قضا و كفارة پرد و باشد یا موجب قضا تنها در شرم و قایه و دیاب و بواسطه
فرموده من جامع او جمع فی احد البین او اکل او شرب فخر او و اعدا او و اجماع
بطن از فطره فاکل عذرا قضی و کفر کا لم یطهر و ان فطر خطا و او یوانیکون ذاکر للصوم
فاطر من غیر قصد کما اذا مضض فخر خل الماء فی حلقه و کذا و حقن استسعط ای صب الدوا
فی الالف فوصل الى قصته الالف او اطر فی اذنه او دای جانیه او انه فوصل الى جوفه

خوفه او دماخه او ابتلع حصاة اذا استقاء ملا فم و الشجر او فطر بطنه لیلا و هو یوم او اکل
ناسیا و ظن انه فطره فاکل عذرا او جمعت نائمه و لم یوف فی رمضان کلا صوما و الا فطر
اذا صح غیره و للصوم فاکل قضی فقط شافعی نیز تقطیر در بطن اذن و حلیل و سحاط
را مفسد میدانند در رحمة للمامة گفته و التقطیر فی بطن الاذن و الا حلیل فطر عند الشافعی
و کذا الاسعالم از تقریر این کلام بوضوح پیوست که مخدوم را با وجود طول درین کتب
و کثرت ماریست فن تفسیر و بیان آن در مجالس و عطف و تذکیر و قطع نظر از کشف کرمان
مفهوم صوم محصل نیست و این معنی چه قدر تها و آن است با مفسدات و چه قدر در افادان
است از مقصد شارع و احکام او با اینهمه خود را در و کثرت محبت بدین اربعه می شمارند از
نیز الشی عجب **قال** الفاضل الناصب طرفه آنکه بوطی غلام در دبر روزه فاسد نمی شود
بنابر مذکور اکثر ایشان حال آنکه از ائمه خلاف آن مرده است و تمام است اجماع دارند
بر آنکه آنچه موجب نزال باشد مفسد صوم است خواه طی قبل خواه دبر انتهی **اقول** و بتقریر
آنچه درین مقام افاده نموده است بچند وجوه مختل است اول آنکه در تقریر مسئله در بعضی
نموده قول شاذ را با کثر علما نسبت داده در جامع عباسی می فرماید سیئه آنچه روزه را
باطل می سازد داخل کردن خشف است عذر قبل یا دبر زنده یا مرده پس روزه فاعل
و مفعول باطل میشود شیخ ابو جعفر طوسی در مبسوطی گوید ان طوی العظام و الدایه
للصوم و یجب العضاء و الکفارة و در خلاف نیز حکم بوجوب قضا و كفارة باطل است و ذکر در دبر
مرور زن فرموده ادعای اجماع علمای امامیه بران نموده است و در مدارک الاحکام میگوید
اما الوطی فی الدبر فان کان مع الانزال فلا خلاف بین العلماء کاذبی انه مفسد للصوم
و لکان به دن الانزال فالمرء من الذی صاحب انه ذک لک لاطلاق و منی است
المختار حکم کان مفسد للصوم بالاجماع المركب و شبهه قایل باین قول آنست که موجب جنابت
که مفسد صوم است در حال یقظه انزال است یا التقای ختین است و در طوی دبر و ختین

عدم انزال این برد و اگر تحقق نمیشود چه خائین عبارت از ذکر و قبل است و طلاق
 ختان در لغت عوب بر دیر نیامده صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعی
 فرموده الختان و هو من الرجل موضع القطع المتعمد عن الخشقة و ختان المرأة فی علاقتها
 داخل الشفرین فان مخرج بولها من ثقبه فی علی الفرج کاحلیل الرجل علیها جلیده کفر
 لیک یقطع تلك الجلیدة فاذا اوج الرجل خشقة فی فرجها فی سلك فی سفلی الفرج
 حادی ختان الرجل و ختان المرأة لانهما لصا و المقصود بالتقاء الخائین تغیب الخشقة
 فی الفرج و یمکن انک در مقام استدلال بر بطلان مذایمیه نمیشاید فرموده است هر چه
 موجب انزال باشد مفسد صوم است بالا جماع اگر امر او مفسد بودن اوست یا تحقق انزال
 مسلم است لیکن نفی مجتهد نمی رساند زیرا که کلام مقصودست و صورت عدم انزال
 چه در صورت انزال اطلاق در دیر بالا جماع بطل صوم است هیچیک از علما بخلاف
 قائل نشده چنانچه از کلام صاحب مدارک بوضوح پیوسته و اگر امر او مفسد بودن اوست
 مطلقا اعم از تحقق انزال و عدم آن وقوع اجماع در حین منع است زیرا که جماع بهیمة
 و میتة بلا شبهه موجب انزال است مع ذلک جماع بهیمة و میتة بدون انزال نیز در خفیه مفسد
 صوم نیست با آنکه در جماع میتة التقای خائین که یکی از سباب جنابت و موجبات قیام
 صوم است نیز لا محاله تحقق است بخلاف ایقاب در دیر بدون انزال که در آن هر دو تحقق
 و شرح و قایه فرموده و لو وطئ میتة او بهیمة و فی غیر فرج و هو التفحید او قبل او لمس
 انزل قضی و الا فلا در فادی قاضی خان گفته اذ اجماع بهیمة او میتة او راجع فیما
 دون الفرج و لم یزال لا یغید صومه وان انزل فی ماله الوجه کان علیه القضاء و دون
 الکفارة بلذا فی فتاوی قاضی خان و نیز شافعی جماع نائم و مجنون مفسد صوم نائم
 و مجنون نیست با آنکه التقای خائین بوقوع آمده و اطلاق این حکم مقتضی آنست که با وجود
 انزال نیز مفسد صوم نباشد در دیر فرموده و اذا جویعت النائم و المجنون و هی صائمة علیها

علیها القضاء و دون الکفارة و قال زفر و الشافعی جازا قضاء علیها اعتبارا بالانیة
 و نیز بعضی شافعیه مانند نووی جماع باکره مفسد صوم ادعی شود و کتاب جنتی لایسته
 می گوید و لو اکره الصائم حتی اکل او اکرهت المرأة حتی املت من الوطئ فعل یبطل
 قال ابو حنیفة و مالک یبطل و لشافعی قولان اصحهما عند الشافعی البطلان و صحهما عند
 النودی عدم البطلان و قال احمد یبطل بالا جماع و لا یفطر فی الاکل و الاطلاق این
 قول مقتضی آنست که در صورت تحقق انزال هم صوم نائم و مجنون مذکر هر چه فاسد نشود با آنکه
 درین صورتها التقای خائین بوقوع آمده و در بعضی صورتها انزال نیز تحقق می شود
 با آنکه در میان علمای اهل سنت نیز اختلاف است که آیا وطئ در دیر بطریق بوطی در قبل است
 در حکم اوست در فتح الباری در کتاب الصوم میفرماید و خالفوا فیضا بطلان لم یجئ الوطئ فی
 الدیر بالوطئ فی القبل پس مراد این مسئله در حنا بطلان است که محض باشد قال
 الفاضل الناصب نیز نزد بعضی از ایشان در روزه خوردن پوست حیوان جایز است
 در روزه را میچ غلط نیست و بعضی از ایشان گویند که خوردن برگ درخت آن مثل برگ
 تمبول و غیره در روز قتل نمیکند انتهی اقول و بهیستین کاشن درین محل بحدیث
 محل تامل است اول آنکه حکم باطل نشدن روزه بتناول غیر معاد مذموب ضعیف
 شاذ است و کما عمل است مناط اعتراض نمی تواند شد در مورد تشقیق و تعریف صوم فرمود
 و هو الکف عن الاکل و الشرب مطلقا در شرایع گفته بحسب الامساک عن کل ما کول معناه
 کان کالجوز و الفواکه و غیر معاد کالحصی و البرد و عن کل شرب لو لم یکن معناه و الکماه
 الانوار و عصارة الاتجار یعنی چیست مساک نمودن از هر ماکول خواه معناه باشد مانند
 نان و میوه و یا غیر معناه باشد مانند سنگ نیره و ژال و از شرب و اگر چه معناه نباشد
 مانند آبهای شگوفیابی و عصارة درختان در مدار گفته و اما غیر المعاد فالمراد من سبب
 الاصحاب تحریمه یعنی لان تحریم الاکل و الشرب بتناول المعاد و غیره لان الصوم ماکول

عما یصل الی الجوف و تناول هذه الاشياء فی الامساک شبهة بلین بعد ما ابتلع
 غیر محتاد است که شارع علیه السلام در روزه اذ اکل و شرب بنی فرموده و آنچه شارع امر
 بان کند یا نهی از ان نماید منصرف میشود بر معنا و متعارف و متعارف از اکل و
 شرب اکل و شرب معناه است و فرو بردن سنگریزه و مثال آن متعارف نیست پس داخل
 در ماکول و شرب و بنی نباشد و اگر کتاب بلم آن معصوم نبود بالجمله شبیه و مفتی
 نزد امامیه بن سئل بطلان صوم است باکل و شرب غیر معنا و لزوم قضا و کفاره به تناول
 آن و آنچه از سید مرتضی نقل میکنند که در بعضی کتب فرموده ان ابتلاع غیر المعاد کما
 و نحو ما لا یفسد الصوم و متروک العمل است و کانه شریعه سخت قبل العمل به و بهر حال
 مراد این قائل بعد مفساد صوم به تناول غیر معنا این نیست که چیزی غیر معنا در الجوف
 جمع بخورد بلکه مرادش است که اگر کسی قدری از چیزی غیر معنا در فرو برد و خلل و فساد
 در صوم نمی شود چنانچه فقط ابتلاع بران دلالت دارد کما لا یخفی علی المتأمل الخیر و ویم
 آنکه آنچه گفته است که بعضی از ایشان میگویند که خوردن برگ درختان مثل برگ بنول و غیر
 در روزه خلل نمیکند خطبی است ناشی از عدم فهم مدعی قایل چنانچه مراد قایل از برگ
 درخت برگ درختی است که اکل آن معنا نباشد مانند برگ انجیر و بید انجیر و خیار و برگ خیار
 شنبه و خیاره مانند پودینه و برگ بنول که داخل کولات معناه است پس این تفریع مطابق
 اصل و مثال موافق مثل نباشد صوم آنکه خوردن بعضی از اینها ابتلاع آن نزد بعضی
 حنفیه نیز مفسد صوم نیست مانند ابتلاع و باز فرو بردن قی که کمتر از پری و بن باشد
 در شرح و قایه فرموده و فی إعادة القلیل لا یفسد عند محمد و مانند بران و بن که بنا بر قول
 بعضی مفسد نیست در شرح و قایه گفته و المطر و الثلج یفدان علی الأصح چه تقدید باصحه
 دین که بعضی قائل بعد مفساد بعضی از علما معتبر از مضمرات این عبارت نقل فرموده فی
 الرأ و من ابتلع حصاة او لؤة او حیدة الاقارة علیه و لا تقض انتهی چه را هم آنکه نزد

نزد ابو طلحه نیز خوردن تکرک مسطل صوم نیست این جزم در کتاب محلی میگوید و دنیا با صحر
 طریق عن شعبه عن عمران القطان کلاهما عن قتادة عن انس ان اباطلح کان یأکل البرد
 و هو صایم قال عمران و فی حدیثه و یقول فی حدیثه لیس طعاما ولا شرابا و قد سمع به
 عن قتادة و سمعه قتادة من انس انتهی پس ایراد این سئل درین باب که معقود بر
 خصایص امامیه است سئل که محض باشد **قال** الفاضل الناصب و بعضی گویند که
 خوردن آنچه معناه نیست خوردن آن روزه را ضرر نکند و با اینهمه اگر در آب غوطه زند
 بی آنکه چیزی از آب در بیاید اگر کلو بر قضا و کفاره هر دو واجب گردند سبحان الله چه
 افراط و تفريط است و چه دور افتادن است از مقاصد شرع و علل احکام انتهی **اقول**
 و بهستقین این کلام با وجود مثال آن بر خط و تکرار مردود است چه سبق ذکر یافت
 که مراد بعضی علما که قایل اند تجویز اکل غیر معنا در صوم این نیست که غیر معنا را بجوف آن
 بخورد بلکه مدعا این است که اگر ایا نشنخه غیر معنا در صوم فرو برد و خلل در صوم او واقع
 نمیشود و از کلام شرح و قایه و غیره که سابقا مذکور شد بوضوح میسر است که خوردن و آشامیدن
 برف و باران و نظایر آن باعث خلل و فساد روزه نمی گردد و نیز واضح گردیده که نزد سید
 الفقهاء ابو حنیفه غسل صوم مطلقا مکروه است و ارتماس قوی ترین افراد غسل است
 و غالباً مسلمند و وصول آب در جوف بطریق تشویق و قطو و سقوط میشود و قایل شدن
 باشدیت که است و تخم آن باین جهات در کمال تسان و استقامت است و تشنج ناپس
 از کمال بلاست و بلاوت که با وجود ظهور مرام از استنباط علل احکام دریافته با آنکه خود
 بسبب رسیدن بکینه مقاصد شرع و علل احکام صحیح تشنج بود و محققین که ابو ابابا فی فصل
 دانش اند تشنجات بار و عتر ضات غیر واردی نماید و لا غر و فالناس اعدا لما جیلوا
 نو که از فهم مضامین بدیهی عری فهم احکام و علل آنکه میمندی نیز از کلام شارع
 و قایه و غیر آن بوضوح میسر است که خوردن برف و باران و نظایر آن روزه را ضرر نکند

باینکه اتصال جزوی از اجزای آب بعنوان نشوق و قطره وسطی مکروه است بجان الله چه
و تقریظ است وجه در افتادن است از مقاصد شرع و عمل احکام را بگاه خوردن شام
آب باران و برف جائز باشد و نشوق چه مجال گزین است ان پاشی عجایب عظیمه
را حقیقت صوم شریطه و ارکان آن موافق مذکورش محصل نیست با وصف آن در عینی
سنجی و نکته یابیده نموده تحقیق با فراط و تقریظ و در بودن از مقاصد شرع و عمل احکام
می نماید با آنکه نظایران و در رب اربعه بسیار است ذکر آن در اینجا موجب تطویل است در
خاتم این باب نشاء الله تعالی مذکور میشود قول تواتری فقیه دشمنند همه ضیوع و بطل
و باطل لفظ عاری از معنی و معنی از موافق صدق و حق عاقل **قال الفاضل**
ان صیغه یگوید که روزه عاشورا از صبح تا عصر صحیح است حال آنکه در پیش شبعتی روز
متعجری نیست که بعضی روز روزه باشد و بعضی بی روزه درین سبیل میباشند
که نزد ایشان خوردن بعضی شبها در روزه برت جائز است و تمام روز را در روزه گرفتن
نیست نه **اقول** و به استدلال و ات بمقام که خطی است ناشی از جعل استجایل او
مذایبیه بلکه از ذایب اسلام بخند و جبر و دست **اول** آنکه در میان علمای
اماره خلاف و قهر است که صوم در مجرم مستحب است یا نه بعضی قایل است بجا بیده اند بعضی
حدیث که متضمن استجاب صوم در و بافته بر ظاهرش حل کرده صوم عری را در گرفته اند
بعضی صاک مقرون بنیت و نزد این بعضی استیجاب یوم بصوم لازم است و بعضی دیگر میگویند
که صوم مجرم مستحب است و آیات با ضعیف آنها احتمال دارد که مراد از عاشورا و اما نه
محمد باشد شیخ جلال الدین سیوطی در جامع سفیر ابن عباس است کرده و امر بصحت آن
فرموده عاشورا یوم التاسع من اوی و فی فی القدر یسر جمیع صغیر فرموده و قیل یوم یوم
الحمایه می شود و اما قائل احتمال بطل الاستدلال و از روز معنی لغوی نیز محتمل است این
بعضی میگویند که مراد از صوم در روایات معنی لغوی است مسکن و روزه عاشورا تا عصر نزد

این بعضی صوم حقیقی نیست بلکه مذهب ایشان درین است که چون جگر گوشت حضرت رسول
خدا خامس آل عباس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و سلام مثل این روز در
دشت کربلا در دست شامیان بر دغا تا عصر گرسنه نشسته بی یار و یار و یار و یار و یار
و محبان با انواع رنج و محن مبتلا بودند و محب صادق الوالا لازم است که خود را مشغول غم
و اندوه داشته با قفاد اتباع آن سلاله عزت طایره تا عصر گرسنگی و تشنگی را بر سر خود
ابو جعفر طوسی در کتاب مصباح از عبد الله بن سنان روایت کرده قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلام فی یوم عاشورا فالتفت کاسف اللون طار الخزن و موعیته من عینی کاللولو
قلت یا بن رسول الله کم کمال الکی الله عینک فقال یی اوفی فخره انت اما علمت ان الحسین
بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم فقلت یا سید فها تو لک فی صومه فقال علیه السلام صوم من غیر
تمیست و فطره من غیر تمیست لا تجعله یوم صومه کمالا و لیکن فطارک بعد عصر ساعه علی شربه من فطره
فی ذلک الوقت من ذلک الیوم تجلت البیضاء عن آل رسول الله صلی الله علیه و آله و انكشف الحزن
عنهم ازینجا است که بعضی کتب فقه تعبیر از ان با ساک فاقع شده و بعضی کتب لفظ صوم
و قهر یافته مراد از ان معنی لغوی است و قهریه بر اردانیعین است که صوم حقیقی است
بر نیت است و درین جا مقاربت نیست شرط نیت و عدم تجویز تجزیه تبعض و صوم
حقیقی است ازینجا که این عمل موجب کرم است اهل بیت نبوی علیه السلام باعث تذکرات
نیزید و یزیدان بود و محمد و کم رئیس مستبحان اماران گروه شهادت شهادت بر طبع خورده
تغیر قلوب عوام کالانعام از راه تعصب و عداوت این عمل را شایع نموده و قهر نموده نیز گرا
بمعرض بیان آمده که مدعیان ازین اکل و شرب غیر معذوران نیست که غیر معذوران
لعنوان سب و جوع بخورند بلکه غرض اینها نیت است که اگر احیاناً کسی فربرد ازین فعل غلی و صوم
او واقع نمیشود پس نیت یا منور اسلام لازم نیاید چه ایشان غیر معذوران برای سب و جوع
و عطش تجویز نموده و تجزیه صوم حقیقی را ازین دیدارند و و هم آنکه از تقریر کلام مایه و صوم

بوست که آنها که تجویز افطار روز عاشورا در وقت عصر میکنند مساک روز عاشورا را صوم
 حقیقی نمیدانند طلاق صوم بر آن بمعنی لغوی که مساک غیر مقرون به نیت است می کنند
 و تجویز صوم با همه این شرایع و ادیان جایز است و در شریعت مقدسه محمد علی صاها
 و آله الف الف تحیه سلام نیز واقع است خفیه نیز بآن قایلند و شواهد آن بسیار است از آنجمله
 یوم الشک موافق مذخیره حوام را لازم است که از صبح از فطران مساک نمایند و بعد از زوال
 افطار بکنند و شرح و قایم فرموده و نقل فی ای فی صوم الشک احب اجماعا ان و افاق صوم
 بعد از صوم الا صوم الخاص کالقاضی المفتی و لفظ غیر هم بعد الزوال انتهى در کافی که اگر کتب
 معتبره فقه خفیه است گفته و المختار ان لصوم المفتی بنفسه ناد بالتطوع و یقی ایام بالتعم
 الی وقت الزوال ثم بالافطار انتهى نیز در شرح و قایم است و مسک بقیه یوم صبی بلغ و
 کافر اسلام و خالص طهرت و مسافر قدم انتهى سیوم آنکه اگر مراد عدم شریعت تجویز
 در صوم مقروض است مسلم است لیکن تقریب نام نمی شود زیرا که کلام در صوم عاشورا است
 از افراد صوم نقل است نه از صوم واجب و اگر عام است از صوم فرض و نقل عدم
 شریعت غیر مسلم است اما شافعی تجویز تعیض در صوم نقل جائز میدانند و میگویند که عباد
 نقل میسایله و مسامح است و لاجرم بعضی امور که در الفیض مخطوست در و نقل تجویز آن در شرع
 مقدس واقع شده است مثلاً نماز نقل نشسته و سواره با وجود قدرت مصلی بر قیام و نزول جایز
 است پس صائم متفعل بمقدار آنچه ادای نماید مشاب میشود صاحب کافی که اگر کتب معتبره
 فقه خفیه است میفرماید قال الشافعی لیشترط البیت فی لصوم الفرض بقوله علیه السلام
 صیام لمن لم یوم الصیام من اللیل و ان اجزاء مفقودة الی النیة لانه قربة کثیرة فاذا
 خلا عن البیة بطل ذلك الجز فبطل الباقي ضرورة لانه تجزی و الجزیة الموشرة المعقودة لای
 فیما مضی اذ خلاص العبد فیما قد عمل لا یصوم و انما سؤلنا لم تعلم بعد و وجب حجیم الله
 احتیاطا فی العباد و لا یلزم النقل لانه تجزی عند فکرمین معتدرا فان ان یجوز عایما

صائما من حیث نومی اذ هو تبرع فی ادائه فبقدر ما ادى ثواب علیه علی ان یسناه علی المسک
 و المساک لا ترى ان صلوة النقل یصح قاعدا و اکبا مع قدرته علی القیام و الزوال ما یسناه
 فالصوم فرض علیه من الصبح الی الغروب بالنص هو الا مساک المقرون بالنیة و قد عدت
 النیة فی اول الیوم مکان صائما بعض النهار فلا یجوز و اطلاق این کلام صریح است
 که مذکب شافعی تجویز تجزی و تعیض صوم نقل است مطلقا خواه اول روز صوم باشد
 و آخرش مفطر خواه بالعکس که اول روز مفطر و آخرش صایم باشد و صوم عاشورا را افزا
 صوم نقل است پس تعیض و تجزی آن نزد شافعیه جایز باشد پس تشنیع درین باب بزر
 غیر موجود باشد بلکه مستحی تشنیع شافعیه باشد زیرا که صوم عاشورا نیز در قایلین تجزی
 صوم شرعی نیست بلکه مساک است غیر مقرون به نیت و در مساک غیر مقرون به نیت هیچیک
 از علمای اسلام استیجاب می شرط نکرده است و تجزی صوم شرعی اما میبایز نمی بیند بخلاف
 شافعیه که تجزی صوم شرعی را جائز میدانند پس ثابت برت بنود موافق قول شافعیه لازم
 نه بر طبق قول امامیه که لا یجوز علی الناظر المتأمل حیا هم آله بعض از مالک نیز تجزی صوم
 عاشورا را جائز میدانند و منج الوفیة شرح سار غریبه سیو دیال فی النیة فلا یصح الصوم بها
 فرضا و نقلا و صححتها ان یتقون بیتیة متبیتة فلا یصح بها القول علیه صلوة و اسلام لا صیام
 لمن سبب الصیام من اللیل و صیام کرده فی سباق لنفی فیه الفرض و نقل و لو عاشورا
 و قبل یصح صوم لمن سبب النیة ابن یونس خص بانه کیسی فیه الکعبه فی کل عام و بان من ثم
 یجبت صومهم لصومهم و بان من اکل فیه صوم باقیه و ما و رانه علیه الصلوة و السلام
 کان یقول لا یله بنهاره بل عند حکم ناکل فان قالوا لا قال انی صایم فیدل علی عدم اشتراط
 البیة و حیب بان المراد بالصوم ههنا اللغوی و ان کان مجازا جمعا من الیلیلین
 و الجمع ما لکن حق استی بالجملة تشنیع به تجویز اکل و شرب غیر معناه و جائز که در نیت شده
 نهایت سقوط است زیرا که مراد مجوزین نیست که اگر عایما یا چیز غیر ماکول در حلق فرود و

خله در صوم نمیکند آنکه غیر ماکول بطریق سد جوع خوردن جائز است بآنکه خفیه نیز
 بلع برف و باران جائز میداند و تشنجه به تجویر مساک روز عاشورا تا عصر نیز با قضا
 زیرا که تا لین با سجا یا مساک عاشورا تا عصر مساک را صوم حقیقه نمیدانند بلکه اطلاق صوم
 بران بمعنی لغوی است که آن مساک غیر مقرون به نیت باشد و در مساک با نیت بهیچیک علیا
 اسلام استیجاب مگر شرط نکرده خفیه مساک یوم لشک تا زوال آفتاب سجا میداند و مساک بغیر
 یوم بر صبی برگاه که بالغ شود و بر کافر برگاه اسلام بیارد و بر مسافر چون از سفر برگردد
 و بر حالیض برگاه پاک شود لازم میداند بلکه شافعی تجویز صوم حقیقه متغیر نیز تجویزی
 نمایند و بعضی مالکیه تبییض و تجویز صوم یوم عاشورا نیز تجویز میکنند بآنکه همه این امور بر عظم
 فاضل صاحب شایسته برت نمود است پس این اعتراض در حقیقت بر اکثر اهل اسلام مانند خفیه و شافعی
 و مالکیه باشد و در واقع آنچه افاده نموده است تهویلی بیش نیست بلکه از طریق ادعاست که
 قول تو چون صد آند قست طارش لغزو باطنش به مغز لغز گویند و در روز گرفتن خبر و سحر
 حرف می نغمی نگرده لغز **قال** الفاضل انما صبت نیز گویند که روزه گرفتن خبر و سحر
 سنت موده است حال آنکه هیچ یک از پیغمبر و ائمه درین روز با خصوص روز نکرده اند و نه
 ثواب آن بیان نموده **اقول** و بهستین آنچه در مقام افاده نموده بچند وجه مردود است
اول آنکه بطریق نقل از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دملوی و دیگر کتب معتبره سبق ذکر یافت
 گشت از روی اصطلاح بر معنی طلاق کرده میشود مگر آنکه مراد هندی کرده پیغمبر خدا و خاند
 مردم بدان صلی الله علیه و آله وسلم بگفتا و کردار از آنچه نازل شده بدان کتاب شد و عزم
 پیغمبر مستحبی درین خواه دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا جماع یا قیاس و عزم
 بمعنی آنچه شرط کرده آنحضرت بر آن بانزک آن احیاناً مراد از سنت بر مقام معنی سبط است
 اراده معنی اول نیز ممکن است چنانچه احادیثی که بعد ذکر میشود موید است نیز سنت گاهی بر
 خلق نیز اطلاق میکنند از اینجا است که نماز تراویح راست میگویند بآنکه سنت جابر فاروق

است در کافی میگوید قال بعضهم سنت عمر شادی در فیض القدر از کتاب مذکور است کرده
 است سنن من بنی مرسل سنت من امام عادل و استحباب صوم این یوم با حدیث است
 اهل بیت علیهم السلام نزد فرزند اماره مقتضیان اما آن پیشوایان دین همین ثابت است
 و معاند مکاتب است و **وهم** آنکه آنچه گفته بهیچیک پیغمبر و ائمه درین روز با خصوص روز نکرده اند
 از قبیل شهادت بر نفی است بدون دلیل معتبر از اخبار و اما که متضمن نگرش روزه
 جاب رسالت تاب و ائمه بدی علیهم الصلوٰۃ و السلام درین روز باشد سمع نیست
 بآنکه از روی احادیث امامیه خلاف آن مستطبی شود **سیوم** آنکه آنچه گفته بهیچیک
 از پیغمبر و ائمه ثواب روزه غدیر را بیان نفرموده اند غیر مسلم است نیز فقیه ابو الحسن علی
 بن مغازی و وسطی در کتاب مناقب نیز نکرده اخبرنا ابو بکر احمد بن محمد بن جواد ان قال
 اخبرنا ابو الحسین احمد بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن بصیر الجندی حدیثی
 علی بن سعید بن فضال عن ابي الحسن بن علی بن محمد بن سنان عن حمزة بن سنان عن حمزة بن سنان عن حمزة بن سنان
 الوراق عن شهر بن حوشب عن ابي هريره قال قال من صام ثمانية عشرة يوم في الحج كتب له
 صيام ستين شهرا و يوم غدیر خم لما اخذ النبي صلى الله عليه و آله وسلم بيد علي بن ابي طالب
 عليه السلام فقال است اولی بالکومنین بالقسمة قالوا بلی یا رسول الله قال من كنت
 مولاة فعلی مولاة فقال عمر بن الخطاب بنح لک یا ابن ابي طالب صحبت مولا منی مولا کل
 و مؤنثه فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و سید جل عالم را بنی سید علی بعد استی
 که از اعظم اولیای کرام و از سلسله شایخ فاضل صاحب رجاست در کتاب مودت الیها
 بود خامسه است کرده و عن ابی هریره رضی الله عنه قال من صام الیوم الثامن عشر
 حج کان له کصیام ستین شهرا و هو الذی اخذ فی رسول الله صلعم بید علی بنی غدیر خم فقال
 علیه السلام من كنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخل من خذله
 این حدیث اگر چه خطی است موقوف است لیکن بنا بر تحقیق در حکم مرفوع است زیرا که ثواب اعمال

بغير وجهی و علام رسول معلوم نمی شود و کتابیه و آیات بسیار متضمن توان بود و در غرض
 و اردست از آنجمله حسن بن راشد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و است کرده که روز
 و در غرض توانش بر این شخصت ماه است الی غیر ذلک من المردیات از تقریر این کلام بوضوح
 پیوست که محمد و م برکتش مناسبت خود طلاع نیست یا آنها را مناسبت اعتبار و اعتماد نمی دانند
قال الفاضل الناصب و نیز گویند که اعتکاف مسجد سواد مسجدی که در آن نبی با و صی جمع قایم
 کرده باشد جائز نیست و این حکم صریح مخالف قرآن است و انتم عاکفون فی المساجد شتی
اقول و بشتین کلام مشکاک درین مقام بحد و وجه محل نظر است **اول** آنکه ظاهر کلام اول
 دارد و بر آنکه در مسجین جمیع علمای امامیه برین مسئله همین است حال آنکه قول ضعیف و مقدوم است
 بسیار از اکابر علمای امامیه قید در آن نموده اند و اصح آنست که اعتکاف مسجدی که نبی با و صی
 در آن جمعه قایم کرده باشد مانند مساجد اربعه مسجد که در مدینه و کوفه و بصره یا خرمین یا مدینه
 مداین یا مساجد اربعه مختص نیست بلکه در مسجد جامع اعتکاف میتوان نمود و جامع عبادی
 فرموده مطابق چهارم در اعتکاف و ان کث صابم است در مسجد جامع مدینه یا زیاده قصد
 قربت در شریع فرموده ان اللبث المتطول للعبادة شیخ شهید در ردوس گفته الاعتکاف
 لبث فی مسجد جامع ثلاثه ایام فصاعدا للعبادة در لغه فرموده و المحصره الاربعة اوقات
 ضعیف صاحب اگر بعد بیان مذکور باین انحصار میگید و وجه تعریف بعد کلام بل جز الاعتکاف
 فی کل مسجد عظم و الظاهر ان مراده بر مسجد جامع حکما تعریفه المصنف و غیره و الی هذا القول
 ابن عقیل و المصنف و غیر هم من الاصحاب و هو المقعد و و حکم آنکه محمول بر مسجد که گوید
 ظاهر و ظلال بودن که مدینه یا ثبائش و درین و انتم عاکفون فی المساجد بر جواز اعتکاف ذکر
 مسجد چیز منع است زیرا که اگر کیمه مسیق است بجهت بیان تحریم مباشرت زنان در آن
 اعتکاف و در مساجد است نیز قایلین باخصار از مساجد مسجدی که صالح اعتکاف اراده
 می نمایند و آن بر عزم آنها مساجد اربعه یا خمس است و باقی احوال مستندال باطل باشد با آنکه

آنکه اگر کیمه محمول بر ظاهر نیست چه مقتضی عموم آنست که اعتکاف در جمیع مساجد باشد
 حال آنکه با اتفاق ضعیف در غیر مسجد جامع دست نیست در حد و دلوالحی گفته و لا یصح الا فی
 المسجد الذی فی الجماعه و شرح وقایه فرموده و هو لبث صایم فی مسجد جماعه مبنیه در کافی
 گفته و شرط ان یکون فی مسجد جماعه لما رو حدیثه انه قال لا یعتکف الا فی مسجد جماعه حال آنکه
 این حکم بظاهر مخالف قرآن است و انتم عاکفون فی المساجد و کیمه مسجدی که با و صی
 تابعین است نیز قایل باخصار اعتکاف در مسجد که در مدینه است و بعضی علماء اهل سنت مسجدی
 را نیز باین مسجد هم نموده اند حال آنکه این حکم صریح مخالف قرآن است و انتم عاکفون
 المساجد الجواب و بعضی شرح بدایه در شرح قول مصنف ثم الاعتکاف لا یصح الا فی مسجد
 الجماعه می گوید ای مسجدی بودی فی بعضی صلوة بالجماعه و کان سعید بن مسیب یقول لا یعتکف
 الا فی مسجدین مسجد المدینه ثم مسجد الحرام و من العلماء من قال لا یعتکف الا فی ثلاث مساجد
 خصم الی بنین المسجد الاقصی بقوله علیه السلام لا یثبت الرجال الا الی ثلاثه مساجد مسجد
 و مسجد الحرام و مسجد الیاء و هو المسجد الاقصی الذی ذکر فی التشریل و هو مسجد ابراهیم و الیاء یعنی
 المقدس و تفسیرشیا پوری گفته تعقیب اعلی ان شرط الاعتکاف الجلوس فی المسجد لانه
 میمنه عن سائر البقاع من حیث انه بنی لاقامة الطاعات ثم اختلفوا فمن علی رضی الله
 عنه انه لا یجوز الا فی المسجد الحرام لقوله و طهر بیتي للطائفین العاکفین ای الجمیع العاکفین و غیر
 عطایه فی مسجد المدینه لقوله صلعم صلوة فی مسجد یاخیر من الف صلوة ما سواه
 من المساجد الا المسجد الحرام و عن حدیثه فیها و فی مسجد بیت المقدس لقوله علیه السلام لا یجوز
 الرجال الا الی ثلاثه مساجد المسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی بذالزهری لا یصح الا فی
 الجامع و ابو حنیفه الا فی السیله لانه ترتب یؤذن السامعی یحیی فی جمیع المساجد لاطلاق
 قوله فی المساجد الا ان الجامع اولی حتی لا یحتاج الی الخروج لصلوة یحیی فیها **قال** الفاضل
 الناصب و بوی خوش شمیدان معطر مایه بن معتف را شده محطرات آنکه در حال آنکه قلیل

الخدمه و دور سکنی و سلاست عملها و آلات التحریر و الکتاب و الابل و الدواب و ما من غیر زکوة واجب
 نمیدانند صاحب این از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و السلام و است نموده است
 لازکوة فی مال الضار و نزد مالک احمد و نزد شافعی بنابر کقول او در زیوطا و تقره زکوة
 در کتاب حتمه لائمه فی اختلاف الائمة می گوید و الحلی المصوغ من الذهب الغضه اذا کان علی یسیر
 و یعارف مالک احمد لازکوة فیہ للشافعی قولان صحیحها عدم الوجوب بر این فرموده قال
 لا یجب علی النساء و خاتم الغضه للرجال لانه تمیز فی سباحه لیساب البذل و قلیل
 کثیر ان تفرقه کرده اند بلکه نزد مالک راجح اقوال شافعی در زیو که برای اجاره دادن آماده
 نموده باشند با وجود تحقق شدن نماز در آن زکوة قط است و لو کان للرجل علیا مع اللبا
 للنساء فالراجح من ذهب شافعی انه لازکوة فیہ و هو المشهور عن مالک و در بسیاری از صحایب
 ام المومنین علیه السلام صدقه و این عمر و اسما بنت ابی بکر نیز همین است صاحب جامع اصول در شرح
 مسند شافعی میگوید علی ان من قال باستقاط زکوة الحلی لم یفرق بین کثیره و قلیله حکما
 اصل الباید يدل علی ذلک و اه شام بن عروه عن فاطمه بنت المنذر عن سمائه بنت ابی
 بکر انها کانت تحلی بناتها الذی یزکیه عن محمد بن العافیه عن شافعی اخبرنی مالک عن
 عن ابن عمر ان کان علی بناته و جواریه الذی یخرج منهن الزکوة فذا حدیث صحیح اخبر به مالک
 اسنادا و لفظا و در سواد بال زکوة فی الحلی شریح نموده مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن
 ابی عن عائشه زوج النبی علیه السلام کانت تحلی بنات جنهات می فرموده الحلی
 فلا یتخرج من حلین الزکوة مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یحلی بناته و جواریه الذی
 ثم لا یتخرج من حلین الزکوة و در سواد آورده که موافق ذریه مالک در تبر زکوة ساقط است لیکن
 در ذریه قبیل ذکر کرده که در تبر و حلی کس که بار باره اصلاح آن یا پوشیدن آن در خانه گذشت
 باشند بمنزله سلع جائز است زکوة در آن نیست و اگر تبر و زکوة نیم منتفع نباشد زکوة در آن واجب
 است و در ذریه شافعی نیز سقوط زکوة از مباح تخصیص نموده میگوید قال من کان عنده تبر و حلی

من ذریه فغضه لا یتفع للبرهان علیة فی الزکوة فی کل عام یوزن فیو خذ ربع عشرة الا ان
 نقص من وزن عشرين دینار عینا او ما یتدری من نقص من ذلک فلیس فی زکوة و یکالی
 الزکوة اذا کان انما یسکب لیس فی التبر و الحلی المکسوة الذی یرید به المصلح و لیس بها
 بمنزله السلع الذی یمکن ان یمکن عند مالک فیسکب علیها فی زکوة قال لیس فی اللؤلؤ و لافیه المسک و لافیه
 الغبر زکوة قلت قال الشافعی فی اظهار قولیه خضبه بالمیاح و اما المحطوط کالادانی و کالسوار و
 الحلیان للرجل فجب فیہ الزکوة بکل حال و غایه است که زیور و زکوة از افراد و فضا و ذریه مال
 غیر عامی و مال ضار از افراد و مال مذکور از ذریه فضا و مال از نصوصی که در فرضیت زکوة
 وارد شده مطلق ذریه فضا و مطلق مال باشد غیر مقید بقیدی و غیر مخصوص بتخصیصی لازم
 که سقوط زکوة از مال غیر از مال ضار و سقط آن از حلی نیز مخالف کلام الهی و جل و عید
 باشد قوله تعالی خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و یزکیهم بها و قوله عز من قائل لا تحسبن
 یتحلون بأایه من العین فضلهم و یزکیهم بها و قوله عز من قائل لا تحسبن
 السموات و الارض و الله بما یعلمون خبر و قال سیدنا و الله الذی یزکیهم بها و قوله عز من قائل لا تحسبن
 یتفقون بها فی سبیل الله فبشرهم بآیات الیم یوم بحی علیها فی ما یجزم فکونی بها جبارا فبشرهم
 و ظهور هم بآیات کثرتم لا تفکرم فذوقوا ما کنتم کینون الجواب الجواب سیوم انکنا بر کاش
 سو هم آن است که جمیع علمای امامیه قایلند که تبدیل نقدین مطلقا در انای سال موجب سقوط
 زکوة میشود و چنین نیست بلکه این سبب از مسائل اختلافیه است جماعتی قایل بسقوط زکوة اند
 و شریح طوسی گفته است تبدیل مذکور در انای سال اگر بهمان جنس واقع شود دینار بدینا
 تبدیل شود یا در هم بر هم دیگر دفع و وجوب زکوة نمیکند و سید مرتضی علیه السلام در حلی بر آن
 است که تبدیل غیر از ذریه همان جنس واقع شود خواه بجنس دیگر یا به یک جنس که بر اثر زکوة واقع
 شود دفع و وجوب آن نمیکند و چون حول منقضاء زکوة آن باید داد و این با یونیز این
 قول را اختیار کرده است و در انصاف فرموده است که بدلیل کند در اینهم و انیز بواسطه فرار از زکوة

بر هر بنی که از این کس کند تا زکاتش نیاید داد یا بدل کند آنرا بخرید دیگر زکوة مذکوره
 باشد بواسطه فرار زکوة بدستیا اگر قصدش این باشد زکوة بر وجهیست و اگر قصد
 چیزی دیگر باشد زکوة از وساطت میشود و دلیل خود درین حکم اجماع است و گفته است
 فان قيل قد ذکر ابو علی بن الجندی ان الزکوة الفارسیها و ذلک نقیض لما ذکرناه فلما اجماع
 قد تقدم ابن الجندی و اخره و انما حول ابن الجندی علی روایات رویت من مبتدایا السلام تمیز
 لانه لا زکوة علیه ان فرماله و بار او لک لاخبارا بوقوعی و اظهر منها و او صح طر فانه اكله
 رحمة لله و بنا بر ذلک جمعی که قابل اند که این حیل زکوة از ذمه او ساقط میشود نیز اعتراف
 دارد و میشود زیرا که این از قبیل حیل شرعیست و اکثر ابواب فقہ در جمیع فرق اسلام سمعت جواز
 دارد و خصوص باب زکوة نیز واقع است از بجماع شیخ عبد الوهاب شحرادی در کتاب تحریر اللمعة
 گوید من قصد الفرائض الزکاة بان و یبذل من مال الشیاء او باع ثم اشتراه قبل الحول سقطت منه
 الزکاة و ان کان سیاعدا یحقیق و یشافع یعنی هر که قصد بکند گریز از زکات با یکدیگر یا مال
 خود چیزی را بفروشد و آنرا بستر خرید بکند پیش از نقص سال ساقط میشود و زکات نزد او منصف
 و شافع اگر چه عاصی گردد نیز در کتاب کورسکیوید فلو ملک نصبا ثم باع فی تمام الحول و باء و لو
 بغیر حب انقطع الحول فی غدا مالک فی غدا ملک و یشافعی و احمد و قال ابو حنیفة لا یقطع بالمبا
 فی الذم الذم انقطع فی الماشیة و مذم الذم ان باء الذم لم یقطع الا فر و انیان
 چهارم آنکه آنچه فرموده همچنین اگر و احوال آن دو به اشتراک درین مدت زایل شد و بجای او
 دیگر را بچسباند زکوة ساقط گردید خلاف تصریحات علما اما ایست و شریع فرموده و من
 وجوب الزکوة فیها کونها مضروبین و مانیر و درهم منقوشین بک المعامله او ما کان یجامل بها
 یعنی از شرط وجوب زکوة در آنها بودن آنهاست و مانیر درهم مسکوک بک المعامله که فعل
 رایج است یا آنچه سابق رایج بوده الحال در پیش از این طرف گردیده است صواب مدارک محقق
 و استفاد من کلام المصنف او کان متعامل بها لانه لا یجوز التعامل بها بالافعل بل متی تعامل

بها و قما ثبت الزکوة فیها از حجاب نیست که فاضل مشکک عبارت ارشاد الاذنان علامه علی
 را در حجاب این مقام لیل معا خود آورده است که فرموده و یجب الزکوة فی الذم الفضة
 لانه الحول علی تقدم و کونها منقوشة بسک المعامله او ما کان یجامل بها بالانکاب عبارت
 بخلاف فی عای او مناطق است نهیجه از کمال فضل و شرف بسیار بعد است که کلام
 بر خلاف مدعا و حمل نموده ماده تشیع ساخته است چهارم آنکه ادعا آنکه هر جا که کلام
 پیغمبر و ائمه فرضیت زکوة مذکور است بلفظ ذمب ففضه گفته اند بلفظ ذمب و مانیر از انکار
 ناصب ادعای بابت محرم حضور خود و کمال طلاع بر کتب احادیث اما میسند و کمال
 استعجاب است چه سبق ذکر یافت که در کتب احادیث معتبره اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیره
 و مشکوة و موطا و مسوی تالیف والد شیخ فاضل دستک حاکم و غیره منقوشه بلفظ ذمب و کمال
 سیط و غیر آنها اکثر احادیث فرضیت زکوة که از اخبار ائمه ارحم علیه و آله الصلوة و السلام و غیره
 مروی است که بلفظ ذمب و در قد عین و در دیانته و آن و لغت عرب یعنی ذم و ذم مسکوک
 چنانچه در مجمع البحار و صراح و قاموس نقل نموده شد مطلق بلفظ ذمب ففضه و در احادیث
 مرویه از ائمه اهل بیت علیهم السلام نص و تصریح بعد علوا قهر شده است چنانچه فرموده لیس علی
 البکره کوة انما هی علی الذمانیر الذم بک در برخی از روایات تخصیص بلفظ ذمب و مانیر نیز
 واقع شده و بر تقدیر تنزل و تسلیم در دو بعضی اخبار بلفظ ذمب ففضه فرض صلاحیت معاین
 بودن آن اخبار با احادیث صحاح که طرق فریقین بر رفته اند می گوئیم که ذمب ففضه در آن اخبار
 وارد است محمول بر ذمب ففضه مسکوک زیرا که در اصول فقہ معتبر شده که ذمب ففضه متعلق اخبار اجابیل
 کردن مطلق و محمل بر بقید مفصل لازم است نیز اکثر حکام شریع محمول بر تعدد معهود است
 و متعارف معهود غالباً در اکثر معاملات و بیع و شری و داد و ستد و داخل و خارج در ذمب و ذمب
 ففضه مسکوک است لاجرم ذمب ففضه را که در احادیث فرضیت زکوة واقع است حمل بر مسکوک نموده
 اند و صلات برات ذمه مؤید آن است قال الفاضل الذمب نیز گویند که زکوة در محال

تجارت و جب نمی شود تا وقتیکه بعد از تبدل و تحول نقدین نشود و نیز حکم کند بعد از آنکه
در مالیک مردی یا زن مالک آن شده و آن را سرمایه خود قرار داد یا متاعی خرید یا بیتی گفت
یا بیتی سرمایه یا بالعکس حال آنکه شارع فرموده است و از کوه است و از کوه مال بودن این چیز
شبه نیست **اقول** و بتبعین در میان علما اما اختلاف است در آنکه زکوة در مال تجارت
و حبس است یا مستحب بعضی علما قایل بودند و اکثری مانند شیخ مفید و شیخ ابو جعفر طوسی سید مرتضی
علم الهدی ابن ادریس ابو الصلاح قاضی و ابن راجح و ابن ابی عقیل و سایر متاخرین ترجیح میدادند
و مستند ایشان درین باب نیست که اصل بر آنست در هر عدمی وجوب است مادام که دلیل بر خلاف
آن قایل نشود و احکام متعلق از شارع علیه السلام نه و حاکم و وجوب حرمت فعلی و تکلیفی جناب
اوست علیه السلام و احادیث نبوی علیه السلام که اصلو له السلام متضمن انحصار و وجوب کوة در
چیز نیست در بی فضله بل و غنم و بقرة و گندم و جو و حب و غیره و کتاب احادیث بر آن دلالت
از انجمله شیخ ابن بابویه در صحیح از حسن بن محبوب بن عبد الله بن سنان روایت کرده قال ابو عبد الله
نزلت آية الزكوة خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و ترفعهم بها في شهر رمضان فامر رسول الله
صا دی فی الناس ان الله تبارک تعالی فرض علیکم الزکوة کما فرض علیکم الصلوة فرض الله
علیکم من الذهب والفضة والابل والبقر والغنم ومن الخنطة والشعیر و التمر والزیت و ایدی بذلك
شهر رمضان و عفی لهم عما سوا ذلك و کلنی در کافی بسند خود از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر
صادق علیهما السلام روایت نموده قالوا فرض الله الزکوة مع الصلوة فی الاسواق و شهر رسول الله
فی تسعة اشهر و عفی رسول الله عما سوا ذلك و غیر فلان من الاحادیث و کتب معتبره احادیث اصل
مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و مشکوة و مستدرک حاکم و مصابیح بغوی و کتب دیگر زبان ناظر اند
و آنچه از ابن عمر روایت است قال قال رسول الله فی فضل فی کل عشر اذنق رزق سائل عقیار نیست
چنانچه ترمذی گفته فی مسند و الاصح عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی هذا الباب با آنکه معارض گفته
است که بیعتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر کس غسل زکوة کند

بعضی گفته اند که غرض از احادیث زکوة انحصار نیست بلکه در آنچه در اینجا موجود یا کثیر الوقوع بود
زکوة آنرا خاص کرده و فرموده خلاف ظاهر است چه در غلات مثلا تخصیص مذکور خطه و شعیر و حبس و غیره
شده با آنکه دره نیز در اینجا کثیر الوقوع است مع ذلک این توجیه مال زکوة جاری نمی تواند
شد زیرا که تجارت در عرب مخصوصا برایش بسیار شایع بوده پس کوة در آن وجوب بود تصریح
و نص بدان واقع میشود و احادیث نبوی علیه السلام مذکور آن نیست آری علما عالمی اند
بعضی خلفای اموی و بیت نموده اند و حکام خلفای اموی و عباسی بشت حکام شرعی نمیتوانند
لیکن از آنجا که بعضی از احادیث ائمه معصومین علیه السلام امر بوجوب روایه یافته و چنین کوة
حاصل نظرش نموده و اکثر علما جمعا لروایات امثال این احادیث محل برستجاب نموده اند
شده اند در جامع عباسی فرموده همفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال تجارت است
یعنی هرگاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بجزو یا ملکی اجاره کند بقصد اینکه با جا و بدو بفایده
از دو حاصل کند پس هرگاه در مال بنصاب یا نفقه برسد و در مدت سال نقصان
زکوة دادن آن سنت است نیز اختلاف واقع است درینکه زکوة تجارت تعلق بقیمت متاع دارد
یا بعین بعضی قایل شده اند متعلق آن بعین و بعضی دیگر مانند شیخ ابو جعفر طوسی و اتباع او
میگویند که تعلق بقیمت دارد و تقویم بر اتم زمانیر نموده میشود این در صورتی است که بر
المال احد النقدین نباشد و اگر یکی از دو نقدین باشد برین تقدیر تقویم با آنچه شرابان
واقع شده و جب است و شرایع فرموده زکوة التجارة متعلق بقیمت المتاع لا بعینه و تقویم بالزمان
او الدرهم و در مسالک فرماید هذا اذا كان راس المال عودا او كان احد النقدین غیر
تقویم بر زمان بلغ به انصاف استحبت والا فلا ایست تقریر صریح این مسئله نزد علما
امامیه آنچه فاضل ناصب درین مقام فرموده در زکوة اموال تجارت و جب نمی شود تا وقتیکه
بعد از تبدل و تحول نقدین نشود و نیز قضیه ایست که هنوز روح معنی در قالب لفاظش نهاده
و از آنجا که مصداق المعنی فی لفظن اسلام است نمود آنچه ازین عبارت قصد فرموده در ضمن

ذی فہمی نرسیدہ بالجملہ اگر غرض از این کلام اہمیت کند اما میسر مال تجارت زکوہ تعلق
 بعین ندارد بلکه تعلق بقیمت دارد با آنکہ غیر متبادر از کلام اوست مادہ تخصیص تشیع بہ
 الامیہ نمیتواند شد زیرا کہ خفیہ زکوہ را مطلقا متعلق بعین نمی دانند چنانچہ در کتب فقه و غیر
 مذکور است با آنکہ امامیہ فقط در مال تجارت زکوہ متعلق بعین نمی دانند و خفیہ مطلقا زکوہ
 متعلق بعین نمی دانند چنانچہ برناظران کتب امامیہ و خفیہ و انصاف و الحج است پس اولی باب
 تشیع خفیہ باشند نہ امامیہ اگر مدعی او تشیع است بقول بعد و وجوب زکوہ و مال تجارت
 باز ہم از حلیہ سدا عارت زیر کہ بنا برین تقدیر قول او تا وقتی بعد تبدل و تحول تقدیر
 نشد و حشو محض است و قطع نظر ازین باز ہم تخصیص تشیع با امامیہ جہی ندارد زیرا کہ بعضی علما
 اہل سنت مانند داود و نیز قایل باین قولند در شرح مسند امام شافعی فرمودہ فاما زکوہ
 ما بعد من الاموال للتجارہ فالذی ذہب الیہ شافعی ان الزکوۃ ضیاع الخ و قال داود لان زکوہ
 فیہا و حکای مثل ذلک عن ابن عباس و اگر مدعی او امری دیگر است بیان آن ضرورت تا
 نظر در آن نمودہ آید **قال الفاضل** ان صاحب نیر حکم کند بعد و وجوب کوة در مالیک در مرد
 یا زن مالک ادش و آن را سرمایہ خود قرار داد یا متاعی خرید بہ نیت کسب یا بہ نیت سوا
 کردن یا بالعکس حال متاع فرمودہ است ادا زکوہ اوالکم در مال بودن این چیز با نیت
اقول و بہ استعین واقعی کہ در مال بودن این چیز با نیت نیست لیکن در فرض زکوہ چنانچہ
 مال مطلقا کفایت نمیکند شرود و دیگر در آن معتبر است چنانچہ سبق ذکر یافت چہ در وجوب کوة
 شرط است کہ مال فاضل از حاجت اصلیه باشد چنانچہ در شرح و قایہ غیر لغص بر آن فرمود
 و شک نیست کہ سرمایہ تاجر فاضل از حاجت اصلیه او نیست بلکه حاجت تاجر سرمایہ بیشتر
 حاجت لوبہ اثاث بیت و دوا و کوة و عید خدم و دوی و سلاح و آلات محترفت چنانچہ
 برہا جان انصاف محض نیست و قول آنحضرت علیہ السلام ادا زکوہ اموالکم بحول بنظر
 کہ عموم باشند نیست بلکه با اتفاق مخصوص کما عدای اموالی است کہ فاضل از حاجت اصلیه باشد پس

این قول مخالف حدیث شریف نباشد و بر تقدیر شایم ایراد مشترک آورد باید فہم جویم
 فہم جوایبنا نیز داد کہ از علما معتبر اہل سنت است قایل باین قول است تخصیص تشیع
 درین مادہ با امامیہ جہی ندارد و نیز عبد الوہاب شعراوی در کتاب حتم الامتہ می گویند
 داود و ابن ماجہ و عروص القینہ انہی **قال الفاضل** ان صاحب نیر حکم کند با سند داود
 زکوہ از مستحق چون فقر زایل گردد بعد از آن کہ مالک شدہ است و قبض و تصرف نمود
 آنکہ گرفتن مال کسی بدون رضای او بر گزیر چہ شریعت روا ندانند و اندک تحقیق
 گرفتن زکوہ شرط است نہ تمام عمر انتہی **اقول** و بہ استعین صحت این مسئلہ باین چہ
 است کہ تشیع استحقاق زکوہ دانستہ زکوہ داده بودند و در حقیقت انکس بود قابض با وجود
 علم باین کہ این وجہ زکوہ است و من مستحق زکوہ نیست زکوہ را گرفت بعد از آن چنان
 او متحقق گشت و در صورت برخی از علما اما قیام بل شدہ اند کہ مستردا و رجوع زکوہ
 ممکن از اخذ لازم است زیرا کہ اعطاء زکوہ منافعی متعلق وضع زکوہ است چہ فرض زکوہ
 بحت گشت کہ از اغنیاء گرفته بفقراء بدهند کہ احتیاج آنها شود چنانچہ شیخ و ارحامیت
 و رفیقین واقع است حصا آن موجب اطاعت است از بنجل محمد بن عامر دہیت کردہ کہ تشیع
 فرمودہ ثم اعلمہم انہ فرض علیہم صدقہ تو خد من غنیاء ثم و شر علی فقرکم و صاحب کفائی
 وافی کہ از کتب معتبرہ فقه خفیہ است نیز این حدیث را خرج نمودہ پس ادا زکوہ یعنی از قبل
 وضع شی در غیر محاش باشد و آن ظلم است و دفع ظلم ہما امکان لازم است نیز در کفائی و ابوا
 نمودہ **قال علیہ السلام** لا تحل الصدقہ یعنی نیز بطریق عامہ از مالک صدقہ بردی است قالت
 رسول اللہ صلعم ليقول ما خلط الزکوۃ مالا لا ملک و مشکوہ آورد **قال احمد** من خلط الزکوہ
 تفسیر ان الرجل یاخذ الزکوۃ و ہو سوسر و غنی بنا برین آخذ مستحق اخذ زکوہ نیست بلکه غنا
 محض است و سوسر و غنی از مالہ یا غاصب ان متعین باشد و شرایع گفته لو فقہا الیہ علی انہ
 فقیر فان غنیاً رجعت مع الملک من حکم و صورت است کہ قابض عالم باشد بصورت حال انما

حج باید که قدر از نفقه در دست او بوده باشد که معیشت خود را با آن بسیر و دیگران
که ذکر کرده است یعنی تخصیص نفقه یک ماه و زیاده از آن بیجا است علمای امامیه بآن قائل
نشدند و اندر رجوع بکتاب نفقه امامیه باید عدل این دعوی است طرفه آنکه میفرماید شیخ ابوالکلام
در شرایع و غیره اوض نمودند اندازین حواله معلوم میشود که شرایع بنظر شریفتر از سیده
حلیو نه از کتاب این گونه کذب میکرد و شرایع فرموده و بل الرجوع الی کفایه من عدا و اهل
حرفه شرطی و وجوب حج قبل نعم لروایه الی الربیع و قبل لاعمال العموم الا انه هو الا ولی و مختص
نیز مانند این فرموده و در شرح لمعه میفرماید و لا یشرط الرجوع الی کفایه من عدا و اهل
اولیضا و اوضیعه و نحوها علی الاقوی عملا بعموم النص اری قاضی ابویوسف صاحب ریس
قائل شده است که بعد از حدوث از حج فاضل از نفقه اصل و خیال فراداد از نفقه یک ماه
باید که داشته باشد و مختص و قایم میفرماید و هو فرض کل علی کل خبر مسلم بکفایت صحیح بصیر
زاد و احواله فضلا عما لا یجوز عن نفقه خیال الی حین عوده و محمد بن الیاس شرح آن میکند
نیز نفقه یوم یوم رجوع بوسیله نفقه و قایل با جعل راس المال تجارت از آن گمان
و کذا الدیقان الزیاده
عنده در آنجا
اسن الخادم و سلاح و نحو ذلک سو القضی دیونه و میسک لثقیه خیاله و میسک و نحو ذلک
الی وقت الصرافه و روی عن ابی یوسف و نفقه شهر بعد نصرافه انهی عجب است که فاضل
که شغف تمام متبایع دارد و جهل یا عدم ابر حسب ریس الفقهاء زبان شریع مخالفت شارح
فرموده و مقابل مقاله ایشان میفرماید که این قول مخالف شارح است چه شارح حج را بنظر سطر
فرض فرموده و استطاعت را برادر و احواله نفقه اصل و خیال نامیده آمد و وقت تفسیر مودب سر
تمام شدن نفقه بعد از امان معنی استطاعت نقصانی پیدا نمی کند و ظاهر است که بعد از قدم
بر بوج معاش خود قیام میکند و محط نمی ماند و بدایه کف و ذل و اختیار مردم بعنوان حاجی را

فتوح زاید است ان بنامش عجب چهارم آنکه سلمنا که بعد از رجوع و کسر و معاش خود قیام
میکند و محط نمی ماند لیکن مایل و قیامی جمله کثرت ضرورت تا بعد رسیدن بخانه کار با مضطر
نیاز بخانه و نظیر بر کف و بدایه مردم گماشتن و متوقع آنست که بعد از رجوع و کسر و معاش خود قیام
طبیع نیست و منافعی توکل است با آنکه رسیدن فتوحات شان مشایخ و عزه است مقابل آثار
دیگر بدان قیاس مع الفارق است **قال** الفاضل الناصب نیز بعضی از ایشان گویند که ستر
عورت در حج فرض نیست حال آنکه خداوند تعالی عند کل سجد روایات صحیح برخلاف آن ناصب است
و طواف اعریان تجویز کند موافق رسم جاهلیت اما اینقدر شرط کنند که باید مرد سواتین خود را
بکل یا مانند آن مطلع کند بحدی که لون و شبهه نماید گوشتک اعضا معلوم شود و این سطر یا خود
است از عمل جوگیا ن بند و گسایان بر نه و از رسم جاهلیت عرب باطلت خلفه اصلا بطه از
برگاه شخصی بر طواف خانه ابرود باید که آداب یاده تر عایت کنند آنکه بجا آید که
عورت نموده خود را رسوا خلق سازد و بوسیله که اصل جاهلیت بر سنگی را در طواف عبادت
میدانند منسک کند و مطیبه شیطان آتش شود **انتهی** **اقول** و بتعین آنچه درین مقام
افاده فرموده افترا و کذب صریح است در کتب امامیه اثری از آن نیست بلکه نزد امامیه احرار حج
زیاده از ستر عورت پوشیدن و وجاهه حرام یعنی ردای برداشتن از دست راست منکب است
و دیگری اندک ستر با من نافه و زانو فرض است و در ضمیمه و وجوب پوشیدن این دو جا
مردوزن کسی از علما خلاف کرده بلکه بعضی دعوی اجماع بر آن نموده اند در مدارک فرموده
قوله ان الشائ لبس فی الاحرام و هما و جیان هذا الحكم مقطوع به فی کلام الصحاب بل **قال** فی
انه العلم خلاف ایهی و آنچه گفته که طواف اعریان تجویز کنند بهمان و کذب محض است در بعضی
فرموده و لیستطاع فی رفع الحلت و الخبت و ستر العورة شیخ حر عاملی در بدایه فرموده
ستر طهاره الثوب و البدن من النجاسته فی الطواف الوجوب و ستر العورة در جامع عباسی در
شرایع میگوید یکسوم ستر عورت بطریق نماز و علامه بعضی کتب و وجوب ستر عورت باین حدیث

است لال فرموده بطون بالیت صلوة عجب تر از سجد است که زرد القیاس است ابو حنیفه
 ستر عورت و در طون شرفیت و طون بغیر ستر عورت صحیح است در کتاب تحت لامه فی اختلاف
 الامم من شیخ الطوطی الطهارة و ستر العورة عند النکاح و قال ابو حنیفه لیس بشتر و متفق
 و متفق که موسوم بافضل است گفته و تفقوا علی ان من ستر صحت طون بالیت فی
 الاطوفه لکنها و واجبه و ستنها الطهارة و ستر العورة الا با حنیفه قال لیس بشتر فی صحته
 در فتاوی عالمگیری فرموده و لوطان مشکف عورة قدر الا یجوز الصلوة فی غیره کذا فی
 فاضل تاحسب لوزیده پرده حیاء از م از رخ بر افکنده در پرده شیعہ و م سار مخافت
 رئیس الفقهاء گزیده آنگشت شاعیه درین مقام بلند آوده ساخته می فرماید که این سلاخ و از عمل
 جوگیان بند گشایان بر سب و از رسم جا بلیت عرب است بامت حنفی صلا ربط ندارد و برگاه
 برای طون خانه خدا برود باید که آداب زیاده تر رعایت کنند نه آنکه بجا آید بانه کشف عورت
 نموده خود را رسوا خلق سازد و بسوسه اصل جا بلیت که بر منلی را و در طون عبادت مید
 تمسک کند و مطیع شیطان واقع شود ان فی الشی عجاب فاعبر و ایام اولی الباب قال الفاضل
 الناصب فرموده است که اگر در طوم حج زنا واقع شود نزد طائفه از ائمه عشره حجه القصاصی و فساد
 لاحق نمیکرد آری نموده این کشف عورت همین موبت است اذالم تسمی فاصنع بمثل حال که خدا
 تعالی میفرماید و لا رف و لا سوق و لا جدال فی الحج و بالاتر از زنا و زنا و افقی نیست انهی کلامه
اقول و بستن کتف ایامه واقع است که جمیع دستها حرام است لم یصل حج در بایه الیه
 میفرماید و یحرم علی الحاج ان یشک فی السمع بالاذنه حتی ینظر شهوة و الاستمارة و الترویج و یحرم
 و شبهه و در ترمیمی و در علمای امامیه دیدار فرموده ان خلاف بین الاصحابه فساد الحج
 بالجلمع و وجوب التلمع من قابل علی الفور و لوطه تشنج تر و مانع تر و ستر عورت است احرام
 پس فاشد شدن حج بان اولی و عقوبت لصد و شش پشتر عاید بود و چنانچه علامه در منتهی تصریح
 بان فرموده پس تشنج ساقط باشد آنچه فرموده بالاتر از زنا و زنا و افقی نمیشاد و خیر منم است

است چه بالاتر از زنا و لوطه است که اللواط شدن الزنا نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه لوطه حرام
 فساد حج نمی شود و نیز نزد ایشان حلی با بیایم مانند گا و خر و غیر آن اگر در احرام حج واقع شود
 حج فساد و خطی و نقص لاحق نمی گردد و امام مالک نیز در تخی و تخی و بیایم در حج بارئیس الفقهاء
 شریک اند و نفسی یا پوری میفرماید و اللوطه و ایاتان البهیمه فی الافساد کالوطی فی الفرج و قال
 احمد خلافا لا یخفیة فیهما لکن ایاتان البهیمه انتهی قال آری نموده این کشف عورت همین
 عجب است که باین بر فاضل ناصب بر علمای امامیه غیر ثبوت تجویز تشنج تشنج و فی یه
 لم تسمی فاصنع بمثل قال الفاضل الناصب نیز گویند که اگر یکبار در احرام عمد انکار کرد لغت
 و جب شود و اگر بار دیگر کند کفار و جب نمی شود حال آنکه معنی جنایت در بار دیگر زیاده تر از اول
 است و نصیر فرامی نیز مطلق عامه کفار فرموده قوله تعالی من قتلکم متعمدا فجزاه الله انهی کلامه
اقول و بستن تلقان واقع است بر آنکه مکر کفار و اگر بطریق نیان واقع شود و بکر آن
 کفار و مکر میشد و اگر بطریق عمد فسخ شود خلاف است که آیا کفار و دان و جب است یا عین کیا
 و جب است و بار دیگر و بکش ساقط است محاکم اکثری مانند این در لیس ابن حنبل و شیخ ابو جعفر طوسی
 خلاف و شیخ شهید کی و دیگران است که باز کفار و دان و جب است در لغت فرموده و دیگر الکفار
 بکر لصدی و اوسه و بعضی از علما مانند ابن بابویه و ابن رباح قایل شده اند باینکه در صوت
 عمد بار اول کفار و جب است و بار دیگر کفار و بر نیست و مشاء اختلاف است که نفس قانی بیز
 بنجر واقع است یا ایما الذین امنوا و اتقوا الصید و انتم حرم و من قتلکم متعمدا فجزاه الله انهی کلامه
 من النعم حکیم و ذوالعدل منکم یا بالغ الکعبه او کفار طعام کلین و عدل ذلک عیال الی ذوق و
 بال امر و عفا الله عما سلف و من عاد فی نعم الله منه و الله عزیز و انتقام یعنی ای کسی که ایما
 آورده کفشیه شکاری و حال آنکه شما محرم بارئید بجه یا عه و هر یک بشد از شما صید از روی عمد
 پس بر و جب است جزا مانند آنچه گفته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و ان قدر از چهار یا بان
 چون شتر و گا و گو مفد حکم کنند بان جزا خدا و عدل و دیش از اهل ملت شما در حال که آن

جزا قربانی باشد رسد بکرم کعبه یعنی بکرم بوند و آنجا بجز رسد یا بروس کفاره قتل طعام دادن
 در ویشان برابر آن طعام میدهند و زده داشتن تا بخت کشنده صید و احرام گزینی و حتی خود را
 بالترک کفاره در گذشت و عفو فرموده خدا تعالی از آنچه گذشته است محرم قتل صید میکرد در جاییست
 یا آنچه قبل از تحریم بوده و هر که باز گردد بمثل این عمل پس ضمانت تمام کند از و خدا غالب است
 در حکم خود و خداوند تمام است و ظاهر این آنکه بر دالت دارد بر عدم مکرر کفاره بار دوم چه
 او سجا به جزی ابتدای صید را فیه مقرر ساخته و جزا در تمام خود را شدید ترین است
 مقرر فرموده پس مقتضا مقابله در دو وجه باشد و آنچه گفته اند آنست که قرآنی نیز مطلق عام را
 کفاره فرموده خلاف ظاهر است چنانچه بر صاحبان طبع مستقیم و ذهن توهم روشن است با آنکه
 بعضی از اصحاب تابعین علمای اهل سنت مانند ابن عباس و شریح و داود و نیز باین قول اند
 پس تخصیص تشیع با ما درین سلسله وجهی نداشته باشد شریح عبدالباقی و باب شعراوی و دکتر رحمتی
 لانه فی خلاف الاثمه میگوید اذ قتل صید انتم قتل صید آخر وجه ان بالانفاق قال
 داود و لاشی علیه بائنی که فی که از کتب معتبره نقد خفیه است میگوید لکن کان ابن عباس یقول
 لا یجب الجزاء علی العاد و هو قول داود و لکن لبقال له اذ هی فتنه الله منک لظاهر قوله تعالی من
 عاد فیتنم الله منه و در بعضی از قول ابن عباس و شریح نسبت داده و سیرامد حکما علی
 عن ابن عباس و شریح قال الفاضل ان صاحب در کسند یکی در آن فرموده بود
 خلافت حضرت امیر یا حضرت امام قبل از صلح معاویه یا همراه امام حسین یا کسی همراه امام عبید
 خواهد بود و سوای این وقت در ازمنه دیگر جهاد نزد ایشان عبادت بلکه باز نمیشد حال آنکه
 الجهاد ما ضالی یوم القیمه نص متواتر است و آیاتیکه در جهاد و عیب تاکید نموده اند فی قید وقت
 و زمان واقع شده اند و در بعضی صریح دالت بر وجود است بر آنکه جهاد در غیر این ازمنه عباد
 و مستوجب اجر عظیم است مثل سجاده و ن فی سبیل الله الح که در حق رفیقان خلیفه اول است
 سید چون الی قوم الایه که در حق لشکری خلیفه ثانی است و چون جهاد که درین ازمنه

میشود و نزد ایشان جهاد فاسد است و در جهاد فاسد تقسیم غایم بود چه و نیست پس باید
 جوارسی ماسوره ملوک کسی نشوند و تمتع با آنها درست نباشد فتوی عجیبی بر تسمیل این شکل
 بر آورده اند صاحب فقه مروره ابن بابویه این فتوی را نسبت با امام صاحب الزمان نموده که
 این جوارسی همه ملک امامند و ایمه جوارسی خود را بر شیعه تحلییل میفرمودند پس این حیات
 بجوارسی ماسوره در جهاد فاسد شیعه را درست است سبحان الله چه قربانی گران که بر آن
 در زمین از نقل این میلزد و بکمال بی باکی و بیجاسی در کتب فتنه خود که مقام تنقیح دین
 است می نویسند و چون اهل سنت در برابر آنها می گویند که حضرت امیر خلافت خفیه که در
 خلیفه اول است خالد بن ولید اسیر شده آمده لشری فرمود و محمد بن خفیه را بطعن و بوجوه
 پس اگر جهاد آن وقت تقیه آن خلیفه صحیح نمی بود حضرت امیر حاکم الشرف میکرد در جهاد
 که نزد ما رویت صحیح آمده است که حضرت امیر او را عتاق فرمود اینقدر نمی فهم که عتاق بدو
 ملک متصور نیست پس اول مالک بعد از آن عتاق نمود و عتاق نعم نوعی است از تصرف و به
 ثبت المدعی انتهی کلامه اقول و یستعین کلام بی نظامش بحد و جمل و در دست اول
 در تقریرند باینکه درین سلسله خط نموده یکی از وجوه خط اینست که از علم نموده است که نزد امامیه
 در جهاد مطلقا اذن امام شرط است نهیم و جزی منع است زیرا که جهاد بر خیزشست یکی ابتدا
 بقال کردن با کفار دوم قتال با کفار که بر فیض اسلام هجوم نمایند و بر سر دایر سلمانان آیند و
 از ایشان بر سلام تسلیم برسد و قسم دوم اذن امام شرط نیست چنانچه مطلقا واجب است بر هر
 قادر بر دفع آنها باشد زن و مرد و صحیح و مرخص و نیده و آزاد و عجمی و بصیر و برین تکلیف یکسان
 و وجهی شرط وجود امام و قسم اول و عدم شتر اذن در دویم است که دعوت باسلام طوطی امام
 دست اوست و دفع صایل بر بر مکلف و جزیست پس اول شرط وجود امام باشد بخلاف دوم
 در شرح لمعه میفرماید و هو فساد جهاد لشکر کن ابتدا و دعایهم الی الاسلام و جهاد من حال
 علی المسلمین من اللغات بحدیث کانون استیلاهم علی بلادهم و اخذ مالهم و انزاعهم و ان قتل

على الكفاية بحسب الجاهل كثر الشكرين وقلته وضعفهم وقوتهم واقامة في كل عام شهر
 الامام العادل ونايبه الخاص به بنص الجهاد ووجوه عدد المسلمين يخرج منه على بيضا اسلام
 فيجزيه لغيره ان الامام ونايبه فان عجزت عن الجهاد فاجتمع وجب على من
 يتاكد على الاقرب فالاقرب الكفاية بحسب الجاهل الجاهل بالمدعى الاول البليغ والعقل والحواس
 والاسم من المرض والعجز والعقر في الجهاد والمعنى الاول واما الثاني فيجب دفعه على القادر وسوا ذلك
 والاشقي والاسلم والاعمى المرض والعجز وغيرهم من استراجه واما من بعض افراد الجهاد
 ابتدئى بانه مخالفت بالنصوص من الجهاد واصل الى يوم القيمة ونظاير ان لازم مني ايد
 جهته لظن من كونه مستلزم انتقامي فردى من افراد الجهاد وبعضه من انتقامي خاص من
 انتقامي عام ليست دويم ان جواب قول او كه آيه جاهد وبقبيل الله الحق فيفان
 خليفة اول وسيد جون الى فوام الاله در حق شكرناي خليفة ثاني است وادواب سالفه باستيعاب
 من كورست من انظير جمع اليها كسبهم انك استعظام سلك تجليل جوارناشي از استيعابهم
 غلط كارست و اگر بعين نصاب كسب مل ودين مسئله بايد بر و منكشف ميگردد و بچگونه قباحتي
 و تشييع دران ليست چه بادشاهان عالیشان امرای فيع مكان بغلامان و ملازمان خود جوار
 و كبريان خطا ميغرايند و در عقد كاخ آيند و در عرف اين مقدمه احدی مستحق نهي ندارد
 جناب سرور كائنات عليه الصلوة و السلام شيرين خواهر لاريه قطيعة كه مقوش قطعي صاحب بطرير
 بشكش و بهر آنحضرت عليه الصلوة و السلام فرستاده بود بوسان بن ثابت به فرمود كفي بذاك
 بالجلد اما فيلندينه بانكده الام عليه السلام جوارى كه لكش بودند شييعيان خود به فرمود و باذن
 به الام از ملك ام برآمده بلك شييعيان منتقل شدند و دين قول بهر محمد و در نيست فاضل نا
 از راه غلط فهمي خط نموده و غم فرموده كه اما فيلندينه جوارى كه لكش بودند الام عليه السلام فرمود و باذن
 ابر شييعيان حلال گردانیده است اين معني كند و افزايش محض است چنانچه كتب شييعيان ناطق است
 چهارم آنكه انچه جواب عرض من است كه از طرف شيعه ذكر کرده است كه باقرى محض است و كتب

كتب مغيرة اما فيلندينه از ان ميت جواب تحقيق اين عرض انيست كه جناب امير المؤمنين عليه
 الصلوة و السلام در خواطر بن تليك تصرف نفرموده بود تا غشا و ورود عرض گردد و ملك
 سبيل نزوح آن خفيه كرميرا در عقد ازدواج خود آورده بودند چنانچه كتب مغيرة اما فيلندينه
 ابن شهر آشوب و كتاب الكفاية المؤمنين و بكار الانوار و كتب ديگر بان ناطق اند اين شهر آشوب
 مناقب ميغرايند قبيل للمباقر عليه السلام قد قال ابوك بامتهما لما استحل من سهما فاشا عليه
 الى جابر الانصار فقال جابر ايت الخفيه عدت الى تربة رسول الله صلى الله عليه و آله فترت و فترت
 ثم نادت اسلام عليك يا رسول الله و على اهل بيتك من بعده بنده منك تسبيح سبيل القادر اما
 لنا ذنب المليل الى اهل بيتك ثم قال ايها الناس سيموتونا و قد قرنا بالشهادتين فقال
 يحيى الله في ايديكم من غمونا قال الرجل منكم فما بال النسوان طرح عليهن توبا و خالوا ثوبا
 فقالت يا ايها الناس استعريانه فكسبني و لاسايله قصد قون على فقال الزبير بن العوام
 فقال لا يكونان لي جعل الامن خبرني بالكلام الذي قلته ساعه خرجت من بطن امي فجار امير
 المؤمنين صلوات الله عليه فقال يا خوله اسمي الكلام و على الخطاب كانت امك طائفة بك و قبرا
 الطلق بهتد بها الام نادات اللهم سلمني من هذا المولود سالا ما فسقت الدعوة لك النجاة فلما
 و صعدك ديت من تحتها الا الله محمد رسول الله يا ماه لم تدعين على و عما قليل ستملكن
 سيد يكون منه و لك فكن ذلك الكلام في لوح من نحاس قد فنته في الموضع الذي سقطت فيه فلما
 كانت في اللبلة تسعيت امك فيها اوصت اليك بذلك فلما كانت وقت سبيلك لم يكن لك
 بهمة الا اخذ ذلك اللوح فاخذت به و شددت به على عصبك فالتى اللوح فلما صاح بك اللوح انا
 امير المؤمنين انا ابو ذلك الغلام المين و اسمه محمد فدفع اللوح الى امير المؤمنين عليه السلام فخره
 عثمان لابي بكر و الله انزل على في اللوح حرفا واحدا و لا القصص او اجمعهم صدق الله و رسوله
 قال اما فيلندينه اعلم على ايها فقال ابو بكر خذ يا ابا الحسن يارك الله لك فيها فانقذنا على اسما
 ميت يحبس فقال خذي هذه القرعة فاكرمي متواها و خضها فلم تنزل خندا الى ان قدم اخوها

فتر و جهانش و امیر ایلموین علیهم السلام تیر و جها نکاها انهی مولانا محمد باقر مجاهد
 الیقین میفرماید در روایات شیعه واروده است که چون اسیر از اندو به بکر آوردند و مادر و
 خفیه در میان آنها بود چون پیش بر سر خیمه نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتاد صد کبک
 و فغان بلند کرد و گفت اسلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو بهی
 است تو اندازند کافران تو به و دیم خدا سوگند که گمانی نیست بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت را در
 سینه کاشتم و اقر بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را به می انگاشتم و بدی را نیکی نداشتند
 تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت و چرا ما را اسیر نموده اید ما را قرا داریم
 بوجه نیت خدا و رسول او و گفتند گناه شما نیست که زکوة ندادید گفت راست گوئید مردان ما
 ندادند گناه زمان طفل صیت پس طلحه و خاله خود هستند که او را بجه خود بگرفتند و الله
 مرا ملک نمیتواند نشاند نیست شوهر من بکر بکشد مرا خبر دهد که هنگام ولادت من چه بر من گذشت
 درین وقت حضرت امیر المومنین حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل کرد
 شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان بعد از آن اگر خواهی نگذار اگر خواهی بردار
 چون تولد شد همان وقت زبان کشید و ادای شهادت نمودی و بما در خود گفتی که چرا بیا
 من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجو آید چو
 مادر من این سخنان شنید فرمود آنها را بر باره نوشته نقش کرده در آن زمین دفن نمودند
 در وقتیکه از اسیر میکرد تمام اهتمام توان بود که نوشته خود را ضبط نمائی تا آنکه او را برنده
 بر بازوی خود بسته بعد از آن بمبا لغ عثمان و دیگران لوح را کشوند همان عبارت که فرموده
 منقوش دیدند پس حضرت اورا بجا همانست جمیع سنه تا برادرش آمد و او را با آن حضرت نزد
 نمود درین رویت تصریح بکجا این اعتراض واقع شده و در کتاب عمدة الطالبین مناقب امیرالمومنین
 نیز بر اسلام خولید و نکاح فرمودن حضرت امیر المومنین با وی تصریح واقع شده و بنا بر روایت
 او اعتراض از اصل ساقط است پس از فلیتر جمع اید و مراتب سوال و جوابی که فاضل صاحب

مقام ذکر نموده ساخته و پرداخته طبع است در کتاب امیر المومنین انان نیست تا توجیه بکجا بان
 نموده **قال** الفاضل الناصب و نکاح و بیع را بغیر زبان عربی تجویز نکند حال آنکه در معاملات
 دنیوی هرگز اعتبار لغات در هیچ شریعت نیامده و نه حضرت امیر در زبان خود مردم خراسان و
 فارس را تکلیف داده اند بآنکه معاملات خود را بزبان عرب عقد کرده باشند بلکه آنکه و بیوع
 که بزبان خود کرده بودند نافذ و جائز داشته اند و هیچ معقول نمیشود که زبان عربی را در صحت
 عقود و معاملات مثل نکاح و بیع و طلاق چه قسم دخل دهد و درین عقود مقصود اظهار
 مافی الضمیر است و مافی الضمیر قوم را بملق معین بمعنا است انهی کلامه **اقول** بیستین
 ایرادی که درین مقام پیشال آن فرموده انشی از قلت تا ملح عدم فهم بود کلام علمای
 امامیه چه در میان علمای امامیه اختلاف واقع است که ایقاع عقود مانند بیوع و آنکه بزبان عربی
 واجب است یا سبب نزد قائلین بوجوب نیز این حکم مخصوص بشخاصی است که قدرت بر زبان عربی
 داشته باشند و در حق اشخاصی که قادر بر لغت عرب نباشند و صحت ایقاع عقود بغیر زبان عربی شک
 نیست هر چند صدق آنچه ذکر کردیم بر ناظران کتب امامیه حقی نیست طبعین قابل تنفیذ ان بزرگوار
 بعضی از علمای اعلام گفته اند میشود صاحب رای در بحث بیوع میفرماید و بعد الدال علی نقل التعلیل
 من مالک الی آخر بوجوه معلوم در شرح لمؤفرموده و لایحوز لحدیجا با و قبول بغیر العربیه مع القدرة
 علیها لان ذلك هو الملهو و من صاحب شرع کفره من العقود اللازمة قیل ان ذلك سبب لادان
 غیر العربیه فی اللغات فسیل الرادف فسیل ان لایقام مقامه لان الغرض البیال المعانی المقصود
 الی فهم المتعاقدين فتیادی بای لفظ اتفاق و هما ممنوعان و لیستطاع مع العجز عن العلم و ما
 لیتمثل المشقة الکثیرة فی تعلم ادوات بعض الاعراض المقصود و لو عجز احد هما اختص بالرحمة
 و نطق القادر بالعربیه بشرط ان نفهم کل فیها کلام الآخر و لو تمیز جمیع عدلین و فی الاکتفا
 بالواحد و لا یجوز علی العاجز التویل و ان قدر علی اصل بالحجة و جوب ایقاع عقود بزبان
 عربی مخصوص به قادرین بر لغت عربیه یا بجمیع افراد تکلفین و انکم کفر علی عقود اظهار

باقی است مطلقا هر چه که باشد بلکه غرض از اظهار این تضمین است بر وجهی که از نشان مطلق
شده و در عهد سعادت عهد آنحضرت معهود بوده و آن زبان عرب بوده و تجویز آن بغير
عرب در حق قادرین اول بحث و در ضمیر من است نیز اگر غرض متعلق بخصیصیت الفاظ نباشد
و خصوص الفاظ را درین باب غلی نبود لازم میاید که عقوبت بعد غیر صحیح سمع نفاذ و جواز
باشد و بمعنی باتفاق باطل است و از تکلیف نفی نمودن حضرت امیر المومنین غیر قادرین تکلیف
از قادرین ساقط نمیشود و هرگز آنکه حمیت و شوق اتباع و اقتدای جناب شایع در گفتار
و کردار دارد و برو واضح و لایح است که با وجود اقتدار بلغت عرب القیام عقوبت زبان عرب لازم نیست
چنانچه در و یا سعادت آثار آن و خصوص الامع النور معلوم بوده و ترکان منافی خلوص عقیدت و صفات
طوبه است و آنحضرت در تکلم زبان عرب ترغیب تحریر فرموده چنانچه در کافی شرح فی کتب
معتبره فقه حنفیه است روایت نموده قال علیه السلام انا عربی و القرآن عربی و لسان اهل البیت
عربی لمخصر در القیام عقوبت زبان عرب تاسی بخدا و تاسی بر علی علیه السلام متحقق میشود و لکن فی رسول
اسوه حسنه و اتباع تاسی بخدا و تاسی بر علی علیه السلام است نه باعث تشیع و لوم و فتنه و اقبال و اهل
الفاضل الناصب که فی الرساله الوفیه فی النصیحه و الوصیته و صیبه دیگر آمد و در عریضه
و یار بند وستان ابای ما بغیر افتاده و غریب نسب و عربیت لسان فخریاست که ما را بید
اولین آخرین و فضل انبیا و مرسلین فخری و جود علی علیه السلام علی الصلوة و التسلیات نزدیک میگردد
شکر این عطیه عظمی است که بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول که منشا آنحضرت است از دست
فرستاد و رسوم عجم و عادات را در میان خود نگذاشتیم تا بهی کلامه نیز این حکم از فرموده و جزئیات حدیث
است که حاکم در مستدرک از ابن عمر روایت فرموده و منی نیز تصحیح آن کرده و شیخ جلال الدین سیوطی
در جامع صغیر نیز تخریج آن نموده من حسن منکم ان یتکلم بالعربیة فلا یتکلم بالعربیة فانه
یورث اتفاق هر یک که انداز شما تکلم بلفظ عربیست پس بر آنکه گفتگو کند بفارسی که آن
مورد اتفاق است و نزد امامیه القیام عقوبت زبان عرب مخصوص بحالت اقتدار زبان عربی

است علاوه بر آن آنکه امام شافعی کلام بغير عربی را مطلقا کرده میداند منادی شافعی
جامع صغیر میاید قد یقال الحدیث علی باب و ظاهر غایت آنکه ما انزل کتابنا باللسان
العربی و جعل سیرة النبی و الحکمة و جعل لسان البقین الی هذا الذین یتکلمون و لکن یقول
الاضبط الدین و معرفته الا بضبطه لسان البقین انما فصارت معرفته لسان البقین و ما اکتیاد
لتکلم به اعوان علی معرفته و من یبذل و اقرب الی قامة شعار الاسلام فاندک صایه و امر کما
الی اتفاق و لسان لقارنه امور فخری من العلوم و الاخلاق لان العادات لسان البقین عظیم
فیما یحب الله و فیما یغضبه بعد از آن میگردد بر ذوالوجه فی توجیه الحدیث و قدر وی السلف
سند عن ابن عباس بن عبد الحکیم ان شافعی کره للقادر لیسقط بالعجمی من غیر ان یکره قال الحد
بن حمید و قد کان سلف یتکلمون بالکلمة بعد الکلمة من العجمی اما اکتیاد بخطاب بغير العربیة
هی شعار الاسلام و الله القرآن حتی یصیر لک عادة و یحیر العربیة فیدو موضع الهی مع ان عجمی
اللغة یوثر فی الخلق و الذین و یحفل تأثیر انبیا و نفس العربیة من الدین و معرفتها فرض واجب
فانهم الکتاب یسند فرض لا یفهم الا بفهم العربی و لا یتفهم الا به و جب پس این حکم را از
خصائص الماشیه ردن و درین باب درج کردن سند که محض است قال الفاضل الناصب و
نیز گویند که جدا جدا و در درج مال صغیر فخریست و ولایت دارد حال آنکه در شرح عرف
معتبر است که با وجود ولی اقرب الی بعد از داخل نیست در هیچ باب انتهی کلامه اقول و یستحسن
این حکم مستند انعم و الطلاق با حدیثی است که بطریق خاصه عامه وارد است و محصل آنها
آنکه مال پس مطلقا مال پدر است اعم از مال خاصه و غیر آن از جمله این ماجه پس خود از جابر
الضاری روایت کرده و شیخ جلال الدین سیوطی و جامع صغیر بر آورده است و مالک لا ینکر
شادی و شرح جامع صغیر آورده که قال رجل ان لی مالا و ولدا و ان لی یرید ان یتکلم
مالی یعنی مرد بجنود قدس آنحضرت علیه السلام عرض نمود که مرا مال و دولت و پسر
میخواهم که مال مرا متاصل سازد آنحضرت علیه السلام فرمود که تو را مال تو ملک پدر

خودی بنا برین اصل السرمال بدست و مال بدست از مال خاصه غیر خاصه بوجوب اطلاق حدیث
 شریف مال پدرش هست و برکس مال خود مختار است پس این حکم را مخالف شرع بنده نشن
 ناشی از لغت و عادت است و کلیت این قول که با وجود ولی اقرب ولی البعد را دخل نیست عموم
 آن جمیع ابواب در حین منع است من ادعی فعیله البیان قال الفاضل الناصب نیز گویند در تجارت
 نفع گرفتن از مومن مکرده است حال آنکه خدا تعالی میفرماید هل تبدل البیع وقال الا ان
 تجارة عن نراض منکم مومن و غیر مومن درین باب برابر است زیرا که مبنای تجارت و بیع بر
 تحصیل نفع است و توارث جمیع است و جمیع اعصار و مصارف خلاف است اگر شخصی خود
 کدور الاسلام محض تجارت نماید او را جائز نباشد پس باید که غیره مثل ایران و خراسان و غیره
 و مین ازین فائده محروم باشند حال آنکه انبیاء و ائمه بر تجارت مومنین با هم با وجود گرفتن
 نفع فرموده اند انهمی کلامه **اقول** و بنسبتین آنچه درین مقام فاده فرموده است مدفوع
 است بحد و **جواب اول** آنکه در تقریریه باید بین مسئله خط نموده زیرا که در اول بیع و شری
 ترک رجحان مومن که در کلام علماء امامیه اقم است مراد از ترک رجحان درین مقام عام نیست بلکه
 مخصوص است با سوا قصد تجارت و احتیاج اما اگر مناع را برای تجارت خرید کرده باشد یا
 احتیاج داشته باشد درین رجحان گرفتن از مومن مکرده نیست صریح عبارات فرقه فقه نام است
 در آن و در شرح لمعه میفرماید الحادعی شریک الرجحان المومنین لاسم الحاجة فیاخذ بهتم
 یوم و لعلیه الموزع علی المعالین فی ذلک البوم مع الضایطهم و الاثر الرجحان علی المعالین
 قوت یوم اما التجارة فلا یاس مع الرفق انتهى پس باید توجه باشد که **دوم** آنکه قول امامیه درین
 مطابق حدیث شریف حضرت سرور کائنات است علیه السلام و فضل التجارات و الاثر التسلیمات چنانچه
 ابن عباس از ابن عمر روایت کرده و شیخ طبرانی در جامع صغیر نیز بخیر آن نموده که حضرت
 علیه السلام فرمود پس من المودة الیکم علی الاخوان یعنی نفع گرفتن از برادران مومن ازین جهت
 نیست پس بحد از برادر مومن گرفتن بموجب این حدیث شریف خلاف مروت و منافی حدیث است و شیخ

و شیخ عبدالحق دهلوی از ترجمه مشکوٰۃ و مضمون تعریف عدالت لغت و مراد از مروت یعنی مروت با خود
 در تعریف عدالت گفته اند از بعضی خالص و نقائص است که مقتضا اهمیت مدغمی است مثل بعضی
 و نیز چنانچه اکل و شرب و رازا و بول و شارب عام و مشکوٰۃ در کتب است این امور نیست پس بحد از برادر
 مومن که مقتضا است مدغمی نیست مکرده باشد پس طعن و تشنیع با امامیه درین مقام باجم نجاب
 سرور امام علیه السلام بالجملة اگر این حدیث شریف بسبب تشریف فرسیده حرف برکت
 اگر بی نجاب فضیلت آید عاید میشود و اگر با وجود علم آن از کجا طعن و تشنیع نمودن بر این امام
 این مدعی فضل و عرفان میرود **سوم** آنکه کلام مسامی است که امامیه منفرزند و درین
 قول نجاب سرور انبیاء مرسلین علیه الصلوة و السلام با امامیه میگوید و تاویل باین قولند پس نصیر
 تشنیع با امامیه ذکر این مسئله درین باب که موضوع برای بیان خصائص امامیه که بر عین مشابه
 و سایرین است و وجهی ندارد **قال الفاضل الناصب** و نیز گویند که این بغیر قبض مومن است
 را جائز است حال آنکه در شرع قبض از ضروریات لوازم مین ساخته اند و قولنا فزان بقبضه
 و بدون قبض فائده که از مین مقصود است تحقق نمیشود زیرا که اگر گیرنده را در قبضه مومن
 دخلی نیست بر ملک گرداننده است و منافع او نیز نمیشود و بغیر از آن او گرفت هر چه است
 همین قبض است که عند الحاد از و قرض خود وصول تواند نمود اگر این هم نباشد فائده مین
 چنانچه بود معذرا مخالف روایات صحیح ائمه است روی محمد بن قیس عن الباقر و الصادق علیهما
 انهما قال لا یمن الا مقبوضا انتهى کلامه **اقول** و بنسبتین مدفوع است بحد و **جواب اول**
 آنکه این مسئله اختلافی است بسیار علماء امامیه اندیشیده و ابن جنید و ابوالصلح و قاضی
 سلار و ابو منصور طبرسی و شیخ ابوالقاسم و شیخ شهید کی و غیره تمام قایل باشند با قبض امامیه
 طوسی در بنیایه نیز این قول را اختیار کرده است و لمعه و مشقیه میفرماید و امامیه با قبض علی الاخوان
 فلو حرج اذ مات و اعنی علیه ارجح فی قبض اقباضه بطل الهمن و جامع عباسی لغت و شیخ طبرانی
 که در قبض کردن از مین مکرده شرط است پس اگر پیش از قبض مکرده میفرماید و یوان

شود یا رجوع در اذن و قبض نماید که باطل میشود و در شرایع فرموده دل القبض
شرط فی قبل لا قبل نعم و هو الاصح و لو قبضه من غیر اذن الرهن لم یعقد و کذا لو اذن
فی قبضه ثم رجع قبل قبضه و کذا لو نطق بالعقد ثم جن او اعنی علیه اومات قبل القبض و بعض
علما بنا بر صحت عدم شرط وجه دیگر که بعد بمعرفه بیان آید قایل بعدم شرط
شده اند و مانند این اختلاف در محبتین اسل سنت نیز واقع است امام مالک قایل باشد بر این
نیست در بیضا و فرموده الجوهو علی خلتا القبض فی غیر مالک رشح منظومه میگوید الرهن بالاجاب
و القبول یتیم قبل القبض للمعقول قال مالک لیم الرهن بالاجاب القبول الدلیل المعقول و بی
یختص المال من الجانین و کان فی معنی مباداة المال بالمال فلا یتوقف علی القبض کالبيع الا
و یقید فیتم بالاجاب القبول کالجواز و الکفایة و یفتقر لکفایة و یفتقر لکفایة و یفتقر لکفایة
الا بالقبض سواء کان الرهن من غیره یا من غیره قال مالک لیم الرهن بالاجاب القبول الدلیل المعقول و بی
عن احمد فروی عنه ان کان التمسیر من مال الرهن کالعبد الثوب الدار لم یغنم القبول الرهن یخص
تشیع بابا میخیزد و ایراد این مسئله درین باب که موضوع در بیان خصایص المایه است و مختص
است و و هم آنکه توهم منافات با آیه کریمه ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتباً فامروا بنیة فانه
امن بضمیم اجباً فلیؤدی الذی اوتمن المانته و لیسق الله به و لا تلتزموا الشهادة من لیتها فانه
انتم قلبه و البتة بالتعلمون علیهم ساقط است زیرا که تجویز قبض در رهن آیه کریمه شرط بحال سفر
در صورت نیافتن کاتب است پس در غیر این حالت رهن بغير قبض صحت جواز داشته باشد با آنکه
صفت نزد اکثری از علمای اصول معتبر نیست و هم آنکه تشیع بقوات غرض رهن در صورت
تجویز عدم قبض نیز مندرج است زیرا که این قبض منتهی است که در دست در میان جماعه قایل
است بر قبض اند و در میان آنها که باشد اما قایل نیستند به نزد جماعه که قایل باشند بر قبض
است بر قبض شرط نیست و نزد حنفیه عاریت دادن مرتهن مرهون را بر این جایز است و فاکر
حکامه که از کتب معتبره حنفیه میگوید فان عار المرتهن الرهن من الرهن و الرهن من المرتهن

المرتهن فانه یجوز عیالاً است که در صورتیکه رهن جنس مرهون از مرتهن بجایه گیرد جنس مرهون
در قبض رهن دمی آید و قبض مرتهن نمی ماند و رهن هنگام فائده مسطوفت میشود و ایراد که
برین قول نیز وارد میشود زیرا که اگر گیرنده را در قبض مرهون دخلیت بر مالک و دارنده است
و منافع او نیز بغير اذن نمی تواند گرفت بر چه هست همین قبض است که عند الحاح جاز و قرض خود مرهون
می تواند کرد و اگر این هم نباشد فائده رهن چه خواهد بود و چهارم آنکه دمی که ذکر نمودیم
است زیرا که طریق آن محمد بن قیس واقع است و این هم شرط است که در میان ضعیف و غیره
بصالحیت اثبات حکم شرعی نخواهد داشت کما لا یجوز علی من له تدبیر الاصول **قال الفاضل**
النائب غیر گویند که این منفعت جائز است حال آنکه صریح ریاست **اقول** و یستعین بخیرین
مقام فائده فرموده کذب صریح و انشای محض است و کتب المایه صریح بخلاف آن واقع است و می
و مشقه فرموده شرط الرهن ان یتضمن عیناً ملکاً یملک قبضها و یصلح معیها فلا یصح رهن منفعة
شرایع میفرماید و من شرطه ان یتضمن عیناً ملکاً یملک قبضها و یصلح معیها سواء کان شاعراً او متفرداً
فلو رهن نیام منفعة و کذا لو رهن منفعة کسبی الدار و خدمه لعیب جامع عباسی گفته میفرماید که اگر دمی
باشد که ممکن باشد مالک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گردان رهن و منفعت کسبی
خانه و خدمت غلام و گردان ملک غیر به اذن صاحبش و گردان شراب و خوک اگر چه جهود
باشد و نزد مسلمان که و کذا و در دست جهود دیگر بگذازد صحیح نیست نهی معلوم نیست که
جائز است یا نه در ارتکاب کذب بلا شبهه از قواعد عدل است که امام باقر با عت شده که در اکثر
مواقع این کتاب قدام آن نمایند **قال الفاضل** النائب نیز گویند که اگر کسی کسبی که کسی
گیرد و رفت و طی بان کسبی که گیرنده را جایز است حال آنکه صریح ریاست نهی **کلا اقول**
این مسئله نیز مانند مسایله از فخریات طبع و قادی فرقی را با عیادت در کتب المایه نص است
آن واقع است در شرح لمعه گوید و لو عطا المرتهن فهوران لانه و طی است بغير اذن با جمله
و هیچ بخاطر نمی رسد که فاضل نائب که می ریاست را با حیث اند و خود را شیخ المشایخ حضرت خود

نی ندانند که امر فایده مطلق و محیل است که نقد حسابات در کتاب این دارند لغو باشد
 شر و نفی نام سیات اعمال **قال** الفاضل المناصب نیز گویند اگر کسی حرم خود را بجز
 کنیز که ملوک را که پس از این شخص آورده است و این در عرف فقها هم ولد گویند و بگوید از دجای
 و اگر بر دانی بدید که گیرنده را که بالجماع کند در پس پیش نیز جایز است و شاعت این
 و مخالفت او با قواعد شرع بر ظاهر است **اقول** و بستن در تقریر به یاری بین مسلم
 نموده تفصیل مقام بر سبیل اجمال نیست که گویند نشین کنیز با تفاق خفیه اما جایز است
 بقاوی بنفیه شاید عدل این دعویست در فداوی حمایه گفته رجل من من آخر جارتی لیا
 الفاضل حجازی المهرتین و طلب بدیهه والی الآسن ذلک حتی یخضر المهرتین الجاریه والارهن المهرتین
 فی مصره الی آخره **قال** و بر مناسبت خبیطه است کنیز اعم است از غیر موطوه و موطو که فرزند را
 باشد و اطلاق این قول مقتضی جواز من حرمتی که صاحب زنند باشد لیکن نزد امامیه
 من کنیز در صورتی که مرتن عادل باشد یا محرم و کنیز خوش روی باشد اگر است و در جرم
 عباسی گفته کرده است که در کنیز خوش روی نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد نزد مرتنی و این
 طبری که از علما معتبر است است فرض دادن کنیز جایز است در کتاب حمایه لایمگوید قال الفاضل
 و این جریطی بجز قرض الاموال و اللوامی بجز زلفه قرض و طهرین در دم ولد ختلاف واقع شده برخی
 از علما اما من جرم صاحب زنند را جایز نمی دانند و جمعی که قابل بجز از مطلقا حکم بجزایمی
 بلکه تجویز من در صورتی که مثلا شخصی کنیز به بطریق نسید بوعده خرید و بجا قبول دریا
 آمد بعد از تملک ولد شده و اینک بر ادای ثمن آن صداقت ندارد و باقیم تملک و اینک درین
 هنگام جایز است که این کنیز را من گدشته و قیمت آنرا ادا نماید و قول اگر بر دانی بدید که
 گیرنده را از غیر محل نظر است زیرا که در کتاب تبصره باین حکم واقع نیست چنانچه بر متبع خیر فخر
 نیست و بر نقد نیز تسلیم گوئیم اگر مردش ازین قول نیست که مرتن جاس کردن با آن کنیز
 بجز دادن را من غیر ایقاع صیغه تحلیل نزد امامیه جایز است بمعنی از برای محض است و بیان سبب

است و اگر مدعی است که در صورت ایقاع صیغه و عقد تحلیل مرتن را مجامعت با آن کنیز جایز
 میدانند این محذور و نیز از تحلیل نزد امامیه قسم نکاح است خفیه نیز کراهت داده اند
 و لکن نزدیک و نکاح او با غیره تجویز می نمایند در بدایه فرموده اذ اولات الامه من مملوکه
 صارت ام ولد بعد از آن باند که فاصله گفته ولد و طهرین است و آنها و اجارها و بعد بطریق
 نقل از کتاب معتبره اصل است خواهد آمد که عطاء بن یایح که از شیخ و از کبار تابعین در علم
 فقها عصر خود و از رئیس الفقهای اصل است ابو صفیه از حق آورده اند اما در این
 لغت فضل من عطاء بن یایح قایل بجزای تحلیل است و کنیزان خود را بطریق تحلیل بدم میسرا
 نینماید بعضی میان خواهد آمد که مالک بن انس قایل بجزای طوطی زن در دبر است و موطوی جادوی
 کتابستان نیز تصریح با بمعنی نموده سبک میدگفت ملوک با مالک خویش گرفتار نشا گرفته
 راه فساد ترک این فعل کن که جایز نیست نزد دین پروران شرع نهاد گفت
 خاشاک شیخ دین مالک بچنین عیش رخصت داد گفت مسکین زبیرا که خدا
 در زد و گیر مالک اندازاد بلکه یا فعی که از عاظم علمای شافعی است و شرح که خود عبد حکم
 شاکر شافعی نقل نموده ان الشافعی قال لم یصح عن النبی صلعم فی تحريم التحلیل و فی القمار
 انه حلال انتهى و تعبیر از ام ولد بجرم نیز خطاست زیرا که حرم در عرف اعم است از ام ولد و فرزند
 یا نباشد و ام ولد حر می است که فرزند از نیکس آید باشد **قال** الفاضل المناصب نیز گویند
 که اگر شخصی فرض را خود را حواله کند به شخصی دیگر قبول کند حواله لازم میشود و نقل
 ابو حفص الطوسی سمد بن النعمان و درین حکم خلیه غایت است بیچ جاد در شریعت نیامده که
 دین کسی بر کسی بغیر التزام و لازم شود اگر برین مسئله عمل جبار گردد و عیب ادای برمی خیزد
 بر فقیری فرض را از خود را بر سا بولکان در پیوارد و می علی حواله نماید خود بری الذکر
 و مال سا بولکان را دارد و همه در حواله گدایان زمینهای سبب جامع بر یاد رود و طوعا و کرها
 است **اقول** و بستن بر حکم مملای امامیه نموده اند اصلا غیر است اگر است درین است که اصل

نائب با همای فضل و دانش از شرط شغف که بشا غیبه اردی قایل انفعیل و غیره و نیز ان ناسخیه و مبادرت استعجال از نقض و ابرام میفرماید و شیعیه که عاید بخودش است با امیه حواله می‌دهد
 ان بذالشی عجایب و صمیم مقام است که در میان علمای امامیه اختلاف است در آنکه حواله بر بری الذمه
 جایز است یا نه شیخ طوسی این رایج و جمیع دیگر قایل بعدم حواله اند بنا بر مذمت ایشان و عبارت
 است از تحویل مال از دمتی بذمتی دیگر که بمنزل آن مشغول باشد و دیگر قایلند بجز حواله بر بری
 و این را شبهه انضمام مینه نه نزد صاحبان این قول رضای محال علیه در حواله قلع و بنابر جمیع
 که قایل بعدم حواله اند نیز مشهور رضای محال علیه است در رایج فرموده فالحال ان یستخرج التحویل
 المال من ماله الخ مته مشغول به مثله و شرط فیها رضای محال و المحال علیه المحال و لصحاح ان یحتمل
 من لم یس علی بن لکن کیون ذلک بالضم ان شبهه و لم یکنه کتاب الجواهر و بی التعمید بالمال من المشغول
 بمثل و شرط فیها رضای التلک در جامع عباسی فرماید حواله انتقال مال است از دمتی بذمتی دیگر و
 شرط آن شش است سیو ضامی آنکه حواله می کند و کسی که حواله کرده و کسی که حواله بر کرده باشد
 و ازین جمیع که قایل بعدم حواله بر بری الذمه اند اگر کسیه قایل بعدم شرط رضای محال علیه بود
 مضایقه ندارد و محال بر حواله نموده چاره لازم خواه بطریق شرط و رضا بدیه یا بغيره
 و این حکم اصلا و مطلقا غرضی ندارد بلکه بنا برین تقدیر غرض است در خلاف آن و در شرط رضای
 رضای محال است هیچ جا در شریعت نیامده که مشغول الذمه را دایمی چه بزرگ و چه کوچک تعلل
 در زد و اگر برین سلسله یعنی بر شرط رضای محال علیه مشغول الذمه عمل جاری گردد و بجا بیاید بخیر و
 خزینه داران سرکاری عده مانند سرکار و الاد و سرکارهای امری عظام که مشغول الذمه
 خداوندان خود می باشند بر اتمای پو میسه داران و ملازمان و کارخانجات بر آنها حواله
 رود و بعلت و بهانه مشروط رضای محال علیه است و اگر اندک بیکی پس خیری نه بند در نیشت
 اختلاف کلی میبایم سلطنت و دولت امراد و خاقان را می یابد نیز مردم قلیل البضاعت
 همچنین فقر و مسالین اکثر اوقات آنیه است آنها می آید بطریق امانت یا مستقر اخص با

معیشت و شرط است بخارجی که در حواله فرموده و در حواله مال علی بری ابر رضایه فطوح

می سپارند که وقت حاجت بکار آید هرگاه این فقر و مسالین و مردم قلیل البضاعت عدا با
 و دیگر ضروریات از مردم دیگر خرید بکنند و قیمت مبلغ آن را برجا بکاران دریده اردوی معلی
 که مشغول الذمه آنها باشند حواله کنند سا بکارها بپایان بوجبت مشغول رضای محال علیه تن
 با دایمی مبلغ نه بند در نیشت اختلاف کلی با نظام مهم این اشخاص را می یابد و مال
 قلیل البضاعت و مال فقر و مسالین و گدایان زمینهای مسجد جامع که مردم درم اند و نیز
 سا بکاران گذشته باشد همه سا بکاران دریده اردوی معلی بر باد دهند و هیچکدامی
 و در می نه بند و بمال مردم قلیل البضاعت بر باد رود و طوعا و کرها طرفه ناشایست
 بالجهل آید که نموده نشاء آن خطی است مشتمل بر فقر و غلط فهمی بر علمای امامیه تجاهی ندارد
 زیرا که سا بکاران دریده اردوی معلی اگر مشغول الذمه فقر و گدایان زمینهای مسجد جامع
 نباشند بنا بر مذمت علمای امامیه حواله گدایان بر آنها جائز نیست و بر تقدیر تخویر آن رضای
 کاران که محال علیه هستند قطعا شرط است و اگر مشغول الذمه گدایان باشند در نیشت نیز
 نزد بسیار علمای امامیه رضای محال علیه سا بکاران درین مثال اند نیز شرط است و بر
 طبق اقوال بعضی ازین فرق دویم که رضای محال علیه مشغول الذمه شرط نموده مخدوری
 لازم نمی آید زیرا که هرگاه سا بکاران مشغول الذمه گدایان باشند تعلل آنها که به بهانه است
 و شو طمع می که بر تلاف مال گدایان بسته و در نظام مهم آنها خلل انداز شود از روی عرف
 شرع از پیش نمیزد و طرفه تر است که نزد شافعی واحد رضای محال مطلقا معتبر نیست و نزد
 مالک در صورتیکه محال علیه عدو نباشد رضای محال علیه شرط نیست و متفق و مغترق بودیم
 به اضلاع میگوید و خلفو فی رضای محال علیه بل معتبر فقال ابو حنیفه یعتبر رضاه و قال مالک
 ان کان عدوا معتبر رضاه و الا لم یعتبر و قال الشافعی و احمد لا یعتبر علی الاطلاق نهی کلامه اطلاق
 ان یقبل مقتضی است که نزد شافعی واحد مطلقا و نزد مالک علی احد التقدیرین رضای محال علیه
 مطلقا شرط نباشد خواه محال علیه مشغول الذمه باشد یا نباشد پس مورد تعرض و شیعیه و نیز

مسئله شافعی احمد و مالک گفته اند اگر کسی بر آنها اصل شیعان نجاسی ندارد و نجاسی نیستی محبت
 که فاضل ناصب جبر مشایخ پرده حیا و آزار مزخ بر افکنده شیعیه که بر قائلین باین قول
 نزوار بود بر امامیه قائل باین قول نیستند حواله میکنند و نعم با قیل از ائم تسخ فاضل بشت
 حاصل که ایراد این مسئله درین باب که معهود برای خصایص امامیه است مستدک و لغو محض و خطا
 فاضل است فلانک من الناطقین **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که اگر شخصی مال کسی را غصب
 نزد کسی و دلیعت نهاد آن امانت دارد و حجب است که انکار آن و دلیعت کند بعد از موت مودع
 حال آنکه خدا استعاده در انکار چه قدرت ید فرموده و اگر این مودع غاصب است گناه غصب بر ذمه
 اوست این انکار چگونه جایز باشد و دروغ گفتن و قسم دروغ خوردن چه قسم باشد و نیز گویند
 اگر آن مالک مغموب بیهوش شود بعد از تلاش کیسای آن مغموب بر فقیران صدقه نماید حال
 آنکه از مال غیر خیران کردن بی اذن او در شرع جایز نیست **قوله** ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات
 الی اهلها **قال** النبي صلعم و الامانات الی من ائتمنک لا تخن من خانتک و خبر صحیح فی حق علی بن
 المطهر علی آنتی کلامه **قول** باین تعیین رد امانت نزد امامیه واجب فوری است اگر چه مودع
 کافر و مجوسی باشد در شرع الاسلام فرموده و بحیثی عاذه الودیعه علی المودع مع المطالبة
 ولو کان کافر شیخ زین الدین شهید ثانی طاب ثراه در شرح سیف ریاض تسلیم اطلاق الکافر
 المحرمی و غیره من انواع الکفار من یحذر اخذ مالہ فان تؤدیته مستثناة من ذلک بموجب
قال الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و روایة التفصیل عن الرضا
قال سالت عن رجل استودع رجلا من ہوائیک مالاً قیمته و الرجل الذی علیہ المال رجل من العرب
 بقدر ان لا یعطیه شیئاً و المودع رجل خارجی شیطان فلم یدع شیئاً فقال قل لا یرد علیہ و
 لمع گفته و بحیثی عاذه الودیعه علی المودع مع المطالبة فی اذل وقت الاسکان یعنی رفع غبنها
 و التحلیة من المالك و بینما فلو کانت فی صندوق مقفل ففتحه علیہ و بیت محرکة لک لا یقلها
 الی المالك یا ذی علیہا علی ذلک و بعد از شرحی که مال اصوله و ان کانت نقلاً علی الاقوی لم

الم یقتصر المالك بالتأخیر و العادی کانتظار القطار المطر و نحوه و ان کان المودع کافر باسباح
 المال کالمحرمی لا امر بادر الامانة الی اهلها من غیر قید و بعد ذکر روایت فضیل مکیو عن الصادق
 ادو الامانات الی اهلها و ان کانوا مجوس یا از آنجا که توسل بحفظ مال از جمله مقاصد عظمیه شرعیه
 است و جمیع مسلمین مومنین بمنزله نفس واحدند سعی در امور که باعث حفظ مال میگرد و وسیله
 تحفظ مال از ضیاع و تلف آن باشد و امداد و اعانت برادران ایمانی لغوای المؤمن للمؤمن
 کما لبیان شد بعضه بعضا و ان الله تعالی فی عون العبد ما دام العبد فی عون اخیه و در
 از متحمات است و باعث نظام مہام عالم و معاونت و معاشرت غاصبین و زدن و قطع
 بطریق و مثال ذلک که بغصب تمام اموال مردم می برند و امانت دار آنها نمودن از جمله خطا
 است **قوله** تعادوا لعلی البر التقی و لا تعادوا لعلی الاثم و العبدان لاجرم امامیه قائل
 شده اند که اگر مودع غاصب امانت باشد منع نمودن غاصب از امانت بشرط استطاعت
 لازم است و اگر غاصب بمیرد و ورثه طلب آن چیز میکنند بر تنگیس انکار آن واجب است و اگر اکثر
 را بداند مال تسلیم او نماید و اگر علم بالک اوردن یک سال تعریف کند بعد از ان صدقه نمودن آن از
 طرف مالک جایز است و اگر مالک ثانی الحال راضی آن نشود متصدق ضامن است چه در صورت
 رد امانت مودع باوجود عام مغموب بودنش تسلط غاصب علی غیر و تعاون بر اثم عدوان
 لازم می آید و اگر غاصب مال مغموب با مال خود مزوج نمود حواله تنگیس نموده بپردازد اگر مستودع
 را تمیز مال غاصب مال مغموب ممکن باشد مال غاصب بدو مال مغموب منع بکند و اگر تمیز
 ممکن نبود نزد جمعی از علما اعاده جمیع مال غاصب واجب است و بعضی نظیر برین که در صورت نیز
 تسلط غاصب بر مال غیر لازم می آید قائل شده اند که در صورت رد آن کجا مخرج است و در صورت
قول اقوی است نیست تقریر این مسئله نزد امامیه بر صاحبان نفساً مخفی نیست جمیع
 شناختی نیست بلکه شناخت و عکس است زیرا که اگر تجویز امانت دار غاصبان و زدن و قطع
 الطريق و بوجوب تسلیم او و دلیعت بابتنا قائل شود دخل کلی در نظام عالم بهم میرسد و زدن

وقطاع و دیگر اصناف ظلمه هنگام استیلا حکام عادل مال مخصوص در پیش مردم بابت گذشت
راه فرار پیش گیرند بعد از خد که از طرف حکام اطمینان بهم رسانند مال مسروقه و مخصوصه در
تصرف خود آرد و بکسین منوال عمل نموده باشند فائده سیاست و تادیب بر طرفه ساقان قطع
الطریق مفعود گردد و خصال کلی و نظام عالم بهم رسد بالجمله این حکم مستند از آیات و احادیثی
است که بطریق خاصه عامه را باینجه و در باب تعاون بر تقوی منع تعاون بر ثم و عدوان
و رد و یا فته اما ایات پس مانند قول او تعالی سبحانه و لیکن منکم یدعون الی الخیر و یأمرون الی
وینهون عن المنکر و لیکن هم المفلحون و قوله تعالی کنتم خیر امه اخرجت للناس من الذل و بالمعروف
وینهون عن المنکر و قول او تعالی قد العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین قول او تعالی
المؤمنون المؤمنات بعضهم لیسوا ببعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و قول او تعالی سبحان
لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم فک ما عبادوا کانوا یعبدون
و کانوا لا یتنبهون عن المنکر فقلوا لیسوا کانوا ینفعلون و قول او سبحانه جلشانه فاجنب الذین
ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا العذاب لیس کانوا ینفعلون اما احادیث از طرق عامه
این نیز بجای است که مقام گنجایش آن داشته باشد و اینجا بر چند حدیث گفته نمود
میشود از جمله مسلم در صحیح خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده قال سمعت رسول
الله یقول من رآی منکم منکر فلیخبر به ید فان لم یستطع فلیسأله فیکفه ذلک اضعف الایام
و بخاری در صحیح از نعمان بن بشیر از حضرت علی علیه الصلوه و السلام روایت کرده قال المثل القام
فی حد و الله و الواقر فیها المثل قوم استهموا علی سفینه فصار بعضهم اعلا و بعضهم سفلیا فکان
الذین فی سفلیها اذا استقوا من الماء و اعلی قومهم فقالوا لوالنا خرنا فی قصبها خرنا فادلمنوا
من فوقنا فان ترکوهم ما ارادوا اهلوا جمیعاً ان اخذوا علی یدهم فخرنا و اجمعوا جمیعاً فخرنا
از جابر روایت کرده قال فیصل علما ان علما من المهاجرین و علما من الانصار فادلمنوا
او المهاجرین و نادى الانصار مال الانصار فخرج رسول الله فقال ما فادلمنوا علی مل الجاهلیه

قالوا یا رسول الله اننا نلایمن قسماً فکسح احدیها الاخر فقال یا ایها الناس انکم لیسوا بجاهل
طالما او ظلموا ان کان ظالم فلینبه فانه انصر و ان کان مظلوما فلینبه و ترذی از حد فیه رضی
عن ان حضرت پیغمبر الله علیه السلام روایت کرده قال و الذی نفسی بیده لتامرون بالمعروف و
التنبهون عن المنکر و لیو شکن الله یجت علیکم عتاباً ثم یدعون فلا یتجابکم ثم ترذی رد است
کرده قال رسول الله لما وقت بنو اسرائیل فی المعاصی لتنبه علیهم فلم یتنبهوا فاجلسهم
فی مجالسهم و اکلوا هم و شاربوهم ف ضرب الله قلوب بعضهم بعضاً و لعنهم علی لسان داود و عیسی
بن مریم و ذلک با عصا و کانوا یحذرون فجلس رسول الله و کان متکلیما فقال له و الذی
نفسی بیده حتی ناظرهم علی الحق اطراء و لتقصره نیز ابوداود و ابن مسعود روایت کرده قال
قال رسول الله صلعم ان اول ما دخل النقص علی بنی اسرائیل انه کان الرجل یلقى الرجل
فیقول ماذا اتق الله و مع ما یصنع فانه لا یحیل لک ثم یلقاه من الخد و هو علی حاله فلا یخفی
ذلک ان یکون البیله و ترسبه و قعیده فلما فعلوا ذلک ضرب الله قلوب بعضهم بعضاً و لعنوا
کانوا یحذرون کانوا لا یتنبهون عن المنکر فقلوا لیس کانوا ینفعلون و ترذی کثیر منهم
یتولون الذین کفروا بالبأس قدمت لهم فیهم الی قوله فاسقون ثم قال کلا و الله لتامرون
بالمعروف و لتنبهون عن المنکر و لتأخذن علی ید اطرا و لن طرئه علی الحق اطراء و لتقصره علی الحق
قصر و لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض ثم لیسألهکم كما لعنهم و ابوداود و نسائی و ترمذی
بأسانید صحیح از ابوبکر صدیق روایت کرده قال یا ایها الناس انکم لیسوا بجاهل فلینبه
منوا علیکم لغفکم لا یفرکم من ضل اذا یتنبه فانی سمعت رسول الله صلعم یقول ان اناس
اذا راء الظالم فلم یأخذوا علی یدیه او شکن لهم ثم یبعثونهم و در خوشی ریاض الیکرام
نوعی مسطور است و هو فرض لغایه ان علم بر اکثر من احد و الا ففرض علیه و تغییر بالید کثیر
المحذورات الله فان لم یستطع تغییر بیده بان شئ لحاق ضرر بیده و اخذ مال المجرم بیده
فلیس له ان یقول له الحق لغف من صیاح و ستغاثه و من یفعل ذلک تو میخ و ذکر بابت و

والیم عقاب مع لیس و غلط ان کان بیفیع و لا فرق فی وجوب انکار بین انیکون الامر متشلا
امر به و مجتنباً ما نهی عنه اما لا بد من ان یکن کلامه موثراً اما لا ظاهر کلام المصنف الاجماع
علی ذلك فقول البعض سقوط الوجوب عند العلم بعدم التأثير هذا من احادیث یصرح بذلك
لیس فی محل ولا بد من كون الامر والیا او غیره اجماعاً اخذ العموم من الشامل لذلک جمیعاً نعم ان
خشی من ترک استیذان بالامام مقصد راجحه او سادیة من انحراف علیه لم یجد وجوب استیذان
حینئذ و لیتطر بجزا انکار ان لا یودی الی شهر سلاح فان اوی ذلک فلا یكون للعامة
بل یربط بالسلطان شرط وجوب تارة و جازیه اخرى ان لا یخاف علی نفس و عضو مال او
لغیر و ان قل مقصد المنکر الواقع نهی یعنی انکار منکر فرض کفای است اگر زیاده از یک
کس علم آن داشته باشد و اگر بگوید کس علم آن نداشته باشد فرض عینی و تغییر بدست
شکستن طرف و خمر و آلات لبوست پس اگر استطاعت تغییر بدست نداشته باشد باینکه تبرسد
لحق ضرر رسیدن او و گرفتن مال او نه مجرد هیت پس تغییر آن بزبان فرض است از صیحه
کشیدن و داد خواهی کردن و امر کردن دیگری بالفعل آن در نفس نمون و خدا را بیاد او
و بیاد دادن عند الیم بر فنی یا بدستی اگر رفع آن مقصود باشد و فرقی نیست در وجوب انکار
در میان آنکه امر خود متشلا یا موبه باشد و مجتنب از منهی عنه یا نه و همچنین فرقی نیست در آنکه
کلامش موثر باشد یا نه و کلام مصنف دعوی جامع است برین مقدمه پس قول بعضی قایل
باینکه در هنگام علم بعدم تاثیر وجوبش ساقط است چنانچه در بعضی احادیث تصریح بان واقع
بی موقع است و همچنین فرقی نیست در آنکه امر دالی باشد یا غیره و الی باجماع نظر بعموم کلام
منکر شامل بهیت اری اگر تبرسد از ترک استیذان امام مقصد راجحه یا سادیة او خوف
او برود درین هنگام وجوب استیذان بعدی نخواهد بود و در حوزة انکار شرط انست که مود
بکشیدن سلاح نشود و اگر مود بان شود در خصوص انکار منکر بر عام نیست بلکه منوط
و مر بود سلطان است و شرط وجوب با جواز آنی از خوف بر نفس و عضو مال منکر و غیره است

بر چند مقصد منکر واقع کم شد و می در کتاب یا ضل الصالحین در باب یا یجز من الکذب
میگوید اعلم ان الکذب وان کان مصلحاً فیجوز فی بعض الاحوال بشروط و اصحابها فی کتاب
الاذکار و مختصر ذلک ان الکلام وسیله الی المقاصد کل مقصود محمود و مکین تحصیل بغیر الکذب
یحرم الکذب فیه و ان لم یکن تحصیل الا بالکذب جاز الکذب نعم ان کان تحصیل ذلک المقصود
مباحاً کان الکذب مباحاً و الاکان واجباً کان الکذب واجباً فاذا اختلفت مسلم من ظالم برید
او اخذ مال او اخطأ حق و سئل بشان عنه وجب التکذیب باخفاء و کذا لو کان محلله و دلایه
اراد الظالم اخذ ما وجب الکذب باخفاءها و الا حوط فی ذلک ان یوری و معنی التوریه ان
یقصد بجوابه مقصود صحیح لیس بکاذب بالمتبالیه کان کاذباً فی ظاهر اللفظ و بالمتبالیه
الی الفهمه المخاطب لوترک التوریه و طلق عبارة الکذیب لیس بحرام فی هذا الحال بحیث انکم
انما سمعت رسول الله یقول لیس الکذب الذی یصلح بین الناس فنی خیر او یقول خیر امتفق
زاد مسلم فی روایة قالت ام کلثوم لم یسمعه یخص فی شیء مما یقول لیس الا فی ثلاث یعنی الحرام
والاصلاح بین الناس و حدیث الرجل امراته و حدیث المرأة زوجها و حدیث الرجل امراته
صلح حرام است در بعضی احوال تجوز آن واقع شده بچند شرط تحقیق در کتاب ذکا آزاد واضح
ساخته ام مختصر انست که کلام وسیله تحصیل مقاصد است بر مقصود محمود تحصیل بغیر کتاب
کذب ممکن باشد اگر کتاب کذب حرام است و اگر تحصیل آن بجز دروغ ممکن نباشد دروغ
گفتن جایز است پس اگر تحصیل مقصود مباح است دروغ گفتن مباح است و اگر
مندوب است کذب مندوب است و اگر واجب است دروغ گفتن نیز واجب است پس
اگر بهیمن بشود و سلمانی از ظالمی که اراده قتل او یا اراده گرفتن مال او داشته باشد
یا بهیمن بکند مال خود را و برسد به شود از وجوب دروغ گفتن بحیث خفا می همچنین
اگر نزد تنگیس و یعت از کسی باشد و ظالمی بخوابد که از بیدار کردن دروغ گفتن باخفا می
و احوط در همه اینها انست که توریه کند و مخفی توریه انست که قصد بکند بعبارت خود مقصود

صحيح را که بالسنه و کاذب نیست اگر چه نظر بطاير لفظ و نسبت با آنچه محاط از ان فهمي
 کاذب باشد و اگر ترک توریه بکند و اطلاق بکند کذب درین حال حرام نیست بدلیل حدیث ام
 کلثوم رضی الله عنها که فرموده شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود نیست دروغ آنچه باعث صلاح
 در میان مردم باشد پس برساند سخن بوجه صلاح و طلب خیر یا بگوید خیر را این حدیث را
 مسلم در صحاح خود آورده اند و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که مفادش آنست که شنیدم
 را علیه السلام که رخصت فرموده باشد در خیری از آنچه مردم میگویند مگر در سه چیز یعنی غش و کذب
 در میان مردم و سخن گفتن مرد با زنش و زن با مرد و اطباء محبت موالی است شیخ ابو الحسن ذی که
 از اعظم علمای اهل سنت است در پنج و فی شرح رساله غریه میگوید و قد قسم ان ربه الذی علی
 نعمته اقسام الاول کذب بتعلیق بحق الخلق و هو الکذب فیما لا مضرة فیہ علی احد لا یقتضی
 وجه من وجوه الخیر و هو قول الرجل فی حدیثه کان کذا و کذا المالم یکن فیذا محرم بالاجماع الثانی
 کذب بتعلیق بحق المخلوق و هو ان یکذب الرجل علی الرجل بنسب یسب فعل لا یفعل او قال الم
 یفعل ما یؤذیه او یغصبه یوشد من الاول الثالث کذب یقصد به وجه من وجوه الخیر للمسلمین
 کاذب الخیر المحرب لتخلیل المشرکین و ما شبه ذلک فیهذا مندرج الرابع کذب الرجل بما یجوز به منفعه
 و لا ضرر فیہ علی غیره کذب الرجل لا مراره یا بعد ما ذلک الکذب من المسلمین الثالث احسن فیهذا
 الخیر مسکن الرجل فی دفع مظلمه و احسن الخیر ان یخفی عنده رجل من برید فله ان یضرب فیما یل
 و هو عنده او یعلم مستقره فیقول لا فیهذا الکذب و جب نهی مختصرا و بالجملة ازین آیات و احادیث
 و اقوال علمای علام بوضوح پیوست که انکار منکر فرض کفائی است اگر زیاده از یکس علم
 یا ان دشته باشد و اگر همین یک کس عالم بان باشد فرض عینی است نیز دریافت شد که
 و جوب انکار مطلقا تاثیر قبول امر و استیذان امام مشروط نیست و محشی ریاض الصالحین نقل اجماع
 بر آن نموده پس هرگاه شخصی بر امر منکری اطلاع بهم رساند از آن بوجه فرض است و ظاهرا
 که خبر کردن دال مردم را بجنبش غلبه بین منکر است پس انکار و از آن دفع غیر آن برود

آن از تصرف غاصب بر ملک فی که عالم بان باشد فرض است و از انجا که این مقصود بغير
 اشتراک مال مقصود تصرف غاصب مقصود محمود است تحصیل آن در سخن فیه بغير انکار و دلالت
 میسر نیست انکار آن و جب باشد بموجب جمله که نووی در ریاض الصالحین اساس نهاده
 که اگر تحصیل مقصود محمود بغير کذب ممکن نباشد دروغ گفتن و جب با انکار صوت توریه است
 کذب بتحقق نمیشود و اگر چه در انکار امانت تشدید واقع شد در عدم انکار منکر و رضادان
 بان زیاده تر از ان تشدید واقع است پس انمیخته از قبیل اختیار نمودن فضل فردین و
 باشد چنانچه در امانت بموجب نص مکرر و جب است بموجب آیات و احادیث که از باب امر
 بمعروف و نهی از منکر دینی از تعاون بر ثمره عدوان انکار مقصود از ان از قبض غاصب
 است و استرداد آن بغاصب رتبه او که از باب تعاون بر ثمره عدوان است محرم است و جب
 اختلال نظام عالم و انکار بموجب نظام آن پس عمل نمودن بآیات و احادیث مستلزم جوب انکار محرم
 و لازم باشد و از ترجیح نصی بر نصی انجا لفت لازم نمی آید چه عمل مقصود در صورت عدم
 تقدیر است و بر تقدیر تنزل از قبیل ارتکاب اقل فحشین خواهد بود چنانچه اصول فقهاء
 نیز میگویند در صورت استرداد مال مقصود بغاصب بقرینه اشحت تنفی مقصود تسلیم غاصب
 بر مال غیر لازم می آید و آن حق عبادت و ثمر انکار کذب و یحیی کاذب بر فرض حق است
 و از قواعد مقرر اصول فقهاء است که هرگاه حق الله و حق الناس متعارض شوند اولی تقدیم حق
 عبادت بر حق الله پس تنجی بجز انکار کذب و حلف بکفر بر آن که ناشی از قلت توکل
 در علم اصول عدم اطلاع بر قول علمای فحول یا غفول از ان است مندرج باشد و از اینها
 این مسئله یا که میماند یا که کم آن بود و الا انما الی الله یا نیز مضحک است زیرا که مال مقصود
 که نزد انیکس گذشته اند از افراد امانت و دلالت نیست زیرا که ایجاب قبول با اتفاق و یقین
 از انکان ایداع است و در شرایع فرموده الاول یقعد و هو استیذان فی الحفظ و یقتصر الی
 الايجاب و القبول در کفائی که از کتب معتبره فقه حنفیه است میفرماید و هو ای الایام تسلیط

لغير علی حفظ المال شیء بقوله لا یأثم القبل و مودع را قبول حفظ مال معصوب انما صواب
 زیرا که قبول و دلیت از باب عانت است صاحب کافی در کتاب مذکور میگید و الا ان قبول التوبه
 من باب الاعداء و هی مندوبه لقوله تعالی و تعاونوا علی البر التقوی و قوله تعالی انما یستغفر
 العبد امام العبد فی الخیة عانت ظالم و غاصبه بان بر اثر و عدوان است از جهات
 قال الله تعالی و لا تعاونوا علی الاثم و العبدان و وجوب انکار بکنیز مقتضی تحریم است
 و من باب الاصول فرموده الهی یل شرعاً علی الناس فی العبادات ان الممتنع عنه لا یمکن
 به فی المعاملات از اربع الی نفس العقد و امر و دخل فیه او خارج لازم سبع المایح و الزام
 بنابرین تقدیر بر کمال است امر و ذاهای الهی و مقتضی انما حضرت رسالت بنای علیه الصلوة
 السلام علیما بقول حفظ مال معصوب ضایع خواهد داد اگر چه بعضی اعیان بعضی اشخاص بنابر
 باس حق و نفوذ مال و ابر و نظایر تن بر ضامیدند لیکن عن صمیم القلب رضا متحقق میشود
 پس بر من در قبول حفظ مال معصوب گاهی از اگر اذکار و باطن و گاهی از اگر اذکار باطن
 خالی نباشد نیز در صورت اعانت و نفرت معصوبه و غاصب متحقق میگردد و آن در شریعت
 محمود است و صحیح بخاری از ابن اسیر است قال قال رسول الله انصر اخاک ظالماً او مظلوماً
 قال یا رسول الله انصر مظلوماً فلیک نصر ظالماً قال ما ندی فوق یدیه و در صورت
 رده و دلیت بغاصب و عدوان بر ظلم و عدوان و اعانت ظالم و عدوان بر ظلم و التماسی او
 در مکه و اما ان ندانش از شر ظالم لازم می آید نمیمنع لفقوای احادیث مستفیضه صحیح
 از تحفست علیه السلام مودع و السلام مردی است منتهی است از انچه بخاری و صحیح ابن شهاب
 روایت کرده ان سالمه اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلعم قال المسلم اخو
 المسلم لا یطرد و لا یسل و من کن فی حاجه فیکان الله فی حاجته و من کن عن مسلم کرب فیکان الله
 عنه کربه من کربات الیقین و من کن مسلم ستره لیک یوم القیمه نیز در حقیقت این بخاری و
 قبل اطراح است که کسی مال خود را در خانه کسی انداخته برود و در صورت نزد امایه دلیت متحقق

متحقق نمیشود و در شرایع میفرماید و لو طرح الودیعه عنده لم یزیم حفظها و کذا لو اکره علی قبضها
 لم یضرب و یغیر نیز اضافت حفظ مال و تعریف ایداع معصون از خصائص مال بآل است و آن در
 واقع بغیر ملک یکی از انواع آن متحقق نمی شود پس ایداع مال معصوب خارج از تعریف
 باشد دیگر آنکه بعضی قول امایه که قایلند باینکه در صورت فقدان مالک بعد تعریف یکساله جایز
 است که مال معصوب را تصدق کنند چنین تعلیل نموده اند غرض ایصال مال است حتی آن بعد
 امکان و بمعنی بغیر و بدان مالک میسر نمیشود و از اینجا که در صورت فقدان مالک ایصال
 تعیین مالک مقصود نیست لاجرم ایصال ثواب آن مالک لازم باشد پس مال معصوب در صورت
 فقدان مالک در حکم لقطه باشد که با اتفاق امایه خفیه همین حکم دارد و قول از مال غیر خیر
 کردن بی اذن او در شرع جایز نیست مردود است بحد و جه اول آنکه عدم تجویز خیر کردن
 از مال غیر مطلقاً مسلم نیست چه در اکثر مباح و در شرع اظهار تجویز خیر نمودن از مال غیر بجا
 اذن او واقع شده و شواهد آن بسیار است از انچه لقطه است که در صورت فقدان مالک بعد
 تعریف یکساله خیرات نمودن آن جایز شده اند و در بایه فقه که از کتب فقه حقیقه است میفرماید قال
 فانکانت اقل من عشرة دینار فیهما ایا و انکانت عشرة فصاعداً عرفها حواله العبدان و ان سیکون
 قال فان جاء صاحبها و الا تصدق بها ایضاً للحق الی المستحق و هو جلیبقر الا مکان ذلک
 بالایصال عینها عند الطفر لصاحبها و ایصال التوضیع الی التواب علی اعتبار اجازة التصدیق بها و
 شایسته که رجاء الطفر لصاحبها منتهی نیز فرموده و ان کانت اللقاة تسبیل الیقین عرفه
 حتی خاف ان یفقد تصدق به بنیر نزد خفیه هرگاه معصوب یا بنوعی تغیر دید که اسم او و اکثر
 منافع مقصوده از ان امثال شود حق معصوب منه از و منقطع میشود و نیز غاصب واجب است
 که آنرا تصدق بکند بی اذن مالک حقیقه از احمد بن حنبل قول مردیست در تفریق و تفریق گفته
 و خلفوا فی الغاصب ان غیر المعصوب عن صفته بکثرت یزال الاسم و ان المنافع المقصوده من
 غضبت شاة فینبجها و یبشیرها و یطبخها و یطبخها فی طعمها قال ابو حنیفه یقطع حق المعصوب

در ارشاد الاذن فرموده و امر به بالنسب لشارکا و الا بالاجود علی رای او بالمرور
 او بغیر الجنبین ضمن المنسل بر تقدیر فرض تسلیم میتوان گفت این حکم شاعتی ندارد و چنانچه
 از باب عقوبت و تقدیر با خد مال است برای مبالغه در زجر تا غاصب از خوف مجازات و بکفایت
 اعمال و صناعات مال و منال از خصص مال مردم متقاعد گردد و درین باب حضرت سید امام
 عابدی علیه الصلوٰه و السلام و صحاب کرام علیهم السلام بنده الملک العلما من ذن و اقد شده عمل و حکم
 بان فرموده اند در منہج الوفیة شرح رساله غریبه میفرماید و فیها ای وقت الاضحية بعد من الايام
 فمن قبله لم یجزه هذا التقید یؤخذ منه العقوبة بالاموال لانه ما یور بالاتباع فی فوج صحبته فا
 خالف عقوبت باعادة الاضحية و قد امر عمر رضی اللہ عنہ بارتقاء قلب من خوش و قد جاء الحدیث با
 ثباب من صادم من حرم المذنبه انتہی در جامع الاصول از صالح بن محمد بن زاده روایت
 کرده قال دخلت مع سلمه ارض الودم فاتی برجل قد غل فسال سالما عن الک فقال ان سمعت
 ابی بحدث عن ابی عمر ان رسول اللہ قال من غل فاحرقوا متاعه واضربوه قال فوجدنا فی
 متاعه مصحفا فسال سالما عن فقال معوجه و تصدقوا بمنه اخرج الترمذی و ابو داود و غیر
 از عبد اللہ بن عمر بن عباس روایت کرده ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ابابکر و عمر و قوامع اهل و صبر
 زاد فی روایه و منعه همه اخرج ابو داود و در خلاصه از کتاب معتبره فقہ حقیقه گفت بجز التعزیر
 یا خا المال ان ای الی الی من جملة ما یجوز فیه ذلک مع حضور الجماعة و قال الزاهدی عن ابی یوسف
 ان التعزیر یجوز للسلطان و لم یذکر کیفیه و شرح مختصر و قایه فرموده عن ای عن ابی یوسف
 انه یجوز التعزیر باخذ المال انتہی امام رازی در کثیر ضمن تفسیر سورة النساخره فرموده علیه
 قال من منع من الزکوٰۃ فاماخذ و ما شطر من ماله امام زری بعد نقل این حدیث گفته ثم ان اخذ
 شطر المال من مانع الزکوٰۃ غیر جائز و لکن فعل للمبالغة فی الزجر انتہی بر فطن لم یجب غنی نیست
 که منع زکوٰۃ و خیانت کردن در غنیمت ظلم است اگر تعزیر باخذ مال ظلم باشد لازم آید علاج از
 بگرفتن نصف مال یا بغض آن و احراق متاع غالی و منع سهم او علی ظلم ظالم باشد زیرا

که اخذ و محرق را مال مانع دخل حق نیست پس شفع بائشال این مواقع نمودن و انرا از جمله
 اقوال مائل در سایر صاحبین و بذات و شاستر منو و دیهودیت بندستن دلالت بر کمال
 دیندار دارد و نیز اشال این اقوال را درین باب که معقود بر بیان خصایص امامیه است آورد
 لغرض باشد قال الفاضل الناصب نیز اگر شخصی کثیر خود را نزد کسی بمانت گذشت و برادر
 داد که برگاه خواهد بان کثیر جماع کند نزد ایشان جایز است و آن امانت دار را میسر که با آن
 کثیر جماع با صحبت داشته باشد انتہی کلامه اقول و بدستین بوجار امانت گذشتن کثیر حلال
 نیست و قول او بر و انکی داد الخ مردود است اگر مردش این است که امین بجز و بر و انکی مالک
 بغیر القاع میباید عقد تحلیل و طی آن کثیر نزد امامیه نیست کذب محض و اقراضی صحیح است و اگر
 مدعایش نیست که بعد ابقاع عقد تحلیل و طی آن کثیر ملوک امین انرا دایمیه مباح است
 لیکن مخد و رمی ندارد زیرا که تحلیل نزد اکثر امامیه از قسم مطلق نکاح است و سبق بطریق
 نقل از بهایه فقہ ذکر یافت که نکاح و تزویج ام ولد با غیر جائز است پس اگر شخصی کثیر ملوک ام ولد
 خود را نزد کسی بمانت گذشت و تزویج نیز نمودن امانت دار را میسر که با آن کثیر حرم او که
 فرزند که نیکسز آیده است بی محابا صحبت داشته باشد با آنکه عطا بن ابی رباح که شیخ دستار
 امام عظم ابو حنیفه است نیز قایل تجویز تحلیل است و امانت گذشتن کثیر و تحلیل نزد او حکم جواز
 دارد پس ایراد این سلسله درین باب که معقود برای بیان خصایص امامیه نیست لغرض باشد
 قال الفاضل الناصب همچنین اگر شخصی لشخصه گفت که جمیع منافع این کثیر که از تو بکل کردم
 لشخص اجماع آن کثیر که حلال طیب میشود و عاریت دادن فرج کثیر کان خواه با مخصوص خواه
 در ضمن جمیع منافع نزد ایشان جایز است و ام ولد را نیز برای و طی عاریت دادن درست
 است و این همه حکام مخالف نص قرآنی است قوله تعالی و الذین هم یقرعونهم حادون الاعلی
 از داجهم و املکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن تعنی در ذلک فادلک هم الغادون انتہی
 کلامه اقول و بدستین حقیقه تحلیل نیست که شخصی بدگرے مباشرت نمودن کثیر خود حلال

گرداند و جواز آن مشروط بحد شرط اول ایجاب کند آنکه صاحب کثیر بگوید جللت ملک
و طی امتی غلظت و دویم قبول مثل آن که شخص بگوید قبلت سیوه هم آنکه کثیر شوهر داشته
باشد چهارم آنکه کسیکه تحویل میکند ملک آن کثیر باشد و شرایط دیگر در کتب فقه مذکور است
مثنی و فلج و جبهه البها و با تحقق شرایط اینکس مباشرت نمودن با آن کثیر مباح میشود و غیره
مالک طی کثیر نمیشود و اگر کسی خدمت کثیری را بر کسی حلال نموده باشد این شخص طی و نمی
گردد و در میان علمای امامیه اختلاف واقع است که این قسم در نکاح حلال است یا در ملک عین بعضی
سید مرتضی میگوید که دخل در نکاح است و مالک مالک او مالک مهر است هر شریک باینکه بخشیده است
در فداوی عالمگیر گفته و للمولی ان سبب صدق است من وجهها و کند که بر او ام و لده و
و گویند که دخل ملک عین است زیرا که ملک بر دو قسم ملک عین و ملک منفعت و این قسم
دخل در ملک منفعت است و ملک منفعت اعم است از نیکه تابع ملک اصل باشد یا منفرد باشد بجهت
بلبر عین تعیم و سببانه جلالت او املکت ایما هم فرموده و اگر خاص ملک عین بود او من ملک
ایما هم ارشاد فرموده زیرا که من خاص بنده و تعقولات بخلاف مادر کثر العرفان فرموده
بود دخل فی ملک العین لان الملك يشمل علی العین و المنفعة و تحویل ملک منفعت و لکن قال
او املکت ایما هم و یوید روایات الاصحاح المتظافرة و حین نقول ملک المنفعة اعم من ان
لیون تابعاً لملک الاصل او منفرداً انتمی و فداوی حمادیه نیز ملک عین و ملک منفعت
نموده میگوید فی شرح الطحاوی قال الشيخ الامام التملیک علی ضربین تملیک منفعة و تملیک عین
و کل وجه علی وجهین اما انیکون بیدل او بغیر بیدل تملیک عین بیدل بولیع و تملیک
العین بغیر بیدل البینه و الصدقة و الوصیة و اما تملیک المنفعة بیدل فی
الاجارة و تملیک المنفعة بغیر بیدل هی العاریة بالجملة و خفیة نکاح بلفظی که دلالت بر تملیک
کند صریح یا بطریق کنایه منعقد میشود و مانند نکاح و تزویج و هبه و عطا و بیع و شری و صدقه
و اجاره و قرض و سلم و بلفظ صرف و این بقول بعضی و در فداوی و لو الحی گفته و یعتقد کل

کل لفظ یصح تملیک الاعیان نحو البینه و الصدقة و لفظ التملیک اما لفظ البیع و شری خلعت
الشیخ فیة ایضاً قال بعضهم یعتقد النکاح و عن ابی حنیفة انه قال کل لفظ ملک بشی یعتقد
فیمل بینه الروایة علی ان النکاح بلفظ الاجارة یعتقد انتمی و موافق مذکور است که از آنکه
معتبر رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفة است نکاح بلفظ عاریت نیز منعقد میشود و در شرح کثیر
فرموده و لا یعتقد بلفظ الاجارة و الا عارة فی الصحیح خلافاً للکثر فیها بر شوشتند و خفی
است که لفظ نکاح و بیع شری و هبه و صدقه و عطا و قرض و هبن و اجاره و غیره ذلک
حقایق عرفیه اند و یک بر مذهب که برای آن موضوع اند دلالت دارد و بر غیر مفاہیم خود عرفا
و شرعاً دلالت نمیکند بگواه باین الفاظ که از عرف و شرع اصلاً دلالت نکاح و تزویج دارد
در خارج که حیاط در آن پشت سر عی میباشد عقد نکاح منعقد شود اگر بلفظ احللت لکن و طی جائز
فلان که دلالت صریح بر جلیب مباشرت و نکاح و تملیک منفعت جوار دارد و بعضی قسم عقد نکاح
جاری باین عبارت منعقد سازند شناعی لازم نمی آید مجرد منع و سبب عا و بغیر دلیل واضح از
کتاب سنت مسوع نیست نیز بر نصف بسبب خفی نیست که در میان آنکه مولای جاریه بدگر
بگوید جللت لک فرج جاریتی یا و طی جاریتی و در میان آنکه ولی زن بگوید بدتک العزمت و طی
انتمی فرقی نیست و قابل شدن تجویز صورت دویم و عدم تجویز صورت اول حکم محض است
دویم محالفت تحویل جوار با کرمه الذین هم لغیرهم حافظون الا علی از و جهم و اما ملک ایما
فانهم غیر ملوین فمن انتی در ذلک فاولک هم العا و ن بنا بر تقریر یک سبق ذکر این توضیح
است با آنکه عطابن ابی رباح که از شیخ داسانده رئیس الفقهاء ابو حنیفة است و خابش رخر
او چنین فرموده ما رایت فیمن لقی فی فضل من عطابن ابی رباح کذا فی رجال المشافیه
البلوی نیز در رجال مذکور در جمیع عطابن ابی رباح مسطور است و کان احد الاعلام و من
جلال الفقهاء و کان ثقة فقیها عالم کثیر الحدیث و قال الا و را عی یوم مات یوم مات ارضی
اهل الارض عند الناس نیز صاحب طبقات تابعین در حال عطابن ابی رباح نوشته آورده

از که منصفیاً و فقامت در که منصف بر مجاد و عطا بود چون خلائی ربع سکون کج
می آمدند از نزد امرای بنی امیه نادانان خیمه بکنه شکست که جواب سلسله گوید و فتوی نویسد
که عطا بن ابی ریحانتهی نیز قایل بتجزیه تحلیل جوار است و نیز آن خود را بطریق تحلیل
مردم برای مباشرت میداد و کتاب طبقات تابعین میفرماید گویند از عطا بن ابی ریحان
و حکم غریب در باقیه مرده است حکم دوم تجزیه وی است و طی جوارسی باذن ارباب
صاحبان شان گویند وی دنان خود را بمهال میفرستاد تا بفعل که خواستد ایشان بجا
آورد انتهی شیخ ابو الحسن ذی دینهر و فی شرح رساله غریبه نیز این حکم عطا بن ابی ریحان
ساخته نیز این خلکان در تاریخ حمی نویسد ابو محمد عطا بن ابی ریحان و نقل اصحاب تابعین
از کانیری طی جوارسی باذن اربابین و حکم الفتح لعجل المقدم ذکره فی حرف العرفه
و کتاب شرح مشکلات الوسط والوجیه فی الباب الثالث من کتاب ابرین عن عطاءه کان
بجواریه الی اضاف و الذی عنده اما ان فی العبد فانه ولورای الحال کانت المروءه و لغیرها
ذلک فکیف یطین بها اهل ذلک پسند الامام و المذکره الا لغیرته بر نصف خیمه مخفی نیست
طریق حصول علم بوقایع باغیثه ثبوت آن قبل ثبات است هرگاه چیز بمقتل ثبات عدل ثبت است
استبعاد و بی قاض علم بآن نمی تواند شد چنانچه مثلاً بمقتل ثبات ثبوت انجامید که فلان شخص
عاقلاً جلیل القدر خود را از بام افکند یا در چاه انداخت استبعاد هم داخل از رفع این خبر و عدم
تحقق آن نمیکند پس استبعاد این خلکان از درجه اعتبار ساقط باشد بالجمله این سئوال درین
باب که معقود بر بیان خصایص مشفقات امامیه است آوردن تو مخض و مستدرک است قال
الفاضل لیا صبی نیز گویند که اگر طفل مویشی از دانهان خود گم شده باشد نزد کسی برسد او را
انقطاع در خانه نگذارند چنانچه نیست حال آنکه طفل هم خوف ضیاع دارد و خواجگران و اولیای
تقسیم حسن عزیمت اخیره و آن می باشد در ترک انقطاع و بلا شبهه ملاک اوست که محبوب
و آن طفل بسبب خوردگی عاجز است از دفع موزیات و کسب نفقه پس انقطاع او مگر تر از انقطاع

التقاط جانوران باشد انتهى **اقول** و بستمین اینچ درین مقام افاده فرموده است از غرض
افادات است که کلامش موید است جمیع امایق باین قول اند و معنی برخلاف واقع
است زیرا که محققین امایق را نموده اند بآنکه لقاط طفل ممیز جایست در شرایع فرموده
فی اللقیط و هو کل صبی ضایع لا کافل له ولا رب له تعلق الحكم بالقاط لاطفل غیر ممیز ^{الاول} ^{سبق}
فی طرف البالغ العاقل فی طفل المیز تر و دانه بهر جواز لقاط لصفه و عجزه عن دفع
انتهی در شرح لمعه فرموده الاول فی اللقیط و هو بان ضایع لا کافل له حال الا لقاط
ولا یستقل بنفسه ای بالبیع علی ما یصلح به دفع عن نفسه المملکات المکون فیها عادة فلیقط
الصبی و البصیه و ان میز علی الاقوی عدم استقلالها باسبابها الم یصلح فیتمتع لقاطتها ^{حده}
لاستقلالها و تنفاد الولاية عنها نعم لو خاف علی البالغ تعلق فی مملکة وجب التقاذه کالتقاذ
الزین و نحوه انتهى اما وجه جمال ضعیف است که مراد از طفل ممیز نزد قایل باین قول
است از طفلی که ممیز نیک از بد و صلاح از فساد و شته باشد که در فهم و فرست و عقل و گیا است
و ماثل بالغین بود و از آنجا که تخمین اطفال از کفالت و پرورش و حضانت و حفظ و وصایا
نفس خود مانند بالغین در غالب اوقات محتاج بفصل معونت معا و نمی باشند بطفال
ممیز و عقل و شعور از مشایخ بلکه در عرف آنها را میز را بالغ گویند فایق تر می باشد چنانچه مشایخ
و مجرب است و بزرگان گفته اند بزرگ بعقل است نه به سال پس غرض و مقصد لقاطه که حفظ
و حضانت باشد و اینها مفقود باشد لاجرم حکم آنها در امتناع لقاط حکم بالغین باشد
در غایه المرام شرح شرایع گفته اند اسی منشأ التردد اما قال المصنف و من امتناعه
عن ارضیاع الاستقلال بنفسه اگر حیایانیک از ایشان در و در طریقه نمیکارند گرفتار شود و در معرض
تلف و ضیاع باشد نزد این قایل بقا و نجات و ادن ایشان از آن مملکه بر سر که بر سر وقت
ایشان برسد و حجت و غرض اصلی در بقیام حفظ و صیانت آنها از این و طریقه است نه بر سر
و حضانت و بر طریقه که باین مرتبه از عقل و شعور نرسیده باشند حکم طفل ممیز نزد آنها از

و انقطاعش نزد اینها جائز نیست پس ایراد جناب افادت مآب و رد و بجای برین قول
نیز نهشته باشد حکما لایحه علی اولی الهی **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که اجاره
بغیر از زبان عربی منعقد نمیشود نهی کلامه **اقول** بشتین در کتب متداوله امامیه
مانند شرایع و شرح لمعه و ارشاد الاذعان علامه علی و غیر اینها با شریعت موافق است
تصریح واقع نشده بر تقدیر تسلیم این مکتوم نیز از منفردات حدیثی است که شیخ جمال الدین
سیوطی در کتاب جامع الصغیر روایت کرده که آنحضرت علیه السلام فرمود من حسنکم
العربیه فلا یتکلمن بالفارسیه فانه یورث لیساق و ظاهر است این حکم در صورت اقتدا و استقامت
تکلم بزبان عربیست و درین هنگام ایقاع این عقد که از عقود لازم شرعیست بالفارسی
عبارتیکه از شرایع عامه مأثورست لازم بود و بجز این در حین بی باشد و از آنجا که درین قول
جناب سرور عالم با امامیه شریک اند و سبق ذکر یافت که شلفه کلام کرد بغیر عربی را مطلقا
حال اقتدا بزبان عربی کرده میداند ایراد این سلسله درین باب که معهود بدیه بیان
خصایص متفردات امامیهست لغرض آنست که از تشکیکاتیکه فهمی در امثال این مواقع
میفرمایند اگر چه امیثیل خود از جناب درگون نمیکند فان البلیه اذا عمت طایب لیکن
حتیاتی و معارف دستگاه را هم فکر در بازخواست است **قال** الفاضل الناصب نیز گویند
هر که بجهاد کفار و چوکیدار قطع الطریق خود را نوکر سازد در زبان غیبت امام مهدی
مستحق اجرت نمیشود زیرا که جهاد در زمان غیبت امام فاسدست پس اجاره شش صحیح
نهی کلامه **اقول** بشتین در اطلاق این قول خطا واقع شده زیرا که امامیه مطلقا
عدم جواز جهاد در زمان غیبت قایل نیستند چنانچه در بحث جهاد با شیعیان سبق ذکر یافت
و بعضی از قسام جهاد نزد امامیه در زمان غیبت امام واجب است مثلاً گاه کافران بر سر
مسلمانان بیایند و از ایشان بر اسلام سبب رسد جهاد با آنها بلا شبهه نزد امامیه واجب
است و اگر صاحب احتیاج بکفر فتن اجیر برای اعانت در امر جهاد واقع شود نوکر ساختن

بجهت مقابل کافران در صورت واجبست نیز از آنجا که دفع حاصل وجوبست هر گاه
قطع الطریق در صد گرفتن مال و قتل مسلمانان باشد جنگ با آنها واجب و در صورت
احتیاج بنوکر گرفتن بر مافتد این کرده فساد برده واجبست نیز از ابطه یعنی چوکیدار
و محلفست سرحد دیار اسلام نیز نزد امامیه مستحبات بود که است پس اطلاق این قول
باطل مطلق باشد و بر تقدیر تنزل میگویم هم از گرفتن اجرت خلاص نیست که عبادات
معتبرست فوت میشود پس مخلصین را گرفتن اجرت محتمل باشد با آنکه حقیقتا احتیاج به آنجا
عبادات تجزیه نمیکند **الجواب** **قال** الفاضل الناصب و نیز گویند اگر شخصی ام ولد خود را
نوکر شخصی ساخت برای خدمت و عیال گری و فرج او را برای دیگری حلال کرد خدمت بر
اول است و وطی برای نانی نهی **اقول** بشتین سبق تذکر یافت که تحلیل غیره
عقد تحلیل و ایجاد قبول جائز نیست و در صورت ایقاع عقد تحلیل نزد امامیه باطل و قسام
نکاح و نزد اهل سنت اجاره نیز نوکر ساختن او برای خدمت مردم و تزویج او و جسر
دیگر جائزست در بر این فرموده و له و طیها و استخداها و اجارها و تزویجها پس بر طبق
این سلسله غیر امامی اگر ام ولد خود را نوکر شخصی بر خدمت و عیال گری و با شخصی دیگر
تزویر نموده خدمت برای اول است و وطی برای نانی و مع ذلک کراهی معوض بیان
آمد که عطاء بن ریحان که از اجله شاخ امام اعظم ابو حنیفه کوفیست قایل با بابت تحلیل
است پس او و متابعیانش که درین سلسله باو اتفقا نموده باشند اگر ام ولد خود را نوکر شخصی
برای خدمت و عیال گری و فرج او را برای دیگری حلال کرد خدمت بر اول است و
وطی برای نانی پس ایراد این سلسله درین باب که معهود بدیه بیان خصایص امامیهست لغرض
است با آنکه اطلاق اقتضایا تحت تجزیه نوکر ساختن ام ولد با امامیه نظر است در جامع عباس
در مواضع کرده اجاره میگویند هم اجاره دادن **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که بیه
نمودن بغیر زبان عربی درست نیست پس اگر شخصی هزار بار بگوید خدایم بیه

نمی شود انتهی کلامه اقول و بنسبتین در کتب متداوله امامیه نزد شرایع الاسلام و شرح
 آن و شرح لمعه و ارشاد الاذمان علامه علی و خبر آن تصریح بیشتر از عربی و صیغه کلام واقع
 نشده است بلکه باطل است عبارت این کتب و دلالت بر تعمیم و انعقاد آن بر لغت میکند
 شرایع فرموده ای تقصیر الی الایجاب و القبول و القیض الایجاب کل لفظ قصد به التملیک
 المذکور کقول مثلاً و یتک ملکک در ارشاد الاذمان گفته لابد فیها من ایجاب مثل و یتک
 و ملکک کل لفظ کقصده التملیک بر تقدیر تسلیم این حکم در صورت استطاعت تکلم زبان
 عربی است پس از متفرعات من احسن منکم العربیه فلا یحکم بالفرسیه فانه یورث
 النفاق باشد که شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر روایت کرده است بالجمله از آنجا که
 از عقود شرعیست ایقاع آن با لفظ و عباراتی که از شارع مد ما ثورست لازمست چه
 باجناب همما کن از ضروریات آئین ایمانست و این معنی موجب مدح است نه مقیض
 فصح نیز برین ذکر یافت که شافعی تکلم بغیر عربی در حالت استطاعت بر تکلم بربطی مطلقاً
 مکره میدانند و ذکر قال الفاضل الناصب و گویند که تجشیدن و طلی مکره خود
 درست است و عاریت فرج میشود انتهی کلامه اقول و بنسبتین بحد و چه مدح و چه است
 اول آنکه نسبت این قول با امامیه فترای محض و بیان بحت است چه امامیه بر تجشیدن
 و طلی مکره را جایز نمیکند از نه ایقاع عقد تحلیل نیز بلفظ بی نزد ایشان درست نیست
 خاتمه الحمد فین مولانا محمد باقر مجلسی در اجوبه سایل فرموده که نیز شخصی بر دیگری یا بعت
 یا متعه یا تحلیل حلال میشود و بهر وجه شش منفعت بطریقه شرعاً صورت ندارد و تحلیل
 بلفظ بهر واقع نمیشود پس آنچه تفریع بر آن نموده که این امر عاریت فرج میشود نیز
 باشد و نیز بعضی که تحلیل از قسم ملک باین طریق تملیک منفعت میداند نیز عاریت
 فرج لازم نمی آید زیرا که تملیک منفعت نزد ایشان منقسم به دو قسم یکی عاریت و دیگری
 تحلیل و این بر دو قسم متقابل اند مفهوم تحلیل و شرایط آن منافی مفهوم و شرایط

عاریت است پس توهم اتحاد یا استلزام آن منضمی باشد از اینجاست که نزد امامیه تحلیل جایز
 است و عاریت استعمال جائز نیست و این حکم از اجماعیات فقه امامیهست در جامع عیار
 گفته و عاریت گرفتن نیز جهت تمتع از و بغیر آنکه بر لفظ تحلیل یا اباحت گویند جائز نیست
 شیخ شهید ثانی طاب ثراه در شرح شرایع فرموده لا خلاف عندنا فی جواز اعارة الحمار
 للذمه سوار کانت حسیه و قیمه و سوار کان الاستعارة حسیه ام حرمها لکن یکره اعارة الحمار
 و ینا که الکراهیه اذا کانت حسیه و فیما للفتنه و خالفه فی ذلک الشافعی محرم عاریت الا ان
 یكون صغيرة لا یشبهه او کبیره کذلک و قبیحه المنظر فلا الوجوه و اما استعارتها للاستمتاع
 فغیر جایز اجماعاً انتهی و تحلیل نیز بلفظ عاریت درست نیست صاحب شرایع فرموده و لا
 یتاتی بلفظ العاریه دویم آنکه بر تقدیر منزل میگوئیم که مکرر بمعوض بیان آمده که نزد
 حنفیه نزدیک ملوک و ملایک نزدیک ام ولد جایزست چنانچه در ردایه تصریح بآن واقع شد و بسیار
 مخالف عبارت آن مذکور گشته و نیز از مقررات مشهورات مذہب حنفیهست که نکاح بلفظ
 منعقد میشود بلکه متعاقب و معمول درین جزو زمان در حنفیه همینست که غالباً نکاح را
 بصیغه بهیه منعقد سازند و نیز نسخ نکاح ملوک بطلاق گرفتن از ناگه نیز در حنفیه جایزست
 بنا برین تقدیر هر گاه بر طبق مذہب حنفیه اگر کسی تزویج کنیز بلفظ تجشیدش منعقد
 بعد از دخول بحدت نسخ نکاح نمایند یا بنا بر مذہب کربخ بلفظ عاریت و او شش ایقاع نکاح
 ملوک بکنند و بعد دخول بزمانه نسخ نکاحش کنند در هر دو صورت ایرادیکه فاضل ناصب
 نموده است وارد میشود کیومر آنکه یکبار استین که عطاء بن ابی ریحان از اکابر شافعی
 امام اعظم ابو حنیفه گفته است قایل با بابت تحلیل است پس ایراد مسئله مختصره که بر عیش
 از ترکیب و تفاریع تحلیلست درین باب لغو محض باشد قال الفاضل الناصب و نیز اکثر
 ایشان گویند که رجوع در صدق جائزست حال آنکه حد تعالی میفرماید لا تبطلوا فیکم
 و بنسبتین میفرماید العاید فی صدق کالکلب یعود فی قیئه انتهی اقول و بنسبتین

این سئل اجمال محل تجسین بکار برده تفصیل انیت که نزد امامیه رجوع در صدقه و آنچه
 علماء جائز نیست و مخالف درین نیست و در صدقه سنتی نیز جمیع علمای امامیه رجوع نیست
 در مختصر نافع فرموده و لیکن بعد از قبض ان لم یعوض عنها شیخ علی در حاشیه فرموده لا اطلاق
 فی ذلك فی المفروضه و اما المندوبه فقال الشیخ یجوز فیها الرجوع کالمبینه فی موضع یجوز فیها
 الرجوع و الاقوی عدمه کالمفروضه و شرح لمعه گفته و شرطها القریه فلا یجوز الرجوع فیها
 بقبض التمام المملک حصول العوض و هو القریه کما لا یصح الرجوع فی البینه من التعلیض و
 شرایع میفرماید و لا یجوز الرجوع فیها بعد لقبض علی الاصح لان المقصود بها الاجر و حصل
 فیها کالمعوض عنها شیخ شیب ثانی و شرح شرایع گفته خالف فی ذلك الشیخ فقال ان صدقه
 التطوع عندنا بمنزله البینه فی جمیع الاحکام من شرطها الاکباب و القبول لا یلزم بالقبض
 و کل من الرجوع فی البینه الرجوع فی الصدقه علیه و نه یصحف بقوله لان المقصود بها
 الاجر و قد حصل الرد علی قول الشیخ لو سلم سادتها للبینه و اذ حصل بها عوض لا یجوز الرجوع
 فیها مطلقا و صدقه تسلیزم الخوض یا و هو القریه و کانت کالمعوض عنها و یا و هو الاقوی
 حتی لو فرض فی البینه التقرب کان عوضا کالصدقه و لم یجوز بها الرجوع فیها و کما حصل ان
 قول الشیخ اما ضعیف جدا و منی علی عدم شرطانیه القریه فیها فیکون قولانی المسئل
 هرگاه این مقدمات ممد گشت دریافت شد که کلام فاضل ناصب بجنبه و جعل مایل است
اول سنادین قول بالکثر علماء امامیه خلاف واقع است چه دانستی که مخالف درین سئل
 بغیر شیخ طوسی کسی دیگر نیست و و حکم آنکه ظاهر کلام او موسوم انیت که امامیه رجوع در صدقه
 مطلقا جائز میگردانند این نیز در خبر منتهیست چه رجوع در صدقه و چه زیارتیان بالا جماع
 جائز نیست اختلافا یکد صدقه منتهیست کیوم آنکه استدلال بآیه لا تبطلوا صدقاتکم
 برین مدعی از غرایب است دلالات است چه در آیه کریمه نبی از ابطال صدقه مفید نیست و آنچه
 آورده یافته و آیه کریمه چنین است لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی یفنی مالہ ریاء

و فاضل ناصب آیه کریمه بجنبه قید ذکر کرده است دلالت بان ابطال صدقه مطلقا نموده است
 در کمال غریبیت و شبیهیت با آنکه بعضی از لوطیان او باش از جماعه القربوا الصلوة که در
 کریمه القربوا الصلوة و انتم سکاری و انتم بر عدم جواز نماز استدلال نموده و در بیضا
 فرموده و الاذی ان یتناول علیه بسبب النعم علیه بسبب شهیدانکه است و از نیزه و بایست
 مدفوع بخبر چهارم آنکه حدیث ثریف نیزه و نیزه رجوع محمود بر بیان کرامت است پس فاضل
 لازم نمیدارد مشکوکه از ابن عباس روایت کرده قال قال رسول الله العاید فی مهله کالکلب
 یعود فی قید لیس لاشل السور امام رازی در تفسیر کبر در ضمن آیه کریمه اذ احیتهم تجتنب فیها
 با حسن منها و در و اما ان شهید کان علی کل شیء حسیبا فرموده قال ابو حنیفه من سب غیر
 ذی رحم محرم فلا رجوع فیها الم یثبت عنها و اذا ثبت منها فلا رجوع فیها و قال الشافعی
 لا رجوع فی حق الولد و لیس الرجوع فی حق الابن حیث احتج ابو بکر الرزازی بیده الا یتحقق قول الی
 حنیفه قال قوله اذ احیتهم تجتنب مذل فی تسلیم و یدخل فیها البینه مقتضاه و جواب الرد و اما الم
 یصر مقابلا با حسن الم فی الجواب فلا یقل من الجواب شیخ عبد الحق دلمود در ترجمه مشکوکه
 باینکه رجوع در شبه صدقه بعد از قبض جائز است نزد ما مگر با سهوانی که ذکر کرده شده است و فی
 از ان جمله تعویض قریب محرمیت است و حدیث درین باب آورده اند و حدیث عاید در شبه
 بیان کرامت و عدم مروت است و نزد ائمه طایفه جائز نیست رجوع از جهت همین حدیث که این
 حل بر حرمت کرده اند و نیزه و شافعی بر او از احمد جائز است رجوع و الدار جزی که سب کرده است
 و له خود را زبیر که ولد و مال او بری والد است و احادیث بر آن ماطن اند و نزد امام ابو حنیفه
 بعضی رجوع والد بهمه له بمعنی اخذ و است و نشر او در نفقه خود نزد حاجت خاک در ساری
 اموال و انهی بالجواب آنکه بغیر شیخ طوسی از علماء امامیه سی یابین قول فاضل نیست شیخ عبد الحق
 دلمودی از علماء خفیه نیزه مثل آن تصریح نموده پس بر این سئل درین باب بخوف فاضل
 الفاضل الناصب نیزه گویند که اگر به وقف کردن جائز است خداوند که در گریه چه فائده است

سئل و در جواب
 حال تصدیق

و این که اتم انتفاع تا وقف او جائز باشد بار خدا یا اگر گریه باده می آمده
باشد انتهی کلام **اقول** و به استعین به سبب امامیه بن سید انیس که هر چه با وجود بکار
عینش انتفاع از منفعت محمل صحیح باشد وقف آن چیز جایز است و شک نیست که از
اکثر حیوانات مانند مسک و گریه مثال آن با انتفاع ممکن است چه از اول گنجایی باغ و خانه
و از ارض و از دویم املاک موش و طعمه نمودن خسرات الارض مقصودست و فایده این اصول
قول موش و جبین مسکن خصوصاً در مدارس و مسکن طلبه که حتماً بجهت کتب و این پیشتر
و به شغل و ترین آفات کسب است برابر با فطانت و ذکاوت نیست پس در چنین مواضع فایده وقف
عظیمترین منافع خواهد بود و در سایر امور فرموده ضابطه کل البصیر الانتفاع بمنفعة محله مع بقا
عین و کذا بصیر وقف اتم و السور لا مکان الانتفاع و لا بصیر وقف الخیر لایزایا بلکه مسلم
و که اوقف الا بهی لتعلمت لیسیم با آنکه شافعی و احمد و مالک و ابی حنیفه قایلند بجزا وقف حیوان
شیخ عبد الوهاب شاعری در کتاب رحمة اللامه فی اختلاف الائمة فرموده وقف الحيوان بصیر
عند شافعی و احمد و ابی و ایمن مالک قال ابو حنیفه و ابو یوسف لا یصح فی الروایة الا
عن مالک و شک نیست که اگر از انواع حیوان است و تخصیض ماسوا اگر از این مجتهدین عظام و وقف
حیوان با ثروت نیست پس وقف گریه در اینها شک نیست بنا بر این قول ایراد این سید درین
باب لغو محض باشد و قول او بار خدا یا اگر گریه باده می آمده باشد دلیل عدم
استدای دست بعلل حکم شرعیست غرض ظاهر است که غایت الهی عبارت از اعلام و تعالیم نظام
خیر است مقصود بقای نوع جمیع کائنات است حیوانا اگر کسی بخواهد اعمال الدنیا را گریه محض
بقصد بقای نوع او وقف نماید از آنجا که درین فعل انتفاعی است و سبب سبب سبب است و هیچ
گونه شایسته بر روی این نخواهد شد بلکه باعث فزاید ثواب خواهد گردید جواب از نظر انتی که بعضی
بان فرموده است نیز ظاهر است چه بعضی احکام شرعی بر ادلال امانت شرکین منافقین
موضوع شده اند بنا برین تقدیر اگر نظریه گریه را بر اصفاد باکره های جهان بی امید

و آل مردان که متضمن غلام الف این گروه شقاوت بزوه که خیر بان دین الهی اند و بکنند
بغضای انما کل امر و مانوی ماجر خواهد بود **قال** الفاضل المصنف نیز گفته اند بالا جماع و
کردن فرج جاریه درست است پس آن بخیر می رود و مستعد کند و صل آن بر کسی که بری و وقف
کرده است حلال طیب است نوش جان فرمایند یعنی الله علی هذا المذهب حالا در شریعت
و امین ایجاب کند می هیچ تفاوت ندارد انتهی کلام **اقول** و به استعین به درین مقامات
فرموده است اتمای محض است صورت سید را بری تعلیقه عوام کالانعام تعلیف نموده است
این سید نیست که تزویج کنیز موقوفه درست است و مهر او ملک ارباب وقف است زیرا که کنیز
با فوایدش از ملک ملک بار باب وقف منتقل شده است و در سایر امور فرموده بجز تزویج الا الله
و غیر الله وجودین من ارباب الوقف لایزایا کاجرة الدار بمنصف لیسیم نیست که درین حکم
اصلاً شاعری نیست چه ظاهر است که این کلام سوق بر بیان جواز تزویج جاریه موقوفه و حکم تعلیق
مهر است برابر با وقف نه بجا تزویج فرج جاریه و در جواز تزویج جاریه موقوفه شریعاً و فایده
شاعری نیست از ضروریات دین اسلام است که تزویج در وقت توان و خوشی و خوف وقوع
در زمان از جمله مستحبات است و از آنجا که کنیز مالک مهر خود نمیشاید بلکه مهر او مانند نفس خویش
ملک مولا است و تمنی از مقررات اهل سنت نیز هست چنانکه از علما اعلام منقول شده
و از آنجا که در این فیه از ملک ملک بر آمده است مالک هم مالک مهرش نمیتواند باشد پس لا محاله
مهرش بکسانیکه کنیز از ملک مالک آنها منتقل شده است که از باب وقف باشند تعلیق خواهد کرد
بلکه شاعری در صورت عدم تجویز تزویج است زیرا که بر تقدیر تجویز وقف جواز تزویج آنها
واقع نشود و جواز موقوفه ملک قبایح دفع خوشی است و این معنی اقباح قبایح است و بعضی
نیز قایلند بجزا وقف جواز تزویج آنها و تعلیق مهر آنها بار باب وقف قایلند هرگاه جواز تزویج
و نکاح جواز ثبوت پیوست و بعد بمعرض بیان خواهد آمد که منع نیز از افراد نکاح است و شرط
بحد و عدة دیگر شرایط است که در فقه مبین است آری تشیع مماثلت با امین ایجاب

بوندی وقتی لازم می آید که حواری را محض بر این کافیه می گردند و فواید و فواید آنها را
وقتی می رسانند و فیلسین آنکه منفیه نیز بمثل این قایلند در فواید عالمگیریه تصحیح
واقع شده است که وقف عبید و جابر بر مصالح و روابط و کاروان سرانجام است و نه
عبادت و وقف العلماء الجواری علی مصالح و روابط بخود و زوج الحاکم جاری بخود و نه
علیه المهر و نفقه و روج و عذوق من امته لایکون کذا فی الوجیزه از تقریر این بقالی بوضوح
که این حکم مختص با مینیت و تشیع و معنی بر آنها درین مسئله عاید نمی شود و قائل این مسئله
و غیر فاسخ لغت نمیشود و در نصیحت بمصدق حدیثی که بود او و از ابو ذری شد عذر و
کرده و شیخ جمال الدین سیوطی در جامع صغیر نیز خرجه آن نموده قال سمعت رسول الله یقول
اذا لعن العبد شیئا صعدت الی السماء فتخلق الی ابواب السماء و منها تم یسبط الی الارض
فتخلق الی ابوابها و منها فیها خدمینا و شمالا فاذا لم یجد سافرا رجعت الی الذی لعن فان
کان لذلك اسلا و الا رجعت الی قایلها غایب است که سخن لغت که خواهد بود معذکر از اینجا
که خفیه نیز قایل این مسئله اند از مسئله درین باب لغو محض باشد قال الفاضل الناصب
و نیز گویند که با وجود خویش ترک نکاح کردن مستحب است حال آنکه خلاف سنت نبی و اوصیا
نیز اگر خود هم نکاح کرده اند و دیگران هم نکاح امر فرموده آری انبیا و اوصیا را این مسئله معلوم
بود که خویش جماع بمبتعه و فرج عاریتی نیز دفع میبندند و بار بر در نکاح چه ضرورتی نکاح
اقول: پیستین آنچه درین مقام داده فرموده است که بعضی از فرای هر چه است چه چرخ
از علمای امامیه بختیاب ترک نکاح با وجود خویش قایل نشده بلکه بالاتفاق بوجوب نکاح با وجود
خویش و خوف وقوع در زنا تصریح فرموده اند در شرح لمعه صغیره ای که نکاح مستحب است که لمن یکنه
ولا یخاف الوقوع بترکه فی محرم الا و جبال الله تعالی فانکما اطاب لکم من النساء و انکما الایام
منکم و انکما یحین من عبادکم و انکما ینکون قفر لغیرکم الله من فضله و الله واسع علیم و قل
الامر الی استیجاب قال صلح من رغب عن سنتی فلیس منی و ان من سنتی النکاح و در حاشیه شرایع

شرایع میگوید النکاح علی خرافه است واجب نکاح من یخاف من الزنا و منک و نکاح من
لا یخاف و وقوعه از نادرجایع عباسی گفته نکاح کردن نظر باقسام نکاح کننده میچسب
اول واجب آن وقتی است که نفس و مشاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد و دوم سنت
آن وقتی است که خوف زنا باشد و قادر بر نفقه مهر باشد انتهی و ایراد خواهد بود دیگر آنکه
بلاطائل است بالجمله امامیه نکاح را نزد خویش و خوف وقوع در زنا واجب میدانند و ترک
آن در صورت حرام بخلاف که فقها و مجتهدین اهل سنت بغیر امام احمد نکاح را در وقت
خویش و خوف وقوع در زنا مستحب میگویند و ترک آن را در صورت جائز میدانند و در سقوط
و مفترق که موسوم بالفصل است فرموده و الفقهاء علی ان من تأقت لنفسه الیه خافت
الاعت فانه یتاکد فی حقه بسک بآن جائز باشد و جمیع از متصوفه ایشان ترک نکاح
را مستحب میدانند چنانچه در نظام خود ازین کتاب الله تعالی بمعترض بیان خواهد آمد
این جزو در کتاب ابن المبین میگوید قال ابو حامد لطوسی یغنی عن الاشیغال المرید فی
بالزوجه فانه یشغل عن السلوک و الناس بالزوجه و من الناس غیر الله شغل عن الله تعالی
عجب است که فاضل ناصب اقرار نموده مله تشیع را منکس ساخته است معلوم است که خبا
فادت آب را که درین جزو زمان خود را سر زعفر محمد بن میدانند بلکه از جمله مجددین مایه
ثالث میدانند و در ارتکاب کذب بالا جماع از جمله قوادح عدل است که امر نفع متصو
است و چه فائده منطوق بدان جهت در اکثر مواقع این کتاب بلا تمیل و تمسک آن میگردد
از همه غریب تر آنکه با وصف آنچه کتاب کذب و بهتان در اساس عدل است جناب خطی
متطرق نمیشود ان هاشمی عجاب فاعجز و ایاد اولی الالباب بالغرض اگر انبیا و اوصیا
سلف را معلوم نبود که خویش جماع بمبتعه دفع نمیدانند لیکن در علم جناب سر و کارنا
عاید السلام باین امر شک و یسی نیست که با جماع است و اتفاق اهل سنت آنحضرت ص
تا غزوه خیبر بلکه تا فتح که و یوم و طاس بلکه حجه الوداع مشروع فرموده بود و با وصف

آن خود هم کج کرده اند و دیگران هم کج کرده اند و معلوم شد قابل شدن بابا
 مسته سنانی بار بر در کج نیست حاصل که ایراد این قول هم مانند دیگر اقوال مسایل
 درین باب لغو محض است قال الفاضل الناصب نیز گویند که کج کرده است بدان
 که قمر در محراب باشد یا تحت اشعاع حال آنکه این چیزها مخالف مقاصد شرع است که بر
 ابطال نجوم آمده است بلکه مخالف اصول خفاست و موافق روش صابین انتهی کلام
 اقول به تنبیین دفعه است بچند وجوه اول آنکه این حکم معارض است با آنکه بعضی از علما
 اهل سنت عمل کجای تقویم کوکب منازل قمر بعضی از اقوال کجایز نموده اند چنانچه این
 شهر که از عظامی شافعیست و غیر او عمل کجای تقویم کوکب منازل آن در دخول وقت
 عموم تجویز نموده است در متفق و متفرق اتفاقا علی اند لا اعتبار بموضع الحساب و المنازل
 فی دخول وقت الصوم و خلفوا خلافا لابن شریح من لسان فقیه در کتب رجحان الله این
 قول تخصیص عجایب نموده میگوید و یقفوا علی انه لا یجوز للموضع الحساب المنازل الا
 و جری این شهر بر من عظاما لسان فقیه بالنسبة الی العارف بالحساب استنداد درین باب
 است که فنی از شافعی از مالک نافع از ابن عمر روایت کرده قال لا تصوموا حتی تروا الهلال
 ولا یطروا حتی تروا الهلال فان غم علیکم فاقدروا الصاحب جامع الاصول در شرح مستند
 میگوید فاما منعه الکلام فانه یرید تدروا عدد الشهور حتی تکملوه بلین یوما و قال ابو العباس
 بن شریح معنی قول فاقدروا المنازل القمر فانها بدین لکم ان شهر تسع و عشرون ابلهون
 قال هذا خطاب لمن یخص به العلم من اهل الحساب و قوله فاکملوا العدد خطا لجماع الناس
 الذین لا یستولون تقدیر المنازل قال فی النظر المسئلة الشک فیها بالعلم الذی اعطى الله
 فی تبیین صوابها فامر باجتها و رای و نهی عن تقلید العلماء و فیها حتی تبیین بصواب کمال
 لهم و الاموال الناس الذین لم یوتوا آله الاجتهاد فاهم تقلید اهل العلم قال الازهری و نقل
 الاول عنه اصح و ارجح ان یقول ان العباس غیر خطا و نهی نیز در شرح مستند شافعی

فرموده و حکم عن قومهم قالوا یجتهد فی ذلك و یرجع الی المنجمین علی قاری در شرح
 تحفه افکار بعضی علمای اهل سنت نقل کرده است که نجم بن مقابل از منجمین سوالی نمود
 بر قول شافعی علیه السلام میفرمود و نه عباره و اما ما ذکره بعضی علمای شافعیان محمد بن مقابل
 اند که ان لسان المنجمین یقتضی قولهم بعد ان یتفق علی ذلک یأخذ بمنهم الی اخره قال نیز از تاتار
 خانی نقل فرموده ان المنجم ان یعمل بحسب نفسه فقیها و جلیلا احدیها یجوز و البانی لایجوز
 تجویز عمل بمنازل قمر بعضی خیال استنباط از محکمات حدیث شریف نبوی است در اصول
 فقه مدینه که عبرت بعوم لفظ است در خصوص سبب و وجه آنکه مقصد شرع ابطال
 ان من از سو تحقیق است زیرا که مقصد سننی و غایت قصود از شرع ابطال ثبات حق است تا
 شانه و تقبی ماسوی از لوازم توابع نیست و نفسی را بود در نفس سیر الیه الیکم الی واحد
 میفرماید و فیه کلمه شریفه و سی ان انبات الحق و وقع فی کلمات القرینین بالمطابقة لیعلم انه
 المقصد الاسنی و الغایة القصو الی ما قال سیوم هم آنکه بر تقدیر تسلیم مخالفت با مقاصد
 شرع و نفقت باروش صابین در صورتی لازم می آید که این امور بطریق مصطلح منجمین
 باشند و لیکن لک لانا محمد باقر مجلسی طایب شراره در حق المقتین میفرماید که آن نیز بر وفق مصلحت
 منجمین نیست بلکه محذوران است از می غریب بر او است چنانچه در عرب بر آن است و در میان عرب
 منجمی تقویمی شایع نبوده است و انما و ان جملة شارح معلوم است که بنای عبادات و معاملات
 بر امور ظاهریه گذشته است که خویش عوام در آن یکسانت داشته باشند و درین ان الترتیب
 می غریب بر هر قوم منقول شده است چهارم آنکه بر تقدیر تنزل میگوید نیم مخالفت با مقاصد
 شرع و نفقت باروش صابین در صورتی لازم می آید که قمر دیگر کوکب موثر حقیقی
 اعتقاد نمایند و بر تقدیر یک کوکب را موثر حقیقی ندانند و در لازم نمی آید مخالفت با
 مقاصد شرع و نفقت صابین متحقق نمیشود و در حقیقت مثالین او امر لاهی از قبیل
 سند را بر است که اگر مثلا اتفاق نکاح و نظایران در مثل این ایام واقع شود و از تقدیرات

ربانی بخوایند عاید حال متناهی گین کرد و جهال فرومایه چهل مرتبه حقیقه گویند و موجب
 سوء اعتقاد و رسوخ ظنون فاسده آنها شود و لاجرم بر جسم ماده طین از نکاح درین
 ایام منع وارد شده چنانچه مانند این توجیه را با علم از فرار از مجرم گفته اند با صبح که
 قشری محض است متعینه برین امر نشد و ایرادات بار و و تحمقات غیر در می نماید علاوه
 شادی و فیض القدر شرم جامع صغیر از خطیب تحریر نموده که او در تاریخ خود ویت کرد
 ان علیا کرم الله وجهه که ان تزوج الرجل اولیایا فری المحاق و اذا نزل القدر العقب
 قال الحیات اذا بقی من شهر یوما و یوما ان تهی شیخ عبدالحق دهلوی در بعضی کتب خود نیز
 تحریر این حدیث نموده و جناب فضیلت باب حروریت و نگاه که بعضی عداوت حضرت
 امیر المومنین علیه السلام میراث باورسیده است عمد از بان اعتراض بر حکم آنحضرت
 دراز نموده نصب خروج خود بر همگان ظاهر و با هرگز نباید با آنکه بعضی اصحاب کبار
 نیز برخی از معاملات را منوط بر طلوع بعضی گویند میباشند اگر احوال حساب نفوهم و
 منازل قمر مطلقا باعث خروج از منتهی شریف و تنجای رسوم صابین بود این امر ازین
 بوقع نیامدی بخاری در صحیح خود ویت نموده اخیر فی خارج بن زید بن ثابت ان زید بن
 ثابت کمین یمنع نماز منتهی بطیعه الزیاض تبیین منقرض من لا یحرم شیخ آنکه از نقل این قول
 بوضوح پیوست که بعضی علمای اهل سنت یا باشد به تجویز عمل بر طبق مناسک آنحضرت حساب اهل
 تنجیم در بعضی احیان بعضی اصحاب نیز بعضی معاملات را موقوف بر طلوع بعضی گویند میباشند
 و بر طبق قول امیر بن سید روایت از حضرت امیر و کتب اهل سنت و جماعت ورود یافته
 پس آوردن این سلسله باب که معقود بر بیان خصائص امامیه است نفو محض مانند قال الفاضل
 الناصب نیز گویند که دخول بازن قبل از آنکه نه سالی شود حرام است اگر تو ناوار گوشت باشد
 حال آنکه این مقدمه را در شرح هیچ دخل نیست انتهی کلامه اقول به نسبت در بعضی
 مبین گشته که خلقت بر ذات الهیست بعضی گویند بر ساد فطرت و نهایت منع جسته و سخا

سخافت بیزار واقع شده اعضا و جوارح آنها در نهایت نازکی و لطافت میباشد فطرت است
 که اعضا زمان پیش از نسائی که نزد امامیه بلوغ زن است در کمال لینیوت و لغویت و روح
 در نهایت ضعیف و وهن میباشد لاجرم پیش از نسائی تا بصدات جماع مجامعین آرد
 خصوصاً برگاه مجامع مرد قوی الحجه و کثیر الباه باشد مگر آنکه زن از زمان بنی امیه باشد که در آنها
 بنحو آنکه فی النساء شبن غالب اشتیاق مرد قوی تر میباشد و جماع درین سن غالباً
 بافضا میشود و پیش ازین که میگردد و در عرض ارجالت باعث تشویه خلقت و نقصان نیست
 زن است بحدیکه فوق آن متصور نیست وزن بعد از ان از کار مرد می افتد در شرع نیز
 هم انضار از جمله عین قرار داده اند که بان نسخ نکاح میشود بلکه در بعضی مواقع باعث
 آن میگردد چنانچه تجربه بر رسیده و درین جزو زمان شهبود گشته و چند صیبه سبب جماع
 بهیلاک رسیده علاوه آنکه جماع بازن درین سن در کمال روات و موجب فساد و مانع
 و باعث وقوع مجامع در غم و سوگس است ازینجاست اطبا جماع را بازن کو چنانکه بیره
 سالگی بر سر ردی میدهند باجمه غالب رجاء زن در مهت هشت سالگی اضرار و اهلک
 زن است و لا اکثر حکم النکاح لاجرم در غایت مایه دخول زن پیش از نه سالگی حرام نموده اند تا
 سبب اضرار و اهلک شود و بر سبب انقضای لازم نیست بسا میلیل که از عمو مات و
 اطلاعات کتاب و سنت استنباط نموده اند درین مقام عموم اطلاق قول ابو سبیح و جلالت
 و لا تلغوا بایکم الی التهاک و لخصوص دیگر که در باب تحریر از زوجات بهلاک نفس و اجتناب
 از بوجت فساد و نقصان اعضا و رد یافته کافی است با آنکه این حکم مستند از
 سنت سنیه حضرت سرور کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم که اهل المومنین مایه عند
 در شش سالگی آن عفت آب نکاح فرموده تا به سالگی برسد به هم فراموشی خود و شرف
 نساخته در تعویق مشرف فرمودن آنحضرت جناب صدیق را تا رسیدن به سالگی پیش
 فرارش خود با وجود کمال میلان طبع اقدس بموصلت او بنا بر آنکه خصم مدعی است بغیر

صغیر سن و اعتبار سن بعد مصلحت آن بقاع وقاع را بجنب برادر می گرفت و کتب
 معتبره بر سر حدیث تصریح بانیمعنه واقع شده در مدارج النبوة فرموده در نکاح آوردن او را
 آنحضرت در شوال و دهم شش سال بود و زفاف کرد بعد از سال و یکم از یحیی و در آخر مرد ماه و
 سی نه سال بود و کتب جلال از عالیه حدیث است و زحنی رسول الله صلعم است سنین
 و نجاهی و انابت تسع سنین بخاری در صحیح روایت کرده مختصر نقل نموده میشود و علی بن ابی
 ترزبانی از ابی سلمه و انابت ست سنین الحدیث بطول الی ان قالت فاسألنی الی الی الی الی الی
 بنت تسع سنین نیز روایت کرده عن مسام عن ابیه قال تو فیت حدیث قبل خروج النبی الی المذنبه
 ثلاث سنین و قریب من ذلك فلم عالیه و هیت ست سنین بنی الباه و هیت تسع سنین
 قبول ادین مقدمه از شرع میچسبند فیت ناشی از قلت مامل عدم تو غل و علم حصول و حد
 و سیرت منافع باشد ظاهر اخبار را جانب در زمان بنی امیه باعث اعتراض است سنین
 نبوی که عدم تجویر جماع پیش از نه سالگی باشد گویا که قال الفاضل لیس بینه و یزید که در
 نکاح محال نظر کردن مرآت جماع در زمان معین مثلاً بلوید در روز و شب با نیت جماع خواب کرد
 و در مدت یکماه بنقیر جایز است و موافق شرط از هر دو طرف مطالبه مواخذه می رسد حال آنکه
 حد آنکه میفرماید و لا یأخذ من سر الا ان یقولوا لم یؤذنا و انهمی کلاماً قول به تنقیز
 بحد وجه دخل است اول آنکه مفهوم کلام این است که نزد امامیه شتر امارات در جمیع اقسام
 نکاح جایز است و همچنین اقترای محض است چه شتر اطا این مخصوص من نکاح مشع است و نکاح
 دایمی اصلا سمیت جواز ندارد و دوم آنکه کلام اول نص است در آنکه اباحت شتر امارات
 نزد امامیه طرفین است این امر نیز بمشور سابق کذب صریح است چه تجویر شتر امارات
 در شتر اطراف مرد است نه از طرف زن پس چه می گویم آنکه شتر اطا این امر منافق مقتضی عقد
 نیست و در حرمت شتر اطراف دلیل قایم نشده است دلال بکرمیه لایا اعد و سن سر او کما
 استجاب است چه ای که میفرماید خاص است که اذن آن که در کرمیه مانع است که شتر اطراف ان

مرد و اند و هنوز زمان عده منقضیه نشده است و نهی از مواعد مخصوص معتبره
 واقع شده نه مطلقاً از بنی است که در معتده بفران باین خلاف واقع است اکثر علما اهل
 سنت مجاز میگردانند صاحب برصنا و تفسیر کریمه فلا جناح علیکم فیما بینکم من خطبه
 النساء میفرماید و المراد بالنساء المعتدات و تعریض خطبه بان یقال لیا ایاک جمیل
 فاقعه و من غرضی ان اتزوج و نحو ذلک لکن لا یأخذ من سر الا ان یقولوا لم یؤذنا و لا کما لا یؤاخذ
 من کما حاکم اجماعاً بالسرخس الوطی لانه یب محرم عن العقد لانه سبب فیه و قیل معناه لا
 یؤاخذ و این سخن است ان المعنی بالمواعد فی السواعد بایستجاب الان یقولوا لم یؤاخذ
 معروفا و هو ان یعرضوا و لا یعرضوا و فیه دلیل علی حرمت تصریح خطبه المعتدات و جواز تصریح
 انکانت معتد و فاته و خلفه فی معتد لفراق البائین الاظهر از بهی قال الفاضل
 الناصب نیز تجویر کرده اند و طی در در بنیکو که محلو که و جار عاریت و دوا امانت و زن معتدل
 آنکه خدا شعا میفرماید قل مواذی غتر لولیس فی الحیض لعلت نجاست حیض فرج را حرام
 است بعلت نجاست بر از و بر احرام نباشد که نیست و اما یکی در است متصل بر و بر وجود
 و پیغمبر میفرماید ملعون من اتی امرأه فیه بر و اند نیز میفرماید فلو احاطت النساء با بر
 و یو خبر صحیح متفق علیه فی القعد و نیز درین خبر بعلت حرمت نیز اشاره فرموده این
 موضع جایز و اما یکی است مثل بیت الخمار اگر که حشده لغت عرب بیت الخمار گویند و سنه
 قول علیه السلام ان الحشوش تحصره در اینجا یعنی ما و فغان فن تشریح را شتر بهی طریقه مسایله در
 کفرج هم جای بول و اما یکی است پس آن موضع را حلال کرده اند و دفع این شبهه بقرینه
 تشریح این عضو می تواند شد در فن تشریح مقرر است که فرج زن مثل است بر سر تجویر بالا
 تجویری است که بمشاه میرسد و آن تجویر نادان بول است بعد از ان تجویری است باریک
 متصل با معاک از ان راه احیا مادی بر می آید و پس با این همه تجویری است و اسع که در
 وقت جماع ذکر در ان می رود و متصل است بر جم و خون حیض و کچ از اینها بر می آید پس فرج

جای جماع هیچگاه ناپاک نمی باشد الا در ایام حیض و در آن ایام جماع حرامست بخلاف دیگر اوقات
 دارد متصل با موعده معدن بر از و نجاست غلیظ است انتهى اقوال و بعضی بحدیث
 مقام افاده فرموده بچند وجه مرد و دست اول آنکه در نقل کلام امامیه درین سلسله غایت
 برده و تعلیم کرده و تجویز دلی در بر اطلاق و جمیع امامیه استناد نموده بهنجی فقره خلاف واقع است
 زیرا که در میان علمای امامیه درین سلسله اختلاف واقع است بعضی دلی در بر احرام میدانند
 و بعضی مکروه میدانند بکراهت شدید و مشایخ اختلاف و اختلاف روایات است
 روایات دلالت بر نهی دارند و بعضی بر اباحت لاجرم بعضی علمای نهی بر نهی تحریمی حمل نموده
 بکراهت شده اند و بعضی جمیع روایات قایل شده در شرح لمعه لفظه الوطی نهی در بر مکروه است
 که البته مغلطه من غیر تحریم علی شهر القولین و الرد بینین و ظاهر آیه الحرت و فی روایتی
 یحرم و لانه روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال محش النساء علی منی حرام در جامع عباسی
 در قسم دخول مکروه میگوید بحدیث هم دخول کردن از پیشان و مالک که یکی از علمای سنی
 است برین گفته و بعضی از مجتهدین این دخول احرام میدانند و در شهر اربع فرایده و الوطی فی الدنیا
 فی رد ایقان احدیها الجواز و بعضی مشهوره بین الصحاح لکن علی کراهیه شدیدة بالجواز
 دلی در بر بغیر کراهت مذکور هیچک از علمای امامیه نیست پس استناد این قول با امامیه
 افزای محض باشد و و هم آنکه بر تقدیر تنزل این قول میباید نظر بر کراهیه لکن محض کلم
 فاقوا حکم انی شئتم قد موالاتکم و در تمسک باین آیه شریفه بنا بر آنچه امام راضی
 تفسیر کبیر توجیه آن نموده بدو وجه است یکی آنکه او تعالی شانه درین آیه حرث نامزدان غیر
 فرموده است نه نام موضع معین و بعد از آن فرموده فاقوا حکم انی شئتم پس مراد از آن
 این خواهد بود که بیا نید زمان خود را بر هر موضع که بخواهید پس این قول دلیل اطلاق و
 اباحت اتیان زن بر جمیع وجه باشد و محل نزاع در آن دخل بود و وجه دوم آنکه کلمه
 انی موضوع برای مکان است مانند لفظ این قال الله تعالی لکن مذاقات هو من

من عند الله تقریر این کلام آنست که از کلام جاست تر این مذوق گفت این رزق که
 قومی مبنی از نزد خداست پس تقدیر آیه که میم چنین باشد پس بیا نید زینبای خود را بر هر موضع
 که بخواهید و کلمه انی شئتم دلالت بر تعدد مکان دارد و چنانچه بر گاه بگوید نشین بهر جا که خوا
 ازین قول تخمیر میان آنکه مفهومی میشود و تخمیر را وضاع جلوس بر گاه این مقدم ثابت شده
 و ضوح بودست که محل این آیه بر دلی زن از پیش و پیش و از پس در پس خلاف ظاهر است چنانچه
 مکان واحد است و تعدد در طریق اتیان واقع شده و اگر انجیعه مراد می بود می بایست بود
 الیه کیف شئتم لغیر ما بدین معنی بر وید بآنها هر کیف و هر چه که بخواهید بر گاه لفظ کیف در آیه
 که میم مذکور نیست بلکه لفظ انی که مشعر از تخمیر و آنکه است مذکور است ثابت شد که مراد از آیه همین
 است که مجوزین بان قایلند آنچه اولین میگوید عموم کریمه لا علی از وجه و اهانت ایما هم
 نیز میباید این قول است عمل عموم آن در حق مذکور بدالت اجماع متروک گشت پس باید که
 در حق زنان معمول به باشد و روایات و احادیثی که در شان نزول این آیه رکت معتبر است
 سنت مانند صحیح سته و دیگر کتب معتزله مروری است نیز میباید قول بچیز از دلی در بر است
 محصل آن روایات نیست که مروری از انصاف مذکور دلی در بر منکوحه خود شده بود پس
 حرکت بسیار اندوگین بود و مردم بهر آنکه تنگ و نه که این آیه نازل شد دلالت آن بر اباحت
 مخفی نیست و احادیث در صحیح سته موجودست مقام انی از استیجاب امام راضی در تخمیر
 کبیر میگوید نقل نافع عن ابن عمر انه کان یقول المراد من الاية تجوز اتیان النساء فی اذان
 و سایر الناس کذا و نافع لعل نقل کرده است نافع از ابن عمر که سیلف مراد ازین آیه تجویز
 زن در در است و سایر مردم درین روایت مذکور نافع سیکنند و نیست قول اما که بر تخمیر
 خیر مخفی نیست که تذکره نافع که از اجل روایت صحیح سته است و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر کتب
 معتبره اهل سنت از روایات او مملوند بعد از صواب است و نیز بتضعیف عدم توفیق آن
 کتب میگرد و نیز طبرانی در معجم خود از ابن عمر روایت کرده ان رجلا اصاب امراته فنهی دبرها

فما ذكر ذلك الناس فانزل الله تعالى لم حرث لكم الاية حتى جبال الدين سيوطي في تفسيره
 وتفسير ابن ابي كريمة يكيويرة اخرج اسحق بن ابي موسى في تفسيره وتفسيره وبقية النجاشي ابن
 عن نافع قال قرأت ذات يوم من كتابكم حرث لكم فاقوا حرثكم اني شئتم قال ابن عمر انه روى
 نزلت هذه الآية قال قلت لا قال نزلت في ايمان النساء في اديار من يعني رويته كراه
 اسحق بن ابي موسى وسند تفسيره وسجارد ابن جبريل نافع كلف خواند مكي وزي نافع كلف
 لكم فاقوا حرثكم اني شئتم كلف ابن عمر ايامه ان اين آية در كدام مقدمه نازل شده كلفتم كلفتم
 نازل شده است در باب طي زمان در دهر واخرج البخاري ابن جبريل عن ابن عمر قال فاقوا
 اني شئتم قال في الدبر ابن عمر كلف بسن يابيد زمان خود را در هر جا كه بخوابيد يعني در دهر
 اخرج الطيب في رواية مالك عن طريق النضر بن عبد الله الازدي عن مالك عن نافع عن ابن
 عمر في قوله تعالى نساء لكم حرث لكم فاقوا حرثكم اني شئتم قال ابن شاذان في دبر بادان شاء
 في قلبها يعني اگر بخوابيد در برانها و اگر خوابيد قبل آنها واخرج الحسن بن سفيان في
 سنده والطبراني في الاوسط والحاكم والبيهقي بسند حسن عن ابن عمر قال لما نزلت على
 رسول الله نساء لكم حرث لكم رخصته في ايمان الدبر يعني طبرانه وراوسط وحاكم واليو
 نعم بسند حسن ابن عمر رويته كرهه كلف جزاين في كذا نازل شده است برسول خدا
 ن، لكم حرث لكم بطريق رخصت در وطى دهر واخرج ابن جبريل والطبراني في الاوسط وابن
 مردويه وابن النجاشي عن ابن عمر ان رجلا اصاب امراته في دهر فاني زمين رسول الله فاما
 ذلك الناس فانزل الله نساء لكم حرث لكم الاية يعني مرد رسيد زن خود را و خوش بسرم
 انكار اين كردن بس نازل فرمود خدا تعالى اين آية را و اخرج الطيب في رواية مالك بن
 احمد بن الحكم العبد عن مالك عن نافع عن ابن عمر قال جارت امراته من الانصالي النبي صلى
 عليه وسلم تشكو زوجها فانزل الله نساء لكم حرث لكم كلف ابن عمر انه روى في انصاريه
 انخفضت عليه السلام شكايته ميكرو خود را و نازل فرمود خدا تعالى اين آية را

وابن جبريل من طريق زيد بن اسلم عن ابن عمر ان رجلا اتى امراته في دهر فاقوا حرثكم
 من ذلك و جارتها فانزل الله نساء لكم فاقوا حرثكم اني شئتم اخرج الدارقطني
 عن غرائب مالك من طريق الدوكاني جارتها ابو الحارث احمد بن سعيد حدثنا ابو ثابت
 محمد بن عبد الله المدني حدثني عبد الله بن محمد الداردي عن عمر وحفص بن ابي
 دالمك بن الحسن بن نافع قال قال ابن عمر دالمك بن الحسن بن نافع فقرا حتى اتى ان
 لكم قال تدرى يا نافع فيم نزلت هذه الآية قلت لا قال نزلت في رجل من الانصاليه
 امراته في دهر فاقوا عظم الناس ذلك فانزل الله نساء لكم حرث لكم الاية قال ابن جبريل
 قبلها قال لا الا في دهر فاقوا حاد الوفا في فوايده تخرجه الدارقطني حدثنا احمد بن
 عبدوس حدثنا علي بن الجعد حدثنا ابو ذيب عن نافع عن ابن عمر قال وقع رجل على امراته
 في دهر فاقوا فانزل الله نساء لكم حرث لكم الاية فقلت لا يا نافع ما تقول انت في هذا قال لا
 فيه بعد هذا واخرج الطبراني وابن مردويه واحمد بن ابي يحيى في فوايده عن نافع قال قرأت
 عمر هذه السورة فمعه هذه الآية نساء لكم حرث لكم فقال تدرى فيم نزلت هذه الآية قلت لا
 في رجال ياتون النساء في اديار من واخرج الدارقطني و دعليه كاهاني غرائب
 طريق ابي مصعب اسحق بن محمد الفريدي كاهاما عن نافع عن ابن عمر انه مسك على
 فقرا حتى بلغ نساء لكم حرث لكم فقال نافع تدرى فيم نزلت هذه الآية قلت لا قال لا
 من الانصاليه امراته في دهر فاقوا فيفس من ذلك فقال النبي فانزل الله نساء لكم حرث لكم
 قال الدارقطني هذا ثابت عن مالك قال ابن عبد البر في الرواية عن ابن عمر انه لم يسمع
 مشهوره واخرج الشيخ والطحاوي وابن جبريل من طريق عبد الرحمن بن قاسم عن مالك
 انس قيل ليا ابا عبد الله ان الناس يرون عن سالم بن عبد الله انه قال كذب لعبد الله
 علي ابي فقال مالك اشهد على زيد بن قان انه اخبر عن سالم بن عبد الله انه قال نافع عن
 ابن عمر قيل له فان الحارث بن عوف في حديثه عن ابي الحباب سعيد بن يسار انه قال ابن عمر

باب عبد الرحمن ان شترى الجارية فمخض قال ما التحمض فذكر له فقال بن عمر ان لا
 يفعل ذلك موسى بن ابي عمير قال فقال اشهد على ربيعة لا خبرني عن ابى الجاهل عن ابن عمر مثل
 قال نافع قال الدارقطني هذا محفوظ عن مالك صحيح واخرج الحسن بن علي بن فضال عن ابن
 عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر لا يري باسا ان ياتي الرجل المرأة في دبرها واخرج ابن
 والبولعي عن ابن جبرير والطحاوي في مشكل الآثار ابن مردويه بسند حسن عن ابى سعيد الخدري
 ان رجلا اصاب امرأة في دبرها فانكر الناس على ذلك فانزلت لنا حكم حث لك الائمة
 اخرج البيهقي في مسنده عن محمد بن علي قال كنت عند حميد بن كعب القرظي فجاور رجل فقال ما
 تقول في اتيان المرأة في دبرها فقال هذا الشيخ من قرئ من سئل عني عبد الله بن علي بن
 اسأبت فقال قد روي كان حلالا واخرج ابن جبرير عن الدارقطني قال لا يري ابن مسلم ان
 بن المنكدر يني عن اتيان النساء في ادبارهن فقال زيد اشهد علي محمد لا خبرني ان لا يفعل
 اخرج ابن جبرير عن ابى ليلى انه سئل عن اتيان النساء في دبرها فقال قد روت من جارية الباق
 فاعص على فاستغت بدنه رويت كرد ابن جبرير ان ابى ليلى كسوال كرد او از وطني
 بگفت تحقيق اراده كردم شب گذشته از كيتري اين فعل پس شوايد بر من مستحبات
 نمودم بر دو غن اخرج الخطيب في رواية مالك عن ابى سليمان الجعفي قال سالت مالك بن النضر
 عن طلي الحلال في الدبر فقال في اساعة غسلت راسي منه يعني سوال كردم مالك بن النضر
 از وطني حلال و در بر سر فرموده من ساعت غسل كردم و شستم سر خود را بسبب اين فعل واخرج
 ابن جبرير في كتاب النكاح من طريق ابن وهب عن مالك انه مباح واخرج الطحاوي من طريق صحيح
 بن الفرغ عن عبد الرحمن بن القاسم قال اذكرت احد اقدي يري في ديني اشك في احوال يعني
 و طلي المرأة في دبرها ثم قرأ لنا حكم حث لك الائمة ثم قال اي شئ ابن من هذا واخرج الطحاوي
 والحاكم في مناقب الشافعي و الخطيب عن محمد بن عبد الله بن عبد الحكم ان الشافعي سئل عن فحش
 اصح عن النبي صلى الله عليه وسلم في تحليله ولا تحريمه في القياس انه حلال واخرج الحاكم عن ابن عبد الحكم ان الشافعي

عصا في شتره
 و رنجيدان كسيه
 صراح

ماظر محمد بن الحسن في ذلك فاحج عليه بن الحسن ان الحث انما يكون في الفرج فقال لافيكون ما سوى الفرج
 محرما قال نعم فقال ريت لو طميتها من ساقيها او في عكاها ان في ذلك حث قال لا قال فحرم
 قال لا قال فليفتح بها لا تقول قال انما لم فعل الشافعي كان يقول في تقديم واما في الجدي
 فصرح بالتحريم انتهى بخاري و صحيح در باب ثم حث لكم رويت كرده حد ثنا سمع قال
 اخبرنا البقر بن سبيل واخبرنا ابن عون عن نافع قال كان ابن عمر اذا قرأ القرآن لم يحلم
 حتى يفرغ منه فاخذت عليه يداي فقرأ سورة البقرة حتى انتهى الى مكان قال لا تربي فيها
 انزلت قلت لا قال نزلت في كذا كذا ثم مضى وعن عبد الصمد قال حدثني ابى قال حدثني
 الى قال حدثني ابوب عن نافع عن ابن عمر فاذا حركتم في شتمتم قال يا تيتها في شتمها
 بخير فحفي فست كذا كذا بخاري درين مقام طريق ابهام و كتمان مرام مودده در روت
 اول مضى اليه مكان حذف كرده جوابا لطريق كناية نزلت في كذا كذا و در روت
 دويم بزيها في اختصار مودده مابعد طرف راند كذا كذا مودده ليكن بزاظر ان سياقت
 روت مقصود محض فست و در كمال وضوح است كذا مابعد طرف در قول او يا تيتها في لفظ
 الدبر است و دفع الباء شتم صحيح بخاري سيفر مايد قوله يا تيتها في كذا وقع في جميع النسخ
 ثم يدا بعد الطرف وهو المحذور و وقع في الجمع بين الصحيحين بسند ياتيهما في الفرج و هو من
 عنده بحسب ما فهمتم و قفت على سلفه في هو البرقاني فرأت في نسخ تصحيفه زاد البرقاني
 لفرج وليس مطابقا لما في نفس ال و ايعن بن عمر لما ذكره و قد قال ابو بكر بن البرقي في
 اداب المريدين اورد البخاري هذا الحديث في التفسير فقال يا تيتها في و ترك بيضا و بسند
 مشهور و صف فيها محمد بن سحنون خبر و صف فيها محمد بن شعبان كتابا و من ان حديث
 ابن عمر في اتيان المرأة في دبرها رواه محمد بن يحيى بن سعيد الطحان عن ابيه عن
 عبيد الله عن نافع عن ابن عمر كذا اعاد الضمير على الذي قبله والذي قبا قد حقه و كذا
 فاما الرواية الاولى و هي رواية ابن عون فقد اخرجها سمع بن راويه مسنده و هي في

وسم اهل الكتاب فكانوا يأخذون بكثير من علمهم وكان اهل الكتاب لا يأتون النساء الا على حرف
 وذلك ليرامكون امرأة فاخذ ذلك الانصار عنهم وكان هذا الحى من قرين تليد دون منكم
 مقبلات ودربرات وفسلفيات في الفرج غير موبد صحت نساب حكم جلبت وعلی وبران عمر
 است پس انچه انسانى از ابی انصار رویت کرده اند قال الشافعي انه قد اشرع عليك القول المأثور
 عن ابن عمر ان اقصى ان توفى النساء في اوبارهن قال كذبوا على واصله ككف كان الامان ابن عمر
 عرض المصحف يوم اواخذه حتى بلغ لنا حكم حرت لكم قال تدرى فيما انزلت قلت لا قال كن حذر
 قرين تحبى النساء فلما دخلنا المدينة لمكننا النساء الانصار وادنا منهن لكن نيزيد فادنا منهن
 من ذلك كانت نساء الانصار قد اخذن بحال الديوانما يوتين على جنبهن فانزل الله لنا حكم حرت
 لكم باضعف مستند فلو محال وضع بر وجبات احوال او در مقابل این روایات صحیح محفوظ است
 مابته از درجه اعتبار بصلایت معارضه ساقط باشد بآنکه ابن عمر رویت این نشان نزول
 که از تخصص شهرت متغیر نیست بلکه ابوسعید خدری و غیره نیز مانند این رویت کرده اند
 ورفتح البار میگوید و لم یغیروا بن عمر بروایه سبب هذا النزول فقد اخرج ابو یحیی و ابن مردويه و ابن
 جریر و الطحاوی و من طریق زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری ان رجلا صابرا
 في دبره فامر الناس ان لا يأتوا نزل الله عز وجل هذه الآية وعلق الشافعي عن جاسم بن سعد
 عن زید و هذا السبب نزول هذه الآية مشهور و كان حديث ابی سعید لم يبلغ ابن عباس و يبلغه
 حديث ابن عمر فوهم فيه فروى ابو داود و من طریق مجاهد عن ابن عباس قال ان ابن عمر و هم
 ليغفر الله لهما الحديث المذكور ايضا نيز از روایاتيك سبق ذكرها فيت بوضوح بويت كه سناء قول
 بوطى و بر مالك صحيح و ثابت است بحدی خود هم كه این امر میفرمود پس انچه را تا خیرین الكتب
 این قول مالك و ما یك من رویت ضعیف غیر مشهوره كه خطیب طریق اسرائیل بن روح از اهل
 قال سالت مالك فقال ما انتم قوم عرب بل يكون الحوث لا موضع الزرع سائلا اعتبارا باشد
 بالانکه این قول اصلا بر رجوع مالك ان قول قدیم او كه ندارد از اینجا ضعف انچه در فتح البار

فتح البار می گفتند و علی بن ابی حمزه لقضه عنه المتأخرون من المالكية فلعل ما كارجع عن قول الاول
 او كان يرى ان العمل على خلاف حديث ابن عمر فلم يعمل به و الكفائات الرواية صحيحة على
 قاعدة انتهى متا مل خبر را واضح میگردد و نیز در فتح البار میگوید و روى الربيع في الام
 عن الشافعي قال احتملت الآية معنيين احدهما ان يوفى المرأة حيث شاء زوجها لان ابی
 جهم بن شهم و احتملت ان يراد بالحث موضع البنات و الموضع الذي به الوله هو الفرج و
 ما سواه قال و اختلف اصحابنا في ذلك و احب كلام الفرقيين ما اول و وصف من قال الآية
 قال فطلبنا الله لا فوجدنا حديثين احدهما ثابت و هو حديث خزيمة بن ثابت في التحريم
 يعوى عند التحريم و روى الحاكم في مناقب الشافعي من طريق ابن عبد الحكم انه حكى على ابن
 انه ليس فيه شيء يصح و لقياس انه حلال و من طريق ابن عبد الحكم انه حكى من اشارة روت به
 محمد بن الحسن في ذلك ان ابن الحسن اخرج عليه ان الحوث انما يكون في الفرج فقال ان يكون
 الفرج محرما فالزمه فقال اريد لو وطئها من ساقيها او في اعقابها او في ذلك حرت قال
 قال افتحرم قال لا قال فكيف تجزى بالانقول به قال عبد الحكيم لعل الشافعي يقول ذلك في التحريم
 و اما في الجديده فقد صرح بالتحريم انتهى و يحتمل ان الزم محمد بطريق المنطوقه و ان كان لا يقول
 ذلك و انما انصره لاصحابه المدنيين انتهى برهوشمند این توجیه مبرهن است باجماع علمای
 اهل سنت را درین مسأله قول است علی جاز و ان نذهب اليك و متقدمان مالك و فافع و ابن
 بن عمر قول قدیم شافعی اصحاب مدینه و دویم تحریم و سیوم توقف و ان ذهب تجار و بر
 از محمد ثنین است و در فتح البار می گفته و ذهب جماعة من ائمة الحديث كالنخاري و الذوالبرا
 و انسانى و الى على التباور الى انه لا يثبت فيه شيء انتهى و علماء المالكية و قول است علی
 جواز كبرهيت شد يد معظفه دویم تحریم و از جواز بغير كبرهيت تا بجزا كبرهيت شد يد فرق
 بسیار است مع ذلك در قول جواز مالك و بسیار از متقدمین اصحاب و سجود و ابن سفيان
 از مالك و شافعي بنا بر قول قدیم و دیگر شافعيه مدینه و نافع و ابن عمر و هم شریک اند پس محقق

تشیع بامیه بلکه ایراد این مسئله درین باب که معقود بر بیان و ذکر خصایص امامیه
است مستدرک محض باشد **سیوم** آنکه ایراد بخلافت کریمین بودی فاعز لو لم یسار
المحیض بآنکه در تقرب او نظرت بر امامیه تجاهی ندارد زیرا که علمای امامیه بعضی بحرمت
وطی در دبر و بعضی بکراهت شدید که حاصل حرمت است قایلند از بر سر از علما اهل سنت
و اکابر مجتهدین ایشان مانند امام مالک سجیون و ابن سفیان که از اکابر مالکیند و امام شافعی
بنابر قویله و بر نافع که از اخضر خوص عبد الله بن عمر بود و بر عبد الله بن عمر بر روایت
موجب روایات سابقه ظاهر بود دست فاضل ناصب که مقتضی آثار ایشان است فکر
جواب متهم و لازم خواهد بود و چهارم آنکه ایراد بخلافت اخبار آئوره بر ساقط است زیرا
اولا احادیثی ذکر نموده است ضعیف و قابل حجاج نیستند چه حدیث ملعون من اتی امراته
فی دبره اگر چه بعضی را قویتم صحتش شده است لیکن از آنجا که راوی را که حارث بن محمد
باشد مجهول الحال است از درجه صحت ساقط بود در میان شرح جامع صغیر میگوید ملعون
من اتی امراته فی دبره با احمد و ابو داود و کذا النسائی و ابن ماجه فی النکاح من طریق
سهل بن ابی صالح عن الحارث بن محمد عن ابی هریره قال بن حجر و الحارث بن محمد لیس
بمشهور و قال لفظان لا یعرف حاله و قد خلف فی علی سهل انتهى المصنف بصححه غیر
و حدیث لقوامی النساء نیز ضعیف و از معرض احتجاج ساقط است متنا و در شرح جامع صغیر
فرموده فی علی بن ابی طالب علیه السلام فی المدنی قال فی المیزان عن ابی حاتم و النسائی
متروک و عن احمد و ابی حاتم و ابی حاتم و النسائی فی فیض القدر بلکه جمیع احادیث
مرفوعه بلکه موقوفه اکثر بابین از طایفه دبر مرد است ضعیف و منکر اند چنانچه شیخ جلال الدین
سیوطی و شیخ ابن حجر که از اعظم علمای اهل سنت اند تصریح بآن فرموده اند شیخ سیوطی در تفسیر
در منثور بعد از ذکر احادیثی که در نهی از طایفه دبر بطریق اهل سنت در روایت میگوید قایل
جمیع الاحادیث المرفوعه فی هذا الباب عدتها عشر و من حدیثها کلها ضعیفه لا یصح منها

منها شیء الموقوف فیها صحیح و قال الحافظ ابن حجر الحدیث فی ذلک منکر لا یصح من
کما صرح به البخاری و البزار و النسائی و غیر واحد و بر تقدیر تنزل در فرض صحت اخبار قول
درین مسئله منافی احادیث مذکوره نیست زیرا که چنانچه مکرر بمجریض بیان آمد که بعضی علما
امامیه بحرمت طوی در دبر قایلند و بعضی بکراهت آن بکراهت شدید که حاصل حرمت و نهی
که در احادیث وارد شده بعضی محمول بر تحریم می نمایند و بعضی در حقیقت متنا این ائمه
قول بعضی اهل سنت و علما ایشان است مانند نافع که از روایات معتبر اهل سنت و صحیح
و صحیح مسلم و دیگر صحاح است از روایات او مملو است و مانند امام مالک سجیون و ابن سفیان
و امام شافعی بقول قدیم و متابعانش اینها قایل بآن بجز آنکه است اند بلکه بعضی خود نیز
وطی در دبر زنهای خود می نمودند منادی در فیض القدر شرح جامع صغیر فرموده فایده
قال الحافظ ابن حجر فی الکسان فی ترجمه سهل بن عمار اصل و طوی الحلیه فی الدرری فعله
روی عن ابن عمر و نافع و عن مالک من طرق عدده صحیح بعضیها فی صحیح البخاری و فی غیره
مالک الدارقطنی شیخ آنکه بر تقدیر تنزل کلام از مسائل مختصه است که امامیه بقول آن
منفردند و این مسائل را سهل بن عمار مالک و شافعی بقویله و نافع بلکه ابن عمر
روایت نافع نیز قایل بآن طوی در دبر زنهای پس ایراد این مسئله باب که موضوع بر
بیان خصائص امامیه است لغو محض باشد **ششم** آنکه ایراد شرح فرج بن درین مقام
بیفاده محض است زیرا که اندر عقلا و افتراق موضوع بواک و موضوع جماع شبه نیست تا آنجا
بازا له میشد و با قطع نظر ازین مناقشه آنچه تفریع برین نموده میفرماید پس در فرج جای
جماع میجگاه ناپاک نمی باشد الا در ایام حیض و در آن ایام جماع حرام است نحل نظرت
و انحصار در چیز منع است زیرا که در ایام مستحاضه بلا شبهه فرج زن حلال از جماعت نمیشد
و در تفایر حیض یا مستحاضه شرعاً مشکوک نیست در جمیع کتب فقهیه یقیناً مبیین است در تفایر
میگوید و امارات الحائل فهو مستحاضه تراه الحائل لیس بحیض بل هو مستحاضه جماع و

در آن ایام جایز است در شرح و قایم میفرماید و قدیم صلوة و صوما و طهارت و غیره
موضوع را بنحیست علت موثره حرمت مطلقا توهم نمودن فاسد باشد و این برآمدن
استدلال نافع و مفید با فضل اصابت نیست بلکه مضرت است چه امام مالک نافع و ابن سحنون و ابن
شعبان و امام شافعی بقول قدیم قایل بجزا و طلی در برابرند بغير کراهت پس این شبهه شنیع است
بمشایخ و ائمه اش خواهد بود که با وجود قایل شدن بابطال خود هم ارتکاب این فعل شنیع نمی نمودند
مخلاف علما امامیه بعضی قایل بحرمت این عمل و بعضی این فعل را مکروه بکراهت شده منقطع
تالی حرمت است میدانند از هیچ فاضله از فضلاء امامیه اثنا عشریه مانده و معقول نشده اند
آن شده باشد و از قول فرض وقوع تا بغلیت و ایفاء فرق بدیهی است و تهدید لعن
در حدیث ملعون من اتی امرأة فی دبرها باوجود ضعف مستندش متعلق باقیاع این امر
شنیع است نه بقیل شدن بجزا آن بکراهت شدید منقطع که ماثل حرمت است پس قضیه
شنیع منقلب بقدر طعن منعکس باشد بالجمله فاضل ناصب که مقتضی انارین مجتهدین است
از توجه و تعلق لعن با شخصی که مرکب این امر شنیع شده از جهات است عجز آنکه باین
بسمه ده حیا از رخ بر افکنده درین سلسله برایشه شنیع می نماید و نعم قایل اذالم یستحی فاضل
اشیئت قال الفاضل الناصب دیگر تجویز کنند متعه و زویه را بر چند اثنا عشر این
زمان و ملک این تجویز انکار کنند لیکن محققین ایشان گفته اند که در کتابهای ثابت
است فلایحوز انکاره صورتش آنکه جماع با یک زن متعه نمایند و در نوبت مقرر کنند
و هر یکی با آن زن جماع کند حال آنکه در جمیع شرائع آمیختن دو آب در یک حم درست
نشسته اند و اب الامتياز آدمی از حیوانات حفظ نسب است و لهذا حفظ نسب را از حیوانات
خمس که در هر یک بحفظ آن امر فرموده اند داخل ساخته اولها حفظ النفس ثم حفظ الدین ثم
حفظ النسب ثم حفظ المال و لهذا قصاص جهاد و قامت حدود و تجویز سکران و زنا و
و سرقة و غصب تا کید تمام در شریعت آمده در بصورت این امر ضروری جواب است و احیای حیات

و باسن ناموس را که با جماع طایع مخل محمود و مینه او آن مذموم مسطر و از پنج دین برکنند
است بلکه اگر عاقله در اصل متعه تا مل نماید بداند که درین عقده فاسد چه مفید است
که بر مبنای شریع و مضاد حکم الهی است از انجمله تضییع اولاد و اهلک معنوی نسل است زیرا
که چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر شود و نزدیک این شخص لابد رسیدن این شخص
بترسیت و تدبیر آنها ممکن نشود و مثل اولاد زنا بی تربیت بر خاستند و اگر بالفرض
آن اولاد از قبیل اناث باشند زیاده تر سوالی است زیرا که نکاح آنها با الکفار
صورت نمی بندد و از انجمله طایع موطوءه پدر پس مرتبه یا بکاح بلکه طایع دختر و دختر دختر
و دختر پسرخا برود و دختر خواهر و غیر ذلک من المحارم و در بعضی موارد خصوصا چون متعه در سفر
واقع شود و سفر هم دراز باشد در منزل اتفاق متعه بدیافت و در هر متعه علق و ولد
رود و در بعضی از آن علوقات دختران متولد شوند و همین شخص بعد با نرسد سال از آن سفر
رجوع کند بالبر و یا برادر او بران منازل بگذرد و با آن دختران متعه نماید یا نکاح کند
و از انجمله است عدم تقسیم میراث کسی که متعه با یکبار کرده باشد زیرا که او را نه از معلوم نیستند
و نه عدد آنها معلوم است و نه مکان آنها پس تعطیل امر میراث لازم آید و همچنین تعطیل
میراث کسانی که از متعه پیدا شده اند زیرا که برادران و برادران آنها نامعلوم اند تا و تنگ
حضور و نه در عدد معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا و فیکه صفات و نه از ذکره
و انوثه و حجب جریان معلوم نشود سهم یک وارث به معین نمیتواند شد بالجمله در ضمن
تحلیل متعه بر هم زدن امر شرعی خصوصاً در نکاح و امر میراث صحیح لازم میاید تفصیل
این مقام را در فواید القلوب تصنیف یکی از تحقیق اهل سنت باید دید و این معنی در تحلیل
جوار امهات اولاد بیشتر از متعه لازم میاید پس در نوع انسانی فساد و عظیم بر ما میگذرد
و لهذا احتیاج است که در کتاب خود حصر فرموده است بسیار جل و طایع را در زمین دو کلمه نکاح
صحیح ظاهر التائید و بیم ملکین که نسبت این دو عقد خصائص از زمین را با مردم

میشود در ضمانت و حمایت او می باشد و حفظ ولد و ورثه که مستحق میگردد
و همین معنوی را در دو سوره بنابر تاکید تکرار نموده قوله تعالی از او اجماع و امانت
ایما هم فی سورة المؤمنین و سورة المعارج و در حق این در بر دو جا فرموده
است فمن اتبعی و اراد الذل فاولئک هم العادون و ظاهر است که زن متعه زوجه نیست
و الامارات و عدة و طلاق و نفقه و سکونت و دیگر لوازم زوجیت در متعه وجود ندارد
پس هم نیست و الا بیع و هبه و عتاق او جایز میشود و فقهای شیعه نیز اعتراف نموده اند
زوجیت در میان مرد و زن متعه بهم نمی رسد در کتاب اعتقادات ابن بابویه صریح موجود
است که اسباب جل المرأة عندنا اربعة النکاح و ملک الیمن و المتعه و تحلیل الی آخره و نیز
حق تعالی میفرماید فان خفتن الا تعدوا فواحدة او مالکیت ایما هم یعنی اگر ترسید که در
صورت تعدد منکوحات عدل نخواهید کرد پس بر یک منکوحه قناعت کنید یا بکنیزان خود
قضای حاجت نماید پس در اینجا سکونت در معرض بیان صریح مفید حضرت خصوصاً
مقام مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست و با بود متعه و تحلیل در این امر
قدم اند زیرا که در نکاح و ملک بین اخص حقوق واجب میشود و برتر آن ظلم متصور
گردد بچنان متعه که غیر از اجرت متعیه هیچ حقی واجب نمیشود و بخلاف تحلیل که مخصوص
به دو دست غیر از منت بردار مالک فرج چیزی بر زمین نمی آید و نیز حقیقتاً میفرماید و من
لیطع منکم طوا ان تلک المحصنات المؤمنات مالکیت ایما هم الی قوله ذلک ان خشی الخ
منکم و ان تصیروا خیر لکم و اگر متعه یا تحلیل جایز میبود خوف رنج و حاجت صبر در نکاح اما
چرا متحقق میشد و آنچه گویند که فاستمتعتم بهن فاقواهن اوجوب فریضه در حق متعه
نازل است غلط محض است و روایت عبدالله بن مسعود و دیگر صحابه محض اقرار است که در قضا
غیر معتبره اصل سنت نیز نقل کنند زیرا که خلاف نظم قرآنی و تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد
گور روایت ارضی بکنند مسیح و مقبول نیست زیرا که حتی تعالی اول محرمات بیان فرموده

است قوله تعالی اول محرمات را بیان فرموده است قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم الی
قوله و المحصنات المؤمنات الا مالکیت ایما هم باز میفرماید و حل لکم و از ذلک یعنی سوا
این محرمات به شما حلال کرده شد لیکن باین شرط یعنی مال خود را خرج نکنند
در مهر و نفقه پس تحلیل فروج آن ازین شرط باطل باشد زیرا که آن سود مفت است
باز فرمود و محصنین غیر مسافحین یعنی در آن حالت که آن زنان را خاص کند بر خود قناعت
کنند تا به دیگری ربط پیدا نکنند اما کفایت قضای شهوت منظور اند و آب خود را در سینه و او
منی را خالی کردن قصد نمایند پس ازین شرط باطل باشد زیرا که در متعه احتیاط و
اختصاص صلا منظور نمی باشد زن متعه را همین معمول است بر ماه یا یک و سه سال و یک سال
باز بر حل نکاح متفرع میفرماید فاستمتعتم بهن الایه یعنی چون در نکاح مهر مقرر کرد
پس اگر متمتع شدید به دخول طی پس تمام مهر لازم میشود بر شما و الا نصف مهر و این آیه را
از ما قبل خود قطع کردن و بر ابتدای کلام حمل نمودن صریح بالبدیهه باطل است زیرا که حرف
فایمنع میکند از قطع و ابتدای مربوط میسازد و باید را با قبل از اجزای است که بعد
بن مسعود این آیه را باین لفظ میخواند فاستمتعتم بهن الی اجل مسمی پس اول در حق
این روایت حرف است زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود و دیگر اگر روایت ثابت گردد و قرات
منسوخه خواهد بود و قرات منسوخه در اثبات حکام بکار نمی آید زیرا که قرآن مانند خبر است
علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالف این قرات نشاذه منسوخه اند سیوم که اگر ازینهمه
در گذشتهیم باز هم بر متعه دلالت نمیکند زیرا که الی اجل مسمی متعلق به متمتع است و بعد
و مدت متعین بر متعه متعلق نبخشد عقد میشود به متمتع پس این چنین میشود پس اگر متمتع یا
از زمان منکوحه مدت تعیین پس تمام مهر او نماید و فایده فرودان این عبارت است
که کسی توهم نکند که وجوب تمام مهر متعلق به گذشتن تمام مدت نکاح باشد و عرف شهوت
است که کثرت مکرر را میگویند و تحلیل را میگویند و میگرداند الی بقایا نکاح پس این را جلیل

تصرف
 ۱ و حاصل میشود و الا در حکم شرع بعد از یک طای اگر خوانند تمام مهر مطهر
 نماید میرسد و اگر الی اجل مسمی قید عقد باشد باید که متعه نزد شیعه الی مدت العهر و انکاح
 نشود و حال آنکه اجماع شیعه درست است و سیاق این آیه و بقوله تعالی و من لم یطع
 منکم الا لایة نیز در مقدمه نکاح است یعنی اگر انقدر مال ندارد که مهر و نفقه حرار تواند داد
 پس نکاح کنیزگان بر این دینی خود را در میان قطع کلام کردن عبارت میانگی بر متعه حمل نمود
 صحیح تحریف کلام باشد اگر کسی در سیاق این آیات تامل کند حرمت متعه صحیح در یابد
 زیرا که درین آیه گفتا بنکاح و کنیزان فرموده اند اگر متعه را در کلام سابق تحلیل ننمود پس
 می گفتند که من لم یطع منکم ط لازمیر که در صورت عدم استطاعت نکاح حره و قضای جنس
 جماع متعه چه گمی شد بلکه حکم کلل جدیدة لذة بهتر و خوشتر می نمود نکاح کنیزگان باین
 نغید و تشدد و الزام شروط و قیود و حلال کردن چه در کار بود بالجمله این سوره آیه قرآن میگوید
 بر تحريم متعه میکنند و این یک آنکه بر عزم شیعه دلالت بر حمل متعه میکند خاص معلوم شد که در حقیقت
 مقدمه بالعکس معین اطراف شیعه استدلال است و طرف مخالف اطراف منع و مانع از قطع
 احتمال کافی است چه جای آنکه ظاهر قیاد بر هم باشد و استدلال را بولی حمال هم ابطال
 چه جای آنکه قوی و مخالف هم باشد انهمی کلامه اقوال بنسبتین فاضل ناصب در بیان
 دو مسئله را یکجا ذکر کرده که درین محمولات نیز درین باب متابعت نموده مگر در انقدر که عکس
 فاضل متاخر نموده و اولاً جواب سئای متعه ذکر نموده بعد از آن بکجا متعه در ویه توجه نموده
 میگویی آنچه جناب فادای ما بمقتضا جو جس سوداویه ظلمانی و دسواش طانیة افاده نموده
 بجنده باطل و مردود است اول آنکه در نبوت اصل متعه در امت خلافت نیست بلکه باجماع
 قایل اند که متعه در صدر اسلام در عهد کتبت عهد انحضرت صلعم صحیح و معمول بود و خلافی که
 هست درین است که آیا نسخ بر آن ظاهر شده یا نه اهل سنت و جماعت مثبت نسخ آنند
 امامیه نافی آن و بمنصف خویش و محقق نیست که قول امامیه برین سلسله حقیق باذنا

و تصدیق است زیرا که اگر نسخ موجود و ثابت باشد بنوش معلوم بنویزمی بود یا بطریق
 احادیث الثبوت آن بنویزمی بود و لازم می آمد که حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب و اولاد احوال
 و عبد الله بن عباس و عمر بن حصین و جابر بن عبد الله و سلم بن اکوع و غیره بن شعبة معاً
 بن ابی سعیدان ابن جریج و سعید بن جریج و عطاء و دیگر صحابه تابعین کرام که درین سلسله
 آنجا باند منکر ثابت بالنواظر من دین محمد باشند و این معنی موجب تکفیر این جماعت است و تا
 باطل است پس مقدم نیز چنین باشد و اگر بنوش معلوم بطریق احاد باشد این نیز باطل است
 زیرا که هرگاه اجماع و بطریق تواتر ثابت شد بنوش معلوم بطریق قطع یقین باشد
 و اگر بخبر واحد نسخ آن تجویز نمی نمودیم لازم آید که مطلقان را دفع مقطوع یقین گردانیده باشیم این معنی
 باطل است احادیث بسیار از طرق عامه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح مستند و یا کتب معتبره
 احادیث تفسیر مردی است دلالت بر عدم طریبان نسخ دارد از جمله در صحیح مسلم از ابن مسعود است
 آمده قال لکن افرع مع رسول الله لم یس معانسا و فقلنا و لا یختص فیها ناعن لکن هم
 لسان شتمت کان احدنا یحکم المرأة بالثوب الی اجل ثم قرأ عبد الله بن مسعود یا ایها الذین امنوا
 لا تحموا طیبات ما اهل الله لکم قرأت نمودن عبد الله بن مسعود این آیه کریمه را بعد از آنکه بودن حل
 متعه را صحیح است در آنجا نمودن اینسخ را چه دلیل بر نسخ ثابت نشده در حقیقت ناسخ آن جناب
 عمر فاروق است احادیث معتبره که بطریق اهل سنت مروی است مطلق باین معنی است از جمله در کتب
 معتبره اهل سنت وارد است که عمر فاروق در ایام خلافت خود بر منبر بر آمده فرمود یا ایها الناس
 استعان کاننا علی عهد رسول الله و انانی غنما و اناقب علیها یعنی ای گروه مردم متعه را
 عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و شمر و عروند و من نمی میکنم از آنها و عقاب میکنم
 بر آنها و در تفسیر کسیر باین عبارت ردیت کرده روی ان عمر قال علی اللبر شعان کاننا شمر
 فی عهد رسول الله و انانی غنما متعه الح و متعه الکاح و شیخ و الله فاضل ناصب در کتاب
 از آنکه آنجا بلند خود رویت کرده احمد بن حنبل بن جابر بن عبد الله شتمت مع رسول الله و علی

فلما دلى عمر بن الخطاب خطب الناس فقال ان القرآن هو القرآن وان رسول الله هو الرسول
 كانا متعنان على عهد رسول الله احد بهما متعة الحج والاخرى متعة النساء متعنا لينا
 اگر بنا فاروق مبدع نسخ نمی بودند تقدیم خدمت بقول او ان القرآن هو القرآن وان
 رسول الله هو الرسول مستدک محض میبود چه محصل کلام جایز نیست که منکر قرآن و رسول
 نبتم لیکن رای من مقتضی اینست که این هر دو متعه که در زمان سعادت نشان معمول میبود
 بو من بعد منسوخ و منسوخ نیست پس بیایم آنرا که در اینجا کلام نص است و اینها
 متعه نکاح و ذکر امت حضرت رسالت بنامی موجود و معمول بود و قول او اما انهی دلالت صحیح
 دارد بر آنکه حضرت رسول خدا آنرا نسخ نفرموده بلکه عمر بن الخطاب نسخ او بوده و آنچه در
 سعادت نشان آنحضرت ثابت و مشروع و معمول بوده و آنحضرت او را نسخ نفرموده باشند
 عمر منسوخ نمی تواند شد امام را در تفسیر کبر بعد ذکر این احتجاج از جانب مجوزین متعه میگوید
 و هذا الوجه الذى احتج به ائمة بن الحسین حيث قال ان الله انزل فى المتعة آية و ما نسخها
 بآية اخرى و اما رسول الله صلى الله عليه و سلم بالمتعة ما نهانا عنها ثم قال حل لنا بها النساء
 بر بیان عمر بنی عمنایا یعنی این حججه است که احتجاج کرده آن عمران بن حصین که گفت بدست
 که خدا متعا نازل فرمود و متعه آیه را نسخ نفرمود آن را بآیه دیگر و امر فرمود ما را رسول خدا
 بمتعه دهنی نفرمود ما را از ان بستر گفت مردی برای جهاد و خود چیزی را که خواست و مرد
 قول عمران بن حصین عبارت از عمر فاروق است در صحیح بخاری و مشکوٰۃ و کتب معتبره نیز باز
 روایت کرده اند انما الله تعالی عنقریب موضع مناسب نقل نموده میشود و بدست
 بصیر مخفی نیست که جهاد در مقابل انصوص از درجه اعتبار ساقط است و مرد عمران بن حصین
 از آیه متعه همین آیه که میست که فاضل صاحب غب ذکر کرده تا شش اینست و اصل کلام را
 و لکم ان یمنوا با ما اولکم خصین غیر مسافحین فاما متعه منهن فاقربن اوجوب من و لکم
 و لا جناح علیکم فیما ارضیتن من بعد الفریضه ان تبدلوا علیها علیکم محصل معنی که میامیست

عنه

که حلال گردانیده خدا برای شما آنچه غیر ازین مجرمات است طلب کنید بوسیله الهامی خود
 زمانیه که غیر مجرمات مذکوره اند باین وجه که صرف کند مالها را در مهر یا در بیایا غیر اینها
 در حالیکه بآن تزویج یا سریر گرفتن نگا دارندگان خود باشند از عذاب و نباشند زانیان
 خلاصه آنکه مالهای خود را صرف مهر یا بیایا زمان غیر مجرم کنند با حجت آن خود را از زانیان
 و از عیوب الهی بر میدارند پس هر که بر خود را یافته اید با و از زمان پس بدید این را مهر یا
 اینان چه مهر و مقابل استمتاع است و حلال کننده در حالتی که آن مهر را قرض است بشما
 و متعبدون آن استمتاع جایز نیست و میجو و با و گنهی بر شما نیست ای شهبران
 و زمان در آنچه از یکدیگر راضی شوید بان چیز پس آن چیزی که فرض شده است یعنی
 بعد مقدار که اولان ذکر کرده از مهر مدت این اشاره است بعد انقضای مدت متعه
 که مرد را بسبیل بر آن نمی ماند اگر مرد از او بگوید که در مدت بیفرمای تا من احوال مهر بیفرم
 زن مخیر است در راضی شدن یا فراموشی مدت و عدم رضایان بدست که خدا استمتاع
 و اما بمصالح شماست و جمله آن بیاح گردانیدن نکاح متعه است و وضع کننده شما
 در موضع خودش بنا بر آن وضع متعه فرموده تا در زمان و اوطاف نیفتد چنانچه بطریق خاص
 و عام حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰۃ و السلام مروی است که آنحضرت فرمود آنچه مفادش
 اینست که اگر عمر بنی مردم از متعه نمی کرد و در زمان نمی افتادند مگر اندک از مردم و اما
 رازی از تفسیر محمد بن محمد طبری این حدیث را چنین روایت کرده عن علی بن ابرطاب
 لولا ان عمر بنی عن المتعه ما زلی الا شقی نیست ترجمه آیه کریمه و استدلال باین آیه
 بر اباح متعه بدو طریق است طریق اول آنکه نکاح متعه چنانچه در حکم این آیه است
 زیرا که متعای احوال اعم است ازین که متعای بر خود را از ان و طلب متع من با سوال
 بسبیل باید باشد یا بر طریق توقیت پس بر یک ازین دو قسم دخل در آن باشند قول
 اولی شانه اصل کلمه ما و از اول کلمه مقتضی عمل بر دو قسم باشد و قسم دومیم آن که متعای بطریق

توقیت باشد متعه است طریق دویم آنکه این آیه کریمیه قصور بیان نکاح متعه است و یا
 آن بچند وجه است **اول** آنکه متعه مانند صوم صلو و حج و زکوة از حقایق شرعیه
 است و اصل استعمال حقیقت است حل آن که بر نکاح خلاف اصل است بغير ضرورت آنکه
 آن سمت جواز ندارد و ضرورت درین داعی نیست **دویم** آنکه آیه کریمیه بطریق قنات ابی
 کعب و ابن عباس بر طبق آنچه امام را زود دیگران تصریح نموده و بنا بر قنات عبد
 بن مسعود چنین تزلزل یافته فما استمتعتم منهن الی اجل نسبی فاتوهن اجورهن امت درین
 قنات بر آنها انکار نکرد پس حقیقت اجماع بر ثبوت این قنات متحقق گشته و هرگاه باجماع
 صحت این قنات ثابت شد مطلوب که باحت متعه است ثبوت پیوسته **سیوم** آنکه از این
 آیه را بر حکم نکاح حمل کنیم مگر از بیان حکم نکاح لازم آید چه در اول سوره حکم نکاح نموده
 فاتکم ما طاب لكم منهن و ملائ و رابع بعد از آن فرمود و اتوهن ما صدقاهن مگر در
 این آیه کریمیه بر نکاح متعه حمل نمایند بر یک ازین دو آیه حکم جدید فاده خواهد فرمود پس حمل آیه
 اولی باشد چه را هم آنکه درین آیه کریمیه دون مهر و مجرد استمتاع و جب فرمود و استمتاع بجا
 از تلذذ و تنفیع است و در نکاح دادن مهر و مجرد استمتاع البته وجب نمیشود بلکه بر نکاح وجب
 میشود چه مجرد نکاح نصف مهر لازم میگردد و وظایف است که نکاح را استمتاع نمی گویند زیرا که
 استمتاع عبارت از تلذذ است و مجرد نکاح چنین نیست **چهارم** آنکه مذکور در آیه مجرد ابتغای مال
 است پس از آن بدادن مهر یا ایان بعد استمتاع با آنها فرمود و تمنع دالات میکند بر آنکه
 مجرد ابتغای مال و طی جایز است و مجرد ابتغای مال نمیشاید مگر در نکاح متعه اما در نکاح مطلق
 پس حل حاصل میشود و بعد باولی و شهود و مجرد ابتغای مال عقید حل نیست پس امر دالات
 کرد بر آنکه این آیه مخصوص نکاح متعه است اکثرین وجه را امام را زود تفسیر کرده و آورده و
 بر آن نکرده بلکه تفسیر ابوبکر را زی بطریق اول نموده متعرض جواب طرق مجزیه
 چنانچه بعد از آن نقل نموده آید بالجمله از تقریر این کلام نقل حادثی که بعد از

مذکور شود بوضوح می بیند که متعه را جناب سرور کائنات علیه السلام صلوة و سلام
 الهی وضع فرمود و عهد کریمت انسر و رایج و معمول بوده بجز تم که با وجود عا سلام
 دعوت ریاست اهل آن چگونه زبان و دل فاضل ناصب یاری میداد که امری که آنحضرت
 صلعم با امر الهی و فاضلش بوده باشد و در زمان سعادت نشان شارع بمعمول رایج بوده
 از اعنف فاسد نام می بند نشینعات کی که بران می نماید و اصل از امتناع شرع و مضاد حکم
 الهی میداند و از آنجا که قول نفاس بودن متعه منافی حکم الهی و مضاد او امر جناب ریاست
 پیامی است و بغوی حدیثی که بخاری در صحیح خود روایت کرده حدیث یعقوب از آن
بن سعد بن ابی عن انا سمع محمد بن عائش قالت قال النبی صلعم من احدث فی امرنا ما یسر
مته فهو مدطر و مردود و با شد و و کم آنکه صورت مفروضه هر چند مکان وقوع دارد
 لیکن بر وجه مردود است **اول** آنکه هر ممکن واقع و موجود نیست اصل داده بالیو
 است چنانچه خودش در بعضی مواضع این کتاب تصریح فرمود و مبتلا بودن جناباناد است
 باین بلیه عذر خواه و سادس تسویات اوست معذک و کم این محذورات و صورت تجزیه
 متعه در حیز منع است زیرا که در متعه از آنجا که عدم وقوع فرزند شرط میکنند غلظتی اذان
 ازواج متعه جایز معمول بمهر است پس تحقق علق و در نهایت شده است و بر فرض تحقق علق
 محذور لازم نمی آید زیرا که بر همین احتمال عده بزرگ متعه و جب است در سایر امور فرموده انما
 یجوز العزل للمتمتع و لا یقف علی اذنها و یطیح الولدیه لو حملت و ان عزل الاحمال شین
 من غیر مینه التامن اذا انقضی اجلها بعد الدخول فعدتها حیضتان شایع گفته بل طهر
 و نکاحات لا حیض و کم نیست محمد اربعون الواد یعد من الوفاة و لو لم مدخل بیابا راجع
 شهر عشره ایام نکاحات حامله و بعد الا حلین نکاحات حامله علی الاصح انتهی بر کاطین
 علق بهم نسب یا کم اگر سه در پیش آید یازن را سه راه خود بر میدارد و اگر اضی شود تا اول
 فرزند اظهار میکند بعد فرزند فرزند را با خود می برد یا بصورت اراده رجعت بوی این

و شرط نکند برین هر دو نه از فحوی کلامش مفهومی بشود و نه خبر بد ازین امر پس نکاح
 جایز است بر مذہب مالک اگر تزویج بکند با زن باین نیت که موافق دینش باشد بکند از
 الاطلاقش بد و این معنی را نیت بکند پس نکاح با اتفاق جایز است هر که ادنی مهر و از
 شعور دار و مخفی و محتجب نیست که در بعضی صور مفروضه که ذکر نموده است لفظا باللفظ
 مذہب مالک طاری است عدم اشتراط شتر فائده در عدم ورود نمیشود و جایز بر نصف خبر
 نیست پس اعتراض شتر که او رد باشد الجواب الجواب چهارم آنکه بر تقدیر تنزل سببیم
 که موافق مذہب اهل سنت و جماعت و روایات معتبره ایشان زیاده از هر ده سال علی التواتر
 و قریب بلبست سال غیر تابع و تواتر در زمان سعادت نشان آنحضرت عایه الصلوٰۃ و السلام
 معمول و رایج بود شیخ عبدالحق دهلوی در مارج النبوة هم نوشته و نیز از کتب معتبره و احادیث
 بثبوت پیوسته که صحابہ کرام در اکثر اوقات در حال عذوبت متع می نمودند نیز از کتب سیر و
 تواریخ ثابت شده که جناب ایشان بمهاجرت و مسافرت نیز مبتلا بودند و جمالی که در صورت
 مفروضه ذکر نموده است در متع های این اما جد کرام نیز جاری است و قابل شدن بار نکاح صحیح
 کبار با مثالین قبایح و فحش مخالف ضروریات دینی است و در حق این بزرگان دین این قسم
 سوءظن نمودن خارج از این شرع مبین است چه آنکه بر تقدیر تنزل و اغراض از این
 امور میگویم این همه اعتراضات و تحقیقات راجع است بوضع متع که شارع علیہ السلام است
 بجناب حدیث که باذن او تعالی مشروع گردیده پس معترض بر آن عمل در وعده منشاقر
 الرسول من بعد اتبعین الی الابدی خواهد بود **مشترک** آنکه سبق ذکر یافت که تحلیل
 خارج از قول و سبحان جل شانہ الا علی از وجه اول مالک است ایما این نیست زیرا که تحلیل با دخل
 در نکاح جواز است یا در ملک بین تمایک و در استلام فساد مفروض متوهم و بی غیرت عری
 سبک و مخالفت با سن امور من حیث جاہلیت در تزویج جواز احیات اولاد یعنی
 چه صاحب فرزند با دیگری که از مسلمات مذہبیه است و تزویج بطلاق آنها و تحلیل

تحلیل فرقی نیست و امور حقیقه باختلاف عبارات مختلف نمی شوند که بی غیرتی عری درین
 است که کثیر و حرم خود را بخواهد و هم آغوش دیگری گرداند خواه این مقدمه عبارت طلیت
 الک ایفاقم نماید یا بلفظ کتب بدیش و او عا آنکه هم آغوش نمودن کثیر و حرم جایز
 بخشیدش و او عا بس غیرتی نیست و بلفظ طلیت الک بی غیرتی است سفسطه ظاهر بطلان
 و خلاف و جلدان و بدایت است انحصار سباب حل مطی در نکاح ظاهر التائید و در کمال
 بحث است سفسطه آنکه او عا اینک زن متزوج نیست باطل و باسموع است چه اما میسر
 زن متعاجماع دارند و در روایات اهل سنت نیز اطلاق زوجیت بر زن متع و آورده
 است چنانچه برین سره از پدرش روایت کرده قال شکونا الغریبة الی رسول الله صلعم
 فی حجره او دایع فقال استمتعوا منهن النساء فاین الا ان تجعل مینا و مینهن اجلا فترجت
 امراء فکلت عند مالک اللیلۃ الحدیث پس انکار اطلاق زوجیت بر زن متع خارج از جنس
 صحت باشد و میراث بدون وعده و طلاق و نفقه و کسیت و دیگر صفات زوجیت از
 لوازم زوجیت من حیث زوجیت تا از تفاسی زوجیت لازم آید بلکه تابع عفتانی است
 که زایا است بر زوجیت مانند عدم ضررت زوج و عدم مخالفت دین امین و عدم مخالفت احوال
 چنانچه در قاضی کتایبه و ناشره و عدم دوام در زن متع چه نفقه و حالت نشو و ساقط میشود و سیرا
 ساقط میشود با کفر و قتل و قرح و مرتد باین بغیر طلاق باین میشود و حصان میشن از دخول بزوجه
 ثابت نمیکرد و قسمت و ایام حب نیست بلکه در سفر ساقط میشود و لحان ریمان حرد جاریه نزد
 بسیار از فقها واقع نمیشود و درین صورتها با وجود صدق زوجیت تنهایی این عوارض
 مستحق گشته و در مرتبه ناشره اکثر این امور متعنی و ساقط است و آن عموما بوجود دلایل
 خاصه است پس در ین مقام نیز چنین باشد آنچه صاحب کشف گفته فان قلت بل فیه دلیل علی
 تخیم المتع قلت لا لان المنکوحه نکاح المتع من جمله الا ازواج اذ صح النکاح منتهی بکمال
 مویلا این است بالجمله اما دفع عضال منع لزوم عوارض مذکور مزوجه را و جواز نکاح

از زوجیت خواه بسبب طریان عوارض باشد یا بسبب یکس قفزه یا اینکه تفکاک لوازم
در صورت مذکور بجهت عوارض طاری است بخلاف متعه و در متعه تفکاک جمیع عوارض بالزوال
است بخلاف صورت مذکور چنانکه در حاشیه این مقام از منبع البیان نقل کرده خبری
زوجیت نمیرساند و قطع بالغ آن نمی باشد و بر تقدیر تنزل میگوئیم این عرض از لوازم
از انواع زوجیت نه مطلقا پس لزوم آن بر زوج منکوحه بکلیه و ایضا لزوم آن بر زوج
منکوحه بکلیه متعه لازم نمی آید پس انتقای آن در زوج متعه انتقای زوجیت اول لازم نمی
آید نیز منکوحه بکلیه متعه پیش از طریان نسبی که اهل سنت مدعی آنند زوج بود پس قول
الا از واجهم او مالک است ایما هم در الزام زوجیت بر نمی آرد و هم زوج از وسلوب متعه گردانده
این قول را شرعا دالتی بر طلاق زوجیت بر زن متعه نیست چنانچه بر مصنفان خبری نیست
پس آنچه توفیق فرموده است برگاه در زن متعه زوجیت و ملکیت متعه نشد فحوائی فرمایند
و از دلالت و یک هم العادون لازم می آید که متعه نکاح متعه عادی باشد ساقط و مضحک گردید
و بر تقدیر تنزل بنا برین تقدیر لازم می آید که العیاذ بالله عادی خدا و رسول خدا باشند که
حکم با بحت این عقد فرموده بودند و از اینجا که نسبی که اهل سنت ادعا می نمایند قبول
است چنانچه سبق ذکر یافت پس باید که این آیه در وقت نسخ متعه نازل شده است و حکم
تابع مصالح می باشد جایز است که متعه پیش از نسخ طاعت باشد و بعد از طریان نسخ عادی
آن محال پذیرفت و قول او فقهای شیعه نیز اعتراف نموده اند که زوجیت در میان مرد و زن
به هم نمی رسد در کمال استعجاب است و عبارت اعتقادات شیخ صدوق این باب و دلیل بر
آوردن دلیل کمال دقت طبع و قاطع است چه نکاح فطری است مشترک در جنس که مطلق
نکاح باشد اعم از نکاح موبد و موقت چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تصریح بان فرموده
در میان نوعی از آن که نکاح دائمی باشد و نظایر آن بسیار است مانند جوهر مشترک در میان
جنس الانجاس که موجود دلافی الموضوع باشد و نوعی از آن که جسم نفیس است باشد و مانند

مانند و کدر مشترک است در جنس حی سافج و یکی از انواع آن که اول باشد قشری در شری
حیات قانون فرماید نه الحکم الطریق علی معنیین احدهما هو الذی قصد اتحادیه و ثانیها اح
انواع مذکور که لان الاول مختص باسم الذی فیکون لفظ الدق فی صطلحاتهم مشترک بین
الجنس و احاد انواع مثل لفظ الجوهرفان یقال علی الموجود دلافی موضوع و یقال علی نوع
انواع مذکور مثل الدر و الیاقوت و نحوهما ای مراد از نکاح در عبارت شیخ صدوق تقریر
مقابل نکاح دائمی است و انتقای خاص تلزم انتقای عام نیست پس این نیز از متعه زوجیت
و ایضا نباشد انتقای زوجیت آن مطلقا لازم نمی آید و استدلال بکبر عین ختم آن لا تعد لوا
خواصه او مالک است ایما هم بر طلاق متعه از طنون فاسده تریه که تخصیصی به ذکر مقتضای نفی
حکم از غیر او نیست اگر چه بعضی گمان نموده اند و تحقیق آن بکول با صل فقه است پس از
تخصیص نکاح دائمی و ملک عین بکفر نفی جواز متعه لازم نمی آید و وجه تخصیص این دو
بذکر شترک این دو سبب است در اکثریت وقوع و در حکمت مقصود و مصلحت مطلوب و در غیر
اضل از نکاح دائمی و تسری یعنی کنیز گرفتن در غالب اوقات در میسر و مصالح نیست
بخلاف متعه که غرض از تدبیر منزل و مصالح نیست بلکه غرض اکثری از و صیانت نفس
از وقوع در زنا و نظایر آن و حفاظت بدن و روح از نکات مضار اعتبار من و مفاسد
بطریق مادی و در شرع تسعین و تحسین دین از مخالفت احکام دین بدین تحلیل داخل در ملک
سین است بملکیت منفعت چنانچه سابق ذکر یافت پس خارج از مفهوم آیه گری نباشد آنچه
انچه می گویند که فاسد متعه بین فائو اهورین و رفیقه در حق متعه نازل شده غلط محض
است و روایت این از عبدالله بن مسعود و دیگر صحابه محض است اگر چه در تفاسیر غیر معتبره
اهل سنت نیز نقل کنند از غلط محض است و مکار به صریح است چه روایت آن جمعی از بعضی صحابه
گرام مانند عمر بن حصین و جز آن در کتب تفاسیر معتبره اهل سنت مانند تفسیر ابورودیه
و انعم است الحار آن جبل یا نجابل است فیشا به در ضمن تفسیر این آیه که میگوید یا اعراب

حسین فانه قال نزلت اية المتعة في كتاب الله ولم ينزل بعد الاية بنسخها وامرنا بما رسول الله صلى الله عليه وسلم وتمتعنا منوات ولم ينهنا عنه ثم قال جل جلاله انما يريد ان يحرم منى
 امام را در تفسير كبريائي تفسيرين كرميه گفته بذا هو الوجه الذي اتجه بهما عن ابن الحسين حيث قال ان
 الله انزل في المتعة آية وما نسخها آية اخرى تا آخر حديثه كهتمه ان سبق ذكر اية ما لا يخفى في صحيح
 خود باسناد بن ابي عمير بن حسين وايت کرده قال نزلت اية المتعة في كتاب الله ففعلنا ما منع سوال
 صلعم ولم ينزل قرآن محرم لم ينه عنها حتى مات وقال جل جلاله بركة الاقضية ابو تفسير صحيح
 نجار معتبر باشد ديگر ام کتاب معتبر خواهد بود ظاهر از تفسير معتبر و ترجمه خود اراده فرموده
 بن عرش تفسير معتبر تر از ان نيت نيز بمعرض بيان بيايد كه قرات الى اهل سمى از برخي از صحابه
 ابى بن كعب بن عباس از روى كتب معتبره اهل سنت مانند مستدرک حاكم وغيره ان ثبوت بيوت
 و قرات اينها منقطع از رويت اينها نمى باشد پس ايت از روى كتب معتبره ثابت تفسيرين
 در ضمن تفسير كرميه من كرميه فصيham ثلاثة ايام ميگويد ثم صيام الايام الثلاثة منتهى عند ابي حنيفة
 بالبيع تمسك بقراءة ابن سعد فصيham ثلاثة ايام متتابعات فان قرأها لا يتخلف عن روايتها
 انتهى آنچه فرموده كه احتياج بآيه مذكوره براجت متخلف نظرم قرآن است خطي است ما
 از قلت تامل در سياق آيات كرميه عدم ملاحظه تفايع معتبره مانند تفسيرين پور و
 مجمع البيان وغيره ان چه تامل و احسان نظر در سوق آيات كرميه ملاحظه تفايع معتبره و شاهد عدل
 اينچه است كه استدلال بان آيه كرميه براجت متخلف در كمال صحت و استقامت است مطلقا
 شائبه خلاف نظرم قرآن نيت چنانچه سبق ذكر ايت لمخصر قول ابو سحابة جل جلاله ارجله اهل كرم
 ما و راد لكم تا قول اوليها كان عليهما حليما مسوق براى بيان متخلف قصد بزرگ انكاهم نيت
 پس قطع جمله فاستمتعتم ازما قبلش و حمل آن بر ابتدا كرماني حرف فاست لازم نياد و تقدير
 كه مقصود بر بيان متخلف نباشد باز هم محذور لازم نمى آيد زيرا كه جمله فاستمتعتم نابرين
 تقدير تفصيل ان ميتنوا اموالكم باشد بجهت آنكه ابتغاي اموال عام است از اموال بر تسليم

باید بطریق توفیق که آن متعنه است و جماعه فهاست متعنه برای بیان این مسوق شد
تفصیل موجب قطع مابعد از اقبالش نیکو و آنچه زعم نموده که قول اولی محضین غیر متعنه
و نه است بر خروج متعنه از نکاح و دخول آن در زنا و سفاح بعلت آنکه غرض از زنا محض قضای
شهوت و ریختن آب و جماعه اوعیه منی است و در متعنه نیز چنین است پس باید که زنا و سفاح با
از طنبون فاسده است زیرا که مسلم نمیکند اگریم که غرض از متعنه محض ریختن آب و جماعه
است تا زنا باشد بلکه مقصود از آن ریختن آب و خالی کردن اوعیه منی و قضای حاجت است
است بعنوان شروع ماذون از جانب الهی پس نماند و این نقض در حقیقت ما خود از کلام
ابوبکر از این جهت محصل کلامش است این آیه که میمده است دارد بر آنکه نکاح مغایرت است و
بیانش بر وجه است یکی آنکه اولاً اولی محرمات نکاح بیان فرمود و بقول کریم خود
علیکم امها لکم بعد از آن فرمود و اصل لکم ما و اورد لکم پس مراد از این تحلیل همان است که مراد از
در اینجا بوده و مراد از تحریم در آن موضع نکاح است پس مراد از تحلیل نیز نکاح باشد و دوم
او سبحانه فرمود محضین احسان بغیر نکاح صحیح متحقق نمیشود **سیوم** آنکه اولی
بعد از آن فرمود غیر مسافین زنا و سفاح نامیده زیرا که مقصود از آن بجز ریختن آب
نمیباشد و تحصیل ولد و سایر نافع نکاح از و مطلوب نمیشود امام را بعد نقل عبارتش
میفرماید نه ما قاله ابوبکر از امام الذی ذکره فی الوجه الاول و حکایتی ذکر اصناف من
علی الناس و طهرین هم قال و اصل لکم ما و اورد لکم ای اصل لکم و طی ما و اورد نه الاضافه فای
فساد فی هذا الکلام و اما قوله ثانیاً الاحصان لایکون الا من نکاح صحیح فلم یذکر علیه دلیل
و اما قوله ثالثاً الرأسمی سفاح لانه لا یراد منه الا سفح الما و المتعنه كذلك فتقول الزنا
سفاح لانه لا مقصود فی الاسفح الما و المتعنه لیست كذلك فان المقصود منها سفح الما بطریق
م شروع ماذون فی غیر من قبل الله فان قلتم المتعنه فحرمه فتقول هذا اول البحث فلم قلتم ان
لذلك فظهر ان الکلام رخو و آنچه گفته از جمله آن بتغوا با مو الکم تحلیل فرو خارج میشود

نیز محل نظر است زیرا که خطاب برای اهل علم خارج شده دلالت بر نفی ماسوا ندارد و نیز میگویم
 اینجا ازین کلام مفهوم میشود که تنهایی باطل جایز نیست و اینجا ابتعا غیر از ان جایز نیست
 ازین کلام مفهوم نمیشود و الا باید که صدق نمودن منفعت چنانچه در پیش گفته است جایز نباشد
 نیز اینجمله مستلزم نیست که هرگاه زن استطیع که خود متکفل نفقه زوج باشد و مهر را نیز وج
 مسکین خود که قادر بر نفقه زوج باشد نشاند که این جلای بی دوستی به نماند بقی اهل بی
 مستحق نشده باشد و نفی پیشا پوری گفته است شافعی لایزال علی ان الابتعا و المال جائز
 و لیس نیست ان الابتعا و غیره جایز ام لا و لایضا قد خرج الخطاب مخرج الاغلب لایعلم فلا بد علی
 ماسواه آنچه گفته فرات الی اجل سنی از عبد الله بن مسعود در کتب معتبره یافته نمیشود
 است در کتب امامیه بن روایت از متفردات عبد الله بن مسعود نوشته اند تا فرض عدم حد
 آن در کتب معتبره قاض مقصود باشد با آنکه عدم حدش دلیل وجود آن در کتب معتبره نیست
 بالجمله در کتب امامیه بن روایت و فرات بانی بن عباس بن مسعود نسبت نموده علامه
 و نهج الحق میفرماید ذهب الامتیه الی باحة نکاح المتعة و خالف معه الفقهاء الاربعة و قد خالفوا
 القرآن و الاجماع و سنة النبوة اما القرآن فقوله تعالى فما استمتعتم به منهن فوجعهن فی
 و لایضا قرأ ابن عباس الی اجل سنی در شرح لم یکنه روی عن جماعة من الصحابة منهم ابن
 کعب بن عباس بن مسعود و هم قرأوا و استمتعتم بهن الی اجل سنی ظاهر در ابن مسعود در کتب
 بغیر کلام سابق در نیغام بسبیل تمثیل واقع شده و قرأت ابن عباس الی بن کعب
 کتب معتبره اهل سنت ثابت و موجود است حاکم در مستدرک بسند خود از ابو سلمه روایت کرده قال
 سمعت ابانضره یقول قرأت علی بن عباس و الله لا نزلها لک حاکم بعد از خروج این حدیث
 فرموده نه حدیث صحیح علی شرط مسلم در تفسیر کبیر این روایت را بانی بن کعب استناد نموده
 میگوید الاول ما روی ان ابی بن کعب کان یقرأ فما استمتعتم بهن الی اجل سنی فانوهن
 اجماع بن بعد از ان فرموده و نه ابی و قرأ ابن عباس و تفسیر پیشا پور بعد از روایت ابی بن

و نه ابی و قرأ ابن عباس و تفسیر پیشا پور بعد از روایت ابی بن

بن کعب گفته و نه قرأ ابن عباس و آنچه فرموده اگر روایت ثابت نشود و روایت مستح
 خواهد بود و وقرات منسوخه در اثبات حکام بکار نمی آید زیرا که قرآن مانده حضرت از
 عجایب افادات است زیرا که در قرأت شاذه در میان علمای اصول اختلاف واقع است که حجت
 است یا نه اکثر محققین از ارباب اصول قایلند که حجت است مختار رئیس الفقهاء ابو حنیفه کو
 همین قول است ازینجا است که در کفاره همین قرأت ابن مسعود یعنی قضایا ثلاثه ایام متتابعه
 را مستند خود ساخته بوجوب تنایع در روزهای کفاره همین قایل شده اند و فرم
 شرح صحیح بخاری گفته خلف ابی الاصول فیما نقل صحادته القراءه الشاذة لم یصحف
 ابن مسعود و غیره بل بوجه امام لا یفقه الشافعی و اثبت ابو حنیفه بن علی بن جریج صوم
 کفارة الیمین بالنقل عن مصحف ابن مسعود بن قوله ملثه ایام متتابعه انتهى الرخا
 افادات آباء طالع بزرگ محققین درین سلسله اصول نیست حرف بر تخریب میرود و اگر را
 اطلاع بر مختار محققین این حرف از سر زده حرف بر سنی گری خباب است که فی الف تیس
 الفقهاء نموده باز خود از حنفیه بشمارد و نیست نه شیعہ توبه سنی بگو چه دین داری
 که با همه جدل و رد و قبح و کین دار ما و فی الف تین قرأت آیات دیگر را در خیر نم است
 چنانچه بعضی بیان آمده آنچه گفته الی اجل سنی متعلق است با تمتاع نه بقدر مجرد دعوی است
 بر آن نبوده و آنچه در مقام سند ذکر کرده غلط محض مشابه کلام مسمرین است مفهوم محصی
 ندارد زیرا که در نکاح متعه توقيت و تعیین اجل مدت شرط نیست و قید او در امتناعی نیست و
 مدت متعه می باید که معین مضبوط باشد مدت عمر مضبوط معین نیست و ادعا اجماع امامیه برین
 در کمال تعجب است بآنکه اگر الی اجل سنی متعلق با تمتاع باشد چنانچه زعم نموده است لازم یکبار
 تمتع یافتن و تمتع شدن از زن منکوحه بکاح دائمی چیزی از مهر بر او لازم نشود و لازم
 باجماع باطل است زیرا که اگر قبل از رویت طلاق بدو نصف مهر لازم میگردد پس لزوم نیز
 چنین باشد بیان ملازم نیست و ادان اجرت و مهر بنا برین نقد متعلق با تمتاع است

پس بغير استمتاع واجب نباشد چنانچه آوردن آيت در بيان آيه سالفه و اگر چه من لم
 يستطع منكم لولا انما في حل آيه مذکور بر سر استمتاع و باعث تحريف كلام الهی نمیشود زیرا که بکلیت
 بکلیت نوع است و برای مقصود نیز بیان احوال نوعی است کما لا يخفى على المتأمل الخیر
 انکه حلال بودن متعه منافی بکلیت جاری در صورت عدم استطاعت حره نیست زیرا که در متعه
 متعه چنانکه استی بری است که در اکثر اوقات بسبب طول مدت عذوبت و شدة شوق و دود
 دیگر مانند آن رغبت و میلان خاطر بر آن بهم میرسد و بکلیت دایمی بودی از وجه متعه خلاف مقتضای
 مصلحتی وقت میباشد اگر این عقد موضوع نمیشد خوف وقوع در زنا که باعث و باطل نکال است
 بود و بکلیت دایمی حریر و جاری برای تدبیر منزل موضوع شده اند نیز در بعضی حیوان استطاعت
 متعه هم انکس نمیشد و زن متعه هم نمیرسد پس عدم استطاعت کلاه حره با وجود باحت متعه
 مقتضی عدم شرع بکلیت کلاه چنانکه نباشد بالجمله ادعای اینکه آیات خدمت و آلات بر ترجمه میکنند
 تا نام دعوی بغير دليل است چنانچه مبعوض بیان آمد و من دعی فحالیه البیان و دلالت آیات
 کریمه فاما استمتاع بمنهن الا بهر ابحاث متعه در کمال صحت و وضوح است چنانچه سبق ذکر است
 شایسته از مخالفت قرآنی و تحریف کلام الهی در آن نیست بلکه هر که در سیاق طمان کریمه از مقتضی
 سوره نسا تا و الله غفور رحیم بطرف دقت و معائنات مامل نماید بر و واضح و مشکف میگردد
 که کریمه حل لکم الا بهر ابحاث متعه نماید باعث استیاق و ارتباط و نظام آیات با هم میگردد
 و سبب این حل تحریفی و خللی در نظم کلام واقع نمیشود بخلاف حمل بر نکاح دایمی که آن موجب
 خلل در نظم قرآنی میگردد و بیانش است که آن نوع نکاح است نکاح دایمی حریر و نکاح منقطع
 و نکاح دایمی جاری و آن نشانه در مفتاح سوره اشاره بکلیت دایمی حریر و در ضمن آن حکام
 ملک بمن مندرج ساخته میفرماید و ان فتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فواحدة فانکموا ما طاب لکم
 فواحدة فانکموا ما طاب لکم من النساء متنی و رباع فان فتم الا تعدوا فواحدة لکم ما ملک
 ایما لکم ذلک الا تعدوا و اتوا النساء صدقاتهن نحله فان طبن لکم عن شئ من نفسانکوا فمیسرا

یعنی اگر می ترسیدی اولیا آنکه عدل نکنند درستی نور زید در اموال یتیمان یعنی اگر میدید که بعد
 از تزویج از یتیمان رعایت اهل ایشان نخواهید کرد و بر وجه عدل پس نکاح کنید آنچه شمارا خوش
 آید از زنان دیگر غیر تیمی در حالتی که دود و دوسه و چهار چهار باشند یعنی اختیار دارید
 از این بزرگوار که خواهید بخوابید و زیاده از این شمار اجازت نیست و بعد دوام بکلیت در آید
 پس اگر ترسید آنکه عدل نخواهید و زید در میان این زنان پس اختیار کنید یک زن یا سه یا یک
 آنچه را که مالک آنست دستهای شما یعنی زانی که مالکیت تصرف کرده آن زن چه حقوقی که زن
 کمتر است نسبت بزنان آزاد و این یعنی اختیار یک زن یا سه یا یک کمتر است باینکه میل نمایند و جو
 کنند و بدید بزنان خود مهرهای ایشان که بر آن عهد کرده اید بی اهل و مضایقه در حالتیکه
 آن مهر را بدید و عطیه است از شما بایشان پس اگر خوشدل باشد آن زنان یعنی بخیرند
 بخیرند و شمار را از چیز از مهرش بخیر بر آنچه را خودن سازگار و خوشگوار یعنی بر وجه
 تبعیت عقوبتی و در برخی بعد از آن حکام توابع و لواحق آن مذکور فرموده در عدد بیان حکام
 نکاح منقطع در آمد میفرماید و لکم ما و اراد لکم ان یقتوا باموکم محصنین غیر متعین
 فاما استمتاع بمنهن فاقربن فریضه و لا جناح علیکم فیما ترأضتم بمن بعد الفریضه
 ان الله کان علیما حکیم یعنی حلال دانسته برای شما آنچه غیر از این محرمات مذکوره است بجهت
 طلب کنید بوسیله مالهای خود زانی که غیر محرمات مذکوره باشند باین وجه که صرف کنید مالهای
 خود از مهرهای غیر ایشان در حالتی که بان تزویج نگاندارندگان خود باشند از عقاب نباید
 زنا کنندگان یعنی مالهای خود را صرف مهرهای این زنان غیر محرم نمینید بجهت آن خود را
 از زنا نگه دارید و از عقوبت الهی بر میده پس هر که طلب متعه میکند با و از زنان پس بدید
 را مهرهای ایشان در حالتی که آن مهر را قرض است بر شما و نیست هیچ و با و گندی بر شما ای
 شوهران و زنان از آنچه یکدیگر را رضی شوید با آن چیز از پس آن مهریه که قرض شده باشد
 در هنگام عقد یعنی بعد از تقاضای مدت متعه مرد یا زن بگوید که تو در مدت و حل سفیرانی تا من

در اجر مهربانی ایم برستی که خداوند است از جمله ان مباح گردانیدن
 مستحب و وضع کننده است در موضع خود پس حجت این وضع مستحب فرمود تا در زمان اول طه
 نیفتد بعد از بیان نکاح و ای و نکاح منقطع است باشد نکاح جواریان میفرماید من
 لم یستطع منكم طولا ان یکمل الحصنات المؤمنات فربما یملک ایماکم من فیتاکم المؤمنات و یملک
 ایماکم بعضکم من بعض فاما لکون من باذن الیهن و اتوهن جوار من بالبعث و حصنات غیر
 مسافحات و لا متخذی اعدان فاذا احصین فان اتین بغاشة فلیهن نصف ما علی الحصنات
 من العذاب لک لمن جشی احسن منکم و ان تصبر و اخر لکم و الله غفور رحیم برکت طاعت ندارد
 از شما از رو تو گری یعنی الله مال نیست باشد که بوسیله آن نکاح کند زنان عقیقه مؤمنه را
 پس بخانه از آنچه مالک شده است کسبهای شما از کنیزان که مؤمنه اند مرد نکاح کردن غیر است
 زیرا که باجماع ترویج کنیز خود جابر نیست و خدا و اناتر است بایمانها شما برخی از شما از اذان
 بندگان حاصل شده اند از برخی پس نکاح کنید کنیزان را بدست خود و خداوندان ایشان
 بدست ایشان مهرهای ایشان بکنونی یعنی بی اهل تعلل و نقصان بزرگ کنندگان
 آشکارا و نه پنهان بندگان دوستان پنهانی پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند اندر خود
 از حرام سبب زوج پس اگر بیایند بعد از این بزرگ پس ایشان لازم شود نیمه آنچه لازم است
 بر زنان آزادی شود هر از حدی که خداوند مقرر کرده است و خداوندان آزادی شود هر
 تازه است پس حد کنیزان پنجاه تازیانه باشد آن نکاح کنیزان برای کسی است که ترسد
 از رنج سستی که مرد سبیلان در زمان افتد از شما و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان بهتر است شما
 را خداوند تعالی آمرزنده است و مهربان است بر شما منته خیر محض نیست که در سبایان یات نبا
 تقریر که مبعوضان آمد هیچ گونه خلل در نظم قرآنی متطرق نمیشود و تحریف کلام الهی هم لازم
 نمی آید بخلاف آنکه آیه کریمه فاما متعتکم بهن الا بهن ای بر نکاح و ای حل نمایند که در وقوع
 خلل در نظم قرآنی و تحریف کلام الهی در صورت شک و بی نیست چه بر مثال خیر محض نیست

اگر آیه کریمه را حمل بر نکاح و ای نمایند که لازم می آید نیز که در مفتوح سوره کریمه حکام نکاح
 و ای بیان فرموده باز بیان آن باین آیه بالبدیهه مثلزم تکرار یک سوره است
 امام رازی و تفسیر کبیر در ضمن بیان وجوه احتیاج مجوزین متعه باین کریمه میگوید لا اربع انا و
 هذه الآية علی حکم تکرار بیان حکم نکاح فی السورة الواحدة لانه قال فی اول هذه السورة
 فانکحوا باطالبکم من النساء متنی و ثلاث و رابع ثم قال و ان اول النساء صدقاتهن نکاح اما اذا
 هذه الآية علی بیان نکاح المتعه کان هذا حکما جدید فانکاح حمل الآية علیه و لی و لقصی
 بران فرموده حاصل که احتیاج باین آیه کریمه بر ابحاث متعه در کمالی صحت و استقامت است
 و قرات الی اجل سمی صریح و نص است در اراده متعه و اجماع است واقع است بر اینکه متعه جائز
 و مباح بود در آیات که در صحاح سته و دیگر کتب معتبره اهل سنت موجودند نیز صریحند در
 و اجماع اهل بیت علیهم الصلوة و السلام بر ابحاث متعه واقع است و اجماع اهل بیت علیهم
 حجت است چنانچه در اصول فقه بیان گشت و دلیل آنکه اکتفا بر سنت و حرمت آن قایم نشد
 و حمل آیه کریمه بر نکاح و ای حل نمودن خلاف نظم قرآنی و صریح تحریف کلام الهی است
 آنکه گفته که طرف شیعه طرف استدلال است و طرف مخالف طرف منع و نهایت احتیاج
 است بلکه مقدمه بر عکس است زیرا که شیعه را در اثبات ابحاث و جواز متعه احتیاج و دلیل نیست
 چه ابحاث آن باجماع است که بهتمتی اند بر آنکه متعه مباح بود امام راز در وجوه احتیاج
 مجوزین متعه میگوید ان الامة مجمعة علی ان نکاح المتعه کان جایز فی الاسلام و لا خلاف فی
 الامة قبه خلافاً که هست درین است که آیا نسخ بر آن طاری شده است یا نه جمهور اهل سنت
 قابل طریان نسخ اند و اثبات نسخ میکنند و شیعه منکر نسخ اند پس طرف مخالف طرف استدلال
 باشد و طرف شیعه طرف منع مانع از قطع احتمالی کافی است امام رازی باین بیان وجوه استدلال
 مجوزین متعه و جواب از نقوض ابو بکر رازی میفرماید و الذی یحب ان یعتد علیه فی هذا الباب
 یقول انما انکر ان المتعه كانت مباحة انما الذی نقول انها صارت منسوخة و علی هذا یفتی

فلو كانت هذه الآية والاعمال مشروعة لم يكن ذلك قادراً على عرضنا ونداءنا الى الصانع
 تمسكهم بقرآنه ابن عباس فان تلك القراءة بقراءة يروونها لا يدل للاعلى ان المتن كان متفقاً
 ونحن لا ننزع فيه انما الذي نقوله ان المتن طري عليه ما ذكرتم من الالابال لا تدفع قولنا انهم
 ووجه معتد بغاية تخفيف واما معتد بهت زير كدعوى نسخ تا وقتيكه براني بران قائم نشود جائز
 نيست زير كدعوى كلام الهي براي اين وارد شده است كه مثال با دعوای بجا آرد و بمقتضا
 آن عمل كنند بر آنكه بتر كس مبادرت نمايند و نسخ موجب ترك است بالجمله اصل در حكم ثابت
 بقای اوست تا نسخ او ظاهر نشود و روایات اهل سنت در احكام متعدده و نسخ آن و وقت نسخ
 بلكه در نسخ آن در نهایت اضطراب اتفاق تجاری و مسلم در صحاح خود از ابن مسعود روایت کرده
 انه قال كنا نقرأ مع النبي صلعم يا ايها الذين امنوا لا تنكحوا ما نكح الله لان
 ينكح المرأة بالتوب الى اجل ثم قرأ عجلت يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم
 قرأت عبد الله بن مسعود ان آية بعد خلت بنود اول حلت و اباحت متعة را دليل صحيح است
 در انكار نمودن او نسخ را تحميمه و جمع بين الصحيحين از مسلم و جابر روایت کرده قال لا نافي
 جيش فاما رسول الله صلعم قال انه قد اذن لكم ان تستمتعوا فاستمتعوا الى متعة النساء
 جامع الاصول از سره بن حيدر روایت کرده قال عروة بن الزبير ان اخاه عبد الله قام بكلمة
 فقال ان اناسا اعلمى الله قلوبهم كما اعلمى الله ابصارهم يفتنون بالمتعة يعرض رجل فاد
 فقال المك بلفج جاف قلعي لقد كانت المتعة يفعل على عبد الله بن عبد الله بن مسعود
 فقال ابن الزبير فحرت بنفك الله لئن فعلتها لا جنتك احجارك اهني مراد از رجل
 درين حديث ابن عباس است رضی الله عنهما كه در آخر عمر ما نباشد بود و تعريض ابن مسعود
 با و وقت استيلا او بر حجاز بعد وفات يزيد بايد واقع شده نيز از ابن عمر مروی است
 قال كنا نستمتع بالقبض من التمر والدين الايام على عبد الله بن مسعود و الى كبر حتى نهى
 عنه عمر في شان عمر بن حريث اين حديث را مسلم در صحيح خود روایت کرده ابن حنبل صحيح است

درين كتاب نسخ عمر فاروق است نه صاحب عمر عليه السلام و ابن مسعود در نهايه تجلي و امام
 و نيشاپور در تفاسير خود از حضرت امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام روایت کرده
 انه قال فرمود لولا ان نهى عمر عن المتعة ما زنى الا شقي نيزه صحيح است درين كتاب نسخ متعة
 عمر بن الخطاب است و حديث عمران بن حصين كه نيزه امام رازی و نيشاپوری و بخاری
 روایت کرده اند و سبق ذكر ما ذكرنا من ان عمر بن حصين فرمود كه آية متعة در كتاب
 خدا نازل شد و آية ديگر كه نسخ كنند آنرا بعد از ان نازل نشد پس امر فرمود ما را بان رسول الله
 پس متعه كرم بار رسول خدا و نهى نفرمود ما را از ان پس گفت مرد برای خود چه خواست
 بخاری و مسلم در صحيح خود نقل کرده اند كه مراد عمران بن حصين ازين مرد عمر فاروق است
 اگر در زمان سعادت نشان شارع عليه السلام متعه منسوخ ميشد در زمان خليفه اول چكيه زيادت
 و استمرار ميشد حاصل كه روایات نسخ متعه در كمال تناقض و اضطراب واقع اند و اعمال روایات
 مضطرب جائز نيست چنانچه در اصول فقه مبين گشته و بر تقدير تسليم متزلزلي و ميگويم كه روایات
 بر تقدير صحت آن از قبيل اخبار اعداء و از خبر واحد نسخ كتاب جائز نيست و در اصول ابن
 معني مير بن كرده و روایات عدم نسخ از ابن عباس و عمران بن حصين ديگر صحاح ابرار و
 تابعين عظام مانند مجيد بن جبير سدي و ائمه اهل بيت عليه السلام معارض آنند تلخيص سخن
 آنكه اباحت و تحليل متعه بدلائل يقينية از كتاب سنت و جماع است ثابت شده است نزد اهل
 بخبر يقيني كه مائل اول باشد متصور نيست معذرة طرف اهل سنت طرف استدلال است نيزه
 نسخ اند و طرف مخالف طرف منع است و انما فقط احتمال كافي است چه جای آنكه در نهايت
 و مستان و غایت صحت و استقامت و معاضد باقوال صحابه تابعين و ائمه معصومين باشد
 صلواته الله و سلامه عليه هم معين و استدلال را رايحه احتمال هم ابطال ميكند چه جای آنكه استدلال
 در نهايت دهن و سخاوت و تقصير در غایت قوت و مسانعة باشد چنانچه خودش در آخر حديث تصريح
 بان فرموده است پس تحقيق ميست كه نسخ متعه كتاب سنت نبوت نرسيد بلكه نسخ قول

خليفة فاني است واتباع قول صحابي وجب نيست چنانچه در اصول ثابت شده خصوصاً هرگاه
 كتاب دست و اقوال اصحاب يك معارض آن باشند و گفتن جناب فاروق اين قول برين
 مجمع عظيم صحابه باعث جوامع نميشود زيرا كه برخي از اصحاب اتباع نموده و برخي راه خلاف پيروي
 و برخساست مانند و بر تقدير تسليم كه در آن مجمع اظهار خلاف نكرده باشند و غير آن مجمع اظهار
 خلاف آن از برخي صحابه از يك صحاح مسته ثابت است چنانچه در صحيح بخار رويت نموده سبق
 ذكر يافت كه عمر بن حصين ميگفت كه در عهد حضرت رسول خدا و زمان ابو بكر كجاست تعبد
 آدم عمر را خود گفت آنچه گفت در انكار ميدهد كه بيان حق بكنند كفايت ميكند جداي قال
 و جب نيست پس تكفير صحابه عظام و تكفير ائمه منين عليه السلام كه در آن مجمع حاضر بودند و بعد از آن
 لازم نياد چنانچه امام را زرع نموده و جوامع پيروي هم متحقق نميگردد و چنانچه بعضي ديگران
 برده اند و بر تقدير تسليم و تنزل اجماع سكوتي خواهد بود و اجماع سكوتي حجت نفع در مسئله
 چنانچه در اصول نفع مثبت شده و رجوع اين عباس از قول خود ثابت شده و رويت شهبه
 از جناب فاروق ك فرموده منعان كانا على عهد رسول الله و اما انهم عتبهاء اعاقبها
 نيز صحيح است از آنكه ما شيخ آن عمر فاروق بوده اند خدا و رسول و الا اسناد آن شارب
 نموده ميفرمود قد بنى عنها آخر او اين عبارت در نفاذ حكم او داخل ميشود و تاويل اين
 قول بانياه الامين ان الامر تقري على النبي لا افي العمل برابي خلاف ظاهر و در كمال سقوط
 است در روايتي كه شيخ و والده فاضل ماصب در از ان انخار رويت كرده اصرح است در افاده
 چنانچه سبق ذكر يافت و آنچه مسلم در صحيح از ابو نصره رويت كرده قال كان ابن عباس
 يا امر بالمعته و كان ابن الزبير مني عنها قال فذكره الجابر فقال علي يدي و الحديث
 مع رسول الله فلما قام عمر قال ان الله كان يكل رسول الله يا رسول الله ان القرآن قد
 ينزل منزله فاموالج و العمة لله كما امركم الله و انوا الخراج به لئلا يفلن او في حل
 الخ امره الى اهل الارحمة بالجملة نص است و در اينكه ما شيخ چنانچه فاروق بوده و عهد بني

متعه متروك شد بالجملة از تقرير روايات معتبره صحيحه كه در صحاح مسته موجودند بقوت سبوت
 كه كجاست متعه در عهد كرامت مبدء آنحضرت صلعم معمول و رايج بود و در زمان خليفه اول نيز
 معمول بود و خليفه ثاني نيز از ان فرمود و قوم در صد و توبه نهي در آمده مخالف آنرا متعه
 اضطراب روايات گزيده بعضي آنرا مستند كتاب ساخته ترمذي بر طبق آن حديث از ابن
 عباس زويت كرده قال انما كانت المتعة في اول الاسلام كان الرجل لقديم البلدة ليس بها
 معه فيزوج المرأة ليقدر ياتي انهم يقيم فحققت المتعة و لصلح له شيه حتى نزلت على انهم
 او مالكت ايمانهم بانه اين روايت مخالف مذمت هوار بن عباس است كه قابل بااحت متعه بود
 از حليده از خارج است زيرا كه آيه را بر ميدهد پيش از حجة الوداع نزول يافته و حليت اباحت
 متعه در حجة الوداع نيز مردی است چنانچه عبارت تفسير نيشابور كه بعد نكاح شود نص است در
 و ما سحر بايد كه متاخر از نزول باشد پس قول بنا سخت آيه مذكوره از منبر صحت و سقا
 سحر باشد و بعضي آنرا جواز السبت فرمود و تعيين نسخ خلاف عظيم نموده بعضي نسخ
 آنرا انغزوه خيبر است نادره موافق آن روايات تخریج نموده در صحيحين از حضرت ائمه منين
 علي ابن ابي طالب عليه السلام رويت كرده از ان رسول الله صلعم نهي عن نكاح المتعة و عن محمد بن
 الالبية زمن خيبر و بنا بر آنكه اباحت متعه و حليت بعد از غزوه خيبر مستموره چنانچه در امانت
 كه صحابه كرام بموجب حكم حضرت خيبر الانام نكاح متعه قيام نموده بعضي نسخ را اسناد فقهي كرده
 و بر وفق آن روايتي رويت نموده چنانچه از سهره چنين رويت كرده اند عزام النسيخ
 قال فاقمنا بها حمة عترة فاذا ان رسول الله في متعة لئلا نكحهم ثم لم تاذن لنا رسول
 الله في متعة لئلا نكحهم حتى نهينا عتبا اين قول نيز عار از رسالت زيرا كه اباحت
 و حليت آن بعد فتح مكه نيز ستم ار داشته ديوم طاس نيز متعه عمل ابد بر بنا بر تصحيح قول
 خود گفتند كه در از فتح مكه روز او طاس بجهت قرب زمان انصال او بدان تغير از ان لغت كنند
 شد بر ستم خيبر كذا لئلا متصف است و اصرح است كه اين قول در نهايت سخاوت و از قبيل

تستیه یکی کافور و تعمیر از روز روشن بپوشد و بنا بر آنکه اباحت آن بعد از اوطار
 نیز بر ستمار خود باقی بود و صحاب معظم باذن رسول مکرم صلعم در حجه الوداع نیکو گفتند
 حجه الوداع و فی یوم الفتح و ذلک لان الکعبة شکوا الیه یومئذ طول الفزوة فقال سمعوا
 من بنی السد امام رازی در تفسیر کبیر فرموده اکثر روایات ان النبی علیه السلام نهی عن
 ولحوم الخمر الیه یوم خیره اکثر روایات انه علیه السلام اباح المتعة فی حجه الوداع و فی یوم
 الفتح و یدان یومان متاخزان عن یوم حیره و ذلک لعل علی ضاد انه علیه السلام سمع المتعة
 یوم خیره لان الناس یمنعون تقدمه علی المنسوخ لبعض دیگر در صد و توجیه آورده نسخ احوال
 بکجه التولع نموده بر طبق بدعا خود روایت نموده چنانچه بود و دو احمد و سه روایت
 کرده اند ان رسول الله نهی فی حجه الوداع و بعض نظر بر اضطراب تناقض و تفاوت روایات
 در صد و جمیع آورده قابل شده اند که تبعی چند بار صباح شده و چند بار منسوخ گردیده منافی
 در شرح جامع صغیر فرموده قال بعض الائمة ذی الامی المتع من غیر بشریة فانه ذلک
 من بین ابعث ثم حرم ثم ابعث ثم حرم فانه کان جائزاً فی صدر السیرة ثم منسوخ فی خیر و عمره ففصل
 او الفتح او اوطاس او تبوک او حجه الوداع این قول اکثر علمای ترفیع نموده اند
 و تفسیر منشیابوری فرموده و قول من قال انه متصل لتجلیل مراد منسوخ مراد ضعیف کم
 یقل به احد من المتعین الا الذین ارادوا التناقض عن الروایات یعنی قول کسیکه گفته است
 تجلیل و اباحت متعه چند بار حاصل شده ضعیف است و میگوید از معتبرین قایل بان نشده
 مگر ان جماعه که از لزوم رفع تناقض روایات مختلفه اراده کرده اند بالجمله روایات در نسخ
 متعه در تعیین روز نسخ در کمال خطاب و رد و یافته و عمل بر روایات مضطربه جایز نیست
 چنانچه در اصول حدیث مبین شده و خودش نیز بان قایل است و دعوی جماعه باطل است
 اکثر اوایل قایل بوجوه متعه اند و رساوی فرموده قال حیاض کابن المنذر قد جاء من الاوائل
 الرخصة فیها الی آخره بالجمله باین معنی و تلاش و جد و جهاد که در اثبات نسخ متعه در زمان معناه

۱۰
 مستحب بود و نه
 نیکو بودی و نه
 خود میگوید
 از روایان آمده
 ارجح

سعادت نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکار بردند و تحولات و تحففات بسیار از کتاب
 گردانده فائده بر آن مترتب نگردیده از مقصود اثری حاصل نشد و مثل سایر قدح نفعی چنین
 برین طالبان مجال صادق آمده خایه خاسر از آن و ادعای غمان نمودند تا آنکه شیخ
 جلال الدین سیوطی که از اعظم محدثین این فرقه است حق بر زبان جاری گشته در تاریخ الحکف
 تصریح فرموده که اول کسیکه متعه را حرام گردانیده جناب عمر فاروق است و بنده عبارت فضل
 فی اولیات عمر قال العسکری هو اول من سبى المیر المومنین و اول من کتب التاریخ من الهجرة و اول
 من تحذیرت المال و اول من سن قیام شهر رمضان و اول من حسن باللیل و اول من غاف
 علی الهباء و اول من ضرب علی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول من نهی بیع امهات الاموال
 الی آخر الفصل بنا تیسرینا من هذا المقام و الله تعالی ولی الفضل و الانعام **مسئله**
 دو کم مسأله دوی که ذکر نموده است در کتب مشهوره و متداوله امامیه اند ثلث ابعث الاسلام و
 آن و مختصر نافع و ثم و خسر و لا رشا و الا ذلک ان و قواعد علامه مشهور جامع عباسی در غیره
 ازین مسأله یعنی و اثری نیست و تأیید بکلام فاضل مخلوق مختصه جناب البغیر طرقت درین باب
 باب و ج و دارد و کتب سیر و تواریخ و سیر و انوار نام اسم و رسم او عا است بدعی و
 بنصم ضرر نمی بخشد و بر تقدیر تنزل و تسلیم میگوئیم این مسأله معارض نکاح در نیست که
 موافق قواعد مسائل خفیه جائز و مباح است باینش است که در هدایای شرح و قایم تصریح
 شده که چون طلاق و دهر مرد زن خود را بطلاق باین باز در عدت نکاح کرد او را و باز قبل
 از و طلی طلاق داد او را پس نیز محمد و اوجب میشود و نصف مهر و تمام
 کردن عدت او باین فقط و بر طلاق ثانی عدت نیست بر و برای آنکه طلاق
 ثانی قبل از و طلی است و نزد یک امام ز فر عدت بر و صلا نیست برای آنکه عدت
 اولی نکاح کردن ساقط شده و واجب نشد برای طلاق ثانی برای آنکه قبل از و طلی
 واقع شده چنانچه امام محمد گفته و بنده عبارت شرح الوقایه و یونکم بعد من باین مطلق

قبل الوطی فعلیه هر تام و عدة مستقلة بذات الی حنیفة و الی یوسف فان اثر الوطی فی
النکاح الاول باق و هو العدة فصار کان الوطی حاصل من هذا النکاح و عند محمد
علیه نصف المهر و علیها تمام العدة الاولى فقط و لا عدة للطلاق الثاني لان الزوج
طلقها قبل الوطی فیه و عند زفر لا عدة علیها اصلا لان العدة الاولى سقطت بالزوج
و لم یجب للنکاح الثاني بل لیل محمد فیه النبی در باریه بعد نقل قول امام محمد سیف باریه
قال زفر لا عدة علیها اصلا لان الاولى قد سقطت بالتزوج فلا یعود و الثانية کم
انتهی پس بنا بر قول امام زفر که از اجل تازه و صحاب رئیس الفقهاء ابو حنیفة است ده
بست کس موافق گنجایش و فت در یک و زبایک زن نکاح و وطی تواند کرد و طلاق خون
داد و در فصول عمادی گفته ان صحاب الی حنیفة یقولون ان کل قول قلنا به فقد
تولا الی حنیفة قال الفاضل لها صب و در سلسله رضاع اگر پانزده نخل سیر شده
شیر بخورد و این پانزده بار بی در پی بلا فاصله باشند موجب حرمت میشود و اگر الی
التوالی پانزده بار همین شش شیر خورده باشند موجب حرمت نمیشود و نزد ایشان بحال
حکم داده بار در کلام الله بود و باجماع است منسوخ شده لیکن زیادتى بچرخ دیگر و قید
در کلام نبود این زیادت و این قید از مخترعات ایشان است و حکم منسوخ را باقی گذارند
از خود تشریع کردن و مخالفت حکم الهی نمودن است و خود از انحراف رویت میکنند که
خوردن مطلقا در مدت رضاع موجب حرمت است خواه عشر رضعات باشد خواه کمتر
حال آنکه مقام احتیاط است در اینجا عمل با حوط در کار است که مقدمه حرمت نکاح است تا بر اوست
در نشود و چنانچه بوجب عمل بالا حوط در امثال این موافق شیخ ایشان مقدار کمتر
در کتب لغاره باین تصریح نموده انتهی کلامه اقول و باین حدیث بکند وجه مردود است
اول آنکه این قول موهم است که جمیع امامیه امامیه در رضاع محرم پانزده نخل
کرده اند و این خلاف واقع است چه در میان علما امامیه در تقدیر رضاع محرم اختلاف

واقعت و انتشار اختلاف است که در احادیث بطریق خاصه عامه از شارع علیه
مردی است در و یافته که محصناتین ایا جده و ایا حنین یعنی منع و در وضعه
بار شیر خوردن و تحقق رضاع محرم کفایت نمیکند این شیر زن باید گفته و قیل که محرم
و الملتحان الملتح المص لم یج اذ ارضعها و الملتح الممره و یروی الا ما تاجه انتهى بلکه
بموجب حدیثی که ابن ماجه از ابن بزرگ رویت کرده و شیخ جلال الدین سیوطی در جامع
صغیر نیز تحریر می کند آن نموده لا رضاع الا ما فقی الاما رضاع موجب حرمت نمیکرد
مگر در وقتی که در صغیر سن واقع شود و بقدر بار خورده شود که باعث توسیع معاد
نمواند گردد و این معنی بغیر مکررات رضاع و تعدد آن بقدر محدثه حاصل نمیشود
منا و می فیض القدر شیر شرح جامع صغیر گفته یعنی انما محرم من الرضاع ما کان
فی الصغر و وقع منه موقع یفقد الکثیر فی کبر انتهى و این حدیث تشریف بیان و تفصیل
یوسف الامعاء و لا لتقلیل و لا لتکثیر فی کبر انتهى و این حدیث تشریف بیان و تفصیل
حدیث مستفیض است که از حضرت سرور کائنات علیه الصلو و السلام بطریق عامه رو
یافته الرضاع ما ثبت اللحم و شد العظم و بطریق خاصه از حضرت صادق علیه السلام
مرو است لا یحرم من الرضاع الا ما ثبت اللحم و شد العظم که مراد از انباته لحم و شد
عظم انبات و شداد بطریق اعم است یا انبات و شداد معتد است پس توهم آنکه
هم از اینجا که خبر بدن میگردد و موجب انبات لحم و شداد عظم میگردد و باید که رضاع محرم
باشد مضمحل گردد و در حدیث رضعات که موجب توسیع تمهید می آید و در میان علما
است بعضی رضاع یک شبانه روز مبطل گفته اند بشرط آنکه بالغ از مرضعه و غیر آن رو
نماید و بعضی ده روزه و بعضی پانزده روزه و در احوال امثال این امور از طریق عقل بشری
خارج است بغیر اعلام شامع علیه السلام چه بدون آن ممکن نیست و بوجب تعلیم و تبحر
شارع بوسطه و بغیر وسطه با همه ملل است علیه السلام علم آن حاصل شده است از این

فرموده اند بالجمله قول امامیه برین سبکه که شیر خوردن مطلقا در مدت رضاع موجب تمت نیست
 مطابق احادیث نبوی است علیه السلام که در کتب معتبره اهل سنت موجود اند
 و اعتراض برین قول بمخالفت حقیقا اعتراض بر اقوال حضرت سید المرسلین علی السلام
 علیه السلام برگاه جناب آنحضرت علیه السلام با آنهمه تقوی و تقدس مخالف حقیقا و
 فرموده باشند امامیه که منکر قیاس و مقتضای آن انتخاب و آثار اهل بیت اویند درین باب است
 و شریک و مستند قوی خواهد بود و در نمودن آن در حقیقت جدال شقاق با آنسر علیه السلام
 اسلام و بموجب کرمه و اینطریق علی بن ابی طالب و الا و احوالی یوحی اقوال او همه وحی است رد وحی
 و مردود باشد نیز علی با احتیاط در صورتی که محسوس است که اعمال آن منجر بمخالفت احادیث نبوی گردد
 با آنکه مخالفت بودن این قول با احتیاط در چیز منع است زیرا که شارع علیه الصلوٰه و السلام که در
 شرعیه و معالم دینیّه حدود و ضوابط و روابط و مرعیه حکمت آن بر غیر خودش مخفیست و منع
 فرموده تا مودی بخلط امور و خلط و خروج از ضبط نشده مردم از آنچه در جاهلیت قبل از بعثت
 عادت بآن گرفته بودند باز دارد و بعضی این حدود را محدود و محدودی نفرموده و بر آنجا
 بحد معین ننموده تا آن حد نرسد آن فعل واجب و محرم نگردد مانند وجوب زکوة که از ابلوغ
 نصاب تحدید فرموده چنانچه اخراج زکوة قبل از بلوغ نصابی حقیقا نیست قایل شدن
 باینکه رضاء پیش از آنکه یک سجد یا یک شاع علیه السلام بحیث آن فرموده موجب تمت نمیکرد و نیز
 منافعی احتیاط نباشد بلکه قایل شدن باینکه شیر خوردن مطلقا حرامست میگردد و مخالف احادیث
 نبوی علیه الصلوٰه و السلام و منافعی احتیاط در امور نکاح و اعمال آن مسلمست مشقت حرج و
 تضییق است و منافعی امانت علیه تعزیم صنایع جدید که شامل حقان باشد چنانچه بعضی علمای
 اهل سنت قایل آن شده اند مخالف قواعد شرعی و غرایع اعمال آن در کمال صعوبت است
 کما لا یخفی و مسح شدن حکمده با شیر خوردن نیز ممنوع است و نزد امامیه ثبوت زیورست و از
 ائمه اهل بیت علیه السلام که شقیق قرآن مدین و ائمه علم سید المرسلین علیه السلام مروی نشده و استدلال

باجاد و بی که بطریق اهل سنت مروی است در مقام الزام امامیه بحال استعجاب است و درود بخیر
 در آیه دیگر بر فرض تسلیم ثبوت آن مسلمست نسخ کرده بازیت چه جایز است که او داده بار تقریر
 باشد چه چیز بار دیگر اضافی شده باشد لیس امور شرعی که در وحی ثابت شده اند مانند عدد کواکب
 جهرین و غیر آن آنچه حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام را اهل سی شب و عده شده بود بعد
 از آن که میل آن برده شب دیگر شده نیز از همین قبیل است و دعوی اجماع امت بر منسوخ شدن
 سوره بار با وصف عدم دخول ائمه طاهرین علیه السلام که رؤسای امتند در آن در نهایت استغراب
 است در امت آنکه شیر خوردن مطلقا موجب تمت میشود که بطریق امامیه ثابتست معارض
 روایات صحیحیه تفصیلا خواهند شد **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که طلاق بغیر زبان
 واقع نمیشود و بطلان این سبکه بر طاهرست حاجت بیان ندارد **اقول** در بحثین
 اطلاق این قول در چیز منع است و خلاف واقع چه امامیه هم تجوز ایقام طلاق مخصوص
 بصورت افتد از زبان عری می دانند در جامع عباسی میفرماید ویم آنکه عین طلاق را بجز
 گویند برگاه قدرت بجز بجهت نباشد و اگر قدرت بر عری نباشد بهر طریق که قدرت داشته
 باشد صحیح است انتهى و این قول در کمال مسانست زیرا که غرض از صیغه عقود ایقامت
 اظهارانی انصمیم مطلقا نیست بلکه اظهارانی انصمیم است بر وجه شرعی که از شارع علیه السلام
 متعلق شده و در عهد سعادت مبدء و خصله لامع اندر آنحضرت معمول بوده و آن زبان عرب
 است و تجوز خلاف آن در حق قادرین اول بحث است و آنچه متعلق باین مقام است
 مفصلا که در مباحث سابقه بمعرض بیان آمده اعاده آن در اینجا قیاسا بلا طائل است
 منشا غایب الیه **قال** الفاضل الناصب گیر نیست که اگر مرد هزار بار زن خود را بگوید
 که انت مطلقه و طلاق برگزیند ایشان واقع نمیشود تا آنکه گویند طلاق حال آنکه
 شارع این برود صیغه را نیز از صیغه طلاق شمرده و از اصل وضع این دو صیغه برای
 اخبار طلاق است طلاق نیز چنین برای معاشایه عقود صحیح تر است و لغت موضوعه

نشده هر جا که همین الفاظ اخبار یا میرود مثل انت حروانت عتیق و خود نشان قایلند بوقوع
طلاق در صورتیکه شخصی از شخصه برسد که طلاق فلاکس شخص کو بدعم حال آنکه هر
معنی اخبار مراد است و نشاء و الاجاب استفهام چه قسم واقع میشد انهی کلامه اقوال
نستعین آنچه در مقام افاده فرموده است لعین بیان و صفا نکاح است عجیب است که این سکه
در کتب ایه عبارت واضح الدلالة که مسلماته تھا در ان نیست مبین گشته جاب افادت باب
با همه فرق و کافطانت و در تحصیل معنی آن نکرده خط عشق ایا کرده ایراد آن خیر
می نمایند و در حقیقت مثال این بیعت دلیل قوی است بر شرف شدن جاب بطالع کتب
اما میانه عجیب تر آنکه با انهم در مجالس من محافل و عطا بحضور صومع ام دعای دین
جلد از کتب ایه می نمایند ظاهر از ان مجرد در بیت بصیرت و کتب فایده بعضی اعظم و بطور
نور بر آفرین عوام کالانعام و ظهار تجر بان عبارت تعبیر می نمایند و الا که بهر کج که فاج
عدلت است با وجود دعای است ارباب حدیث چگونه آنرا بیفرمایند با وجود عدم اطلاع
بر کلام قایل متوجه نقص ابرام شدن خلاف مقتضا عقل و نقل و خارج از ادبنا خود است
بر چند برناظران کتب ایه بطلان آنچه افاده نموده و اضرحت لیکن اطمینان قلب غیر از
به تبیین وجوه خط و خلل مبارت می نمایند پس بد آنکه کاش بچند وجوه نخست اول
آنکه در تقریر مذکور ایه درین سکه ضبط نموده چه مذکور ایه درین سکه است که صیغه طلاق
در لفظ طالق منحصر است پس هرگاه شخصی زن خود را انت بده یا زوجتی یا فلاکس نکاح طالق
طلاق واقع نمیشود و باین لفظ از الفاظ دیگر مقتضای نیستی باشد مانند طلاق و مطلقه او
المطلقات و طلقک طلاق واقع نمیشود مگر اینکه شیخ طوسی در بعضی کتب خود قایل شده
است باین که اگر لفظ مطلقه او من المطلقات بگوید از ان ایقاع طلاق در حال قصد نکاح
واقع میشود و آنچه فاضل ناصب کرده است که نزد ایه می لفظ بغير طلاق طلاق واقع نمیشود
کذب مرت و عطا محض است در جامع عباس میگوید بد آنکه شرط طلاق باینکه اول

مثل آنکه شوهر زن خود بگوید انت طالق یعنی تو طالق یا اگر اشارت برن خود کند و گوید
بده طالق یعنی این زن طالق است یا اگر بگوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است
و سوا این طریق پیش نشیبه بطریق دیگر صحیح نیست انهی و عبارات کتب دیگر نیز در موضع
مناسب مذکور شود و ویکم آنکه آنچه گفته اند مطلقه و طالق از نیز شارع اخصی طلاق
شمرده اول بحث است و ادعای محض بغير دلیل که موجب کون نفس گردد مسموع و مقبول
نیست سیوم آنکه عدم تفرقه در میان انت مطلقه و طلاق و طلقک مسلم است
لیکن این نیز نفع باو نمی بخشد و ضرر با ایه می سازد و عدم تفرقه در میان این الفاظ و
انت طالق در غیر منع است و تحقیق مقام آنست که اصل طلاق خطر است زیرا که طالق حیث
قطع نکاح است که مصالح دنییه و دایه آن منوط است و صاحب داین نیز باین تصریح فرموده
میگوید ان الاصل فی الطلاق هو الخطر لانه من قطع النکاح الذي تعلقت به مصالح الدنیه
و الدنیه و غیر انتی نیز در اصول معتبر گشته الاصل بقار ما کان علی ما کان ثم لم یکن دلیل
خلافه پس کدامی دلیل یقینی قطعی بر ازاله نکاح و بطلان آن قایل نمیشود و ازاله نکاح و
ثبوت طلاق متحقق نگردد و ان ایقاع طلاق است بصیغه اشاعه متلفه باشد و آن لفظ
انت طالق است و تصویص ایهل بیت علیهم الصلوٰه و السلام که در انان علم حضرت سید المرسلین
علیه الصلوٰه و السلام مشعرت بر نیکه صیغه طلاق منحصر عبارت انت طالق است و شارع
از مشتقات طلاق همین قول را ای ایقاع طلاق و ابطال نکاح مقرر فرمود و چند مفسرین
قول کتب وضع لغت اخبار طلاق است لیکن در عرف شرع بمعنی نشای طلاق و ایقاع آن موضوع
گشت بدین حقیقت گردیده بخلاف اقوال دیگر مانند انت مطلقه و طلاق و طلقک که تصور
از افاده اینکه این اقوال لای ایقاع می شود عارست و قیاس و باطل است نیز و قیاس
طلاق از قول انت طالق متفق علیست و عبارات دیگر مختلف فیست پس اعتبار این قول در ازاله
نکاح بر عصمت است استفاد از شرع او بیه باشد و قیاس علی موضع نص الوفاق در شرع معص

فتروده و اللفظ الصريح من الصنعة انت و نه او فانه تذكر اسمها و لا تعد التخييل في حق
 مثلا طالق و يحصر عند ما في هذه اللفظة خلافا لغيره طلاق و ان صح طلاق لم يصح على ستم
 انما على قصد فصار يحجب طالق و قولا على موضع النص والاجماع و استصحا بالرد و جزم
 لان المصادق انما يستعمل في غير موضعها مجازا و ان كان اسم اللفظ على شبيهه في غير كافي في استعمال
 في مثل الطلاق و لا من الخلفات و لا المطلقة و لا طلق فانه على شهرة لانه ليس له وجه
 و لانه جازا و انما الى الاشياء و خلاف الاصل فيقتصر على موضع انوافق و به يصح العقول
 فانما في طلاق قيا من النص انما على طالق و لم يدل على غيره فيقتصر عليه من غير
 جوابا يتجرب به القابل بالوقوع و به لا يخفى في احد قوله استناد الى كونه صيغة للماعنى في غير
 منقولة الى الاشياء انتهى : بله فرق در میان انت طالق و در میان اقول و بفرز و اما اینکه
 که انت طالق اگر چه بحسب وضع لغت بمعنی اخبار است لیکن بحسب استعمال شرع بسبب وضع
 شارع متفق علیه بوضع در قطع نکاح اولی باعتبار باشد لا صلا البقاء المعلوم من قبل
 به غیر معلوم بودن اللفظ المتفق علیه هو لفظ طالق بخلاف اقول دیگر که نه چنین است پس
 مناسبا فرق وضع شارع متفق علیه بودن است و آن در دیگر الفاظ متحقق نیست پس شیه
 اینکه به این الفاظ در اخبار اصل و صلاحیت استعمال آن در نشاء مسا و انه مضمی باشد
 چهار هم آنکه عضالی که ذکر کرده متجان کلام صاحب شرایع است و این بوضعی که در
 ناصب ذکر کرده لغو محض است تفصیل این اجماع است که شیخ طوسی در مبسوط قایل شده است
 باینکه اگر شخصی زن خود را بگوید انت مطلقة و ازین قول قصد ایقاع طلاق در حال کند طلاق
 واقع میشود و اگر طلقنک بگوید طلاق واقع نمیشود شیخ ابو القاسم و شرایع برین قول
 نموده که این هر دو لفظ در افاده اخبار از ایقاع طلاق در زمان ماضی شریک چنانچه از این طلق
 بقصد ایقاع طلاق نزد شیخ خلاق واقع میشود باید که از طلقنک نیز از قصد ایقاع طلاق
 کند طلاق واقع شود باینکه اگر چه قایل اند که اگر شخصی دیگری را بگوید انت مطلقة

در جواب بگوید لغو طلاق واقع میشود چه متضمن اعاده سوال است پس گویند اینک چنین
 لغت است طلق امراتی و هرگاه لفظی که متضمن طلق باشد طلاق واقع شود و وقوع طلاق
 بصریح این لفظ اولی خواهد بود و ایراد محقق حلی بر شیخ طوسی بحسب هر مرتب است بخلاف ایراد
 فاضل ناصب بر جمهور امامیه ملاحظه بطی بند حسب جمهور ندارد زیرا که انت مطلقه و طلاق و
 طلقنک در عدم وقوع طلاق با آنها مساوی الا فلهذا پس این را در متجه نباشد باینکه در میان
 طلق امراتی و لغو فرق واضح است چه عرض از طلق امراتی نشاء طلاق و ایقاع آن نیز
 لفظ است بخلاف لغو که عرض از ان اخبار از ایقاع طلاق است در زمان ماضی بلفظی که از
 متعلقه شده باشد ایقاع آن بلفظ لغو قال الفاضل الناصب نیز گویند که طلاق بغير
 شایعین درست نمیشود مثل نکاح حال آنکه قطعاً از شرع معلوم است که استنشاد در
 و طلاق محض بر قطع نزع و منوع مستحب است نه برای آنکه وجود حضور یا بدین شرط طلاق
 است یا رجعت است مثل نکاح و نوارث جمیع است و حضور یا بدین شرط طلاق یا رجعت
 همین معمول بوده است که در وقت طلاق هرگز طلب شهرت نمیکردند و چه فرق در میان نکاح
 طلاق بر ظاهر است زیرا که اگر نکاح اعلان و نشاء به مقرر فرمودند بخلاف طلاق که اعلان
 است تا از زمان تمیز شود و محل تهت نکرد پس اقل حد ضرورت نیست لعدم التباسی حتی تمیز
 و لعدم التهمة فی ترک الصیحة و الجماع پس طلاق مثل بیع و اجاره و سایر عقود است که برای خود
 و انکار اگر شایعین را حاضر کنند تا اثبات آن عقد در دار القضا تواند شد فيها و الا ضرر
 نیست از این کلامه اقول ان استعین برون این سئله درین باب یعقوب و دیگران که بعضی باینکه
 بر عیش یا بیهود و نصرانیت و شایعین ستر مینود و سیاستهای این است از قلت حیاد و کثرت
 جبر است بر ضدست جل حلاله زیرا که بودن شهادت طلاق از او الهی است و این صفات کلام
 علام و اجماعیات اصل اسلام و خودش هم باستجاب آن تصریح نموده به بایشان است که در
 سوره طلاق چنین واقع است یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن بعد تهرن و اجسوا

العدة والقول انكم لا يخرجون من بين يديهم ولا يخرج من الا ان تبن لغاشية تبنيه
ملك حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يحدث امر اخر فاما ما
اجله من فاسكو من يجوز او خارج من مجز و استشهدوا ذوي عدل انكم لم تؤمنوا بالطلاق
فلا يخطا به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر يعني اي بغيره بگوي امت خود را که شما چنانچه
که طلاق دهید زمان مدخله بين را که صغيره و بچه حامله نباشد پس طلاق دهيده در عده
ايشان يعني طهر جماع که شمار توان کرد آنرا از عده و شمار کند اي مردمان عده زمان را
که ايشان از ضبط آن عاجزند و تيسر رسيد از حد که پروردگار شماست و بيرون کنند زمان
مطلقه از خانه هاي ايشان و زمان نيز بايد که بغيرن نيابند پس ايشان را اخراج کنند
مگر آنکه بايد بجل نشت بويده کرده شده يا کرده ناخوش که روشن کنند زمان بود
در بد کار مراد محصيه است که در آن حد باشد که براي اقامت حد ايشان را برون بياورد
يا آنکه نجش و سفاهت اهل آنجا را ايد کند که در آن حال اخراج ايشان حلال است و اين حکم که
مذکور شده اند از حد هاي حد است که مقرر فرموده و هر که در گذر از حد هاي خدا پس بديک
ستم کرده باشد نفس خود و سختي عقوبت ساخته نميده اي طلاق دهنده شايسته که اگر
پس از اين طلاق کاري را يعني شايد مرد ايشان گرداند از طلاق دادن ياد و مستي زن
در دل مرد بديار و رجوع کند پس چون برسد زن بحدت خود پس نگاهداريد ايشان را
يعني رجوع کند با ايشان اما که نمائيد بنگوئي حسن معاشرت يا جدا شويد از ايشان بايد
ببگوئي آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنيد و گواه کنيد اي طلاق دهنده گان و
خداوند عقل از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر طلاق و اقامت شهادت کنيد اين گواه
بوقت حاجت براي طلب اب و رضا خدا ايشان شهادت با اقامت شهادت بنده داده ميشود
در آن بركه است که ايمان مي آرد بخدا و رقيامت انهي ترجمه لايه سياقيات کبري پيا
طلاق و حکم آن نزول یافته و هم باين جهت مسوره طلاق مسمي گويده قرينه صريح است

بر آنکه ضمير فاشه و ارجع بطلاقين است که از جمله اذ اطلقتم مضمون ميشود و بغير حمله
در رجوع ضمير صريح معنی است نه قریب بعد مرجع چنانچه در قول و سبکمانه و لعل اما انما اسانک
شاید و بشير و نذر الیونوا بالله و رسوله و لغزوه و توقروه و سجد بکره و صیلا ضمير صریح
ارجع لیسوی الله است بدلیل آنکه تفسیر بغير اولی لایق نیست بآنکه از روی لفظ بعيد
واقع شده نه بسور رسول با وجود قریش نظر بطا بر لفظ و رجوع ضمير بسور صحت چنانچه امام
شافعی بان رفته منافق سباق و سباق آیه کریمه و ظاهر امر باشد و مقتضی است
که شهادت طلاق واجب است زیرا که اصل در امر وجوب حمل آن بر استحباب چنانچه صاحب
کشاف و غیر آن گفته اند خلاف اصل است بغير دلیل و مستندی ارتکاب آن نتوان نمود و
تخصیص نمودن آن در صورت تنازع نیز خلاف ظاهر است بالجمله رجوع ضمير بسور طلاق
با وجود بعدش نظر بطا بر لفظ و رجوع در قیینه نزول آیه در بیان طلاق و عدم فصل کلام
بجبت اتحاد قصه مستبعد نیست بلکه متحقق است و نظایر آن در کلام بسیار است و از آنکه
اسلی است علیهم السلام که شفیق قرآن و دارش علم او نیند نیز همین مافور است بالجمله شهادت
و طلاق از جمله اوامر الهی در بیضا و فرموده فاشه و ادوی عدل منکم علی الرجعة و الفرقه
امر بالا شهادت علی الرجعة و طلاق انهي غایه مافی الباب آنکه نزد اهل سنت از اوامر استحباب
است و نزد اهل نظر بطا بر آیه کریمه اصالت و جوب اوامر و آیات ایضا برین علیهم السلام از اوامر
است پس شهادت از انضام این امر که بر عینش باشد بیرونیت و نصیبت و مانا باشد مستند و
صاحبین درین خروج از دایره اسلام است نفوذ اهد من الحور بعد الکود من الضلال بعد
الهدی و ویم آنکه ادعا استحباب شهادت و طلاق اولی است بغير دلیل عقلی یا
که باعث ركون نفس باشد مسموع نیست و انحصار علت امر باشد و در طلاق در قطع مزاج
و منوع و چیز منقسم است بلکه علت در امر باشد و شتر آن ممکن است از علم با آنچه مترتب
میشود بر طلاق و عدم از توارث و غیر آن از آنچه موجب نزع و بجا آمدن و نیز باشد

مصلحت طرفین حاصل میشود اما مصلحت زوجه بر شرط است چه زوجه بدو شهادت بطلان
 میکند یعنی مانند کسی که محسوس باشد حاصل کچین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دارد
 تمیز نکاح زوجه باشد و دیگر از زنا و دفع تهمت زنا و مصلحت زوج تخلیص از لوامع زوجیت
 است مانند نفقه و کسوت و تزویج بخت زوجه و زوجه چهارم و غیر ذلک طاریست که اعمی
 ایجاد و شرط است شهادت چه در صورت استحباب عدم شرط انغالبا و اقامت شهود و وقوع
 میشود مصلحت شارع فوت میگردد و میگویم آنکه آنچه فرمود که از زمان سعادتنا انصر
 حضرت ائمه معصومین علیهم السلام متواتر عدم شهادت بطلاق است با آنکه از قبیل شهادت
 بر نفی است معارض است بروایات کثیره مستقصه شغل از شهادت بطلاق که از
 معصومین علیهم السلام با تواتر چهارم آنکه تفرقه و طلاق و نکاح یکجا بیهوده در
 نکاح و عدم شرط طلاق بوجهی که بیان نموده بود و وجه قلب معقول است اول
 آنکه علت است شهادت و طلاق جسم ماده نزاع است که هم میبایست نزد شارع حصول مصلحت
 طرفین چنانکه گذشت و اینجا مصلحت شهادت است خلاف نکاح که زن در آن لغو
 مالک بضم و نفس خود است پس ترا ضی طرفین بر وجه شرعی امر نکاح تمام میشود و شهادت
 نمیشود چه جای آنکه شرط باشد و الا در جمیع عقود واجب میشود و همچنین اتفاق منوع است
 و تمیز از زنا و واقع و نفس الامر و نزد شارع محجور عقد نکاح حاصل میشود و یقین است که
 اتهام زنا با وجود اتفاق آن در واقع کمتر از مفاد نزاع و شهادت است پس شهادت در نکاح
 باشد نه واجب چنانچه امامیه آن قایلند و میگویم آنکه بر تقدیر منزل میگویم که علت شهادت
 در طلاق حصول مصلحت طرفین و جسم ماده نزاع در صورت وقوع تجاوز حد و تمیز از
 زنا و دفع اتهام بان در صورت تزویج بخت زوجه مطلقه و تزویج بزوجه چهارم و علت
 است شهادت در نکاح چنانچه فاضل صاحبان نفس فرموده تمیز از زنا و دفع اتهام بانست و
 است که مجموع تمیز از زنا و دفع اتهام و جسم ماده نزاع و حصول مصلحت طرفین دفع اتهام

اتهام ظلم در حق زوجه منع حقوق آن که از حقوق عبادت است اتوی است از مجرد تمیز از زنا و دفع
 پس اینمینه مقتضی شهادت است و طلاق باشد بخلاف ثانی که بالنسبه اول ضعیف است پس مقتضی
 استحباب شهادت در نکاح بود و عدم التباس طلاق با شادی دیگر در غیر منعم است چنانچه طلاق
 با ترک زن بغیر طلاق از واضحات است و عدم تهمت از ترک صحبت جماع مطلقا نیز منعم است چه
 در ترک صحبت جماع و حال آنکه ایات ترک صحبت بطلاق شرعی نموده یا از راه ظلم بزوجه ترک صحبت
 دیگر حقوق او نموده و در صورت اول مواخذة حقوق زوجه با و نمیرسد و در صورت ثانی مطالبه
 حقوق زوجه با و نمیرسد و در صورت ثانی مطالبه حقوق زوجه از شوهر و غیر آن لازم است حکما
 لا یخفی از اینجا بطلان قول بعضی که گفته اند ترک و نسخ محتاج شهادت نیستند با آنکه مجرد دعوی
 است واضح گردید **قال الفاضل الناصب** و نیز گویند که بکنایات طلاق
 نشود اگر زوجه حاضر باشد حال آنکه فرق در حضور و غیبت زوج خلاف قاعده شرع است زیرا
 و اقیاع طلاق برگز حضور و غیبت زوج را اعتبار کرده اند و هیچ یک پس این فرق تشریع شده
اقول و این سخن بجز درین مقام افاده فرموده خطبی است ناشی از قلت تامل در کلام علمای
 اعلام و عدم تحصیل مرام آنها باینکه اینست ظاهر تبا و بغیر اینست که کنایات در قول و جمع
 انایست بنا بر این تقدیر لغز که درین سبب با امامیه است فرموده است کذب صریح و اقراض محض
 چه زنا و امامیه بکنایات اصلا طلاق واقع نمیشود خواه زوج حاضر باشد خواه غایب باشد تامل
 در عبارت شرایع الاسلام نشان این خطا گردیده باشد بده عبارت و لا یقع الطلاق بالکتابه
 لا بغیر العریه مع القدره علی اللفظ باللفظ المخصوصه و لا بالاشارة الامع العجز عن البطق و
 یقع طلاق الاخرس بالاشارة الاله و فی روایه یلقی علیها القمام فیکون ذلک طلاقا و ی
 شاذ و لا یقع الطلاق بالکتابه عن الجاهل و یوقا و علی اللفظ نعم لو عجز عن البطق فکت با و یا الطلاق
 صح و قبل یقع بالکتابه اذا کان غایبا عن الزوجه و لم یس یعمده انتهی علامی فباین کنایات
 بکنایه تصحیف نموده بکنایات جمع کرده همچنین از وقت طبع و قاعدت دهن انما بعد و

و مستبعد است بآنکه آنچه در معنی شرح آن منزل این استباه است واقع شده و میفرماید و لا تقع
بالکتاب جاهره کان الکتاب غایبا علی شهر القولین بالجمله اللفظ کنایات که در مقام ادوات
است جمع کنایه بنون و یای تختانی است در نصورت قولیکه یا مایه نیست داده کذب محض و
علاص صریح است چه نزد امام طلاق کنایه صلا و اقم نمیشود خواه زوج حاضر باشد یا غایب
و اگر جمیع کلمات است بتای فوقانی و موحده با وجود کمال آن بر رکاکت لفظی نه خطا و
و غلط و تعلیل است زیرا که لفظ گویند موهم نیست که این قول متفق علیا مایه است و همچنین کذب
محض است چنانچه قول چنانچه عبارت شرعیه الاسلام نص است در آن محض نیست اعتراض بر قول
خیر بعد بافت اعتراض بر فرفه نمیشود معذکال اعتراض خیر دارد است زیرا که قول غیر معتمد نیز
ست بنای از قواعد اصول فقه است پس شرع نباشد توضیح مقام است که متبادر در معاملات و
ایقاع عقود و ایقاعات ایقاع آن بجز نیست که موضوع برای اعلام عامی تضمیر باشد و آن
ملفوظ است و از آنجا که افهام عامی تضمیر حالت غیبت تلفظ ممکن نیست کلمات عوض آن
مقرر شده نیز اعلام عامی تضمیر حال حضور بطریق ثبات بغير ضرورت و کتبات نیست پس استماع
طلاق و حال حضور کلمات خلاف مجهود و متعارف باشد و عدم تجویز آن کلمات در حال
غیبت باعث حجج تضییق است چه بسا اوقات و حال غیبت احتیاج طلاق و اعلام تنمیه نیز
اتفاق می افتد درین هنگام اعلام عامی تضمیر تلفظ ممکن نیست پس اگر بدل آن کلمات است
مشروع نباشد حجج لازم آید پس نفوذ در حال حضور غیبت واضح گردد و ادعا اینکه نفوذ
حضور غیبت خلاف قاعده شرع است مجرد ادعا است بغير دلیل عقلی یا نقلی که باعث دلور
و رکون نفس باشد مسموع و مقبول نیست قال الفاضل الناصب نیز گویند اگر شخصی
مقطوع الذکر سلیم الخصمین بنی را نکاح کرد و بعد از خلوت صحیح طلاق داد و بعد از آن
حال آنکه خود ایشان تا بلند نبوت نسب ازین شخص اگر فرزندی متولد شود پس احتمال علق
ازین شخص بهم رسیده پس عدت بر او واجب نشود زیرا که وجوب عدت بر او نیست علق است امکان

امکان علق ازین شخص موافق قاعده طبیعی است و صحیح است زیرا که محل منی خصمین این
به قضیب پس احتمال است در وقت مساحت منی از سوراخ برآمده در رحم رسیده پس در رحم
جذب سر بر نموده باشد و ولد متعلق گردیده بخلاف کسی که مقطوع الانشین باشد که از او
تولد ممکن نیست اگر قضیبش سالم بود نهی کلامه اقول و یستعین باید دانست که درین
در میان علمای امامیه خلاف واقع است بعضی نظر بر امکان حمل مساحت بوجوب عدت قایلند
از بعضی نظر بر انتقای مقتضی عدت که وطی باشد و عدت وقوع حمل از خود بر بیان عدت
را وجوب نمی دانند ارسای اگر تا حمل ظاهر شود عدت بالاتفاق واجب است علمای امامیه بر امکان
حمل نیستند تا احتیاج تحشم تصحیح آن بذكر قواعد طبعیه اند بآنکه قواعد طبعیه چنانچه مقتضی امکان
از مساحت است مقتضی عدم حمل نیز هست چه منی بسبب بعد فست باره گردد قابل کون جنین
منی اند و شرعیه الاسلام و شرع آن چنین است لا عدت علی من لم یدخل بها سوراخ
بطلان او شرع عدالتونی عنما از وجها فان العدة یجب سیر للوفاة ولو لم یدخل بها والد
بمحقق بایضاح الحنفیه و آن لم یزیرل ولو کان مقطوع الذکر سلیم الانشین قبل کتب العدة لا امکان
الحمل و فیه تردید است و من امکان الحمل بالمساحت و من انتقای المقضی لان العدة یتربث علی
لعم فیه هر حال عدت منه بوضع امکان الانزال نهی و لا نسلم که وجوب عدت بر او نیست علق
باشد چه جائز است که وجوب عدت تعدیه باشد اینجا است که بر صغیر و اسیه نیز عدت واجب است
باجمله چنانچه در میان علمای امامیه خلاف است که باین قطع ذکر ما نصحت خلوت است یا
در میان مجتهدین اهل سنت نیز خلاف است بعضی مانند صحت خلوت میدانند و بعضی نه در تحفه
الفقهی اما بحسب فایض منحه الحلوه عند یحییة خلافا لهما و العدة لا یمنع بالاجماع نهی در کتبات
ادب ایقاعی میگوید اما فی الجوب لا یشیت لما یخیر فان خارت الفرة ففرق القاضی منها فان
کانت الفرة قبل النجوة یجب علی الزوج نصف المهر لعدت علیها و کانت بعد النجوة علی قرائ
النجوة و محرم علی الزوج کمال المهر علیها لعدت کما فی العین و قال ابو یوسف و محرم

على الزوج نصف المهر والمهر موقوفه ان خلوة المحبوب بل تجب كمال المهر في عرف الميراث
 ولتجب عليها اربعة نفقات عند سهر واما ان اشار في كتاب الطلاق الى انه لا يجزئ ان قال
 ثم خلوة المحبوب بمنزلة خلوة الصبي وذكر في كتاب النكاح وفي الجامع الصغير انها يجب انما
 اختلف الجواب باختلاف الموضوع فموضوع ما اشار في كتاب الطلاق محجوب جف ماؤه فلا
 يتصل منه الا نزال بالسنتي وموضوع ما ذكر في كتاب النكاح وفي جامع الصغير محجوب لم
 كيف ماؤه فيتصل منه العلوق فيجب اربعة احتياطاً وقد اختلف في كتاب النكاح انتهى حاصل
 كراين سداً من احضار الصبي ثم دون ناشي از عدم توغل در فقه حنفية قلت تتبعت فقه
 حنفية وبابين همه دو بخود فقه الامية في نمايد ان هذا المشي عجايب ايراد ان درين باب
 لغو است که محض است قال الفاضل الناصب نیز گویند که طهار واقع نشود چون زوج
 از ایقاع طهار از روجه خود خواهد بهتر کرد طی حال اگر شارع را قصد از یکبار کفارت است
 باب طهار است پس اگر در طهار میوه واجب نشود منقض است بمقصود شارع لازم آید و معنی
 مخالف نص کتاب احادیث و آثار ائمه است که بی تعلیه است واقع اند و در کتاب ایشان
 و صحیح انتهى اقول و یستحق بحدی وجه مذکور است اول آنکه این قول بعضی بیا
 و فخر اکثری وقوع طهار است و شرایع الاسلام فرموده در طهار طهر و طهر طهر و طهر طهر
 نشاء و تمسک بالعموم انتهى و و هم آیه بر تقدیر تنزل میگویم عموم و طلاق کتاب احادیث
 و آثار ائمه علیهم الصلوة و السلام نزد قائلین باین قول مخصوص مقید است باسواء صورت قصد
 طهار العموم حدیث لاضرر و لا ضرار که فریقین در روایت آن متفق اند و بحدیثی که در تنزیل از
 حرمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال لا یکن طهار فی سمن و لانی طهار
 لانی غضب و لا یکن طهار الا على طهر بغير جماع بشهادة شاربین عدلین تخصیص و تعلیه
 نص عام و مطلق موجب تنافی ان نص میشود پس توهم منافات بالنص کتاب احادیث
 و آثار ائمه علیهم السلام ساقط باشد و یوم آنکه مراد با طهار ان طهار نزد این طهار است

که مقصود منظر از ان اضرار طهار باشد فقط بقصد مانع و وقوع طهار است نزد قایل
 باین قول اگر جزین متضرر باین طهار نشود و اگر ایقاع طهار بغير قصد اضرار باشد واقع میشود
 اگر جزین متضرر گردد پس مقصد طهار است و اضرار زن را با عدم قصد ضرر و محض
 عدم اضرار را با قصد اضرار اثری نیست پس اعتراض منقض است این قول با مقصود
 شارع که ناشی از عدم فهم دام قایل است موقوف باشد در غایه المهرام شرح شرایع الاسلام
 گفته و المراد بالاضرار المنع من الطهار هو ان یكون مقصود المظهر منها اضرار الطاهر
 فقط فیه المقصد بمنع من وقوع الطهار عند القائل به وان لم یضر المرأة بالطهار ان
 اوقعه فرض غیر الاضرار فانه یقع وان اضررت به فالمنع مقصد المظهر ولا اثر لتضرر
 مع عدم قصد الاضرار لان دلیلهم على حکم طهار قوله تعالى فسمعت الله قول الذي تجادون
 فی رءوسهم و لشکلی الى الله الايات و ذلك لان قوله لا یکن طهار من طهارتها
 رءوسها اوس بن اوصامت فانت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاخرته بذلك
 فاجره و تجریمها علیه فرغت يدنا الى السماء قالت اشکوا الى الله ففرق زوجی ففرق الله
 و لا خلاف بنهیم فی وقوع هذا الطهاره الاية و دل علی شکوی الزوجه الى الله تعالى و شکو
 و اعلی لضررها بفراق زوجها فلو كانت لضرر الزوجه مع عدم قصد الزوج و الاضرار اثر وقوع
 المخاف فی هذا الطهاره هو غیر واقع فثبت ان الاعتبار بقصد الزوج و لا اعتبار بحال المرأة
 انتهى قال الفاضل الناصب نیز گویند که نظر از ادای خصال کفارت عاجز شود و نزد
 و زوجه گیرد و این کفایت میکند و طهار است که این حکم تشریع در دین است از طرف خود
 بخلاف انزال الله بزرگتر شرع دخل ندارد و خلاف نص کتاب است اقول و یستحق
 خصال طهار یعنی کفارتی آن بموجب کریمه و الذین یطهرون من بیننا هم هم یعودون
 بآیات و اقتریر و باین ان تماماً ذلکم یعظون به و الله یاتکون جمیعاً هم یکم
 نصیام شهر من من العین من قبل ان تماماً فمن لم یستطع فاطمناً ستمین ستمین ستمین

بنده از او کردن و در صورت عدم اقتدار بر آن دو ماه بی دربی روزه گرفتن و اگر استطاعت
 روزه گرفتن نداشته باشد شست مسکین طعام دادن است تا ادای خصال ثلاثه طی شود
 منظر حلال نیست با جماع علمای امامیه و در صورت عجز از ادای خصال ثلاثه در میان علمای
 اختلاف واقع شده که این خصال بر بی دارند که بادی آن منظر حلال شود یا نه جمیع
 از علمای مانند شیخ مفید و ابن جنید و فخر المحققین و دیگران قایلند که خصال اصلا واجب
 نیست بلکه بر مرد و طی آن منظر تا ادای کفاره واجب حرام است و بعضی گفته اند که بدل
 دارد و در تعیین بدل نیز با هم اختلاف است بعضی روزه پاره روز را بدل انعام مقرر
 نموده الی غیر ذلک من الاقوال قایلین باین اقوال میگویند که حکام که در کتاب و سنت
 یافته محمول بر حالت اختیار است حالت عجز و مضطر است و از اینجا که ظاهر تشبیه
 بایلا و همین است و در کفاره همین بدل مضطر را می طعام ده مسکین سه روز روزه گرفتن
 بمقتضا گریمه لکن بواجب که با عقد تم کفاره طعام شش مسکین من و وسطا باین
 او سوره هم او در بر رفته من لم یجد فصیام ثلاثه ایام ذلک کفاره اذا حلقتم فاحفظوا ایامکم
 در شرع منظر مقرر شده است پس بدل مضطر را می طعام شست مسکین یکی از خصال طعام
 است باین حساب پاره روز باشد و استنباط حکام را از کتاب و سنت تشریع دانستن
 از انصاف بعید است **قال** انما صلب الناصب نیز در لعان شرط کنند که زوج میباید دخول
 بها باشد حال آنکه بهت زنا عا که دخول بهای لاحق میشود زیاده از آن غیر دخول
 بهای لاحق میشود و لعان برای دفع عارت بهت است و مع هذا مخالف نص کتاب است
 قوله الذین یرمون از جهیم و لا یکن لهم شهداء الا انفسهم الی آخر الایه که بی تقدیر
 دخول دارد است و ازین جنس احکام الشان صریح معلوم میشود که اینجا مقاصد لغت
 را فهمیدند و از طرف خود بقبل ناقص خبر از تشبیه انتهی **اقول** و بنسبت
 کلام دلالت دارد برین که جمیع علمای امامیه قایل باین قولند و منتهی خلاف واقع

است و کذب بر کج چ درین سلسله در میان علمای امامیه اختلاف است شیخ مفید دخول
 در لعان اعتبار نمیکند و علامه حلی نیز در قواعدین قول اختیار فرموده و بعضی دخول
 اعتبار نموده و بعضی قایل تفصیل شده اند و جامع عباسی گوید باید دخول آن شوهر
 زن شرط است یا نه مجتهدین درین سلسله قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند
 و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته اند که اگر سب لعان و عذر ناکردن باشد دخول شرط
 نیست و اگر ناکار و دل باشد دخول شرط است انتهی و قول سیوم که تفصیل است مذنبان
 اولیست مختار اکثر علماست علامه مختلف و شیخ شهیدانی در شرح لمحه تحسان باین قول
 فرموده و فخر المحققین و ابوالعباس مختصش نیز باین اختیار فرموده این دلیل فرموده است
 که در میان امامیه تراجمی درین سلسله نیست آنکه دخول را شرط لعان میدانند مرد و این
 نیست که در ناکار و دل دخول شرط است و اگر سب لعان و عذر ناکار باشد مرد و عذر دخول
 نیست و بر تقدیر منزل میگویم که در موضعش مبین شده که لمطلق نیت صرف الی افراد
 فرد کامل خروج دخول بهیاست همچنین زوج کامل است که دخول کرده باشد و عرف و شرع
 شایسته است از اینجا است که وطی محل در حلال شدن مطلقه بر زوج اول شرط واقع شده است
 و منتهی متفق علیه بهیست سوا این سبب چنانچه صاحب مشکوٰۃ از صحیح بخاری صحیح مسلم
 کرده عن عائشه قالت جاءت امرأة رفاعه القرطبی الی النبی صلی الله علیه و سلم و قالت الی انت
 عذر رفاعه و طلقت فبیت طلعتی فزوجت لبعده لبعده الرحمن بن الزبیر و امامه الامثل
 فقال ان یردین ان ترجعی الی رفاعه فقال نعم قال لاسحق تدونی عیلتی و بیق عیلتک
 یعنی از عائشه صدیق رضی الله عنهما روایت است که فرمودند زن رفاعه قرطبی که از قبیل
 بنی قریظ و خال ام المومنین صفیه بود و ترو آنحضرت پس عرض کرد بدستیا من کناح رقی
 بودم پس طلاق و او رفاعه را بقطع شد طلاق من یعنی سه طلاق و او پس کناح کردم
 بعد از رفاعه لبعده الرحمن بن الزبیر و نیست با عبد الرحمن بن کوشه بنیامه یعنی دخول نمیدانند

تواند که در پس آنحضرت فرمود آیا میخواهی که باز گردی بسوی فاعل گفت آن آن آری آن
حضرت فرمود جایز نیست رجوع تا آنکه بخشی تو مشبهک عبد الرحمن و چند عبد الرحمن مشبهک
ترا که تیره از جماعت است یعنی از زوج نامی جماعت نکند رجوع بزوجه اول جایز نبود با آنکه در زیر
فان مطلقا فلا کمال بل مرجع حتی یکبار و جایزه عقیده بر خول وارد نشده بالجمله بنا علی ذلک
نزد قائلین باین قول مراد از ازواج و دقوله او سحانه جلشانه و الذین بیرون از او هم
سهاست که فرد کامل است بعضی روایات نیز میگوید قول آنهاست و تفسیر مطلق کثیر الوجود
است پس تو هم مخالف با نص کتاب باشد و ظاهر است که ترشیدن حکام بعقل ناقص
خود متضرع بر تخریر قیاس است و نه بجهت مخصوص غیر امانیت و اما مکیه مستنبط حکام از احادیث
و آثار مرویه از حضرت سید المرسلین و اولاد طبرین و علیه السلام میکنند از رد و این تسبیح
بر محل و درند و لنعم ما قبل زاید همه را یکیش خود بخندارد **قال** الفاضل الناصب و نیز
گویند که بلفظ عتق عتق واقع نشود این طرفه حکمی است که صبیان هم بر آن سخن میگویند
انتهی اقول و بیستین سابق کلام مفید است که این مسئله هم متفق علیه امامیه است و متعین
خلاف واقع است چرا این مسئله هم از سبایل ختلافیه است علامه حلی و مشبهین تخریر بلفظ
عتق قایل شده اند و مختار ابو العباس نیز همین قول است اکثر محققین این قول را اقرب
بتحقیق دانسته و لمعه و شرح آن میفرمایند و جابره الصریحی تخریر مثل انت مثلا و ذلک
حرو و وقوع بلفظ تخریر موضع و فاق و صرحه فیه و انعمی قال تعالی و من قبل موثقی تخریر
سبقت و فی قوله انت عتق و عتق خلاف منشاءه اشک فی کونه مراد التخریر فیدل علیه
صریحاً او گنایه علیه فلا و الا قرب و وقوع و غایه المرام شرح شرایع الاسلام فرمود و هو المعتمد
علامه حلی در ارشاد الاذان میفرماید بلکه اجماع امامیه واقع است بر حصول عتق برگاه مالک
بلوید اعتقک بزوجه و جعل مهرک عتقک جایزه در شرح لمعه و غایه المرام نص بر آن
واقع شده پس شایسته تخریر بلفظ عتق نیز تخریر بلفظ عتق نیز و این نیست

است که اصل بقای ملک بر ملک مالک بقای ق است تا وقتیکه سبب نقل معلوم نشود
و آن القیاح تحریر است بلفظی که صریح الدلالة بر افاده آزادی باشد و گنایه از آن نبود
آن لفظ تحریر است که با وجود صرح دالات آن بر مقصود خلافتی در آن نیست و حقیقت
شرعی در حق گردیده بخلاف ما است آن که چنین نیست و عتق صریح الدلالة بر مقصود نیست
چون محتمل است گنایه آزادی باشد و جرم خلافتی در آن واقع شده و از اینجا که کلام در مفهوم
اصطلاحی لفظ عتق است نه در مفهوم لغوی آن و قائلین باین قول ادعا میکنند که لفظ
تخریر حقیقت شرعی در آزادی گردیده بخلاف عتق که مراد از تخریر نیست حقیقت شرعی
در آن نشده بلکه گنایه از است در پنج و پنج شرح منهای که از کتب فقه شافعیه نیز تصریح
باین معنی فرموده پس این حکم را سخره صبیان و است در حقیقت خود را سخره بالغ
نصابان مدرس فضل و کمال نمودن است **قال** الفاضل الناصب نیز گویند که بلفظ نکاح
رقبه نیز عتق واقع نشود و حال آنکه در قرآن مجید چند جا از عتق بلفظ نکاح رقبه تعبیر واقع
شده و حقیقت شرعی درین گشته قوله تعالی نکاح رقبه او طعام فی يوم الحکم انتهى
اقول و بیستین نشاء عدم تخریر تخریر بلفظ نکاح رقبه از اینجا است که اصل بقا
ملک بر ملک مالک بقای رقبه است که تا وقتی که سبب نافي معلوم نشود و آن لفظ نکاح
و عتق است و نکاح صریح الدلالة بر افاده آزادی نیست بلکه گنایه از آن است چنانچه
موارد استعمال آن در محاورات عربی و دالات بر آن دارد چنانچه بر تبع خیر محقق نیست و وقوع
تعبیر از آزادی بلفظ نکاح رقبه در قرآن مجید مستلزم حقیقت شرعی نشدن این لفظ در آزادی
بسا الفاظ که تعبیر آن در کلام الهی از امری واقع شده و آن الفاظ حقیقت شرعی در آن
نیستند از اینجا که لفظ صلوة است که حقیقت شرعی نماز گردیده چند جا و تعبیر آن در کلام الله
ارسد واقع شده است ازین لازم نمی آید که لفظ صلوة حقیقت شرعی در سجده باشد
قوله تعالی لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى و انتم سكارى مراد از صلوة بنا بر قول ابن عباس و این تسبیح

که از اعظم اصحاب کرام اند مسجد و حتی احسن امام شافعی امام رازی و غیره پس در
 ضمن تفسیر کرمی القروا الصلوة میفرماید فی لفظ الصلوة قولان احدهما المراد من
 و هو قول ابن عباس بن مسعود و الحسن و الذی هب الشافعی و اعلم ان اطلاق الصلوة
 علی المسجد مثل ویدل علیه جهان الاول ان يكون من باب حذف المضاف ای لا تقربوا
 مواضع الصلوة و حذف المضاف شایع و الثاني قوله لم يمت صوامع و بيع و صلوة و
 مساجد المراد بالصلوة مواضع الصلوات فثبت ان اطلاق لفظ الصلوة و المراد بالصلوة
 جایز است و نظایر آن بسیار است استیعاب بموجب تفویض است پس شیع در مثال این
 موارد ناشی از قلت تامل و عدم تفتن از اطلاق الفاضلی است که در کلام الهی تعالی
قال الفاضل ان عصب نیر گوید که اگر غلام یا کنیز در ضرب مخالف اثنا عشر باشد
 عتق او صحیح نمیشود و این حکم را غیر از تعصب بیجا ماحدی از کتاب و سنت نیست بلکه
 بموجب روایات صحیحی که سابق مذکورند ایمان اهل سنت صحیح و بشریجات اند استوار
 و به نستعین تقریر این سبب خیانت بکار برده تحریف فرموده است یا بسبب عدم اطلاع بر مذنب
 امامیه درین سبب خط نموده چه در مطلق عتق میگوید که از علما امامیه ایمان معتق را نشتر نموده
 بلکه عتق مخالف مذنب اثنا عشر جایز میدانند بغیر که است بشرطیکه معاند اهل سنت
 نبوده باشد و شرع اعم فرموده و لا باس لعن المستضعف و در شرح لم یکنه لایکه عتق
 المستضعف الذی لا یعرف الحق و لا یبغض فیة و لا یوالی احد البعید آری اگر مخالف معاند
 اهل سنت علیهم السلام عتق او جایز میدانند با کراهت و عدم تجوز عتق مخالف مذنب
 میگوید از علمای امامیه نیست علما درین امر نیست عتق مخالف مطلقا بلکه بعضی عتق
 کافر نیز جایز میدانند خلافتی که در میان علمای اسلام واقع شده و عتق کفار است عطا
 شده و ثوری و ابو حنیفه و اصحاب او و ابن حنبل از امامیه در جمیع کفارات سوا کفارة قبل
 خطا جایز میدانند و با علما امامیه شافعی و مالک و احمد و اوزاعی و حتی از علمای اهل سنت

تجوز عتق کافر نمیکند امام را در تفسیر کرمی گفته قال الشافعی الرقبة المحررة فی الکفارة کل رقبة
 سلمیه من عیب بمن من العمل صغیرة كانت او کبیرة ذکر اوائشی بعد ان يكون يومئذ ولا يجوز
 اعتاق الکافر فی شی من الکفارة بلکه شیخ ابو جعفر طوسی تصریح نموده است که شافعیان
 مخصوص بکفارة قتل خطاست و رعایه المرام گفته قال شیخ ابو جعفر طوسی لا یعتبر الا بال
 فی العتق فی جمیع انواع الکفارة الا فی کفارة قتل الخطاء و جواد ما عداه يجوز ان یعق من
 لیس بمومن و ان کان المومن افضل با آنکه مراد از ایمان در قول امامیه من مقام مجرد به امام
 است نه ایمان خاص اثنا عشریه بودن و شرع اعم فرموده المراد بالایمان ههنا الاسلام و
 حکم در شرح لم یفرموده و شرط فیها الاسلام و هو الاقرار بالشهادتین مطلقا علی الاطلاق
 و هو المراد من الايمان المطلوب فی الآیه و لا یشرط الايمان الخاص انتهى از تقریر این اقوال
 معلوم شد که آنچه در مقام افاده فرموده است خطی است ناشی از عدم اطلاع او به مذنب امامیه
 درین سبب نقد بر تنزل و انحاض سید مرتضی ان گفت که از آنجا که معتقد ایمان تصدیق جمیع
 ماجار به نبی است علی علیه السلام از آنجا است که مانعین زکوة را اصحابه ضوآن الله عنهم کفر
 نموده اند و ظاهر است که از جملة ماجار به نبی صلعم ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام است
 پس تصدیق و اذعان بولایت آنحضرت از ارکان ایمان خواهد بود باین اعتبار و لحاظ اگر کسی منکر
 ولایت آنحضرت طلاق مومن نکند خدا ان سبب نخواهد بود و اهل سنت نیز تصدیق بخلاف خلفا
 راشدین با جزو ایمان و منکر از کافر میدانند چنانچه در صدر این باب از خزائن المقید بطریق نقل ذکر
 شده فلیتدبر انکه بموجب روایات صحیح که در کتب معتبره و احادیث اهل سنت و صحاح است
 ایشان موجود است شیعه اثنا عشریه صحیح الايمان و بشریجات اند از هر غیر بر آنکه بعضی
 اهل سنت عتق خواهد کرد مسلم مومن جایز نمیدانند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه زکوة
 در باب عتق در اثنا عشر ترجمه حدیث من عتق رقبة مسلمة عتق الله کل عضو من عظامه من النار
 حتی فرج یفرجه فرموده بعضی گفته اند که از آنجا مفهوم میشود که عتق مومن باید که خصی محبوب

نباشد انتهی با آنکه صحت اسلام و ایمان خواجہ مرایان متفق علیہ اہل اسلام است و ایشان نیز
مانند دیگر مسلمانان صحیح الایمان و بشیر نجات اند این حکم را سوا وقت و لغت بی موقع
و بیجا با خدای از کتاب و سنت نیست نیز ابن عباس رضی اللہ عنہ و همچنین حسن شعبی و نخعی که از
علماء اہل سنت اند قایل اند کہ عنق حبشی کفارہ جایز نیست امام رازی در تفسیر کبیر فرمود
قال ابن عباس الحسن الشعبی و النخعی لا تجزئ الرقبۃ الا اذا صام و صلی و قال الشافعی و مالک
و الاوزاعی و ابو حنیفہ بحری البصنی اذا کان احد الویسمین حج ابن عباس رضی اللہ عنہما
لغالی اوجب تحرير الرقبۃ المؤمنة و المؤمن من یكون موضوعا بالایمان و الا یان اما التصدیق
و اما العمل و اما المجموع و علی تقدیرات فاکل نایت عن البصنی فلم یکن مؤمنا فوجب ان لا یجری
حجۃ الفقهان ان قوله لغالی من قتل مؤمنا خطا و یدخل فیہ البصیر و البکیر و الا فخر برقبۃ
مؤمنه و جب ان یدخل فیہ البصیر قال الفاضل الناصب نیز گویند کہ اگر غلام مجذوم شود
یا عجمی گردد یا مقعد شود خود بخود از او دیگر دینی آنکه مالکش از او کند حال آنکہ خلاف قاعده
شروع است کہ مالک کسی بسبب معیوب شدن از ملک او برآید بدون اراده مالک بشرحیت ہر
مال از ملک برنی آید و معہذا مناقض مقاصد شروع است زیرا کہ عتاق برای نفع عبد است و درین
صورت محض ہلاک عبد است زیرا کہ السبب این غواض از کسب تلاش معاش رفت و نفقہ
و کسوت او کہ بر ذمہ مالک بود بر ذمہ خودش افتاد حالا بجای رہ چہ خواهد کرد و اگر گویند
کہ نفع عبد درین است کہ از خدمت باز ماند گوئیم مالک را تکلیف خدمت با دمی سر و نفقہ
و کسوت با زای ملک است نہ با زای خدمت بسا غلام و کنیز کہ بسبب دوام مرض و دیگر
معارض خدمت نمیکند آری این حکم جبر است کہ تا وقتی کہ خدمت بجای باردا جبرہ یا دیت
برسد و چون از خدمت باز ماند موقوف نمایند حکم مالیک انتهی کلامہ اقول بتسلی
ستند المادیرین قول حدیثی است کہ سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام است
کرده است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ اذا عمی المملوک فلارق علیہ العبد اذا جہد

فلارق علیہ یراوی کہ درین مقام فرمودہ ناشی است از قلت یا بل عدم تحصیل مرام
اما میرین مقام است زیرا کہ مراد امامی نیست کہ بسبب طریان بعضی غواض یا نذعی و جذام
عبد تکالیف رقیبت و ملکیت بکام شروع از ذمہ عبد ساقط میشود و مالک تکلیف خدمت
نمیرسد و نفع عتاق این است کہ عبد بی دغدغہ دبی غار خازند نشی خدمت مولایا با شیر
و آرام در منزل خود سکنت نماید و ہلاک عبد در صورتی متصور میشود کہ نفقہ عبد در صورتی از
ذمہ مولایا ساقط میشود و آن در حیز منعم است چہ نزد امامیہ نفقہ عبد معتن ہر گاہ قادر بر کسب
نبود بر مالک واجب است و عتقا یہ جعفریہ فرمودہ یک نفقہ المملوک و ان عتقہ اذا لم یکن لک کسب
و جب است بر مالک نفقہ مملوک اگر چہ او آزاد کردہ باشد ہر گاہ کسی نہ شستہ باشد در شرح گفتہ
و یکہ عن العاجز عن الکتاب الا ان لعقۃ بالاتفاق قال الرضا علیہ السلام من عتق
مملوکا لاحیاء فان علیہ ان یؤثر حتی یستغنی عنہ و کذلک کان یفعل اذا عتق لصفا و من
حیدر و ایراد با سترام عدم نفقہ از مملوک و اجر مضحک گردید زیرا کہ در نیویوت نفقہ و کسوت
عبد بر ذمہ مملوک واجب است و اجرت اجر بعقہ فسخ اجارہ و جب نیست و اگر گفتہ مالک
بسبب معیوب شدن از ملک برنی آید دعوی بغیر دلیل است بغیر اقامت دلیل عقلی و نقلی کہ جو
و فوق نفس باشد مسموع و محقول نیست با آنکہ ملکیت این مقدمہ مومنہ تامل است قول او بدو
ارادہ مالک در شراحت ہرگز مال از ملک برنی آید نیز ممنوع است چہ در بسیاری از مواضع مالک بدو
ارادہ مالک بموجب حکم شروع از ملک مالک برنی آید از بخل ہر گاہ شخصی نصف مملوک را کہ مالک
او در میان ہم یکریب مشترک بود آزاد کند ہمیشہ بی ارادہ شریک دیگر آزاد میشود در
فتاوی حمادیہ فرمودہ منہا اذا عتق نصف عبدہ عتق کلہ عند ہاء عندہ لا و منہا اذا عتق
نصف عبدہ مکسبہ منہ و من غیرہ یعقوب کلہ عند ہاء و الا و لا و در دیگر کتب فقہ خفیه نیز ہم
مضمون وارد است و همچنین اگر شخصی یکی را از عودین یعنی یکی والدین بر عبد بالا برد
یا یکی از اولاد را بر چند پانین آیند خواہ مرد باشند یا زن یا تنہا از انستان کہ بموجب نسب

بروی حرم اندر یکدیگر درین بے اراده شکر معنی میشود دریا میفرماید و در ملک
 دار حرم منتهی علی بن ابی طالب علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قال علیه السلام
 من ملک دار حرم منتهی منتهی و اللفظ العموم علی کل قریبه سوبیده بالحرمة و لا دلا غیره
قال الفاضل الناصب نیز گویند که اگر لطفه سید از شکم کنیز بیرون افتد و ولد میگردد این
 طرفه مسئله است زیرا که در نیت هر جاریه موطوءه ام ولد خواهد شد زیرا که عادت زمان
 است که بعد از جماع لطفه می اندازند و الا وقتی که حمل گیرند و لطفه متعلق شود باز هم تجربه بر سید
 است که بقدر الخلاق میماند و باقی می برآید و نمی فهمند که خروج لطفه اگر دلیل باشد دلیل خواهد
 بود بر عدم الخلاق و لیس عدم الخلاق از کلام ام ولد بدو نش و بینه بانطلاق است و لکن
 تمام خلقت اوست و بدیهی است که اگر یک جزو از اجزاء مادی در نیت نباشد و بقیه خلقت
 که آن شیء نزد اوست مثل کشته از جامه انتهی کلامه **اقول** و نه نشین استیلا و بمعنی
 طلب ولد است چنانچه استعطاء بمعنی طلب عطاست و مراد درین مقام طلب ولد است از ملک
 ابوطی ان و در تحقق استیلا بدو جنبین اختلافی در تحقق آن باسقاط حمل فی الجملة
 نیز اختلافی نیست خلافی که هست درین است که در تحقق استیلا و بسقوط آفات و ظهور
 تمام خلقت جنبین یا بعض از آن معتبر است یا نه و در صورت دویم آیا در تحقق استیلا
 باسقاط علقه و مضغه معتبر است یا سقوط لطفه بعد از انسلوا و شتمال رحم بران در اطلاق
 ام ولد بران کفایت میکند قول اول مختار حنفیه در بایه گفته اسقط الذی استنبان بعض
 حلقه و لا حتی یصیر به نساء و یصیر لامة ام ولد بکذا ینقضی لعمدة به و نذر جهو الامیه
 و مالک و شافعی بنابر یک قولش همچنین نزد احمد بنابر یک روایت بسقوط علقه و مضغه
 استیلا و متحقق میگردد و متفق و مفرق گفته و خلفوا فی المنة اذا وضعت علقه او
 مضغه فقال ابو حنیفه و احمد فی ظاهر الروايتين عنه لا ینقضی عده تا یولد ام لا ینقضی
 ولد و قال مالک و شافعی احد قولیه ینقضی عده تا یولد و یصیر ام ولد و غیرن احد نحوه

نحوه و در شرح لمعروفه فی الاستیلا و هو تحصیل الخلق اتمه من فی ملک باکیون مبداء
 نشو آدمی و لو مضغه انتهی شیخ طوسی قول ثالث ضایع نموده میفرماید که استیلا عبارت
 است از حامل شدن جاریه که عبارت از علوق و شتمال رحم بر منی باشد خواه فرزند بزرگ یا کوچک
 ساقط شود و اعلم ازین که در اوایل حمل سقطا واقع شود یا در وسط یا در آخر آن اوایل حمل نزد
 او اعظم است از جمیع حالات که در ابتدای تکون عارض میشود و در جمیع این حالات اگر استقا
 شود نزد او جاریه ام ولد میگردد و علامه در شرا میفرماید قال الشیخ و کذا النطفه نیست تفصیل
 اقوال درین مسئله هرگاه این مقدمه دریافت شد پس آنچه فاضل ناصب درین مقام فاده
 فرموده مردود است بحد و **اول** آنکه سوق کلامش می نیست که جمیع علمای امامیه
 باین قول قایل اند و جمیع خلاف واقعه است چه دستی که این قول شاذ است بجز شیخ طوسی
 کسی قایل بآن نیست و دویم بر تقدیر تنزل و غماض ازین مناقشه میگویم این قول
 در کمال مشابهاست زیرا که با اتفاق است در استیلا و تولد فرزند معتبر نیست پس باید که
 مراد از آن حامل شدن کنیز از لکاش معتبر باشد خواه فرزند بزرگ یا کوچک یا حامل ساقط شود و
 سقوط خواه در اوایل زمان حمل باشد در هر حالتی از حالات که در اوایل تکون طاری میشود
 اتفاق افتد یا در او وسط یا در او آخر آن و تخصیصی با سوا اول زمان حمل چنانچه
 مالکیه شافعی و حنابل بنابر یک قول بآن رفته اند تخصیص مخصص است با آنکه بعضی از خبریه
 این قول بسیار قریب به بدیه حنفیه بود و واقع و نفس الامر کو یاعین است زیرا که زمان طلق
 لطفه بر آنچه رحم در حالت حمل شتمال و محتوی بر آن شده است نزد فقهاء و محدثین تا چهل
 روز است و حدیثی که بخاک و سلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و ابی حنیفه
 کرده اند و شیخ جلال الدین سیوطی نیز از جامع صغیر ترجیح آن نموده بران دلالت میکند که
 آنحضرت ص فرمود ان احدکم یحیی خلقه فی بطن امه و یحیی یو اثم یو ان علقه مثل ملک ثم
 یو ان مضغه مثل ملک ثم یو ان لکامه و یو مرار بجر کلمات و یقال له کتب عمل و زوف

واجبه و شقی او سعید ثم یفخ فی الروح الحدیث مجتهدین بامیه نیز تصریح نموده بر آنکه
برینی و غیر آن که رحم بر آن است تا چهل روز نطفه طلاق کرده میشود و علم نشتر بر نفس
نموده اند که بعد از بیست و نه روز یا بیست و نه روز نطفه بر عصب خلقت میشود پس اگر در آن
ایام که ظهور اجزای خلقت میشود انقطاع واقع شود از اینجا که ظهور بعضی خلقت شده است
بر طبق مذہب خفیه السقطه اذا ظهر بعض خلقه و لکن نیز در تصور است ام ولد بداند متعین
نماید با آنکه هنوز با اصطلاح فقہاء نطفه بر آن طلاق کرده میشود و بجهت عدم ظهور تمام
بیانش بر سبیل اجمال نیست محل عبارت است از علوق و شتمال رحم برینی مدت آن
از ابتدای علوق است تا وضع حمل و منی را بعد از آنکه رحم بر آن مثل شود چند حالت طلاق
میشود هرگاه در رحم افتاد آنرا نطفه خوانند و چون چند روز بر آن بگذرد و غشائی بر او
پدید آید همچو پوسته که بر خیمه پدید می آید از گذشتن آن ساعتی در هوا این علقه خوانند
و چون گوشت گردد و مضغه گویند و چون شکل اعضا و خطوط آن ظاهر گردد و جنین گویند و چون
حرمی که بر آن فالیز گردد و حیوان نامند و طلاق جنین بیوقت مجازانیز آمده است
تقصیل اجمال نیست هرگاه در رحم صحیح نفی منی مرد و زن که صلاحیت تلکون داشته باشد
تا هم آمیخته قرار یابد و رحم بر آن مثل گردد و از واردات خارجی و موجبات بدنی و نفسانی
که باعث انزلاق منی باشد امری بوقوع نیاید باذن الله تعالی از قوت عاقله که در منی
مرد است و قوت منعقد که در منی زن است علیحده در آن مترجیم پدید می آید و چهار نقطه باشد
جای ظاهر میشود یکی در محل قلب و دوم در محل دماغ سیوم در محل کبد چهارم بر مجموع مخوی
و این غلیان در یک هفته تمام میشود و کسی باحالت اولی است بعد از انقطاع سرخ ظاهر شود
و ساقه و عروق پدید آید و خون طمث بطرف ناف جریان یابد و این چهار روز تمام شود
و کسی است باحالت ثانیة و بعد از علقه و تمامیت آن پیش از روز بود و کسی باحالت ثالثه
و بعد از مضغه شود و بعضی از آنکه از یک تا یک و نیم روز و در از خون حیوانی و طمخ بر آن ترسوخ

ترسوخ شود و مستعد قبول صورت حیوانی گردد و از او سبب لصب و تمامی این به دو اذنه
روز بود و کسی است باحالت رابعه و بعد از فراح ذکریه و الوثی فالیز شود و بعضی با
تمام گردن و این به سه روز تمام شود و کسی است باحالت خامسه و بعد از جمیع اعضا خلقت شود
و تمامی خلقت و عروق و مجاری مفصل ظهور آید و این حالت سادسده نامند و تعیین ایام
حالات که مرقوم شد بنا بر ثبوت حکم کامل و طبیب بر مذہب الدین غیر الاسلام
الحسین علی ابن احمد بن علی ابن میل در کتاب مختار که مختار کتب طبیه است گفته اند
جلت عظمه خلق الجنین من المئیین منی الذکر و منی الانثی الا ان الاصح من احرهما ان منی
الذکر هو الحامل للقوة المصورة الفعالة باذن الله تعالی و منی الانثی هو الحامل للقوة
المصورة و دم الطمث له المدة فی الغذاء حتی یم تصور و یجمل خلقه و اول ما یخلق منی
بعد اجماع المئیین خلقا ظاهرا الزبدية التي تحدث من حركات الارواح الطبيعية الحيوانية و
یطلب کل واحد منها مكانا خاصا یلزمه یتکون منه عضوه الرئيس کون مبداء فعل منه و اول
ما یخارج من ذلک مبین هو مکان القلب و الکبد و الدماغ لکن تمیز مکان اسره اولاد و ان
کان یناخر عن تمیز مکان هذه الاعضاء علی ما قبل ثم عند استقرار المنی و غوره الزبدية فی
باطنه یخلق النساء الوقی من سبطه نیز باسه متعلقا بالنقرة التي فی الرحم التي یصل اليها
دم الطمث ثم بعد ذلک يظهر للنقطة الدسوية فی الصفاق و متدادا فیہ و فی ذلک الوقت
تمیز اسره فی تمیز احسوسا ثم یصیر بعد ذلک مضغه و یم الاعضاء الرئيسة و يظهر متدادا
ثم یأخذ الاعضاء ینحی بعضها عن بعض و لکن هذه الاستحالات زمان عرفت بالتجارب
فمدة الزبدية ستة ایام او سبعة و فی هذه المدة تیصرف القوة المصورة فی المادة من غیر
استعداد ثم لیتم بعد ثلاثة ایام تحدث الخطوط بالنقطة المحر فیلین سبعة ایام و عشرة اذ
اذن ذلک ثم بعد ستة ایام یصیر علقه فیلین الخامس و سادس عشر ثم بعد اثني عشر
یوایصیر مضغه و تمیز فالاعضاء الرئيسة ینحی بعضها عن بعض قد تقدم و یناخر و یناخر

او ثلاثه فیکون سبعة عشرین یوما و واحد و ثلاثین یوما و اربعین ذلک ثم بعد
 تسعة ايام تمیز ايام تمیز الاربعین و یفصل الیذان عن الجانین و یطین ثم
 بعد اربعة ايام تمیز خلقه و ذلک اربعون یوما و خمسة و اربعون و یختلف بذه الازمان فیطو
 و یقصر و هی فی الاشی اطول فی الذکر انقصر المد فی تصور الجنین و کمال خلقه ملتون یوما و
 اطولها خمسة و اربعون یوما فان تم التصور فی الثانیین تحک فی سنین و ولد بعد اربعة و ثمانین
 یوما و ان تم خلقه فی خمسة و ثلاثین یوما تحک فی سبعین یوما و ولد بعد سبعة عشر علی ذلک القیاس
 فی الاربعین خمسة و اربعین زمان لتصور نصف زمان الحرة و زمان الحرة کلفت زمان الاولاد
 و قد خلف الاطباء فی بدة المد خلافا لا یخرج عن بدة الایام کمن کما منکر حکم بحسب
 ما وقف علیه بالتجربة حکما اکثر یا نهی بالجمله از اینجا که در میان چهل روز ظهور بعضی ملکات
 خلقه در نفس الامر متحقق میشود و با صطلاع فقها هنوز لطف بران طلاق کرده میشود اکثر
 درین اوقات ظهور بعضی خلقه یا تمام خلقه بجهة سقوط آن کثیرا ام ولد گویند و بقیة
 را طرد الالباب نیز بر آن حمل نموده مطلقا سقوط لطف موجب استیلا و ام ولد گشتن کثیرا
 استبعاد از باب آنکه در آخر چهل روز در وقت تمام شدن خلق جنین چنانچه در کلام مشرین
 واضح گشته طلاق جنین بر وجه صحیح است پس بسقوط آن درین هنگام استیلا در نفس الامر
 متحقق میشود و خواه در اصطلاح متحقق شود یا نه سیم و اعراضی درین باب بر سر خطی
 نموده است در نهایت ضعف و دهن است نظایر حالات اشتد امراض و غلبه حج این کلام
 از جناب افادت آب سرزده و الا نشان عزیزش از ان رفیع تر است که با مثال این موقوفات متفق
 شود چنانچه است که سقوط لطف عبارت است از زوال علوق و زوال مثال رحم مبین و
 بعد از تحقق علوق و مثال رحم مبین متحقق میگردد و بدین است که خروج منی را
 در غیر حالت علوق و همچنین خروج بعضی اجزای بی را که در حال علوق رحم بر آن متعلق گردیده
 باشد و عرف سقوط نمیکویند و سقوط فرج علوق است و بر جا علوق متحقق نشود سقوط

سقوط نیز صادق نخواهد بود پس ظاهر شد که سقوط و افادت لطف دلیل الخلاق است
 نه دلیل عدم الخلاق چنانچه علامی قهاری توهم نموده و ماده تشنج ساخته سبحان من
 الا ذلک کما قسم الارزاق چهارم آنکه قیاس با تار جامه با آنکه قیاس مع الفارق است
 مشترک النور و در مذہب مالک و شافعی و احمد بنابر یک قول چنانچه است که علقه مضغه
 نیز یک چیز جنین بیولی و ماده اوست صوت حیوانی درین حالات هنوز بر و مضاض نشده
 پس باید که بسقوط علقه مضغه نیز استیلا متحقق نگردد و سیم آنکه در استیلا اعتبار بودن
 تمام خلقه و ولد مذہب مشرین است که جناب افادت آب ابتدای آن فرود انداخته
 ذکر یافت که نزد مالک و شافعی و احمد بنابر یک قول باسقاط علقه مضغه استیلا متحقق میشود
 و خفیه نیز ظهور تمام خلقه اعتبار کرده بلکه ظهور بعضی خلقه نزد ایشان معتبر است قول مشرین
 خفیه که در کتب فقہ الشیخان دارد است سقط اذ اظهر بعض خلقه و لا شایع عدل این خوبی
 ششم آنکه قول او ام ولد بودنش دبتة بالعلاق و لدتة که تمام خلقه اوست
 این است که در بر جای لعلی غلافی جدید طار میشود و شمع غلاف ظاهر است چه نعلی محوی هم
 از ابتدای حمل تا وضع آن ستم است آنچه متجدد است طریان حالات برشت کما لا یخفی
 پس این قول بغیر تکلف و تعسف تام نباشد قال الفاضل المناصب نیز گویند که اگر کثیرا
 شخصی نزد شخصی گردد گشت و مرتهن او را و طی کرد و پس او را ام ولد مرتهن حال آنکه در
 مرتهن صاف زمان است از لایک لا تحلیل و اگر تحلیل هم باشد تحلیل موجب ام ولدیت
 نمیکرد و عند الفریق ایضا نهی اقول و به نستین آنچه درین مقام فاده نموده کذب
 محض و اقوامی صریح است در کتب امامیه تری از ان نیست چه در استیلا و سر نموده اند که کثیرا
 ملک اینکس مانند در شش اربع فرموده الاول فی الاستیلا و به تحقیق معلوق مته منه فی ملک
 و لو ولد لمت غره ملک کما تم ملکها لم یصر ام ولده در لطف گفته فی الاستیلا و به تحقیق معلوق
 امته منه فی ملک در تفسیر فرموده نصیر الامه ام ولد بمولانا لعلو قها منه فی ملک و جسر

بقولنا فی ملک عالم و علیها فی ملک غیره باحد الاسباب المبیحه ثم استقلت الیه فیما یسأل
 ولد علی الری الاصح و هو احدى قولی الشیخ فی المبیح لان صدق الاسم لفته و استقامت الاکثر
 فی الحكم الا لکفی فی الموزنا باثباته ثم استقلت الیه مع ولده و هو باطل **قال** الفاضل الناصب نیز
 که یمن ولد بغیر اذن والد و غیر فعل و جب و ترک فیج و یمنین یمن زن بغیر اذن شوهر غیر فعل
 الوجوب و ترک البیض منقذ شود و این صریح مخالف نصیص قرآنی است که باطلانی آیه است قوله
 و لکن یأخذکم بما کتب قلوه کم و قوله تعالی و لکن یأخذکم بما عهدهم الا یمان اری و تورت
 مکتوب است که نذر و جبی اذن زوج و نذر و صغیر اذن والد منعده نمیشود و معلوم نیست که این
 حکم مخوف است یا اصلی دارد و بر تقدیریکه اصلی هم باشد و یمن و نذر بالغ و نابالغ فرق بسیار است
 مع هذا چون قرآن مجید از نسخ کتب سابقه است برخلاف قرآن متسک بتوریت نمودن یهودیت صرف
 است انهی کلامه **اقول** و بنسبتین آنچه رقم زده کلک غوایت سلک شده مرد و دست جو تو هم نشا
 این بالنصوص قرآنی ناشی از قلت تا مل عدم تحصیل مرام علمای علام است زیرا که در تحقیقین
 فقها ازین قول است که اذن والد و زوج شرط انعقاد یمن و ولد و زوج و اولاد و دست چنانچه
 اذن والد شرط انعقاد یمن ملک است بالاتفاق با نیمنی که یمن صحیح است لیکن مضمون آن لازم
 نمیشود مگر با جازات والد و زوج و نیمنی مخالفه آیات قرآنی ندارد و نظیر آن بسیار است و تقدیر
 منزل و تسلیم اینکه اجازت والد و زوج شرط صحی یمن باشد با نیمنی که یمن بدون اذن اینها
 باطل بود سیلو یمن عموم آیات مخصوص بحدیث شهبو که از حضرت سر و کائنات عاید آله فضل است
 و اجماع التسلیات بطرق خاصه عامه و روی است از جمله شیخ طوسی در تنبیه لبند خود از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام و یت کرده **قال** قال رسول الله لا یمن لولد مع والده ولا لملک
 مع سولاه ولا لأمه مع زوجها ولا نذر فی معصیه لا یمن قطیعه هم و شیخ جمال الدین سیوطی در جامع
 صغیر اسماعیلی و زعم خود و ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمودت ثلاث ثلاث ثلاث لا یمن فیهن و ثلاث الملعون فیهن و ثلاث استکبرن فاما قلت

الثلاث التي لا یمن فیهن فلا یمن للولد مع والده ولا للامه مع زوجها ولا للملک مع سولاه
 واما الملعون فیهن فملعون من لعن والدیه و ملعون من لعن بغير الله و ملعون من غیر الله
 واما التي استکبرن فیهن فغیر لا ادری اکان بنیا و لا ادری العن تبع ام لا و لا ادری الحمد و الامانة
 لا یها ام لا چنانچه است که در ادر نفی یمن درین حدیث شریف نفی با هیبت و وجوب یمن نیست
 بلکه در نفی صحی است و نیمنی اقرب احتمالات و متبادر یمن است بالجمله عبارات علماء امامیه
 مسئله مقتبس است از حدیث شریف شارع و وجوبی که در حدیث شریف محمل است عبارت
 علماء امامیه نیز جاری است و آنچه مقتبس از حدیث شریف باشد از ایهودیت گفتن دلیل ارتداد
 قائل و خروج او از دایره اسلام است نفوذ بالحدیث شریف و نفی سیات اعمالنا لم یخص
 اگر ازین حدیث شریف اطلاع ندارد حرف بر محدث گری علامی فیهامی است و اگر با وصف
 و خوف بران مصدر این قسم گستاخها گردیده اند سخن در اسلام جناب سامی است **قال**
 الفاضل الناصب نیز و این فرد اذن زوج و نذر زن متعلق بتطوعات باشد نیز شرط است
 و آن نیز مخالف نص قرآنی است **قال** الله تعالی و یوفونهم و قوله تعالی و یوفون بالند
 انهی کلامه **اقول** و بنسبتین این مسئله از فروع مسئله سابقه است زیرا که در بعضی جای
 اطلاق یمن بر نذر آرد و کتب فقهیه حقیقه نیز تصریح واقع شده که در بعضی موارد اطلاق
 یمن بر نذر صحیح است در بایه فرموده و کذا **قال** الله تعالی و یوفونهم و قوله تعالی و یوفون بالند
 و ایمن الله معناه ایمن الله و یوفونهم و یوفونهم و ایمن الله معناه و ایمن الله معناه و ایمن الله معناه
 باللفظین متعارف و کذا **قال** الله تعالی و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم
 الله و الیفاق عبارة عن العهد و کذا **قال** علی بن ادریس و الله تعالی و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم و یوفونهم
 لا لأمه مع زوجها ای لا یمن لها شامل نذر نیز باشد بالجمله از آنجا که این حکم از فروع
 و خبریات حدیث شریف است که صدر ذکر یافته نشیخ نابوجه باشد **قال** الفاضل
 الناصب گویند که اگر نذر کند که بسو خانه کعبه بیاورد و حج گزارد و این نذر ساقط

میشود نص علیه ابو جعفر الطوسی این نیز مخالف نص قرآنی است انتهى کلامه قول
 و یستعین بچهره درین مقام افاده فرموده است کذب و افتراست فخلط بجمادات و
 تحریف بیا نشئت که آنچه ذکر کرده است هیچکس از علمای امامیه قایل بآن نشده بلکه
 همه علماء قائلند که هرگاه کسی نذر کند که بخانه کعبه پیاده هر دو حج بگذارد و ایقانی نذر
 بر او متعمم میشود و درین هنگام برو واجب است در صورت تمکن پیاده بحج بیت الله الحرام
 مستعد گردد و هیچکس در جمیع خلاف کرده چنانچه در معتبر تصریح بآن واقع شده و در
 دشقیه فرموده نذر الحج ماشا واجب و شرعیم فرما نذر الحج ماشا واجب و مختصر نافع
 نیز چنین است در بارک میگوید بنا بر المعروف من مذہب الاصحاب بل قال فی معتبر اذا
 نذر الحج ماشا وجب التمكن علی اتفاق العلماء ویدل علیه مضافا الى العبادات المستثناة
 لا لاعتقاد نذر العبادات خصوص صحیح رفاعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام هل نذر
 یحیی الی بیت الله قال فلیمن غیر ذلک من الاخبار الکثیرة المتضمنة لاحکام نذر المشی
 فی الحج اری شیخ طوسی قایل شده است که اگر کسی نذر کند که بسوی بیت الله برود بغیر
 قصد حج و عمره نذرا قط است و جهش نیست که در عبادات معتبر است که ادائی آن بر وجهی
 باید که از شارع متعلق باشد و بسوی بیت الله بقصد حج و عمره از شارع درود نشاء
 بلکه در بعضی صور آن حال تطرق بدعت است پس متعلق نذر تواند شد و این قول با آنکه
 وجه جمیع دار علماء دیگر تضعیف آن نموده و شرعیم فرموده و لو قال ان مشی الی
 بیت الله لا حاجا ولا معتمرا قبل یقصد بصد الکلام ویلغو الصبره و قال شیخ رحمه الله
 الله ذوقه اشکال نیشا من کون قصد بیت الله طایفه انتهى و دوم آنکه معارض است با آنچه
 در متفق و معتبر است که اگر شخصی نذر کند که در مسجد الحرام نماز بگذارد نذر در حق
 ابو حنیفه نماز گذاردن در مسجد الحرام و ایضا نذر لازم نمیشود در مسجد که بخواند نماز بگذارد
 و اگر نذر کند در مسجد نبوی علی صاحبها و آله الف الف تحیه و سلام نماز بگذارد و ایضا باین

مساجد برو نذر ابو حنیفه نذر معتقد میشود و ساقط میگردد و نذر عبارت از حلفوا
 فی ما اذا نذر ان یصلی المسجد الحرام فقال ابو حنیفه یحیی ان یصلی این را من المساجد
 قال مالک و الشافعی و احمد یلزمه ان یصلی فیہ و لا یحیی به الصلوة فی غیره و اختلفوا فی
 ان نذر الصلوة فی مسجد رسول الله او فی بیت المقدس و یشی الیهما فقال ابو حنیفه لا
 یلزمه و لا ینقذ و قال مالک و احمد یلزمه ان ینقذ و عن الشافعی قولان کالمذاهب
 انتهى و شرح منظومه سیف ریاض الیکابر شیخ الحرم و مسجد الحرام شیخ یلزم قال ابو حنیفه
 اذا قال نذر علی المشی الی الحرم الی المسجد الحرام یلزمه شی و قال مالک یلزمه و عمره الحج
 قال الفاضل لیا صبیغ نذر گویند که نذر بقصد قلب لازم شود بی آنکه لفظ نذر سر او احتفا
 تکلم کرده شود و این را نذر ضمیر گویند حال آنکه در شرح هیچ چیز بقصد قلب از حنبلی
 لازم نمیشود مثل عین و نکاح و طلاق و عتق و رجعت و بیع و اجاره و هبه و صدقه و غیر
 ذلک و حدیث صحیح متفق علیه است که ان الله تجادز عن امتی ما و سوست به صد و ما لم
 یعمل به او یکم انتهى کلامه **اقول** و یستعین بچهره مرد و دست اول آنکه این
 نیز از مسائل اختلافیه است اکثر علماء امامیه لفظ دومینه نذر شرط میدانند در شرح
 فرموده و الاقرب حقیقا الی اللفظ فلا یفنی النیة فی انعقاد و ان صحب الوفاء لانه
 من قبیل الاسباب و الاصل فیها اللفظ کاشف عما فی الضمیر لانه فی الاصل و عدل شرط
 و بدونه و الوعد لفظی و الاصل عدم الفعل و بعضی مانند شیخین قایل بعدم شرط الطه و
 مستد ایشان درین باب نیست که اصل عدم تکلم است و عموم حدیث شریف متفق علیه
 انما الاعمال بالنیات و اما کل امر امر انوی چه لفظ انما و بای سببیت مفیده حصر بیت در
 است بالجمله عدم شرط طه لفظ نذر قول بعضی معذک مویست با حادیث نبوی علیه
 و آنکه لصلوة و اسلام و و هم آنکه قیاس نذر بر نکاح و عتق و بیع و اجاره و غیره قیاس
 الفارق است زیرا که در بیع و نکاح و طلاق و دیگر عقود از آنجا که عقد با کفایت و از

خود است از بنی نوع انسان درین اعلام کافی انصاف احتیاج به تلفظ و کلام میشود
 نذر که درین جامع بعد با عالم اسرار و انجیبات است حاجت به تلفظ نیست بگویم
 بر تقدیر تنزل تسلیم میکنیم که اینمغنی معارض است بقول زبیری که قائل است آن که از
 نیت و عزم نمودن بر طلاق طلاق واقع میشود و بعضی از اصحاب مالک نیز موافقت با او
 قایل شده اند که طلاق بکلام نفسی بغیر تلفظ واقع میشود مناوی در شرح جامع مدغیر گفته
 ان الطلاق یقع بمجرد کلام النفس ان لم یلفظ به قال بعض اصحاب مالک با آنکه در طلاق
 عقد با انبای نوع است و در اعلام کافی انصاف احتیاج به تلفظ ضرورت چهارم آنکه حدیث شریف
 ان الله تجاوز عن امته ما وسوس به صدور بالحديث از انحن فی خارج است زیرا که حدیث شریف
 مسوق بر بیان رفع مواخذه از حدیث نفس و سوس است نه برای بیان احکام عقود و چه
 از سوسه چنانچه شرح بیان کرده اند حدیث نفس شیطان است از غوطه فاسده و چه سوسه
 که باعث گردد بر کفر و معصیت شیخ جدی دهلوی در ترجمه مشکوئین شریف میگوید وسوسه لغت اف
 نرم و آواز برای زنان مثل خلخال و جزآن و اندیش بد و مراد اینجا حدیث نفس شیطان
 است از آنکه فاسده و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان
 و طاعت گردد آنرا الهام خوانند بعد ترجمه میفرماید عمل که بیاید کرد نفی شیطان بدان
 وسوس می دهد و در خاطر وسوس میکند تا نگویند نمی نویسد و بر آن سوخته نمی کنند و این
 از خواص امت مرحومه است و امم دیگر بدان ماخوذ و معاقب بودند چنانکه بر تقدیر تنزل
 و تسلیم آنکه مراد از سوسه در حدیث شریف نیت باشد میگوئیم که اگر حدیث شریف عموم
 و طلاق خود باشد لازم آید که نیت در هیچ جای غیر تلفظ معتبر نباشد و لیس قلیس شیخ جدی
 در ترجمه مشکوئین فرموده باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان
 گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرض نیت در دل حاصل گردد و بزبان نیاید
 یا بزبان خلاف آن رود و بزبان نکند و خلاف کرده اند علماء در نیت تا بعد از اتفاق همه

همه بر آن که بجز گفتن آن نامشروع است که تلفظ به نیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح است
 که شرط نیت و شرط دشمن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند اگر بزبان نیت گویند بهتر است
 و مستحبی از زبان بادل موافق و ظاهر باطلن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استخفا
 آن در دل بزرگ الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که هیچ جا روایت از حضرت رسول
 نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده که چون نماز بر جوستی الله البکر گفتی اگر کسی دیگر را ندیده
 یا نمیدانست رویت نمود پس طریق نیت و اتباع نیت که هم بر نیت بدل قضا کند و اتباع چنانکه
 واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه موافقت نماید بر فعل آنچه شارع کرده باشد متبع بود بلکه
 قال الحدیث ان نیت فی الفاضل ان صاحب نیز گویند که قضای قاضی در حدود نافذ نمیشود
 امام معصوم می باید پس در ایام عدم تسلط امام چنانچه اکثر اوقات این امت به بین جات گذشته تحطیر
 حدود لازم آید و اگر بالفرض امام معصوم موجود باشد در سر من ای که برای معلی و نجف شریف
 خواهد بود در فیض آباد و بنگاله کیست که امیر اقامت حد نماید و اگر ایست با جازات او اقامت تواند
 پس احزاب خدا بلا واسطه چه حکمی دارد و قوله تعالی فاجله و هم ثمانین جمله و قوله تعالی الزانیه و الزان
 فاجله و اکل احدهما مایه جمله قوله تعالی السارق و السارقه فاقطعوا یدیهما و جمیع عبادت
 و معاملات و کفالت در حق محدودان چرا هست بجهت امام خواهد بود اقول در تعیین سیاق
 کلام و اشعار دارد بر آنکه جمیع امایان قول قایلند نمغنی خلاف واقع است چه به واسطه بجا
 آن قایلند و میگویند که قضا در حضور امام علیه السلام وظیفه امام یارب است و در زمان غیبت معذور
 بفقیه جامع بشرط است و قضا فقیه جامع بشرط و جمیع قضا یا شرعی خواهد بود و باشد یا
 غیر آن نافذ است و لغوای الظواهر الی جل منکم قدر وی حدیثا و عرف حکما فاجله و قاضیا فالق
 قد جعل قاضیا فتیحا کو الیه هر که را وی عادی است ابل است که امام علیه السلام عارف حکام شرع متین و قف
 مسائل دین معین باشد بر کافه موالیان علیه السلام در عامه قضا یا رجوع با و
 واجب است و امثال او امر و نواهی او که مطابق کتاب و سنت باشد مستحب چه امر بر او واجب است

۳۱۴

خارجی اصول فقہ میں کثرت و شرح لمعه و تفسیر مودود و نحوہ للفقہاء حال الحیات
 الحد و مع الامن من الضرر علی نفسہ و غیرہم من المؤمنین و اگرچہ از علم الحکم من الناس
 و اثبات الحقوق بالینه و الیہن و غیرہ جامع اقتضای صفات اصفیہ دینی الایمان و
 العاد و معرفۃ الاحکام الشرعیۃ الفرعیۃ بالدلیل التفصیلی و القدرة علی رد الفروع من
 الاحکام الی الاصول و التواضع للکتاب و ادراک الاحکام و یجب علی الناس التواضع للکتاب و
 الراد علیہم نہی مختص و چنین شخص در معظم بلاد ہند مانع فیض آباد و لکنو و بنگال و
 غیر ذلک تحقق دارد پس تطیل از طرف امام علیہ السلام لازم نیاید اگر سبب خون اہل عدو
 اہل احکام و اقامت حدود و نتواند یا رعیت بنا بر خوف رجوع بفرستند و زور و کمال عاید
 باہل جو و وطنیان خواہند شد معذلک در غالب اوقات موالیان نیز در قضایا خود رجوع
 بامثال این اشخاص میکنند و مہا کہن شخصی کہ مخالفانین خود باشند رجوعی ندارند و لیکن
 ذکر کرد بر تقدیر صحت نقل شاذ است و گمانہ تشریع نیست قبل العمل بہا منوط بفرمودہ
 شد قول اگر انرا یاج با جارت اقامت حد تواند نمود پس اجابت خدا با واسطہ حکمی دارد و
 در نہایت رکاکت و دوہست است بہ استناد احکام شرعیہ اقامت بان منصب و تفسیر عامی نیست اگر
 قول وجہی از صحت دہشتہ باشد رعیت را می بیند کہ بگوید ما را چہ و بتقاضی کہ از طرف سلطان
 منصوب شدہ است چہ ضرورت اگر قاضی کہ تقلد از طرف سلطان اقامت حد تواند نمود
 اجازت خدا با واسطہ حکمی دارد حسب کتاب اللہ قولہ لکما فاجلدوہم ثمانین جلدۃ الزانی
 و الزانی فاجلدوہما مائۃ جلدۃ السارق و السارق فاقطعوہ ایما و نظایر اینہا در اقامت حدود
 کافی است تقلید قضات و ارباب فرائض محض با انکہ بر شتر اطامام و اقامت حدود و اجماع
 است واقع شدہ است نہایتش آنکہ تقلید امام اختلاف واقع است امام را در تفسیر جمیع
 علی لیس لاحاد الرعیۃ اقامت الحد و علی الجناۃ بل اجماع علی ان لا یکن اقامت الحد و علی الجناۃ
 الجناۃ الا لامام ظما کان بذلک کلیف کلیفاجازا و لا یکن الخروج عن حدہ ذلک کلیف الا

۳۱۵

وجود الامام و مالایم الوجوب الابدی و ان یقدر الکمل فہو وجوب لزوم القطع لوجوب نصب
 الامام **قال** الفاضل الناصب نیز گویند علم کتاب ہم شرط قضاست حال انکہ از کتاب و
 برین شرط ازیاید دلیل نیست بلکہ برخلاف آن دلیل است زیرا کہ خاتم النبیین علیہ السلام
 خدا داشت و قصور درین باب او نبود و دلیل نص قرآنی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
 لیک من الباس ما مالک الله حال انکہ علم کتاب نیست دلیل قرآن نیز و ما کنتم
 متلو من قبلہ من کتاب و لا یخطئ یمینک نیز نوشتن قبلاہ و سجات و خواندن آن کار
 دار القضاست اگر خود قاضی این امر را نتواند کرد در قضا او چہ نقصان انتہی کار
 و نیستین کلام فاضل ناصب بحدیثہ دفعہ است اول آنکہ این مسئلہ نیز از سبایل اختلاف
 است چہ علمای امامیہ ہم اختلاف دارند کہ آیا علم کتاب شرط قضاست یا نہ بعضی قائل
 شدہ اند چنانچہ در جامع عباسی فرمودہ ہفتہ آنکہ قدرت بر جہت نوشتن دہشتہ باشد مذہب
 بعضی مجتہدین و جمیع بعد شتر اطامام قایلند بر چنان خود بمثل آنچه فاضل ناصب گفته استدلال
 نمودہ اند و شرایع الاسلام علی شتر ط علیہ کتابتہ تردد و نظر من انتصاص النبی صلی اللہ علیہ
 و آلہ بالریاست العامة مع خلوة فی اول امرہ من الکتاب و الاقرب استہدای ذلک لما یضطر الیہ
 من الامور التي لا یسر فیہ النبی بدون الکتاب لیس عراض بفرق امامیہ آنچه ذکر کردہ از القضا
 بعید باشد و و حکم آنکہ استدلال باقی بودن آنحضرت علیہ الصلوۃ و السلام بر عدم شتر اط
 علم کتاب قاضی باطل است زیرا کہ اولاً لاندک آنحضرت را بعد از بعثت علم کتاب حاصل
 نبود چہ آنحضرت الفجائی قول و لکما و علیکم ما لکم لعلو کان فضل اللہ علیک عظیما کہ
 مقام تہنات واقع شدہ جمیع علوم اولین آخرین افاضہ شدہ بود و اما اصیغہا عموم است
 و علم کتاب شجرہ است معنی کہ ہمہ نیست کہ چہ تو نمیدانی ہمہ را بتواضعت پس اگر
 آنحضرت را علم کتابت کہ در اول نمیدانست محصل نگردد و کذب و اخبار خدا انتہا لازم آید و این
 بعضی تہران باطل است نیز این ابی شیبہ از طریق مخالف از عوان بن عبد اللہ روایت کردہ است

که گفت ما بت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی کتب گفت ظالمه که ذکر در دم این معال را نزد
 شعبه گفت شعبه است گفته است چون قاضی عیاض مالکی در شفا فرمود و در کتاب انوار دل علی
 معرفت حروف الفحوا حسن تصویر را کتبه وضع القلم علی اذنه فانه اذکر لک قوله لمعا و غیر
 اندواه حرف القلم و اتم الباء و فرق السین لایعور المبین یعنی وارد شده است اما در اخبار و کلام
 میکند بر معرفت آنحضرت ص بر حرف خط حسن تصویر آن را مانند قول آنحضرت مکتوبات خود را
 بنه قلم بر گوش خود که این یاد دهنده تر است مگر او گفت معاویه سیاه و در سیاهی و حرف
 و انعم و تمام کن بار او تفریق کن سین و گرد مکن میم را بعد از آن قاضی گفته اینها اگر چه اثبات
 نمیکند نوشتن آنحضرت را اما در وضیعت که داده شود او را علم بوضع کتابت نیز که داده شده است
 و علی علیه السلام علم بر چیز ظاهر حدیث صلح حدیبیه نیز دلالت دارد بر علم آنحضرت بکتابت
 چه در روایات عامه آمده است که چون حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام در صلح حدیبیه
 فرموده آنحضرت ص قلمی فرمودند ما قضی بجمعه رسول الله سبیل بن عمر که از طرف قریش
 برای تمهید قوا صلح و تشدید مسامی آن آمده بود گفته ما اقرار بر رسالت تو نداریم و الله اگر
 ما را بشنیم که تو رسول خدائی ترا از زیارت خانه کعبه منع نمیکردیم بنویس محمد بن عبد الله سر کار ما
 علیه الصلوٰه و السلام فرمود من هم محمد رسول الله ام و هم محمد بن عبد الله بنویس محمد بن عبد الله
 و بنویس لفظ رسول الله را بنویس کجایی آن بن عبد الله حضرت امیر گفت من هرگز نصف رسالت
 را محو نسازم پس آنحضرت علیه السلام نامه دست آنحضرت گرفته لفظ رسول الله محو فرمود و بجا
 آن بن عبد الله نوشت و صحیح بخاری از برادر روایت کرده قال اعتمر النبی صلح فی ذی القعدة فابی
 اهل کتبه عوده و یدخل کل حتی قاضی هم علی ان تقیم بها ثلثه ایام فلما کتبوا الکتاب ذابا قاضی
 علیه محمد رسول الله فقالوا لا تقر بها و لو تعلم الک رسول الله ما منعناک و لکن انت محمد بن عبد الله
 قال انما رسول الله و انما محمد بن عبد الله ثم قال لعلی مح رسول الله قال لا والله لا محو
 و باطاعه رسول الله الکتاب فکتب ذابا قاضی محمد بن عبد الله ان لا یخل کل سلاح الا

الافنی القرب الحدیث جده عبارات حدیث و سیاق آن دال است بر آن که این لفظ را آنحضرت
 بدست مبارک خود نوشت قسطا و شرح بخاری گفته قبل کتب و لایحین بل المطلق نه بالکتابه
 و لایحینی که نه امتیا لایحین لکتابه لانه ما حرک یده تحریک من یحین الکتابه انما حرکها فجا المکتوب
 صوابا من غیر قصد بنوعی حجه عم قال قبل لما اخذ القلم و حی الله علیه قبل ما مات حتی کتب
 انتهی مختصر شیخ ابن حجر بعد از قصد صلح در مکه بنویس گفت قبل کتب علیه السلام میده المبارک
 و کان حجر الدق و ایل ان بام کتابت بخانه بعضه علما الکتاب آن نموده خلاف ظاهر است
 و قیاس آن بر کتب الی قیصر کتب الی کسر مع الفارق است و سیاق قصصی ازین محل
 است و بسیار از علما اهل سنت مانند ابو الولید باجی که از اعظم علما مغرب است گفته است
 که نوشت آنحضرت بدست مبارک خود بعد از آن که نمی دانست نوشتن را در مدارج النبوة
 از ابن دحیه نقل کرده که جماعه از علما افریقیه یوسف کرده اند باجی را درین از جمله علما
 شیخ ابو ابو ذر بود که یکی از روایات صحیح بخاریست و ابو الفتح نیشابوری دیگران از علما و کتب
 و سنه لال که بریده کتب بنام من کتب و لا تخطی میمید که بر عدم کتابت مطلقا ضعیف است
 چه قبلت عدم کتابت است حصول علم کتابت بعد از زمانی نیست حکایت شیخ عبد الحق
 در مدارج النبوة آورده علما اندلس برین قول بر ابو الولید باجی شنیع نموده و او را کفر و زندقه
 نسبت کردند که قولیک گفته مخالف قرآن است درین یکی از علما ایشان این شعر گفت شعر
 بریت من ایشرد نیا و اخره و قال ان رسول الله قد کتب و گفتند که انما منزه
 ساخت رسول خود را صلی الله علیه و آله وسلم از خط و کتابت و خواند او را نبی می و گردانید از بر
 نبوت و نبی و گفت ما کتب تلو من قبل من کتاب و لا تخطی میمید که از ان لا تا بالمرطلون پس
 اثبات کتابت برای آنحضرت موجب ابطال این برهان باشد و موجب کفر چون این منظره و
 مجادله در میان علما و میان آمد جمع کرد ایشان را میرفت و بظاهر کرد باجی را بر این باجی
 نزد امیر بود و از علم حرفت گفت این منافق قرآن نیست بلکه خود از فرمود قرآن است زیرا که تقدید

کتابت
 شیخ عبد الحق

کرده است لغی را با قیل در دو قرآن و چون تحقیق گشت تهیت و صلح متفرقند بآن مجزیه وحی حاصل
شد امن از شک ارتباب در آن مانعی نیست که عارف گردد بکتابت بعد از آن بی تعلیم این مجزیه
دیگر است مگر حضرت راضی الله علیه و آله و سلم میفرماید آنکه ظاهر آیه کریمه دلیل بر عدم کتابت است
نه عدم علم کتابت و کلام در علم کتابت است نه در نفس کتابت و حصول علم کتابت مقتضی کتابت
نیست چه بسا سلاطین و امرا و ذوی الاقدار با وجود علم کتابت و کمال تدرب در آن اگر اذیت
مرتکب نوشتن توقیعات و سجالات و خواندن آن نمی نمود پس قول از نیز نوشتن قبایل و
سجلات و خواندن آن کار مقصد بیان دار القضا است مضمحل باشد چه را هم آنکه ظاهر قول
از نوشتن قبایل و سجالات و خواندن و ایراد کریمه گشت تلو امن قبله من کن با مقام استدلال
موسوم گشت که ثمرات او درین سلسله این است که علم بخواندن هم شرط قضا نیست و این
امر غرض از تخریص است جماعه قضا را بر جمل و با غرض ازین قول تقویت و تأیید حکم
مشهور است که از نه سالفه تقویض منصب جلیل القدر قضا بجمعه رایج بوده درین جزو را
نیز رایج و معمول است در قضا و نزاع گفته و قد رایت بواجی خوارزم و بهای جاحته من فوض
الیهم القضا و کذا بعض نوای دشت من الیهم القضا و بهای جاحته من فوض
سکت عن شهادتهم انهم لیس فیهم من عدلین و کل فلک من نهان امر الله شئت
بالشعر و قد رایت من العجائب ان واحدا من الامراء الذی یدعی انه لم یحضر مثل دنیا قلده
منیه الی شارب جامل لا یعرف قرآنا و لا حکما حتی یقضی باربعة مذاهب فقلت فیه فقال
انا اعلم بالمصلحة و الله یعلم المقصد من المصلح انتهى میفرماید آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم میگویم
درین باب بمقایسه بر آنحضرت مع الفارق است چه سید راسل معصوم خط و ذلل و مؤثر
بوحی الهی و به نقیض قدسی احتیاجی بکتابت نیست بختی استیضاح گیر گشت از جهت
نقصان نفس و حیل احتیاج و اقتضای آن باقی است که در وقت ضبط و قایم و سواد
که در غالب قات منظر امری اند تو سل بآن نمایند نیز تعارض با بنیادین با اگر درست باشد

باشد لازم آید که سلامت از عی نیز شرط نباشد حال آنکه با اتفاق از شرط قضا است چه
حضرت شعیب علیه السلام بنیاد علیهم السلام از حدیث بصره را بود **قال** الفاضل الناصب نیز اخبار میراث
توزیه یا دره دارند از آنجا که اگر زنی که دخترش مرده است دعوی کند که من نزد دختر
متوفاه خود فلان فلان متاع یا خادمه یا منت سپرده بودم بلازمینه و شهود این دعوی
مقبول است نص علیهم السلام با بویه و این خبر صریح مخالف قواعد شرع است که بلا شهود صحیح
دعوی مقبول نیست و لا جاد علیه یا بقرینه شاهد او و لا یأبایا بالثبوت و لا یک عند الله هم انما
و مقصد شرع که حفظ اموال است صریح در اینجا فوت میشود **اقول** و به یسئین قبول دعوی
دعوی را بلازمینه و شهود از خصایل امیه که بر عیش مشایه مسائل صائین دشناست بنمود
یهودیت و نصراست است شمر دن دلیل جبل یا تجا بل اوست چه درین حکم حضرت ابو بکر
نیز شرط بر بعضی فقهاء امامانند نیز که در کتب احادیث عامه و رد یافته که بر گاه جابر بن
عبد الله انصار بنجد متشخصه شده دعوی نمود که حضرت رسالت بناهی ملت مال بحریز
بن و عده فرموده است جناب ایشان بحیر و این دعوی بلازمینه و شهود تسلیم این دعوی
فرموده ملت مال بحیرین با و عطا فرمودند و نیز این حکم اخی الفقه و اعاده شرع و منافعی
دلستن دل است بر ارتداد او از مذنب اهل سنت و جماعت ترمذی و جامع خود روایت
کرده عن ابی حنیفه **قال** ایت رسول الله ص ابيض و کان الحسن بن علی لیس به و امرنا
عنه فایضا قد نهان الله بها فانما موده فلم یعطوا شیئا فلما قام ابو بکر **قال** من کان
یعنی رسول الله ص عده فلیجی ثقت الیه فایضه فامرنا بها و مشکوة نیز این حدیث و حدیث
بعد آورده است در صحیح بخاری و این واقع است حدیثی بن عبد الله **قال** معا علی بن
عبد الله **قال** ثمان سفین **قال** ثمان بن النکدر **قال** **قال** سمعت جابر **قال** **قال** فی النبی
لو جاور مال البحرین اعطیتک لکن انما فلم یقیم حتی توفي النبی ص فامر ابو بکر مناد یا فادی سر
کان لعنه النبی ص عده او من فلیاننا فایضه فقلت ان النبی ص و عده فلیاننا و در

در آخر ویت دیگر چنین آورده غشی لی حشینه فعد وتها فاذا بی خمس لایه وقال خذنیما دار
 آخر ویت دیگر چنین بخیر نموده قال جابر فعد فی بی خمس لایه ثم خمس لایه ثم خمس لایه
 شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء نیز این حدیث از سحین روایت کرده و در آخرش این
 عبارت آورده فاعطانی الفاء وجمس لایه محصل کلام شیخ صدق این بابو نیست هرگاه داد
 متوفاه دعوی امانت خود نماید و در نه مصر بر سکوت باشد در صورت مدعی علیه را حکم
 منکر اکل قرار دهیم بر مدعی رد نموده میشود مثل این در ثبانی واقعی واقع است و مطابق حدیث
 صحیحی که حاکی از این عمر ویت کرده در بنجم و پنج شرح منهاج میفرماید المدعی علیه علی سکوت
 عن جواب المدعی جعل کمنرا اکل فبر الیمین علی المدعی لان النبی رو الیمین علی طالب الحق
 رواه الحاكم عن ابن عمر وقال صحیح الاسناد وخرجه الدارقطنی باسنادیه مجاہیل در وی است
 عن عمر انه قضی بذلک فی التخصیر انتهى پس برادر این مسئله درین باب است که محض است
قال الفاضل المناصب از آنجا که اگر دشمن شخصی بر او دعوی زند که او سرچشمه باشد و در
 آن دشمن را قدم داده خلاص باید کرد و حد قذف بر او نباید زد و نص علیه شیخ محمد القنول فی المنصور
 حال آنکه در شرح قسم را در مقدمه حد و اعتبار نگرفته اند و حد قذف بر مدعی حد زنا چون عا
 شود و از اقامت مینه و جب ساخته اند کما هو المنصوص فی القرآن حد و زنا که دشمنی عا
 برای تهمت آورده و غم است چه قسم از نظر باید انداخت و قسم ظن باید نمود و انتهى کلام **اقول**
 و یستعین بطلاق این قول در غیر منبر است چه حد قذف را بعضی حق نهند میگویند و بعضی حق
 عباد و اند آنها که حق عباد میداند قسم در آن اعتبار نموده اند و رحمه الفقهاء میفرمایند
 طلب المذنب و من القاضی ان یستلطف القاذف نانه لا یستلطف عنه خلافا لشافعی بناء علی
 ان حد القذف حق العباد و عنه فبصر بالاکتفال او نص علیه شیخ محمد الشهد فی المسبب از قبیل
 قول بعضی طرف است که فرموده چه خوش گفته است شیخ سعد شیراز در طوطی نامه مصرع
 الایا ایها السامی اد کما و اول **قال** الفاضل المناصب کتاب شهادة نیز عجیب و

عجیب و غریب چیز میگویند شهادت طفل بالغ و ده ساله در قصاص قبول میکنند حال آنکه
 طفل بالغ بالینه شهادت در هیچ مقدمه ندارد و قوله و اشهدا شهیدین من جماعتکم در مقدمه
 قصاص کف جان است چه قسم شهادت طفل قبول شود **اقول** و یستعین بطلاق
 مذکور مینه نیست که در شهادت بالغ بودن شاید شرط است در جمیع جاسی فرماید بشر
 اول آنکه بالغ باشد پس اگر ایوان طفل مسموع نیست و در شهادت طفل ده ساله در مقدمه
 جراح و قصاص اختلاف است بعضی از مجتهدین گوای طفل را مطلقا جائز نمیدانند و بعضی
 گفته اند که گوای طفل در قصاص قبول است و بعضی مخصوص سازند بجر احتی که سریت بجران
 نکند و مفتی بلست که در غیر جرح شهادت طفل مسموع نیست فاضل شیخ علی در حاشیه مختصر
 نافع میفرماید القوی از لا یقبل شهادتهم الا فی الجراح دلیل قبول شهادت ایشان درین
 باب است که اکثر اوقات خصوصاً در جراح و قتل که در میان طفل واقع میشود و شاید بغیر الجراح
 نمیشاند اگر چنین مواقع شهادت اطفال مقبول نشود تعطیل اکثر حقوق لازم آید هرگاه این
 مقدمه بوضوح پیوست پس بدانکه آنچه درین مقام فرموده است بحد و جرم و دست اول
 آنکه سیاق کلام شجر از است که جمیع علمای اُمیه یقین شهادت اطفال در قصاص قایلند
 و شمیخ خلاف واقع است چه قبول شهادت اطفال در قبول غیر مفتی است و ویکم آنکه
 نزد امام مالک نیز شهادت مطلقا هر چند از ده سال کمتر باشد مقبول است و بطور شرح
 آن میفرماید لیست شهد لصبيان فیما لقع من الجراح غیر مسموع اذ اشهد لصبيان
 علی ما وقع بينهم من الجراحات قبل شهادتهم و قضی بها عند مالک لان هذه امور لا یحضر
 غیرهم فلو لم یقبض شهادتهم لعطفت هذه الحقوق انتهى پس تخصیص شافع با ما برادر این
 مسئله در خالص آنها چیزی ندارد بلکه چون نزد امام مالک شهادت صبيان مطلقا مقبول
 است بغیر تخصیص ده سالگی که ایام تمیز است اولی و الحق تبیین خواهد بود سیدم آنکه
 باید که مینه بر عدم قبول شهادت اطفال ده ساله یا از ده است چه مفهوم لقب نزد آن فقید

ارباب قبول معتبر نیست نیز این دلیل مقتضی نیست که شهادت زن در هیچ جای مسموع نباشد
و لیکن لکن و تفسیر علی التمسک میگوید که جمیع الفقهاء علی ان شهادة النساء جازیه مع
الرجال فی الاموال حتی یثبت جلیس رجل و امرأتین و ذیب الشافعی الی ان یاطلع علیها
غالبه کالولادة و الرضاع و النیابة و البکارة و نحوها یثبت بشهادة رجل و امرأتین و شهادة
اربعة نسوة فیما یدعی کفارهم و ما یدعی لیس فی جلیس لیس و یضاهیهما
مسلمین باشد حال آنکه نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه شهادت کفار مسموع است و یضاهیهما
قال ابو حنیفه لیس شهادة الکفار بعضهم علی بعض قال الفاضل الناصب و کتاب العبد
والذی یحرم من مخالف نص قرآن صید اهل کتاب احرار و اندهم اقول و یستعین ابن
نیر از مسلک اختلاف است ابن عقیل و ابن حنبل قایل با بایست ذایج اهل کتاب اند و محمد بن بابویه
سیف یاید اگر شهادت این کتابی مسموع شود و یضاهیهما اهل کتاب است و یضاهیهما
ذایج اهل کتاب عموم آیات و احادیثی است که نص اند بر حرمت ذمیها که التسمیه اند بر حرمت
علیکم المیته و الذم لکم الخسر و ما اهل غیر الله به المخفضة و الموقوفة و المتردیه و النطیحة و
اکل ریح الا ما ذکرت و ما ذکرت علی النصب ان یستقیموا بالازلام و لکم فسق لعنه حرام کرده باشد
مرد را یعنی حیثی که روح از بدن او بغیر ذبح فرسته باشد و خون و گوشت خوک یا آنچه از او برده
باشد یعنی یا کرده باشد غیر خدا در وقت ذبح آن و آنچه بفشردن مرده باشد و آنچه بچوب
سنگ زده باشد یا مرده باشد و آنچه از بطنی افتاده باشد و مرده یا در جا افتاده مرده باشد
و آنچه شایخ زده باشد و گری او را مرده و آنچه خورده باشد او را مرده و مرده که آنچه در یابید
شما از اینها که ذبح کنند او را و در زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنبان
و آنچه ذبح کرده باشد بر سنگها که منصوب است بر جوابیت الحرام که در حاکمیت عظیم آنها جاری شود
و بر آن ترابان میکردند خون مذبح را بر آن باقی مایندند و آنچه طلب تمت کنند نیز برای اقداح
چون اسباب حاکمیت را جمع افتاد و رجوع بار لام میگردانند آن سه تیره بود و در خطبه کرده که کسی نجس

مجاور مسلک میبود سپردند بر یکی امری را بر یکی در دیگری نهانی را بی و سی و مسموع گفتندی و
وی از کتا خالی بود چون کسی غرم بکاری کردی نزد مجاور مسلک آمدی و پدید آورد و او است
در این خطبه کردی سهمی بیرون آورد اگر نه شسته بود امری را بی و مسموع الحال بان کار شغال
نموده و اگر نهانی را بی یکسال نکرد آن عمل نموده اگر چه بیرون آمدی باز رجوع بان خطبه
کردی باید از استقامت دست یغنی شتران گفتندی باز لازم است از الزام بسیار بوده
و این بیرون رفتن است از دایره اسلام و مانند قول ادنی و الا نکلو اهل الحرام که التسمیه علیه
محمودید از آنچه یا خدا برده کرده نشده و اند حدیثی که بخار در هیچ خود با نداشتن است کرده
عن عبد بن حاتم قال سالت ابی سلمة فقال اذا ارسلت کلبک للمعاقیل فکل اذا اکل فلا تاكل
اگر علی نفس قلت ارسل کلبی فاجد سمه کلبا آخر قال فلا تاكل فاما سمیت علی کلبک لکم تسیم
کلب خرد این حدیث و مثال ان نصرا در وجوب تسمیه قسطلانی در شرح صحیح بخاری التسمیه
و وجوب تسمیه حتی لو ترکها سهوا اعمد اهل و هو قول اهل نظر این تسمیه و ظاهر است که هر چه در
تسمیه میکند یعنی در وقت ذبح نام خدا را بخانی بر ند قسطلانی در شرح صحیح بخاری در معرض شغل
بر حاکمیت ذمیها که التسمیه علی سگ و یه و قال الله تعالی و طعام الذین اوتوا الکتاب جل لکم و هم یسألون
این تسمیه نیز میبود و خدای تعالی شانه را و الذی یزیمه اند و نصرا مسیحا علی غنیمنا و علیه السلام خدا
میدانند پس مراد ایشان از التسمیه علیه السلام خواهد بود نه جناب بار تعالی محمد و امام را
و تفسیر کبیر فرموده و ممن یحیی غیر الله النصرا الذین یعبودون السج و لقب یضاهیهما و لکن النصرا
اذا سمی الله تعالی فاما یزید یا یسیر انتهى پس اسباب التسمیه بنام و الذی یزیمه اند و یضاهیهما بنام الله
تعالی و تسمیه و حقیقت از ایشان مترک باشد و ذمیها که التسمیه بموجب لصوص سابقه و نصیر
دیگر که ذکر آن موجب تطویل است حرام است پس فی میبود و نصرا بطریق لصوص کتاب و سنت حرام باشد
چنانچه امامیه بان قایلند نیز میگردانند قول آن تسمیه و صاحب طایفه الا دیالیا و یضاهیهما الذین
سبوطی و جامع صغیر از ابن عباس روایت کرده اند نهی عن ذمی نصرا فی الذی یحیی غیر الله

از ذبیحه نصاری عرب نبی فرموده و نزد اکثر محققین علم اصول فقه مفهوم صفتی است
 پس تخصیص نصاری لبرخصص حرمت ذبیحه نصاری نمی تواند شد چنانچه بر تامل خبر
 نیست و شافعی عمل بظاهر این حدیث نموده حرمت را مخصوص ذبیحه نصاری نمیداند بنابر
 جمال الدین محدث در کتاب دفعه الاحباب نوشته که آنحضرت در جواب عطاء
 که از آن حضرت استفتاء نموده بود که یا یهود و مجوس بچه طریق عمل نماید قلمی فرمود که اگرش
 و مجوسیت خویش باقی اند جزیه از او بگیرد و مسلمانان را بان جماعت مناکحت نبود و ذبیحه ایشان
 تناول نکنند از این کلام انتهی کلامه و اصل در نهی حرمت است چنانچه در اصول فقه بیان شده و با
 این حکام بنیوت زیاده است پس حرمت ذبیحه اهل کتاب مطابق حکم خدا و رسول خدا باشد نه مخالف آن
 چنانچه فاضل ناصب عم نموده است و در طحا هم حل کلم و طحا هم حل کلم و نظایر آن خاص باعدای
 احوام است پس مخالفه قول بکریمه سطوره لازم نماید و کلام در کتاب است مخصوص آنکه بطریق
 عامه در صحاح سته و در دیافانته و احادیث مستفیظه دیگر بطریق اهل بیت مروی شده نیز
 می بینیم تخصیص نموده اند بآنکه عطا بن ابی رباح که از اکابر و اجله مشایخ و اساتذہ جمیل الفقه
 کوفی است و حسن بصیر شعبه و سعید بن مسیب از عاظم تابعین اند باین قول قایلند چنانچه
 در تفسیر نهی ابرو تصریح بآن واقع شده پس ایراد این مسأله درین باب که معتقد بر اخصای
 امامیه است مستدل محض باشد و تفصیل این مسأله در رساله علییه ذکر یافته من فارجع الیهما
 الفاضل الناصب ذبیحه اهل سنت را نیز مردار انگارند از این کلامه اقول و یستعین اطلاق
 درین مقام مشعر از آنست که همه علمای امامیه باین قول قایلند و جمیع خلاف واقع و کذب
 صریح است چو ذبیحه اهل سنت بنا بر اصح اقوال که مختار اکثر علماء است حلال است بشرطیکه در وقت
 ذبح تشمیه نموده باشد آری ناصب معلن عدوات اهل بیت علیه السلام بوده باشد ذبیحه او را
 حرام میداند زیرا که محبت اهل بیت پیغمبر ضروری دین اسلام است و منکر ضرورت دین اسلام
 حکم کفار است لاجرم ذبیحه کفار در ذبیحه کفار در ذبیحه کفار در ذبیحه کفار در ذبیحه کفار

باشند ازین حدیث و غیر قول بعضی است که نزد بعضی اهل سنت مانند شافعیان
 تشمیه عدا اشیاء است از این تفسیر کبر فرموده ان متروک التسمیه عند اعدائنا شافعی مباح
 در متفق و مغتفر و از این تفسیر کبر فرموده ان متروک التسمیه عند اعدائنا شافعی مباح
 اباحت اکل متروک التسمیه در متفق و مغتفر گفته و عنای مالک و ابی ثناء ان اکل
 اکلها علی الاطلاق سوائه اعداء او سهوا و در حل ذبیحه لفقوای لا تا کلو مالک و کرام اسم الله
 تشمیه در وقت ذبح شرط است چنانچه خفیه نیز باین قایلند پس می بینیم بعضی فرق اهل سنت
 ما دام که تشمیه از ایشان منقطع نشود مباح نیست و ذبیحه خفیه که در حل ذبیحه باند امامیه
 شرط میکنند و معلن اهل بیت نیستند حلال و طیب است در شرح لغو فرموده و لا
 یشرک الا بالان قال الامیر المؤمنین من دان بکلمة الاسلام و صام و صلی فیه
 کلم حلال اذ اذکر الله عز و جل ان الله علیه لم یحل و ان لم یحرم الا باین صحیح
 مطلق الخلاف اذا قال الناصب لنبی بعداوة اهل البیت علیهم السلام فلا یحل حنیفه ذبیحه
 او و ابی بصیر ع قال ذبیحه الناصب لایحل لا کتاب الناصب خلاف
 هو المعتمد من ذبیحه ضروری فیکون کافرا فیتناول اهل علی تحریم ذبیحه الکافر
 و منکره لایحل ذبیحه اهل سنت بعضی ازین فرقیه که قایل بکل اکل متروک
 التسمیه چه برگاه و چه باین باشد جمال دارد که بسبب آنکه طبیعت بشری بآن محمول
 است و اجماع عدا تر که تشمیه نموده باشد وظاهر است که نزد شافعیان تشمیه ذبیحه شخصی که عدلتر
 تشمیه کرده باشد و این قول مخصوص با امامیه نیست چه نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه
 اهل سنت و متفق و مغتفر گفته و اما التسمیه علی الذابیح و الاضاحی فها
 ابو حنیفه ان ترک التسمیه عدا فالذبیحة منه لایوکل و ان ترکها ناسیا اکت و قبح البیاب
 فرموده و خلف العلماء فی التسمیه فذهب شافعی الی انها سنة فلو ترکها عدا او سهوا لایحل لصد
 و الحدیث حجة علیه و ان الطائفة التسمیه و جهة فلو ترکها سهوا او عدا لم یحل قال ابو

لو تركها بعد الايجل ولو تركها سهوا جمل انتهى ازين تقرير به صوح پوست که از خفيه نیز
 بعضی اهل سنت مانند ذبيح شافعيه و ذبيح مالکيه بر ديت ثالث هرگاه نماز ترک نموده
 باشد حرام است و از آنجا که خفيه دين قول شريك اماميه اندايرادين بسيله دين بابت ترک
 محض باشد **قال** الفاضل الناصب بحیه کيکه وقت ذبح استقبال قبله کند حرام نماند و
 برین امر وجه دليل از شرع نيست و عموم لنصوص مبطل اين شرط رايد است **قال** الله تعالى وکلوا
 مما ذکر اسم الله عليه ان کتم بایانه مومنين انتهى کلامه **اقول** و بستیغين آنچه در دين مقام
 افاده فرموده از اغراض اوقات و عجايب افاضات است که جهل خود را بان بمنصبه بر ذر جلود گرسا
 زیر اگر مستند اماميه دين سئد ناسی اقتدا بحجاب حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام
 بامر است که در زمان سعادت نشان آنحضرت معمول دستم بود چنانچه کتب معتبره بان با نظر
 است و نزد اماميه ثبوت پوسته که آن حضرت در وقت ذبح و ذبحه مداومت بر استقبال
 و گاهی ترک آن نه نموده و بمعنی علامت وجوب است پس ترک آن حرام باشد و مداومت
 فرمودن آنحضرت بر استقبال قبله در وقت ذبح در کتب معتبره اهل سنت نیز در و یافته است
 موجب قطعی است برخی از ان مذکور میگردد از جمله شیخ نور الدین ابوالحسن علی شاذلی که از
 اکابر متصوف و علمای اهل سنت است در منیر الوقیه شرح رساله غریبه در فقه مالکيه فرموده
 صفه المستحی ان یضع الذبیحه علی سائر متوجهه للقبله بعامه ضمیمه غیر الفا کمالی نیز
 فرموده و یستحب توجیه الذبیحه الی القبلة اقتداء برسول الله و قد نقل ابن المنذر الاجماع
 علی استحباب ذلك ان ترک توجیهها یعد رافضیا فالاخلاف فی جواز اکلها و ان ترک
 عامه انقال ابن القاسم یوکل کما یؤذبح بسیاره دانسته که ترک مسند باد **قال** ابن
 لا حرج ان یؤکل لکن استیغنی عن ذکره و ما یجوز شرح منها حج که از کتب معتبره بیافیه
 است فرموده و یوجه للقبلة ذبیحه کما فعل النبی صلعم لانها افضل الجهات و هو فی الاحکامه
 و الله یستحبها فان قبل مینفی الکرايه فی نذر الحاله لانها حاله اخراج کما است

فكانت کالمثل فالجواب انها حاله یستحب ذکر الله انتهى بالجمله این قول موافق فعل و تقرير
 آنحضرت است علیه الصلوٰه و السلام و عموم لنصوص قرآنی نیز مخصوص است بفعل و تقرير بحجاب
 و معاجنه بعمل اکثر اهل اسلام است نهایتش علمای اهل سنت توجیه بیخلف قیاسیست
 و امامیه حجب می ندارند و ظاهر است که ترک وجوب حرام است پس قول او بوجه دليل از شرع نيست
 و بی اصل باشد و مخالفت با کرمیه کلاما ذکر اسم الله علیه نیز ساقط است زیرا که کرمیه کلاما مخصوص
 و مضمون آن شرط و بشرط است و در آن سخن فیه شرط اباحت متضمن است و بدیهی است که تسمیه
 محض موجب اباحت آن نمیشود **قال** الفاضل الناصب نیز گویند اگر کسی بآله غیر معارف نگاه کند
 آن نیکار ملوک اندیشود حال آنکه فرق در آله معارف و غیر معارف اصلا نیست انتهى کلامه **اقول**
 و بستیغين آنچه فرموده فرق در آله معارف و غیر معارف اصلا نیست دعوی محض است بغیر دليل که وجوب
 رکون نفس باشد مقبول و سموع نيست با آنکه دليل برخلاف آن نایم است زیرا که الفاظ
 که در کتاب است در و دیافه اند محمول بر متعارف اند و متعارف آله که معارف
 و الاصل لبقا مکان علی ما کان پس ادخال غیر معارف در حکم معارف خلاف اصل و محتاج دلیل است
 و لیکن فلیس **قال** الفاضل لکن اصب در کتاب الطاهر تحفه مسایل فخریه دارنده شیر جان و در و دیافه
 او احلال اند انتهى **اقول** و بستیغين بچند وجه دفعه است اول آنکه در مذاهب اهل سنت
 در کتاب طهر زیاده از بیه زایست مل تحفه مسایل فخریه خارج از قیاس است بلغای املا کبر کلاما
 کلامه باره از ان در خانه الباب الشا الله فکما معروض میگردد و و حکم آنکه اطلاق این قول
 مشعر از آنست که جمیع علمای امامیه قایل بکلیت حلیت بیت اند چنانچه کذب صریح است و در حلیت شیر
 جان و مرد در میان علمای امامیه اختلاف است معتقد و مشتمل و مختار متاخرین حرمت است و شیر
 فرموده و الا شیه تحريم بطلا فاه ایت در غایه ابرام گفته **قال** ابن ادریس این حرام لمارواه و بیه
 و سبب عن الصادق علیه السلام عن ابي اقر علیه السلام انه سئل عن عیة انت عملت بها بالقبول **قال**
 علی علیه السلام ذلک حرام محض الا ان یحس بطلا فاه ایت و جانه المتأخرین و هو المعتمد انتهى

و مراد ایشان از شیر شیر جامد است چنانچه عبارت شیرایع و مختصر نافع صریح است درین زیر
 این قول را در جامدات بیان کرده است و ظاهر است که شیر در اصل سایل و بایع است پس میوم
 آنکه شیر جامد را در شیر در شیر الفقهی ابو حنیفه مطلقا خواه بایع باشد خواه جامد باشد
 و نزد صاحبی یعنی امام محمد و ابو یوسف اگر شیر جامد را در جامد باشد پاک است و نجس غسل خوردن
 حلال است در کافی که اگر کثیر معبره فقه خفیه است فرموده ابن المیتة في الغنایا بعدا بحنیفه
 بایع کانت او جامده و عندما الخانت جامده فهي طاهرة دیوکل اذا غسلت و غابت عن حکم
 بر صاحبان انصاف فحقه نخواهد بود زیرا که غسل را در شرع ظاهر است از آنکه نجاست مقرر فرموده
 نه بر آنکه حرمت پس غسل لبن جامد را در جامد از حرمت دخلی نباشد و الباقی این عمل
 مجرب و جمیع محرمات معقول باشد بالجمله تشیع با مثال این مواقع دلالت دارد بر عدم نجس بودن
 او در فقه مذنب خودش چه جامد مذنب امامیه و با انبیه و ادعای تدرب در علو فقه و عقلی که
 لمن الملکی بر با هم آسان بنشینان بنیالشی عجب چهارم آنکه آوردن این مسئله
 باین معقود برای بیان خصایل المعیست مستد که محض است زیرا که امام محمد و ابو یوسف نیز در
 مسئله امامیه شریک اند چنانکه اسناد حلیت شمشیر جامد را در امامیه کذب محض و افترا می
 است در هیچ کتابی از کتب امامیه این حکم و روایات که شمشیر جامد را در حلال است بجز تصحیح
 این قول مسموع و مقبول نیست این عقده هرگز منحل و مشکف نمیشود که جناب قرآن از بردار
 و در قیاس آن تحریر و تقریر خود را از کالین بدارند در کتاب که بکه با جماعت از قوام
 عدل است که امام فائده و منفعت منصور است که طبع آن این مردان را مانند شیر را در خود حلال
 فرموده در اکثر مواقع این کتاب بلا تکلف مسامحه آن میفرمایند طاهر را در زلال خشمه ساق و میسر
 استعمال می نمایند از عجب تر آنکه با انبیه در عدل و ریاست را بحدیث که مدعی آنند علم
 مستغرق نمیشود فاجبه و ایادی الابصار بر کشش برگزیناید لاویس این است که قیاس
 قال الفاضل صاحب نان آردی که آب نجس خمیر کرده باشد چون آن آرد بان آید مختلط

مخلط شود که رفیق او در جمیع اجزای آرد آب نجس بسیار داخل است و سریت نماید حلال است
 حکما ذکر الحلی فی التذکره انتهی کلامه **اقول** و بنسبتین ظاهر کلامش این است بر آنکه جامد
 قایل باین قولند و بنسبتی کذب صریح است چنانچه مفید و خبر ابو القاسم صاحب العیال السلام و
 متاخرین بنحیست این قایل شده اند رجوع بکتب امامیه بر عدل این دعوی است و شیر را در جامد
 و لو عجن بالما النجس نجس لم یطهر بالما اذا خبز علی الاشتهار انتهى و کذا قال غیره فی غیره و کلام مختلط
 که متفرد باین قول است مضطرب است زیرا که در کتاب المیاه نهایت قایل باین قول شد و در کتاب تلخیص
 نهایتا کتب رجوع فرموده در غایه المکرّم شرح نه العیال السلام غیر باین قائل است فی باب المیاه من
 النهایة بطهارة و فی باب الاطعمة نهیها بعد من هو المعتمد لان النما لیطهر باحوالیه با و او دخا
 فکان تلخیصا تحت قبل العمل بسیار است که درین باب روایات ضعیف سندش متروک عمل است معذ
 سوال راوی مخصوص از چندی است که شوشی در آن مفید یا دو آب در آن بگذرد و از آن آرد را
 خمیر کرده باشد و جواب طبق آن سهل ازین آید واقع شده و آن نبی است بر عجم است آب جامه
 بمجرد ملاقات نجاست این مذنب باری از صحابه تابعین و جمیع از علما اهل سنت مانند ابن عباس و غیره
 و ابو هریره و حسن بصری و ابن سیرین و ابن ابی لیلی و مالک و اوزاعی و ثوری و داود و زهری
 و ابن مسعود و غیره از صحابه و تابعین است در صحیح خود فرموده بالیقین نجاست فی السمن الما قال
 لابن الما بالانیمه طعم او کج اولون الی آخر الباب و تنقیح شرح مختصر نافع گفته من جمیع الحرات
 اجماع المذکور و قول اخیر فی طعمه نهایت و مذنب المفید المحصلین من التاخرین نجاسته بالانیمه
 و اندر انما لیطهر باحواله النما مطلقا و روایه علی ذلک شیخ فی میاه نهایت و ضعیف و الریه
 لاجتماع فیها علی ذلک لان الاجود عدم نجاسته البیر الا بالتغیض الما لیطهر حنیفه و فی الناس
 با صایه لایزاله کرهه الطبع لا لایزاله النجاسته انتهی مختصر بالجمله مذنب امامیه الامیر منجم حکم
 نجاست و حرمت بان مذکور است و بر تقدیر تسلیم آنکه آن خمیر نمودن انسان واقع شده طاهر است
 نه نجس تا خمیر نمودن با آب نان نجس حرام گردد و سند قول حکایت بعلامه علی دیندار

۳۳۰
در بنای استیجاب است مخلص اگر مردش ازین بناد است که علامه جلی در تذکره فی الحکایت بیان کرده
شده غلط محض و قریب است و اگر غرض اینست که علامه سبیل نقل احوال که کتاب کوبر و موضوع
برای همین است نقل این قول نموده درست است لیکن مفید مدعا نیست زیرا که قول شاذی که
قالیش هم مضطربین حکم باشد موجب غرض بر فرد نمی تواند شد علاوه بر آن که نزد اهل سنت
مانی که غیرش بخبر کرده باشند منتهی ازای هر جمیع اجزای آورد مداخلت و استیجاب مایه حلال است
با اگر استیجاب حکما ذکره عبد الله بن عمر التفسر فی الکافی قائل با آنکه نزد خفیه لشک موثر برگاه نام
منتهی آرد کنند تا بعد که علم آن متغیر نشود آورد فاسد میشود حلال است و بقول فقیه البولین این قول معمو
و مفتی است در فتاوی عالمگیری سیف یارب الفاره و قوت فی و قهر الحظ و طحنت البقرة فیها اوتعت فی
و قد مرین لم یفسد الذیق الم تغیر بها قال الفقیه الالبلیث و نه ناخذ انتهی **قال الفاضل الناصب**
طعامی که در و خیال ماکیان افاده باشد و صمغی گشته و شور با و فالوده که در و آب استیجاب و دیار
و قدر از خیال ماکیان انداخته تیار ساخته باشد نزد ایشان طیب پاکیزه خورد است **انتهی اقول**
و یستحب من فوج است با آنکه آنچه افاده نموده است که محض و ازای هر یک است و بزرع و طبعیت این است
را بر حکم بمعفو بودن یا بر حکم طهارت آنها متغیر ساخته و شک نیست که حکم بمعفو بودن یا طهارت بودن
چیز نیست از حکم حلیت آن نیست بسیار چیز است که طهارت معذرت در حرمت آنها اجماع واقع است
مانند آدمی و گریه نظایران و اگر این است لازم درست باشد لازم آید که در و خیال باز و در این
و زرع خفاش و طیور دیگر و بزرگتر از درم و سایر اوضاع بدن بقدر درم و منجز بر از که بعضی از آن
خفیه پاک است و بعضی بمعفو چنانچه در بیعت طهارت واضح گردیده افاده باشد و صمغی گشته و شور با
و فالوده که در و ابی که در و با بول مرد یا زن مخلط شده باشد و قدر از خیال خفاش و بطوطی و بوی
دیگر انداخته و متبایحه عوض کلاب لعرق معقه که ملوث ببلز شده باشد و بول خفاش خوشبو نموده
نزد خفیه پاکیزه و خوردنی باشد و همچنین شیء فالوده که از منتهی مرد و زن ندی جانوران ناپاک
شاید بر طبق بعضی مالکیه قری از لعل شیر خوار که هنوز طعام نخورده باشد انداخته و مرتب باشد

۳۳۱
و بنا بر مذکور مالکیه بپاکیزه طیب پاکیزه خوردنی باشد **قال الفاضل الناصب**
از آب گری که در و مردم بسیار استنجی کرده باشد و خون حیض لغاص نخیده باشد و ندی و ندی
پنجی ماکیان تیار در آن افاده و صمغی گشته و شک نیست که حکم پاکیزه باشد اگر آتش فالوده آن
تیار سازند و در آن قطار نمایند حلال طیب است و اگر این آب در وقت قطار یا شامند و یاد افشود
و شربت بکار برند نزد ایشان حلال است **انتهی کلامه اقول** و یستحب با جماعت و در شرع
شریف و ملت خفیه متغیر شده است که آب کثیر حکم آب جاری دارد و مجروح و طاقات نجاست نجس نمیشود و تا
یکی از او صفا نمائند متغیر گردد و این حکم مستحق علیت است بمیکس ادر آن خلافی نیست خلافی که
در حدیث است نزد شافعیه اگر آب قلیتین باشد کثیر است و کمتر از آن قلیل و در حدیث قلیتین نزد شافعیه
واقع شده صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعی در حدیث قلیتین از احمد بن حنبل و قول نقل
کرده که یکی آنکه بعد چهار و شک آب در آن بگنجد و دیگر آن که گنجایش پنجم مشک آب باشد از اینجا
که بزرگ خردی و بزرگ مشک این امر مضبوط نیست اکثر شافعیه بالفصل طلع عرقی تخدیه نموده اند
و در امامیه بقدر گشت و آن در وزن سوافن و روایاتی که بطریق امامیه و یافته گنجد و روایت
رخص است و نزد خفیه تقدیر است که هرگاه یک طرف آنرا حرکت دهد طرف دیگرش متحرک نشود از اینجا که این
امر بسبب اختلاف حرکت در شدت و تضعیف این امر مضبوط نیست و ضبط و تخدیه آن در میان علمای خفیه
واقع شده بعضی هشت درم شرعی و هشت درم گویند و در شرح طحا و این قول را بحکمیت و لوده و بعضی
در هفت مقرر کرده اند چنانچه در زهدی تصریح بان واقع شده و بعضی این قول را نیز بحدس و سبب
و قسط گفته و ابو سلیمان جویری از متأخرین علمای خفیه به ده درده تخدیه نموده و عمیق القدر با
که به بر دستن آب سطح سفلی آن نمایان نشود و مختارین خفیه همین است بالجمله اجماع است
است جبرین برگاه آب کثیر باشد مجروح و طاقات نجاست مادام که یکی از او صفا نشود متغیر نگردد نجس میشود
و بر سیدین دیگر نجاست بان موجب نجاستش نمیکرد و برگاه این مقدمه میبرد گشت پس آنکه قائل
ناصب که تخصیص شیء درین سلسله با امامیه نموده است ناموجوب است چنانکه شایع بار و از غیر وارد

بر جمیع افراد آب کثیر با اختلاف مذابست تخمیه آن اختلاف است بجا است پس معارض امیر سعد
 و اگر از آب قلیتین که چهار پنج مشک در آن بکنجد و کمتر از نصف است موافق مذابست و اگر از آب قلیت
 در سحری بن را بگوید ابو عبید و قاسم بن سلام و ابو نویر محمد بن اسحق و ابن جریر عبد الرحمن بن
 هند و وکیع بن جراح و یحیی بن آدم که از اکابر علمای اهل سنت اند از آن میفت و در وقت یا
 در وقت یا ده درده که محقق آن قدر باشد که بهر دشتن آب از آن سطح سفلیش نمایان نشود
 مثلاً که در مردم بسیار استنجای کرده باشند و خون حیض و نفاس ریخته و ریده باشد و موی
 بیشمار در آن افتاده و سگی هم در آن شاشیده اگر آتش فدا لوده از آن مرتب از زنده بران
 فطاری نماید حلال و طیب اگر این آب در وقت فطاری شاشاند یا در فشرده و شربت بکار بند
 نزد ایشان حلال است و اگر بنا بر تفنن طبع عوض کما فی بید مشک عرق کیو طره ببول نفاس طیب
 ساخته و بجای تخم فرجینک و تخم ریحان بنا بر مذابست قدر لیشک بر شود و در آن ریخته فوراً
 از آن برداشته باشد فطاری نماید حلال و طیب است در فدا و می بوی فرموده بول نفاس طیب
 المار لانه لا یکن التجر عنده نیز در فدا می نگو گرفته لبعرة اذا وقع فی اللین فایستخرج من بعد ما
 به لمایه من الضرورة لان فیہ عموم العلوی با آنکه مذابست جمیع از عصاره با بعین ضعیف و بزرگ است
 اهل سنت مانند ابن عباس خذیفه و ابو بریه حسن بصری و ابن مسیب مکره ابن ابی لیلی و جابر
 بن مد و مالک و از این نوری و داود و ابن سندر اینست که با قلیل نیز مانند آب کثیر بجز و ملاقات
 نجاست با آن نجس نمیشود و ما دام که یکی از اینها نشسته متغیر نشود پس بنا بر مذابست با بر عظام
 معارض امیر سعد که بطریق قول فاضل ناصب که نزد اینها اگر از آب قلیلی که بقدر سبزه و یا خم و چکر
 که یک مشک آب یا زیاده در آن بکنجد که در مردم استنجای کرده باشد و قدر خون حیض و نفاس
 و پخیال لکیان و بطویر گردد آن افتاده مصحح شده و سگی هم در آن آب شاشیده و بهر این
 امور آن مقدار در آن مخلوط شده باشد که موجب تغییر در او نشانه نشده باشد و موی هم در آن
 آب خورده باشد اگر آتش فدا لوده از آن تیار سازند و از آن فطاری کنند یا در وقت فطاری در فشرده

و شربت بکار بندند و این با بر عظام حلال و طیب است و بر سبزه و خمر و خمر است و سخت
 در آن لیل بیشتر از آن است که در شرب الطهر در حکم آب جاری باشد از هر چه عجب تر آنکه محمد بن اسحق
 و جماعتی مانند ابو داود و ترمذی و نسائی روایت کرده اند که در زمان سعادت نشان
 آنحضرت سرور کائنات در مدینه منوره علی بن ابی التیجه و اسلام صحابا عظام و دیگر مردم
 آب بر بعضی استعمال میفرمودند و در وضو و غسل و شامیدن و دیگر حوائج ضروری بکار
 می بردند و در ماء مبارک رمضان نیز از آن جناب نمی نمودند و در آن چاه گوشت سگ
 و خون حیض و لته می می و حیض و غده انسان می افکند و از آنجا که سوال از حکم آب
 این چاه نمودند فرمود ان الماء لا یجیسه شی و ابو داود و یازین فراتر که نهاده قدم از چاه
 ادب سیر و گذشت روایت نموده بر استعمال خاص جناب اقدس آنحضرت علیه الصلوة
 و السلام که جایشان قد اودا و بعضی از صحابا این آب آورده و شرب می کردند
 لقنیف صاحب جامع الاصول چنین واقع است و نه به عبارته خبر الشافعی از خبر الشافعی
 عن ابن ابی ذئب عن النعمه عنده عن حذافه عن عبید الله بن عبد الرحمن العدوی عن ابی
 سعید الخدری ان رجلاً سأل رسول الله قال ان سیر بضاعة یطرح فیہ الکلاب المحیض
 فقال رسول الله ان الماء لا یجیسه شی اخرج فی کتاب اختلاف الحديث به احديث صحيح
 اخره ابو داود و الترمذی و النسائی فاما ابو داود فاخرجه عن احمد بن شعيب و عبد الوهيد
 بن يحيى الحماني عن محمد بن سلمة عن محمد بن اسحق عن سليمان بن عبد الله بن عبد الرحمن
 بن رافع الا لصارتم العدوی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله و هو یقال له
 انه یسقی لک من سیر بضاعة و هی لقی فیها الحوم الکلاب المحیض و غدر الناس فقال
 رسول الله ان الماء لا یجیسه شی لکن ذکر روایات دیگر بطریق متعدد به همین معنی
 سیر بضاعة میهنای الدم و المحایض و هی جمع محیضة و المحیضة الخرقه التي تستقی بها المرأة
 عند حیض نیز در کتاب مذکور فرموده قال الشافعی فی القديم اخرنا رجل عن ابی عن امره

پس بن سعد الساعدي قال بقيت رسول الله صلى الله عليه وآله من مير ليلنا عني فقلت وذا الرجل الذي
 روى عنه هو ابي عبد الله محمد بن ابي يحيى وقد رواه غيره عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 سمع ابن سنان عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 ان فرض شده است تشيعات بارده می نمایند و بدیهی است که در میان فرض قوع و فعلیت آن فرض
 است بالجمله اگر چه ایادت آباد برین احادیث اطلاع نیست حرف محدث گری بجای است و در کتاب
 اطلاع تشیعات یکبار حکام شرعی میفرمایند حرف بر سلام قایل میرود **قال** الفاضل الناصب
 به چنین اگر آشی بقدر سبب و بزرگوار و از دستم انداخته باشد نزد آن حلال است
 از بول حرام و فرس کشیدن آن فاده باشد نیز حلال است حال آنکه نص قرانی جمیع این جایز است
 میفرماید قوله تعالى يحرم عليكم الخبائث انتهى **اقول** نستعين بنوع است بدو و جاول
 طاهر کلام او دلالت دارد بر آنکه جمیع امامیه قایل باین قول اند اینچه که صریح است چه درین
 در علمای امامیه خلاف است مختار اکثر علمای این ادریس نظایر و نجاست آن آش است و صاحب
 شرع نیز این قول را مستحسن دانسته و مختار علامه حلی نیز همین است و معتقد نزد اکثری همین است
 در غایه الحرم فرموده الثالث نجاسة المرق قل الدم اكثر وهو مذنب ابن ادریس حسن المصنف
 و اخره لعلنا لم نجد لانه ما قليل المضاف الاقية نجاسة فقیهین انتهى و حکم بقاء
 منزل ازین مناقشه میگویم که این قول معارض است باینکه نزد خفیه از مسایل مشهور است
 بر گاه گویند مذبح با میت مزوج شود خوردن آن حلال است بعد تحری بشرط که قد میتی کمتر
 باشد و نصف نرسد و این حکم در حال اختیار است و نمیخیزد کتب معتبره فقه خفیه اند شرع
 و کافی دیگران مذکور است در شرح و قایه فرموده و فی غنم مذبح میبایست سی اقل تحری اکل
 فی الاضیاء اما قال فی الاضیاء لانه کل کل الميت فی حال الاضطرار **قال** الناصب لایباح
 التناول و لان التحری دلیل ضرورت و الاضطرار بهنا قلنا التحری یصار الیه دفع الحاجه و هو
 المؤمنین لا یجوز عن السرقة و المغصوب المحرم عندک یباح التناول اعتماد علی الثالب

استثنای و در کافی نیز چنین است بنا بر استمال آن بر نوبت ضرورت از احوال فیه لیسده بنقل
 آن میادرت نموده شد غنم مذبح و فیهامیت فاکانت المذبحه اکثر تحری فیهما و الحاکم المیت
 اکثر او کافا بصفتین ثم یوم کل و هذا فی حال الاضیاء لانه ان العلبه یقوم مقام الضرورة فی اثبات
 الاباحة لانا علم ان سوق المسلمین لا یجوز الحرام و معتد احوال التناول بالشرع و غیره
 الباقی بذال ان القلیل لا یکن التحری منه و معتد الاضیاء فیه مصاعف و فدا فی کمال نجاسة العلبه
 انتهى مختصر حال آنکه نص قرانی جمیع این جایز را حرام میفرماید قوله تعالى يحرم عليكم الخبائث
 الجواب بانه بول فرس نزد امام چهارگانه است در دایه فرموده ان اصابع لم یفسد حتی
 یغسل عند البیضا فی ابی یوسف و عند محمد لا یمنع و ان محسن لان بول مایو کل طاهر عند **قال**
 الفاضل الناصب نیز نزد ایشان اگر شخصی گرسنه شود و شخصی دیگر طعام دارد ولیکن بر منبت
 طلب نماید این گرسنه زرد است اگر بدی تواند داد اما نظر بر دایه می نموده اگر ابراهه
 و غصبله اشخص طعام گیرد حلال است انتهى کلامه **اقول** در نستعین آنچه در بیان فاده فرموده
 مردود است بحد و جاول آنکه طلاق قول مشعر از آن است که جمیع امامیه قایل باین قولند
 و این معنی خلاف واقع و کذب محض است چه در سبب مضطر در میان علمای امامیه خلاف است
 مذبح قوی که جهنم نقیبا بآن رفته اند نیست که هرگاه شخصی در حال مختصه طعام غیر مضطر شود
 و خوف هلاک باشد و نمی تواند طعام نرسد باشد بر صاحب طعام بذل طعام واجب است چه در وقت قسار
 اعانت بر قتل مسلم است و اگر نمی باشد و صاحب طعام طلب نم کند مضطر از دفع
 و جیب است و در ضیقت اگر مضطر از دفع نم آید بذل طعام بر صاحب طعام واجب نیست
 و اگر صاحب طعام نداده از من رایج وقت طلب بکند اقوی و جوب دفع زاید است و شرح لمعه
 فرموده الاقوی و جوب دفع الزاید مع القدرة لانه مضطر هیئت و الناس سلطان علی الهمم
 صاحب شرع و محقق شیخ علی و دیگر محققین همین است و قولیکه ذکر نموده است قول مرحوم است و دوم
 آنکه در بیان صورت مستحب بلعین کار برده حالت مختصه مضطر اگر در آن است بموجب نص قرانی اکل

اکل میت حلال است تبیین کرده اند و الطلاق این قول با وجود تلبیس خط صریح است چه کسی از
 علماء امامی قایل شده است که در غیر حالت مخصوصه خلع طعام غیر عیض جائز است سیوم آنکه بر
 تقدیر منزل در غرض این مناقشه تا میگویم درین حکم خفیه نیز تشریح بعضی علمای امامیه جهات
 آنکه بجای و علم ازین عاصیه و بیت کرده اند صاحب شکوه نیز ازین حدیث را تخریج نموده تا اقلیت
 الهی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه مقتدر بقوم تالیف و بنا فائز می باشد انان نیز لعمریه قوام و
 لکم با منی المصیف فاقبلوا فان لم یفعلوا فخذوا منهم حق البصیف الذی یبغی لهم یعنی که بکفایت
 بن عام لغتم بجهنم بر سببیک تو میفرستی ما را بر جهاد یا کاری دیگر پس فرو می
 ما بر تو میکشیم میگویند ما را پس بر اقدس درین باب بصیت وجه حکم میکنی یا بگریم ضیافت
 خود را از ایشان یا نه پس فرمود آنحضرت در جواب این سوال اگر نزول کنید شما بر قومی پس بیا
 آن قوم بر شما آنچه می باید و او بر همانان و کفایت میکند پس قبول کنید و بگریه و اگر گفتند
 ایشان این کار ندهند آنچه باید پس بگیر از ایشان حق مہمانی را که می باید و او مہمانان را
 یا مہمانان را شیخ عبدالحق دہلوی در ترجمه شکوہ بعد بیان ترجمه این حدیث شریفاً میگوید
 ظاہر این حدیث دلالت دارد بر وجوب ضیافت تا اگر ندهند جو را باید گرفت و درین حاجت
 است مطلقاً علمای که ضیافت را حق و چنانند و جمہور علمای این حدیث را تاویل میکنند
 بچند وجه یکی آنکه این محمول است بر صورت مخصوصه واضطرار و بیشک درین صورت ضیافت واجب
 خواهد بود و اگر نگنجد گرفتن آن بکره و جہر جائز نیست انہی کلام بطریق ازینجا مستند قول بعضی
 علماء بوضوح می انجامد نیز جہات تاج بل فاضل ناصب یا عدم عتنائی و با حکام شارع
 نیز بوضوح می پیوندد بالجله تشیع درین مقام تشیع بر شارع است و تمنیہ بجزایه قابل
 میشود و خود بانند من الغنی بعد البدی پس ایراد این سلسله درین باب معقود بر این خاصیت
 امامیت است کہ محض است **قال** الفاضل الناصب از مسایل فرائض عدم توریث است
 در صورت وجود ابن الابن و غیره و این مخالف اخبار صحیح است در کتاب ایشان موجود است

در کتاب الجہاد و غیره

روی سعد بن خلف فی الصبح عن ابی الحسن الکظم قال سالت عن نبات الابن ای قال للنبات
 و الباقی لبنات الابن انہی کلام **اقول** و بنشین حدیث سعد بن خلف از احادیث نبی
 است عقاید و باجماع و احادیث متظافره کہ دلالت بر عدم توریث میکنند نمیتند آنکہ در
 الفاضل الناصب نیز عدم توریث ولد الولد بلا شبهہ را اولاد و خل است قولاً و انساباً و بنا
 کم و قولاً و بنا بنی اسرائیل از کرد و قولاً و بنا بنی آدم لا یفتکم شیطان فی غیر مخالف اخبار صحیح
 کہ درین مقدمه واردند و در کتاب ایشان مرود موجودند انہی **اقول** و بنشین حدیث فاضل
 انما عشرہ نیست کہ بگاہ میت فرزندان نداشتہ باشد و فرزند زاده داشته باشد آن فرزند را
 بجا فرزندان حصہ می برند خواه تنها باشند خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان
 حصہ می بر د که با و میرسد پس دختر حصہ خرد و دختر پس حصہ پس برد و ذکر و دان
 این در طریق میراث پس در برابر دختر میراث می برد و لیک فاضل ناصب کر کرده قول
 متروک است مناسط اعتراض بر قرعہ امامی نمی تواند شد در سہ ای فرموده اولی اولاد اولاد
 یعنی همون مقام ابائهم فی مقاسمہ الاولین و شرط این با وجہ توریث هم عدم الاولین و سبب
قال الفاضل الناصب برادران خواهران مادر می را از دیت مقتول میراث ندهند و زوج را
 از زمین و دیت زمین میراث ندهند و طرفه نیست کہ قاتل از ترک مقتول دیت او میراث
 ندهد اگر کتلا قتل کرده باشد یا شبه خطا حال آنکہ القاتل لایث عام است و لخصوص کتاب توریث
 زوجہ و خواهران و برادران نیز عام است تخصیص زمین و دیت از کجائات شود انہی **اقول**
 و بنشین چند وجه مدعی است **اول** آنکہ ظاهر کلامش شمس از نیست کہ جمیع علمای امامیه
 برادران خواهران مادر از دیت مقتول محروم میدانند منع خلاف واقع است علمای امامیه
 مد وارث دیت خلاف دارند برخی مانند شیخ ابو محضر طوسی در کتاب طوطی و موضوعی از خط
 و ابن الدین بر یک قول بجهت نمودن اولوالارحام قایل شده اند کہ وارثان دیت بعینہ
 وارثان دیگر تر کہ اند فرقی در دیت و ترک نیست و بعضی کہ با بعد برادران خواهران مادر

در کتاب الجہاد و غیره
 در کتاب الجہاد و غیره
 در کتاب الجہاد و غیره
 در کتاب الجہاد و غیره
 در کتاب الجہاد و غیره

تخصیص میکنند مستند ایشان درین حکم قضایای حضرت امیر المومنین علیه السلام است از آن
 نگاه بر مقتول دینی نباشد دیت را و از ایشان مقتول بمیراث نمی برند مگر برادران خواری
 مادری که ایشان چیزی از دیت بمیراث نمی برند و این مضمون پسند صحیح از حضرت صادق
 مرویست که فرمود ان امیر المومنین علیه السلام قضی ان الدیة برتھا الورثة علی کتاب الله سبحانه
 اذ الم کلین علی المقتول دین الا الاخوة من الام والاخت من الام فاما المیراثون من الدیة
 شدیداً تخصیص عموماً از مقررات اصول فقہ است بحدیکه مشهورست مامع الام و قد خص
 تشیع تخصیص خصوصاً نگاه کنند باشد بقول حضرت امیر المومنین علیه السلام که جناب کاتب
 علیه الصلوة و السلام نشان فرمود اقسام علی بر تاصل او در نصب و خروج و عادت
 رسول و بر عدم توکل در احوال و دود و و حکم آنکه تخصیص تورث زوجه با سوا
 زمین از سایر اهل خانه است بعضی مانند سید مرتضی و غیره قایل شده اند که زمین قیمت
 قیمت حصه زمین نیز بزوج تسلیم باید نمود در شرایط فرموده خرج المیراثی فوالا نالنا و یقولون
 الارض لیسیم حصتها من القیمۃ انتهى نیز تخصیص نکود در صورتیست که زوجه صاحب اولاد نباشد
 چه درین صورت زوجه مانند دیگر ورثه در جمیع ترک از جنس نقد و اراضی غیر ملک میراث می
 در شرایط فرموده اذ کان للزوجة ولد ورث من جمیع ما ترک و مستند ایشان درین تخصیص
 احادیث مستفیضه گنیز است که بطریق اهل بیت علیه السلام با ثبوت و دلالت بر تخصیص
 با آنکه امام مالک قایل بعدم تورث زوجه از دیت پدر است پس بنا بر مذکور باید که چه از
 دیت زوج و زوج از دیت زوجه میراث نمی برند در شرح منظومه فرموده و لیس للزوجة ارث
 دینیه و الارزوح ارثها من ذرته لایرث احد از ذرین من ذرته اخر عند مالک با آنکه انصوح کتاب
 و سنت در تورث زوجه عام است تخصیصیت از کجاست نباشد فلاح و حاکم فوجوا بنا
 سیوم آنکه استیجاب تخصیص قتل بعد ناشی از عدم توانش در اصول قتل مجروح
 است چه اولاد دیت القاتل لایرث ضعیف است زیرا که در سندش اسحاق بن عبد الله بن ابی

قره است و او ضعیف و مشرک و ردایه است و ترمذی بعد تخریج این حدیث فرموده لا یصح
 یعرف الامن بذالوجه فی سنده اسحاق بن عبد الله بن ابی قره و قد ذکره بعض اهل العلم
 انتهى و دارقطنی نیز بی دریشان او گفته اند لایحتم به و از مسایل مقرر اصول است که با حاکم
 ضعیفه اشادات احکام شرعی نمیتوانند و بر تقدیر تنزل میگوئیم که این حدیث مخصوص نقل
 عمدت زمر که متباد از قتل قتل بعد در احادیث دیگر از طرق اهل سنت روایت شده
 نیز نص برین تخصیص و دیافه از بخار دارقطنی از محمد بن سعید از محمد بن حنیف روایت کرده
 و توفیق او نموده قال اخبرنی ابی عن سید عن عبد الله بن عمر ان رسول الله قد فرغ من
 قتال الیوارث اهل فلقین و المیراث من دین و جواد و مالک و سیرت من تیار و مالک و مالک
 لقیل احدیها صاحب عمه فان قتل عبد المیراث من دین و مالک و سیرت من تیار و مالک و مالک
 آورث من مالک المیراث من دین و سیرت من دین و سیرت من دین و سیرت من دین و سیرت من دین
 اما سیرت من دین و سیرت من دین و سیرت من دین و سیرت من دین و سیرت من دین
 بتخصیص اند الوارثین شاذلی در سیرت و غیره فرموده الفقهاء خلفوا فی القتل علی ثلاثه
 مذنب الشافعی ان القاتل لایرث مطلقاً و عن سعید بن جبیر تقریر البصر من انه یرث مطلقاً
 و فرق مالک قتال لایرث قاتل العمد من مال و لادیه دیرت قاتل الخطا فی المال و دون الدیة
 و نقل البیهقی فی السنن عن سعید بن جبیر و عطاء بن ریح و محمد بن حنفیه بن المظفر ان قتال
 الخطا یرث من المال و دون الدیة و فیض القدر شرح جامع صغیر فرموده القاتل لایرث
 من المقتول شیا اخر بمجوز است فیه منعتو تورثه مطلقاً و قال الحاکم بالخطا و دیرت
 من المال و دون الدیة بعد از ان فرموده و فیه اسحاق بن عبد الله بن ابی قره قال النساء
 مبروک قال البیهقی سمعی لایحتم به و قال مرة واحدة با آنکه اطلاق او مشهور است از آنکه جمیع
 اما می قاتل تخصیص تورث بعد از دین معنی خلاف واقع است چه علماء امامیه نیز مانند علماء
 اهل سنت درین مسایل اختلاف دارند بعینه مانند علمای اهل سنت خلف بسند قول شده

بر روی یکی از ان احوال اختیار کرده در فصاح شرح شرایع فرموده لقاتل عدا علیما لا یرث
اجماعا و فی الخطا احوال ثلثة الاول لارث مطلقا ای من الدیة و التركة و هو اختیار سکا و الثانی
عنه مطلقا ای من الدیة و التركة و هو قول ابن عقیل الثالث مستحق من الدیة و اریته من باقی
التركة و هو اختیار الشیخ و ابن الجبیه و المرئی و ابی الصلاح و ابن البرج و ابن حمزة و ابن سیرین
ابن سیرین اختیار المصنف پس بر او این مسئله درین باب که معتقد بر این خصایص است مستبرک
مخص باشد قال الفاضل الناصب حد قذف واجب کنند بر آن مسلمان که دیگری را بگوید یا بنی
و ناد آن دیگر کافره بود حال آنکه در نص قرآنی حد قذف مخصوص محصنات است و کافره بزرگتر
نیست حرمت و له مسلمان او بوجوب تغزیر است انتهی کلامه اقول در نستعین بحد و وجه مدفوع است
اول آنکه ظاهر کلامش شعر از است که همه علمای امامیه یل این قولند و همچنین خلاف واقع
است چه جمیع اولیایند بلکه در حصان که در حد قذف معتبر است اسلام شرط است پس اگر کافره
السی باشد در حد قذف لازم نیاید در شرایع فرموده الثالث فی المقدوف و هو هبنا عباق
عن البیوع و کمال العقل و الحریة و الاسلام و العفة فمن استکملها وجب یقذفه الحد و من فقد
او بعضها فلا حد و یدفع التذیر لمن قذفه صبیا او مملوکا او کافرا او عتقا یا را الزام است دیگر مانند
شرح لمعه و غیره نیز چنین است در جامع عباسی فرموده چهارم آنکه کسی که دشنام میدهد
مسلمان باشد بنا برین تقدیر اگر مسلمان باشد یا کافر یا کافره باشد یا بنی الزانیه بگوید
المنس تغزیر یا یدفع بنا بر حرمت و له ش و در مختصر نافع فرموده لو قال المسلم یا بنی الزانیة و مر
کما فرقة قال الشیخ التذیر قولیک ذکر کرده قول مرجوح است و دوهم آنکه قول کافره بزرگتر محصنه
دعوی بلا دلیل است بر لیل عقلی و نقلی مسموع نیست بلکه از قبیل مصادره بر مطلوب است زیرا که
احصان در کتاب الله بر چند معنی آمده چنانچه اگر بفرسین تصریح آن فرموده یکی بمعنی حریت
دویم بمعنی عفاف سیوم بمعنی سلام چهارم صاحب روح بودن زن حصان که ذکر کرده العیز
یرمون الخصان ثم یأثم بالزنا و بالقبح شهدا و انا جلد و ستم ثمانین جلدة و لا یصلی الیهن شهاده ابد

و اولک هم الفسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و صلحوا فان الله غفور رحیم در بود شری
بمنه حریت علفانی نیست تفسیر کبیر فرموده و علم ان لفظ الاحصان جاء فی القرآن علی
وجه احد الحریة کما فی قوله لکما و الذین یرمون المحصنات یعنی الحرایر لا تری انه لو قذف
غیر حر لم یجلد ثمانین کذا لک قوله لکما فجلدین ما علی المحصنات من العذاب یعنی الحرایر و
کذا لک قوله و من لم یصلح منکم طولا ان ینکح المحصنات ای الحرایر انتهی و اینکه اسلام در آن
معتبر است یا نه مختلف فیه است پس اثبات آن بنصی که در کتاب الله درین مقدمه و ردیافته
مصادره باشد کما لا یخفی علی المصنف التفسیر سیوم آنکه در میان علمای اهل اسلام اختلاف
واقع است که اسلام از شرط احصان است یا نه بعضی شرط میدانند و برخی قابل عدم شرط
اند قابل باین قول نیز قابل بعدم شرط است و نزد علما اهل سنت نیز درین امر اختلاف
است چنانچه در کتاب فقه و تفسیر بیان شده است نزد ابو حنیفه و مالک اسلام شرط احصان
است و نزد شافعی و احمد شرط نیست و متفق و متفق گفته ثم خلفوا من شرط احصان
بعد خمسة الجمع علیها فی الاسلام بل یومنون بشرط لا احصان ام لا فقال ابو حنیفه و مالک
یومنون بشرط لا فقال الشافعی و احمد لیس من شرط لا بشرط شیخ ما موجه باشد قال الفاضل
الناصر بسیر کلان مبتدئ تخصیص کنند از ترک بشیخ و خاتم و پوشاک میت بدو عرض و
و اینهم مخالف نص قرآنی است انتهی کلامه اقول در نستعین در میان علمای امامیه خلاف واقع
است عطای جوهه بر سر بزرگتر واجب است یا سبب بهر تقدیر اعیال جوهه با بقیه است یعنی
این چیز را اقیمت نموده در حد سبب بزرگتر محسوب نموده با و بر بند یا بطریق بجان بخیر
قیمت است اول مختار سید تفسی علم البیدی و ابن حنبله است برین قول کلامی نیست و از
غیر محصلین لامنی بران عاید نمی شود و جمیع که قابل بقول دومینند میگویند که پس بزرگتر لازم
است که عوض جوهه اعمال خیر برای اعیال ثواب و ترویج روح والد خودش بجا آورد که اگر
صوم صلوة از پدرش فوت شده باشد قضا آن بکند و الا دیگر اعمال خیر بجا آورد تا ثواب

آن روزگار بدتر نماید شود پس این عطیه در حقیقت از قبیل فروع وصیت با عمل خبر وجود
نیز باشد که با اتفاق سمت جواز دارد و بودن جوهر بلا عوض نیز محل نظر است و همچنین باز مذکور
سید لطفی و این جنبه که قیمت جوهر در حصه پس بر کثر محسوب نمایند و ضمیمه تمام دارد و بنا
به سبب جوهر نیز چنین است زیرا که عوض است از آنکه چیزی باشد که از آن انتفاع و نیوی حاصل
شود یا فایده اخروی و علم امامیه تصریح نموده اند که عوض جوهر پس بر کثر لازم است که عمل
خبر وجود و از قبیل صومعه و غیر آن که از دلش تبادن در آن واقع شده یا فوت شده
است بجا آورد و اگر او ادانیک در صورت و در نشستن شغول الذم می بودند و بسبب او و شغل
ذمه الله از حقوق الله حاصل شد و در اینجا نفع عظیم و فایده جیم است بخاری از سعید بن
روایت کرده عن ابن عباس قال ان ناسا یعمون ان نذره الایة لیسخت ولا والله لیسخت لکنها
مما تبادون لباس مما والیان والیرث وذلک الذی یرزق ووال لایرث ذلک الذی یقول
یا لعل یقول لا ملک لک ان عطیک قال الفاضل الناصب محروم دارند از میراث پدر
را که پدر او بحضور سلطان یا قاضی یا کو قوال فارغ خطی و نذر حیات او از میراث پدر
حکم توره جلایه خاست حکم شرح می نمایند که حکم توره نمایند نهی کلامه اقول و بیست و نهم
الطلاق کلام شمر از آنست که هیچ امامیه باین قول قایلند ای حی خلاف واقع و کذب محض است
چون بگوید امامیه برین مسأله آنست که فارغ خطی دادن میراث پس بر دو پنج فاضل ناصب ذکر کرده
است قول شاذ است که بچگونگی آن عمل نموده و شرح طوسی که این قول با دو مسوای نیز در اصل
جایز است این قول رجوع نموده است و این خبر نموده و لا بحره بالبری من لیسب عند سلطان
المنع من ارث المتبری علی الاشتهار الاصل و عموم القرآن الدال علی التوارث مطلقا و فیله
شاذ و لکن از امامیه برین مسأله رخصه و دون آنکه لایر او بوجه من نذیر در شرح
فرموده و قد رجع شیخ من هذا القول و یحانی المسایل الحاکمیه نهی و گاه نه لایر لیسخت قبل
العمل بها بالجملة این شتم احوال شاذه که خود قایلین هم رجوع از آن نموده باشد بنا بر این

اعترض بنو انشد و لیسخت احکام بتورده وقتی لازم آید که کسی عمل بان نموده باشد و سیر
فیس قال الفاضل الناصب اعمام و جد را بعضی از ایشان محروم دارند مطلقا از میراث
نهی کلامه اقول و بیست و نهم جبران اعمام و جدات مطلقا که بعضی علما امامیه باینست نموده اند
محقق است بخانه رجوع بکتاب فقها امامیه به عدل این دعوی است قال الفاضل الناصب
مسائل و صایا من طرف را بالغ طرف گردانند مثلا اگر شخصی وصیت کرده باشد بر کسی
آنچه در آن صندوق باشد از نفقه و متاع و غیره وصیت و حل میشود نهی کلامه اقول و بیست و نهم
این مسأله نیز مسائل خلافیه است اقوی آنست که اگر وصیت بصندوق و سفینه بکند منظور
دخول در ظرف نمیشود مگر در صورتیکه قرینه غالبه باینکه مراد موصی ظرف باشد منظور است و
فلا طار علامه در مختلف همین قول است و قد الحقین شرح قواعد و البولجاس و مقتصر شریع
باین اختیار کرده مختار شهیدانی در شرح لمعه نیز همین است و شرح لمعه لعل لیسخت روایتی که
مستند قایلین بخرال است فرموده و لایر قد لیسخت بخلافه فی کثیر من المواقف حقیقه الاموی
ملکی طرف عدم الدخول اقوی الا ان يدل قرینه حالیه و متعالیه علی دخول الجميع فیها
ما دولت عالی عامه نهی برخی برینکه در غالب اوقات از وصیت بطرف وصیت بطرف که تقدیر
باشد منظور موصی می باشد منظور را بالغ طرف میگردانند و بعضی این حکم را مفید میدانند
بعد از قیام قرینه که دلالت بکند بر آنکه مراد موصی طرف است فقط قال الفاضل الناصب
وصیت بتجلیل فرج جایز است بر شخص یک سال و دو سال صحیح دانند نهی اقول و بیست و نهم
این مسأله در کتب امامیه کو نیست و فاضل ناصب نیز اباحت تجلیل متفرع ساخته است بنا بر آنکه
میگوید تجلیل بغير تبری اطلاق آن که ایجاب قبول از آنجا است جایز نیست و تجویز اباحت طبعی
تجلیل با عدم تحقق شرط آن نزد امامیه حیرت منگ است و با تحقق شرط اطلاق طبعی و صحت بان مجوز
ندارد و مائل وصیت بدیگر با حیات است معذک مگر اسبق ذکر یافت که عطاء بن یحیی که از
و شیخ خرمیس الفقها اصنیفه است نیز قایل بتجلیل است و جواز وصیت بمباحات و فضائی

ان لم يبق له الا ياتيان لغاظة السحايات بعد از ان گفته نم قال ابو مسلم دعيا
 علي صبيته ما ذكرنا قول علي عليه السلام اذا اتى الرجل الرجل بما زانيا واذالت المرأة
 المرأة فهما زانيتان ودر معرض جواب از عراضه كه بعضي بر ابو مسلم بخلاف اجماع سوره
 اند فرموده هذا اجماع ممنوع قلنا قال بهذا القول نجابه و هو من اكابر المفسرين
 ابن حجر در كتاب زنا وجرمن الكبار نيز به اين مقدمات تصريح نموده است هرگاه اين مقدمات
 معلوم شد پس بدانكه قايلين باين قول را بايد كه احتجاج باين نوع كنند كه آيه كريمه
 سحايات وارد است امام رازي در تفسير كبير ترجمه نموده اند روى في الحديث انه
 قال قد جعل الله لهن سبيلا البتة ترجمه و البكره قد بس ما نحن فيه بموجب آيه كريمه حديث
 شريف بر دو علم ثابت باشد و فرق در بيان اين قول و قول ابو مسلم صفهاني و مجاهد است
 بر طبق قول نزد اينها آيه كريمه مخصوص سحايات است و حدنها جسد ميت است تا جلوي
 جل آنها و نزد قايل باين قول با آن كريمه مخصوص سحايات است ليكن حدنها جرم در خور
 ثيب جلد در حق بكر است و بنا بر قول بور و در كريمه در حق زناه ميتوان گفت كه احاديثي
 سبق ذكرهاست بوضوح بويست كه حكم سحاق و حكم زنا يك است پس آيه كريمه مل بر حكم
 سحايات نيز باشد كما لا يخفى قال الفاضل الناصب نيز گويند اگر شخصه كور مسلمان
 را كشت از ان كور مسلمان قصاص نبايد حال آنكه آيه قصاص عام است عمي و غير عمي انهي
 كلامه اقول در بستعين ظاهر كلامش ميهم است جميع الامم باين قول قايلند و بمحض
 كذب صريح است چه ذنب جمهور اماميه رين مسلمان است كه اگر مسلمانى را عدايت كند قصاص
 بر او واجب است و قوليكه ذكر كرده است مرجوح است و مستند ان رويت شاذه است و خود
 اماميه نيز برف اين قول ننوده حكم بشد در رويت فرموده اند پس نبيغ فاضل ناصب فرمود
 ناموجه باشد در شرايع فرموده في الاحكامي تردد و الهواه كالمبصر في توجبه القصاص بعد
 مختصر فرموده و في الاحكامي تردد و الهواه كالمبصر في توجبه القصاص و في دايه الجلبان الي

عبد الله عليه السلام ان جانيه خطا يلزم العاقله ان لم يكن عاقله فالدليه في مال يوحده
 في ثلث و نيزه فيها مع الشذوذ و تخصيص كذا في تحقيق شيخ علي در حاشيه حرميه
 الاول لان عموم لايه جماعي و تخصيص كذا الواحد مختلف فيه فالأخذ بالاول يقين بالمال
 ظنين و نيزه حقيقه الاول حاصل كه اين قول مرجوح است مناسط اعتراض بر جمهور خود
 بن قول اترئيف نموده اند مني تواند شد و من ذلك علت سقوط قصاص الزنا ميت
 عاقله است كه خبايت اعني بنا برين قول حكم خطا دارد و در قتل الخطا نه باكثر صحابه
 رويي اند عنهم و اكثر علمای اسلام نيز بهين است امام رازي در تفسير كبير فرموده انفقوا
 ان رويه الخطا محقق في ثلاث سنين الثلاث في سنة و الثلاث في سنتين و متفاضل
 عن عمر و لم يخالف فيه احد من سلف فكان اجماعا و ديم انك معارض است بسقوط حجج اركو
 هر چند استماع و عبيد و خدم و عوان و انصار داشته باشند كه ادر الحجج برند و بر ادبيات
 ثابت نمايند بنا بر فقار رئيس الفقها ابو حنيفه حال انكه امر حج عام است اعني را و غير اعني
 هو اجماعهم فهو اجماعا و منطومه ميگويد لا يجب الحج على الضرب مع العني و العاده لكثير
 در شرايع فرموده قال ابو حنيفه لا يجب الحج على الاعمي و ان ملك عبدا يقيده و نه و وجب على
 اعوانا اجماع قال الفاضل الناصب نيز گويند اگر شخصه كور مسلمانى ديگر نزد
 خود طعام دارد و ان كور مسلمان ديگر مسلمان را قتل كند و طعام را
 گرفته بخورد و قصاص ديت مخير برگردند و جنب نشود حال انكه طعام ندادن در حج قوتيه
 قتل مجوزيت انتهي كلامه اقول ظاهر كلامش مشعر است از آنكه جميع علمای اماميه
 باين قول قايلند و نيزه موهم است كه حكم عام است بهمه كور مسلمانان و نبيغ خلاف واقع است
 در تعبير از قال القبل نيز خبايت نموده است بالجمله بعضي علماء اماميه قايل شده كه منظر
 ادر حالت خطر از منحصه كه خوف ملاك باشد و كار بجان و كار دباستخوان رسد و شخصه
 طعام دارد و منظر از ان كور مسلمان را القيت ميطلبند كه سدر متق نموده از ورطه ملاك

[illegible]

بر کمال بصواب از بهیة بمن حلال غیر از لایطالیه و مفسر فی دهر کتب
 به از جا آمدن مفسر فانی ما و امار فانه لا اجرة له کل هذا اذا کان لم یضطر قواد
 علی التخریج و قد شاع علی تلف فانی ادى الی تلف وجب لطعام مجانی علی الاصح
 قال فی المسائل نیز اگر ذمی مسلمان را قتل کرد مثلاً آن ذمی را بواران باید در
 و از آن میان بگذرانند اگر چه آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند قصاص بگیرند
 این حکم در خلاف شرع است در کتاب الله فقط قصاص فرموده هیچ کس از آن در میان قصاص
 گرفتن را حرام کردن برگزیده شرع جایز نیست نیز گویند لولا دفعه حسن ذمی را و از آن
 بمنقول غلام خود سازند حال آنکه لاتنزه و از ذمی آیه قرآنی است اقول بختیگر
 لا یکره منکم ان یسئلکم عیالکم الی امیه باین قول فایند و بمنع خلاف واقع است چه
 این قول از کلام است یا قطع نظر ازین حقیقت میگوئیم قول او جمع کردن در میان قصاص
 و گرفتن از غلام کردن و شرع جایز نیست اول بحث است بغیر دلیل که موجب ثبوت نفس
 مقبول است و مع ذلک اگر جمع در میان قصاص گرفتن مال زنده کردن از
 یک جنبه می رود و لازم می آید در این فیه از قبیل نیست چه گرفتن مال از قبیل تعدیه
 است تا آنکه به از اراده خود بیرون نماند و بر قتل مسلمانان حیات تموده باشند
 در آن از حد شرع مبر است و در حقیقت تعدیه تجویز آن واقع است فاضل الیاسر شرح
 و فایه فرموده فی الخلاصه یجز التفرع بانخذ المال انتهى قول با ستر فانی و لا و صغیر ذمی
 نیز قول الحنفیه از علماست جمیع علما ی امیه برین قول اجماع کرده اند چنانچه در شرح لمعه و شرح سایر
 و احکامات حدیث و عدم ظهور دلالت بر آن اعتراض کرده اند چنانچه در شرح لمعه و شرح سایر
 و دیگر کتب از امیه مستطوع است در شرح لمعه فرموده انما ندبکم الی القول بعدم تعدیه لانه علی
 فان ردوا الی التی می باشد الحکم فایله عن حکم لولاده احکام حدیثهم دعوی از وزارت و از هر
 شرح است از امیه فرایده و اصل از انجا حدیثهم لسانیه و فایه الالباقیه حدیثهم تنها لولا

ص
ان راسي الى النيران
من ثوبه سكرت فخذ
اي من ابي يوسف
انه يوزن الثغيب
باخذ المال

وازرة و در آخری انتهى الی غیر ذلک اگر بنقل آن مبادرت نماید منجر بحالات میشود پس عمر
 باین قول بر جمیع اهل علم اعتراض است **قال** الفاضل ان صاحب الجمله از اعتراض این آن
 دین این چنین است و برای نمونه اینکه ذکر شده کافی است تا حقیقت در این میان حاصل شود
 اینها بر عاقلان روشن گردد و این اصول بر سر روض و فروع و غیره نسبت با هم کردن اینها
 مناسب آن با کمال نیست در حدیث از بهر بیان از اعتراض مخالف روایات که نزد ایشان موجود
 از جناب این بزرگواران انتهى کلامه **اقول** در مستعین بعد الحمد للمنه که باین مساعده توفیق
 و کلام معاضه نماید از روی غایت و قناعت و حکام مسائل و حکام مایه که پیشتر مطالبی که
 و دلیل عقل و اقوال آمده است است و نهایت مسانت و زانت اصول مفروض آن از سطوح
 سابقه بوضوح بجا می آید تضعیف و تحریف ایرادات غیر وارد و اعتراضات بار فاضل صاحب
 و ابتدعات او که در اکثر مواضع این کتاب کتاب نموده بالغی و جوی سمت ظهور گرفت و مانند سجده
 افتاد بوجه الهی بر کمال روشن گردید که خرافات و موهومات و مخرجات و بدعتی صد در صد
 از حقیقه دور است و در دستورات او که مصدق و کسب بقیة کی الطمان و بوج محض و لغو و
 و شبهات او که در این غلبه و سنجاف از بهر ملا حده الموت و منی و خط و تخلیط و غلط
 بوده بعون غایت از روی حسن و جبرمت اند فاع و انحلال بر بریت و این مقدار مستند
 معاضه کافی و بسند بود لکن اینجا که بعضی از اخوان صفا و خلاق فباعث شدند بعضی
 عجیب و احکام غریب است و جماعت که طبع مستقیم و ذهن سلیم از استماع ابواب سنگامی تا خارج
 نباید نکاشت بر چند استماع از ادوات طلال میباید و این عجالت تا چه میزان نیست بلقوی ما
 لایزال که باید که از بسیار مشتبه از خود را انفا نموده بندی از حکام مسائل آنها بطریق
 مطالبات و مصارعات و خبر آرد و بنا بر آن که از کثیر کثیرند و داخل درین مجلد نموده اند
 و از خود و مناسبات و علی البین بقدر حاجتی و در حق الباطل ان الباطل فان سرق بیا حق و
 با حق و خیر الفایده شمت با طبع علی و اخبارین با هم نموده و خبرین هم سراسر می

۱۹/۱۳۹۱
 ۱۹/۱۳۹۱





